پیام قرآن

جلد هشتم





روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن

آیة‌الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام قرآن: روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیام قرآن جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم‌شیرازی، با همکاری جمعی از فضلا.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۱۰ج.

شابک : دوره ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۱-۵ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۱، چاپ هفتم: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۰-X ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۱، چاپ دهم) ؛ ج.۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۲-۶ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هفتم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ هشتم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ نهم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۳-۴ : ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال(ج.۳، چاپ یازدهم) ؛ ج.۴۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال : ج.۴ □چاپ هشتم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ج.۵: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۵-۰ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ ششم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ هشتم) ؛ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ نهم) ؛ ج.۶: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۶-۹ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۶ □ چاپ هشتم) ؛ ج.۷۹۶۴-۴۴۰-۰۵۷-۷ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۷، چاپ هفتم) ؛ ج.۸: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۸-۵ ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸، چاپ ششم) ؛ ج.۹۹۶۴-۴۴۰-۰۵۹-۳ : ؛ ۲۵۰۰ ریال (ج.۹، چاپ پنجم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ هفتم) ؛ ج.۱۰۹۶۴-۴۴۰-۰۶۰-۷ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۱۰ □ چاپ پنجم)

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۷۶.

یادداشت : ج.۱ (چاپ هفتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۱ (چاپ هشتم: ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ (چاپ دهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۳ (چاپ نهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۳(چاپ یازدهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۵ (چاپ ششم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۵ (چاپ نهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ هشتم : ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۸ (چاپ ششم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۹ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۹ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).
یادداشت : ج.۱۰ (چاپ پنجم : ۱۳۸۶).
یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید.- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن.- ج.۳. طرق معرفت‌الله در قرآن مجید.- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید.- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱).- ج. ۶. معاد در قران مجید (۲).- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱).- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲).- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید .- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید.
موضوع : قرآن-- تحقیق
موضوع : الهیات
رده بندی کنگره : BP۶۵/۴/م۷پ۹ ۱۳۰۰ی ب
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۳۵۶۷
ص: ۱

پیشگفتار

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیحتر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می کند؟

در پاسخ سؤال اوّل یادآور می‌شویم که قرآن مجیدکتابی است که در طول ۲۳ سال ا توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی گیر با شرک و بت پرستی است، در حالی که ایات سوره هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است که هیچیک از این مسائل به صورت یک رساله عملیّه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها و مناسبتها و ضرورتها، آیات نازل گشته است؛ مثلًا ملاحظه می کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامتهای جنگی و مانند آن به طور

ص: ۶

پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یک طیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلام کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم، نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمم قرآن جمع آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلًا هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوطه به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هر یک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکوست» هر نوع تفسیر برا پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است! (الته در آغاز کار تفسیر ترتیبی سپس تفسیر موضوعی).

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

ص: ۷

به تعبير ديگر تفسـير ترتيبی، هر آيه‌ای را درست در جای خود می‌بيند، و رابطه آن را با حيات جامه اسـلامی و پيشرفت و تكامل آن در نظر می گيرد، و اين رابطه مسائل زيادی را كشف می كند.

در حـالی كه در تفسـير موضوعی، آيـات از شـكل حوادث عينی و جزيی در آمـده شـكل كلّی به خود می گيرد و از جايگاه خود تا حّدی دور می‌شود

ولی در عوض تفسير موضوعی امتيازات مهّم زير را دارد:

۱. ابعاد پراكنـده يك موضوع را كه در ايات مختلف آمـده در كنار هم قرار می‌دهـد و موضوعات را به صورت چنـد بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقايق تازه‌ای از آن كشف می كند.

۳. ابهاماتی كه در بدو نظر در بعضـی از آيات قرآن به چشم می‌خورد با توّه به اصل اساسـی «القرآن نفسّر بعضه بعضاً» (آيات قرآن يكديگر را تفسير می كنند) برطرف می‌سازد.

۳. جهان بنينی اسلام، و بطور كلّی نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشكار می‌سازد.

۴. بسـياری از اسـرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسـير موضوعی می‌توان آشـكار ساخت و به ژرفای ايات آن تا آنجا كه در حوصله استعداد انسانهاست دست يافت.

بنابراين هيچ مسلمان ژرف انديش و آگاهی بی نياز آن دو نوع تفسير نيست.

گرچه از قـديمرين ايّام، حتی از عصـر ائمه هدی عليهم السـلام تفسـير موضوعی مورد توجّه بوده، و دانشـمندان اسـلام در اين زمينه كتابها نوشته‌اند كه نمونه روشن آن

ص: ۸

کتابهـای «آیـات الاحکـام» است، ولی بایـد اعـتراف کرد که تفسـیر موضوعی از رسـد شایسـته خود بی نصـیب بوده، و هنوز مراحل طفولّیت خود را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محلّ شایسته خود برسد.

کتاب حاضـر «پیام قرآن» که با ابداع «یک روش کاملًا تازه» در فسـیر موضوعی قرآن، گامهی جدیدی را در این موضوع برداشـته و بحمـداللّه از اسـتقبال گسترده و حمـایت روز افزون قشـرهای وسـیعی بهره‌منـد بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتر از سوی علمای اسـلام و مفسّران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم- حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم

پیامبر اسلام در قرآن

اشاره

قبل از هر چیز بایـد به سـراغ چهره اسـلام و پیامبر در قرآن مجید برویم و اشارات کوتاه و پرمعنا را که در آیات مختلف آمده، مورد بررسی قرار دهیم.

اما از آنجایی که پی بردن به نکات و اشارات گوناگون این آیات، نیاز به آگاهی اجمالی از تاریـخ اسـلام دارد، در اینجا مروری بر مجموعه فشرده‌ای از تاریخ اسلام و چگونگی پیدایش و پیشرفت سریع آن خواهیم، تا راه برای مباحث آینده هموار گردد.

***

پیامبر و ظهور و پیشرفت سریع اسلام

اسلام چهارده قرن قبل، از مکه معظمه طلوع کرد و در مدت ۲۳ سال (دوران دعوت پیامبر) از جنوبی‌ترین قسمت حجاز (یعنی یمن) تا شمال جزیرهٔ العرب (یعنی شامات) را تحت نفوذ خود قرار داد و حتی بخشی از آفریقا (یعنی حبشه

ص: ۱۰

در روزگار قدیم) را متوجه خود کرد. امّا و امروزه سراسر دنیا را متوجه خویش کرده و بیش از یک میلیارد پیرو دارد.

آنچه در این نوشته پی گیری می‌شود، اشاره کوتاهی به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیشرفت سریع اسلام و عوامل آن است.

البته می‌دانیم که این کار آسانی نیست؛ زیرا آنچه انجام شده تا اسلام به این مرحله رسیده، در برابر آنچه در تاریخ آمده آن قدر گسترده است که می توان گفت مانند قطره‌ای از دریااست، و آنچه ما در اینجا می‌آوریم از همان تاریخی استفاده می کنیم که به قلم مورّخان به نگارش در آمده و روشن است که چقدر در برابر اصل ماجرا اندک است.

در آغاز، اسلام از یک نفر یعنی رسول اکرم، حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله شروع شد که در سن ۴۰ سالگی به رسالت مبعوث گردید. به دنبال آن خدیجه، و علی علیه السلام ایمان آوردند، کار تبلیغی پنهانی اسلام از همین نقطه شروع گردید. در طول سه سال پیامبر تنها کسانی را دعوت می کرد که کاملًا به آنها اطمینان داشت که اسرار را فاش نمی کنند: «وَ کان قَبْلُ فِی السّنِینِ الثَّلاث مُسْتَتِراً بِدَعْوَتِهِ لا یُظْهِرُها الّا لِمَن یَثِقُ بِهِ» امّا پس از سه سال با نزول آیه و انْذِرْ عَشِیرَتِکَ الْاقْرَبِینَ موظف شد آشکارا مردم را به اسلام دعوت کند.

رسول اسلام با اعلام آشکارای دعوت خود، بر بالای کوه صفا و دعوت به مهمانی بستگان خود کارش را شروع کرد و تا این روز جمعیت مسلمان بسیار اندک و انگشت شمار بود[1] و در دو جلسه مهمانی که ترتیب داد اولی را ابولهب

۱- کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۶، طبع دار الاحیاء، التراث العربی و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۱.

ص: ۱۱

مهلت نـداد پیامبر سـخن بگویـد و دومی را پس از شـنیدن سـخنانش خنـده‌ای کردند و رو به ابوطاب گفتند: «قَدْ امَرَکَ ":انْ تَسْمَعَ لِابْنِکَ وَ تُطیعَ»: «"به تو فرمان داد ":که از پسرت بشنوی و اطاعت کنی» "پیشرفت اسلام آن‌قدر از نظر آن حضرت مسلّم بود که در همین جلسه، خلیفه و وارث خود را تعیین نمود.(۱)

مـدّت کمی گـذشت و سـران مکه ملاحظه کردند که محمّد صـلی الله علیه و آله با روشن کردن افکار مردم، و نشان دادن نادرستی بت پرستی، و لزوم ایمان به خالق جهان کم کم پیش می‌رود، از اینجا احساس خطر کردند؛- چه این‌که همه موقعیت و درآمد مادّی آنهـا وابسـته به همان تفکر و آداب و رسوم موجود بود- لـذا به ابوطالب مراجعه و از او خواسـتند دست از حمایت محمـد صـلی الله علیه و آله بر دارد یا بین آنها و محمد صـلی الله علیه و آله فاصله نشود یا خود ابوطالب او را اصلاح کند و گفتند: «یَا اباطالِب انَّ ابْنَ اخیکَ قَدْ سَبَّ الِهَتِنا وَ عَابَ دِینَنا وَ سَفَّهَ احْلامَنا وَ ضَلَّلَ آبائَنا فَامّا انْ تَکُفَّهُ عَنَّا وَ امَّا انْ تُخَلِّیَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُ»:

«ای ابوطالب پسر برادرت خدایان ما را دشـنام می‌دهد، و بر آیین ما عیب می‌گیرد، و خردمندان ما را سبک مغز می‌خواند، و پدران ما را گمراه می‌شمارد؛ یا باید خود، او را از این طریق باز داری و یا بین ما و او فاصله نباشی تا ما او را به سزای عملش برسانیم»(۲).

این بار ابو طالب آنها را به صورتی رد کرد؛ ولی اسـلام همچنان راه رشد خود را می‌پیمود. سران کفر آیین و فرهنگ محیط خود را در خطر دیدند؛ بار دیگر به

۱- طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳.

۲- سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۲۸۳، طبع مصر و کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۸ و طبری جلد ۲، صفحه ۶۵

ص: ۱۲

ابوطالب مراجعه کردند و گفتند: «فَقالُوا یا اباطالِب انَّ لَکَ سِنّاً وَ شَرَفاً وَ انَّا قَدْ اسْتَنْهیاکَ انْ تَنْهَی ابْنَ اخیکَ فَلَمْ تَفْعَلْ وَ انَّا وَ اللّهِ لا نَصْبِرُ عَلی شَتْمِ و آبائِنا وَ تَسْفیهِ احْلامِنا حَتَّی تَکُفّهُ عَنَّا او نُنازِلَهُ و ایَّاکَ حَتّی یَهْلِکَ احَدُ الفَریقَیْنِ»: «گفتند:

"ای ابوطالب! از تو سنی گذشته و دارای شرف و بزرگی هستی؛ ما از تو خواستیم که پسر برادرت را باز داری ولی عمل نکردی، به خدا سوگند! دیگر در برابر دشنام و بدگویی به خدایان، و پدران و نسبت سفاهت دادن به عقلای قوممان صبر نخواهیم کرد؛ مگر این‌که خود، او را باز داری؛ یا این‌که با او و تو، از در نبرد پیش آییم تا یکی از ما دو گروه از بین برویم»"

این بار ابوطالب جریان را به پیامبر گزارش کرد و توجه داد که آن‌ها سخت بر کار خود مصمّم‌اند. شاید پیامبر احساس کرد که ابوطالب نسبت به حمایت از او اندکی سست شده است؛ لذا کلام معروف خود را با عمو در میان گذاشته و گفت:

«یاعَمَّاه لَوْ وَضَعُوا الشّمسَ فی یَمینی وَ القَمَرَ فی شمالی علی انْ اترکَ هذا الامْر، حَتَّی یُظهِرَهُ اللّهُ اوْ اهْلَکَ فِیهِ مَا تَرَکْتُهُ ثُمَّ بَکی وَ قَامَ فَلَمّا وَلّی، نَاداهُ ابُوطالِبٍ فَاقْبَلَ عَلَیه وَ قَالَ اذْهَبَ یَابْنَ اخی فَقُل ما احْبَبْتَ فَوَ اللّهِ لَا اسَلِّمُکَ لِشیءٍ ابَداً»:(۱)

«ای عمو! اگر خورشید را در است راستم و ماه را در دست چپم بگذارند که دست از این کار بردارم؛ دست بر نخواهم داشت؛ تا این‌که خداوند آن را غالب سازد یا من در این راه از بین بروم؛ سپس گریه کرده و به پا خاست و حرکت نمود، همین که اراده رفتن کرد، ابوطالب او را صدا زد و به او گفت ":پسر برادر! برو و هر چه دوست داری بگو؛ به خدا سوگند! من تو را تنها نخواهم گذاشت و

۱- کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۹ و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۵.

ص: ۱۳

تسلیم هیچ چیز نخواهم کرد».''

پیامبر چون بار دیگر از عمو حمایت دید، کار خود را با دلگرمی بیشتری ادامه داد؛ و قریش متوجه شدند که ابوطالب دست از حمایت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌کشد، دوباره به ابوطالب مراجعه کردند و، پیشنهاد دادند که زیباترین جوان قریش را به جای برادرت به تو می‌دهیم که به فرزندی بپذیری و محمد را به ما تحویل دهی. در این هنگام ابوطالب پاسخ جالب و دندان شکنی به آنها داد(۱) لذا آنها از هر طایفه شروع به آزار و اذیت مسلمانان کردند، و بار دیگر از ابوطالب خواستند که از پسر برادرش بخواهد تا از مسیر خود دست بر دارد. ابوطالب پیام را رساند و محمد صلی الله علیه و آله چنین پاسخ داد: «اىْ عَمُّ اوَلا ادْعُوهُمْ الى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْها، كَلِمَةٌ يَقُولُونَها تَدينُ لَهُم بِهَا العَرَبُ وَ يَملِكُونَ رِقابَ العَجَمِ فَقالَ ابُوجَهْلٍ ":ما هى وَ ابيكَ لَنُعطِيَنَّكَها وَ عَشْرَ امْثالِها" قالَ ":تَقُولُونَ لا الهَ الَّا اللّهُ " ...وَ قالُوا:

"سَلْ غَيْرَها "فَقالَ ":لَوْ جِئتُمُونى بِالَّشمسِ حَتّى تَضعَوُها فى يِدى ما سَالتُكُمْ غَيْرَها»"

«ای عمو! آیا من آنها را به سوی چیزی دعوت نکنم که برایشان سودمندتر است و آن یک سخن است که اگر بگویند، عرب تسلیم آنان می‌شود و بر عجم نیز حکومت خواهند کرد ابوجهل گفت ":آن کدام کلمه است (بگو)، به جان پدرت آن چیست ما ده کلمه را خواهیم گفت، "فرمود ":بگویید لا اله الا اللّه " ...گفتند ":غیر از این را بخواه، فرمود ":اگر خورشید را بیاورید و در دست من بگذارید غیر از این را نخواهم خواست."(۲)

۱- سیره ابن هشام، جز ۱، صفحه ۲۸۵ و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۸۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۶۶.

۲- کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۹۰، و طبری، جلد ۲، صفحه ۶۶

ص: ۱۴

در این مدت افراد آگاه (نه ثروتمندان مغرور) و کسانی که زیر دست ستمگران مکه در فشار بودند، به اسلام گرویدند و همین گرایش بود که سران مکه را در خطر انداخت و تصمیم گرفتند که راه دیگری (غیر از مراجعه به ابوطالب) برای نجات از این خطر بپیمایند و محمد صلی الله علیه و آله در خانه ارقم مرکزی برای مشاوره و اظهار عقائد و بیاناتش برگزیده بود.

فشار بر تازه مسلمانان

سران مکه از تأثیر گذاردن بر ابوطالب و رسول خدا مأیوس شدند؛ و تصمیم گرفتند که تازه مسلمانان مستضعف را تحت فشار قرار دهند؛ تا شاید آنها از اسلام باز گردند و از قدرت پیامبر کاسته شود و ناچار گردد دست از تبلیغ اسلام بکشد. در این میان بر بلال، عمار، یاسر، سمیه، حباب ابن ارت صهیب، عامربن فهیره، ابوفکیهه، لبیبه، زبیده، نهدیه، و ام عبیس و دیگر افراد فشارهای طاقت فرسایی وارد کردند؛ تا آنجا که یاسر و سمیه در این راه شهید شدند؛ پیامبر از کنار آنها می‌گذشت و چنین می‌فرمود: «صَبْراً آلَ یاسَرٍ فَانَّ مَوعِدَکُمُ الجَنَّةُ»: «ای خاندان یاسر استقامت کنید که وعده‌گاه شما بهشت است».(۱)

تاریخ نشان می‌دهد که چگونه آنها شکنجه می‌شدند و چگونه در برابر آنها پاسخ می‌دادند و مطالب دیگری در این باره که بسیار خواندنی و محل عبرت است!

۱- کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۹۱.

ص: ۱۵

تهمت و استهزاء

حربه آزار و اذیت، به مؤمنان کارگر نشد؛ به همین دلیل تصمیم گرفتند که به شخص پیامبر فشار آورند؛ و او و طرفدارانش را مسخره و استهزاء کنند؛ و با برچسب‌هایی مانند ساحر، کاهن، شاعر و مجنون، پیامبر را از میدان خارج کنند.(۱) ابولهب، اسود بن عبد یغوث، حارث بن قیس، ولیدبن مغیره، ابی روامیهٔ بن خلف، ابوقیس، عاصب بن وائل، نضربن حارث و عده‌ای دیگر جزء کسانی بودند که پیامبر و مسلمانان را در فشار تهمت، استهزاء و اذیت قرار دادند. در سیره ابن هشام آمده: «انَّهُ خَرَجَ یَوماً فَلَم یَلقَهُ احَدٌ مِنَ النَّاسِ الَّا کَذَّبَهُ و اذاهُ لا حُرٌّ وَلا عَبدٌ فَرَجَعَ رَسُولُ اللّهِ الی مَنزِلِهِ فَتَدثَّرَ مِن شِدَّةِ ما اصابَهُ»: «روزی از خانه خارج شد کسی نبود به او بر خورد و تکذیبش ننماید، و اذیتش نکنند چه حر و چه برده؛ پس پیامبر به خانه برگشت و از شدت آزار پارچه‌ای بر خود افکند».(۲)

تاریخ می‌گوید: «ابُولَهَب کانَ شَدیداً عَلَیهِ وَ عَلَی المُسلِمین عَظیمَ التّکذیبِ لَهُ، دائِمَ الاذی فَکانَ یَطرَحُ العَذَرَهْ وَ النَّتِنَ عِندَ بابِ النَّبِیِ وَ کانَ جارَهُ فَکانَ رَسُوُل اللهِ یَقُولُ ایُّ جِوارٍ هذایا بَنی عَبدالمُطَّلِبِ»: «ابولهب نسبت به او و مسلمانان به شدت سر سختی نشان می‌داد؛ و بسیار تکذیبشان می‌نمود؛ و همواره به او آزار می‌رساند و اشیاءِ آلوده به در خانه‌اش می‌ریخت او همسایه پیامبر بود و رسول خدا می‌فرمود ":ای فرزندان عبدالمطلب این چگونه همسایگی است که شما

۱- طبری، جلد ۲، صفحه ۷۱ و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۰۸، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۳.

متن ابن هشام چنین است:

« ثم ان قریشاً اشتد امرهم للشفاء الذی اصابهم فی عداهٔ رسول الله و منْ اسلَمَ معه مهم فاعرو برسول الله سفائهم فکذبوه و آذوه و رموه بالشعر و السحر و الکهانهٔ و الجنون و رسول الله مظهر لامر الله لا یستخفی به».

۲- ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۱۰.

ص: ۱۶

داریـد». "همچنین وقـتی اسـود فقراء مسـلمانان را می‌دیـد به عنوان اسـتهزاء می‌گفت: «هؤُلاءِ مُلُوکُ الارضِ»: «اینها سـلاطین روی زمین‌انـد» و عـاص بن وائـل می‌گفت: «انَّ مُحمّداً ابْتَرُ لا یَعیشُ لَهُ وَ لَدٌ ذَکَرٌ ...»: «محمـد ابتر (بریـده نسـل) است؛ زیرا فرزنـد پسـر ندارد».(۱)

هجرت به حبشه

فشار آن قدر زیاد شد که ایجاب می‌کرد آن حضرت فکری به حال این مسلمانان مستضعف و بی پناه کند؛ پس پیامبر برای نجات مسلمانان از فشار مشرکان، آنها را آماده ساخت تا به سرزمین حبشه هجرت کنند.

در سال پنجم بعثت یعنی دو سال پس از دعوت آشکار، در ماه رجب عده‌ای از آنها را به سوی حبشه حرکت داد.(۲) با این هجرت اسلام حرکت تازه و رشد جدیدی کرده و این بدان جهت بود که قریش تصمیم گرفت مهاجران را از حبشه باز گرداند و فشار خود را ادامه دهد.

آنهـا بـا بردن هـدیه‌های گران‌بهـا و قیمتی این مطلب را بـا نجاشـی پادشـاه حبشه در میـان گذاشـتند، بـا این‌که با هـدایای خود همه اطرافیان نجاشـی را هماهنگ ساخته بودنـد، نجاشـی گفت: «من تا سـخن آنان را نشـنوم کسانی که به من پناهنـده شده‌اند را تحویل نخواهم داد»، و مسلمانان را احضار کرد و از آنان راجع به پناهندگیشان سؤال نمود.

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۳، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۰.

۲- سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۴۴، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۸.

ص: ۱۷

جعفر بن ابیطالب که قبلًا به عنوان سخنگو انتخاب شده بود به سؤالات نجاشی پاسخ گفت و طبق خواسته او آیاتی از سوره مریم برای او خواند که ضمن این آیات، نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره حضرت مریم و مسیح آشکار می‌گشت. نجاشی به مسلمانان اعلام کرد شما در نزد من امانید و فرستادگان قریش را باز گرداند؛ تاریخ می‌نویسد:

نجاشی پرسید: «در دینی که انتخاب کرده‌اید چیست؟»

فَقال جَعْفَرُ: «ايُّها الْمَلِکُ! کُنَّا اهْلَ جاهِلِيَّةٍ نَعْبُدُ الاصنامَ وَ نَأکُلُ المَيتَةَ وَ نَأتِی الفَواحِشَ وَ نَقطَعُ الارحامَ وَ نُسیئُ الجِوارَ، وَ يَأکُلُ القَوِیُّ مِنَّا الضَّعيفَ حَتَّی بَعَثَ اللَّهُ الَيْنا رَسُولًا مِنَّا نَعرِفُ نَسَبَهُ، وَ صِدقَهُ وَ امانَتَهُ وَ عِفافَهُ فَدَعانا لِتَوحيدِ اللَّهِ وَ ان لا نُشرِکَ بِهِ شَيئاً وَ نَخلَعُ ما کُنَّا نَعْبُدُ مِنَ الاصنام وَ امَرَنا بِصِدقِ الحَديثِ وَ اداءِ الامانَةِ وَ صِلَةِ الرَّحِم وَ حُسنِ الجِوارِ وَ الْکَفِّ عَنِ المَحارِمِ وَ الدِّماءِ وَ نَهانا عَنِ الْفَواحِشِ وَ قَولِ الزُّورِ وَ اکلِ مالِ اليَتيم وَ امَرَنا بِالصَّلاةِ وَ الصِّيام ... فَآمَنَّا بِهِ وَ صَدَّقناهُ وَ حَرَّمناهُ ما حَرَّمَ عَلَينا وَ حَلَّلنا ما احَلَّ لَنا فَتَعَدّی عَلَينا قَومُنا فَعَذَّبُونا وَ فَتَنُونا عَن ديننا لِيَرُدُّونا الی عِبادَةِ الاوثانِ فَلَمَّا قَهَرُونا وَ ظَلَمُونا وَ حالُوا بَينَنا وَ بَينَ ديننا خَرَجنا الی بِلادِکَ وَ اختَرناکَ عَلی مَن سِواکَ وَ رَجَونا ان لا نُظلَمَ عِندَکَ ايُّهَا المَلِکُ»:

«ای ملك! ما در جاهلیت زندگی می‌کردیم؛ بتها را می‌پرستدیم؛ مردار می‌خوریدم؛ مرتکب فحشاء می‌شدیم؛ قطع رحم می‌نمودیم؛ با همسایگان رفتار بد داشتیم و نیرمندمان ضعیف را می‌خورد؛ تا این‌که خداوند پیامبری را از میان ما مبعوث کرد که نسبش را می‌شناختیم؛ و با صداقت، امانت و پاکیش آشنا بودیم؛

ص: ۱۸

او ما را به توحیـد و یگانگی دعوت نمود، وخواست که برای خـدا شـریک قائل نشویم؛ دست از پرسـتش بت برداریم؛ و فرمان داد، راست بگوییم و اداء امانت کنیم؛ صـله رحم و حسن جوار داشته باشیم؛ و دست از عمل حرام و خونریزی بشوییم؛ و ما را از فحشاء، دروغ و خوردن اموال ایتـام بـازداشت و به مـا فرمـان داد که نماز بخوانیم و روزه بگیریم ... ما هم به او ایمان آوردیم، و تصـدیقش کردیم و هر چه را بر ما حرام شـمرد حرام دانستیم و آنچه حلال شـمرد حلال. به همین جهت قوم و طائفه ما بر ما ظلم روا داشـتند و ما را شکنجه کردند و آزار دادند تا ما را به پرستش بتها باز گردانند هنگامی که بر ما چیره شدند، به ما ستم نمودند و بین ما و انجام وظایف دینی مان حایل شدنـد به سـرزمین تو هجرت کردیم و از بین همه حاکمان تو را برگزیـدیم، و امیـد آن داریم که در پناه تو مورد ستم واقع نشویم».

نجاشی پس از شنیدن آیات قرآن در مورد حضرت مریم و مسیح مطالبی گفت و اضافه کرد که: «اذهَبُوا فَانتُم آمِنُونِ، ما احِبُّ انَّ لی جَبَلًا مِن ذَهَبٍ وَ انَّنی آذَیتُ رَجُلًا مِنکُم»: «بروید شـما در امنیت هستید، من هرگز حاضـر نیستم در برابر داشتن کوهی از طلا به یکی از شما اذیتی روا دارم».(۱)

پس از این واقعه فرستادگان قریش سر شکسته باز گشتند.

در این ایام حادثه دیگری به وجود آمد و آن اسلام آوردن حمزه مرد قوی و نیرومند طایفه بنی هاشم بود که باز هم بر قدرت اسلام افزود(۲) و چون مسلمانان بر اظهار اسلام و ابراز اعمالشان جرأت به خرج دادند عظمت اسلام بیشتر

۱- سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۵۸، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۳.

۲- ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۱۱، و کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۱ وطبری، جلد ۲، صفحه ۷۴.

ص: ۱۹

شد. پس مسلمانان در مکه تصمیم گرفتند که دسته جمعی و در ملأ عام قرآن بخوانند؛ و برای این امر ابن مسعود برگزیده شد و به او از قبل گفتند که مورد ضرب و شتم قرار می گیری.

تاریخ می گوید: «فَغَدا عَلَیهِم فِی الضُّحی حَتّی اتَی المَقامَ وَ قُرَیشٌ فی اندِیَتِها ثُمَّ رَفَعَ صَوتَهُ وَ قَرَأَ سُورَهَ الرحمان فَلَمّا عَلِمَت قُرَیشٌ انَّهُ یَقرَءُ القُرآنَ قامُوا الَیهِ یَضرِبُونَهُ وَ هُوَ یَقرأ ثُمَّ انصَرَفَ الی اصحابِهَ وَ قَد اثَّرُوا فی وَجهِهِ فَقالُوا: هذَا الَّذی خَشینا عَلَیکَ فَقالَ: ما کانَ اعداءُ اللّهِ اهوَنُ عَلَیَّ مِنهُمُ الیَومَ وَ لَئِن شِئتُم لَاغادِیَنَّهُم، قالُوا حَسبُک»:

«فردا صبح هنگامی که قریش در نزدیکی مقام ابراهیم در جلسه مشورتی بودند در نزدیکی آنها با صدای بلند شروع به قرائت سوره رحمن نمود؛ قریش وقتی شنیدند که او قرآن می‌خواند بر سرش ریختند و او را سخت کتک زدند در حالی که همچنان قرآن می‌خواند. پس از آن برخاست و به نزد یارانش آمد این در حالی بود که آثار ضرب و جرح بر پیشانیش آشکار، آنها بود گفتند": ما از همین وضع بر تو می‌ترسیدیم، "گفت ":باک ندارم این دشمنان خدا در نزد من بسیار کم ارزش‌اند، اگر بخواهید فردا نیز می‌آیم و قرآن می‌خوانم» "(۱)

و نیز در اینجا در می‌یابی که مسلمانان عبادات خود را در کنار کعبه انجام می‌دادند، در حالی که جمعیت آنان از ۶۰ نفر گذشته بود و برای تعلیم قرآن به خانه یکدیگر رفت و آمد می کردند.

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۲، و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۳۶، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۳.

ص: ۲۰

محاصره اقتصادی و ...

هنگامی که ستمکاران مکه ملاحظه کردند که هیچ کدام از حربه‌های گذشته مؤثر نیفتاد، و اسلام همچنان رشد می کند، تصمیم گرفتند بین خود عهدنامه‌ای بنویسند و با هیچ کدام از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رابطه اقتصادی- اجتماعی برقرار نکنند؛ شاید که این فشارها پیامبر را از راهی که دارد باز گرداند: «وَ لَمّا رَأَتْ قُرَیْشٌ الاسلامَ یَفشُو وَ یَزیدُ وَانَّ المُسلِمینَ قَوُوا ... وَ عادَ الَیهِم عَمرُو بْنُ عاصٍ وَ عَبدُاللَّهِ بْنُ ابی امَیَّهَ مِنَ النَّجاشی بِما یَکْرَهُونَ مِنْ وَضْعِ الْمُسْلِمینَ عَنْهُم وَ امَّنَهُمْ، ائْتَمَرُوا فی انْ یَکْتُبُوا بَیْنَهُمْ کِتاباً یَتَعاقَدُونَ فیهِ عَلی انْ لا یَنْکَحُوا بَنی هاشِمٍ وَ بَنِی الْمُطَّلِبَ وَلایُنْکَحُوا الَیْهِمْ وَ لا یَبعُوهُمْ وَ لا یَبْتاعُوا مِنْهُمْ شَیْئاً فَکَتَبُوا بِذلِکَ صَحیفَهً وَ تَعاهَدُوا عَلی ذلِکَ ثُمَّ عَلَّقُوا الصَّحیفَهَ فی جَوْفِ الْکَعْبَهِ تَوْکیداً لِذلِکَ الامْرِ عَلی انْفُسِهِمْ»:

«قریش هنگامی که متوجه شد اسلام به پیش می‌رود، و بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شود و در حال نیرومند شدن هستند ... و عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی امیّه هم از سفر حبشه بازگشتند در حالی که از جانب نجاشی خبر خوشحال کننده‌ای نیاوردند؛ بلکه نجاشی امنیت آنها را بر عهده گرفته، به مشورت پرداختند که عهدنامه‌ای بین خود امضاء کنند که از این پس با بنی هاشم و بنی عبدالمطّلب رابطه ازدواج برقرار نکنند نه از آنها (دختر) بگیرند و نه به آنها (پسر) بدهند؛ همچنین نه چیزی به آنها بفروشند و نه از آنها بخرند لذا نوشتند و تعهّد نمودند و امضاء کردند؛ وبرای تحکیم این پیمان و برای آنکه کسی از آن باز

ص: ۲۱

نگردد آن را در داخل خانه کعبه آویختند». (۱)

در اینجا فشار را بر کل طائفه بنی هاشم و بنی مطلب وارد کردند تا با ایجاد اختلاف و فشار درون قبیله‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تسلیم وا دارند.

سه سال این جمعیت را در محاصره اقتصادی کامل قرار دادند وآنها جز آنچه می‌توانستند بطور پنهانی تهیه کنند، از همه چیز محروم بودند. (۲) اما باز هم این توطئه شکست خورد؛ و عهدنامه را موریانه از بین برد و افرادی که از این عمل زشت و غیر انسانی به تنگ آمده بودند و در صدد لغو پیمان بر آمدند و آن را لغو کردند (۳) و بالأخره رسول خدا صلی الله علیه و آله و طایفه‌اش به جامعه مکه باز گشتند.

در این حال که اسلام در مسیر پیشرفت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کار خود ادامه می‌داد دو حادثه به وجود آمد که فشار را بر محمد صلی الله علیه و آله زیاد کرد و آن وفات ابوطالب و خدیجه بود که سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، (۴) و گفته‌اند چنان عرصه بر پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ شد که: «حَتّی یَنْثُرَ بَعْضُهُمُ التُّرابَ عَلی رَاْسِهِ وَ حَتّی انَّ بَعْضَهُمْ یَطْرَحُ رَحِمَ الشّاةِ وَ هُوَ یُصَلّی ...».

«بعضی خاک بر سرش می‌ریختند، و بعضی زهدان گوسفند بر بدنش

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۴، و ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۵۷، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۴

۲- سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۷۹.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۵، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۴، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۸.

۴- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۷، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۵۷، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۰.

ص: ۲۲

می‌افکندند در حالی که نماز می‌خواند».

پیامبر تصمیم گرفت با گروهی از طایفه ثقیف (در طائف) تماس بر قرار کند و برای رفع مزاحمت و رشد اسلام از آنها کمک بگیرد ولی آنها او را تکذیب کردند و از خود راندند، در اینجا بود که بر او بسیار سخت گذشت و دعای معروف خود را خواند و تاریخ در این زمینه می‌گوید:

«فَقامَ رَسُولُ اللَّه وَ قَدْ يَئِسَ مِنْ خَيْرِ ثَقيفٍ ... وَاغْرَوْا بِهِ سُفَهائَهُمْ فَاجْتَمَعُوا الَيهِ وَ الْجَؤُهُ الى حائِطِ العُتْبَةِ وَ شَيْبَةِ ابْنَىْ رَبيعَةٍ ... وَ رَجَعَ السُّفَهاءُ عَنْهُ وَ جَلَسَ الى ظِلِّ حِبْلَةٍ وَ قالَ: اللَّهُمَ الَيكَ اشْكُو ضَعْفَ قُوَّتى وَ قِلَّةَ حيلَتى وَ هَوانى عَلَى النّاسِ، اللَّهُمَّ يا ارْحَمَ الرَّاحِمينَ انْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفينَ وَ انتَ رَبّى الى مَنْ تَكِلُنى الى بَعيدٍ يَتَجَهُّمُنى اوْ الى عَدُوٍّ مَلَّكَتَهُ امرى انْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلا ابالى وَ لكِنْ عافِيَتُكَ هِيَ اوْسَعُ انّى اعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذى اشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُماتُ وَ صَلُحَ عَلَيهِ امرُالدُّنْيا وَ الآخِرَةِ مِنْ انْ تَنْزِلَ بى غَضَبُكَ اوْ تَحُلَّ بى سَخَطُكَ»:

«پیامبر از خیر و کمک طائفه ثقیف مأیوس شد، لذا برخاست که برود ... آنها سفیهان خود را ترغیب کردند که بر او حمله کنند. آنچنان آزارش دادند که ناچار به دیوار باغ عتبه و شیبه فرزندان ربیعه پناهنده شد ...؛ لذا آنها بازگشتند و در سایه شاخه درخت انگوری نشست و چنین گفت ":بار خداوندا! از ضعف و ناتوانیم، از کاستی تدبیرم و از اینکه مردم به من توجه نمی‌کنند به تو شکایت می‌آورم، ای مهربان ترین مهربانان! تو پروردگار مستضعفانی، پروردگار و مالک منی، مرا به چه کسی وا می‌گذاری به شخص دور دستی که بر من می‌تازد و یا به دشمنی امر مرا می‌سپاری. (بار پروردگارا) اگر من مورد خشم و غضب تو قرار نگرفته باشم (در برابر این مشکلات) باک ندارم؛ چرا که عافیت تو گسترده تر از آن است که در وهم آید، من به نور وجه تو که تاریکی‌ها با آن روشنی یافته و امور دنیا و آخرت با آن اصلاح شده پناه می‌برم که خشم و غضبت بر من نازل شود یا

ص: ۲۳

سخط تو بر من فرود آید»"(۱)

فرزندان ربیعه مقداری انگور به غلام نصرانی خود (عداس) دادند تا به آن حضرت بدهد. وقتی انگور را در حضورش گذاشت، پیامبر دست برد و گفت:

بِسْمِ اللّه و بعد خورد. عداس گفت: این کلمه‌ای نیست که اهل این دیار بگویند»، پیامبر پرسید: «اهل کجایی؟» گفت: «اهل نینوا»، پرسید: «دینت چیست؟» و او جواب داد، و سرانجام به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد؛ دست آن حضرت را بوسید و رفت. بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون نصیب از این سفر بازنگشت.(۲)

شروع به تبلیغ جدید

با همه این مشکلات پیامبر دست از کار خود نکشید؛ و در زمان حج با قبایل مختلف ملاقات می‌کرد و اسلام را با آنان در میان می‌گذاشت از قبیله کنده گرفته تا قبیله کلب و بنی حنیفه و ابولهب همه جا در پی او حرکت می‌کرد و حرف‌های او را تکذیب می‌نمود.(۳)

پیامبر و ملاقات با مردم مدینه

سوید بن صامت از طایفه اوس (از مدینه) برای حج به مکه آمده بود. پیامبر او

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۱.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۶۱ و ۶۲، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۱.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۹، و ابن هشام جزء، ۲، صفحه ۶۳، و طبری جلد ۲، صفحه ۸۳ و ۸۴.

ص: ۲۴

را ملاقات کرد و به اسلام دعوتش نمود و قرآن را بر او خواند او آن را سخن خوبی شمرد، و به مدینه بازگشت و مسلمان از دنیا رفت. پس از آن شخصی به نام ابوحیسر با جمعی از جوانان بنی عبدالاشهل وارد مکه شدند پیامبر با آنان ملاقات کرد و به اسلام دعوتشان نمود و قرآن برایشان خواند؛ به یکی از آنان به نام ایاس بن معاذ به ابوحیسر گفت: ما به مکّه برای گرفتن هم پیمان آمده‌ایم و این مرد، همان است که می‌خواستیم ولی ابو حسیر به او پاسخ مثبت نداد. ایاس پس از مدت کمی از دنیا رفت امّا بستگانش نقل کردند او همچنان «لا الهَ الَّا اللّهُ» و تکبیر می‌گفت تا از دنیا رفت.(۱)

بیعت عقبه اول

سال دیگر به هنگام مراسم حج، پیامبر با گروهی از اهل مدینه- که بعداً به انصار معروف شدند- ملاقات نمود و این واقعه در عقبه بود. این گروه از طایفه خزرج بودند؛ آنها را به خدا و اسلام دعوت کرد؛ چون این گروه شنیده بودند که یهودیان می‌گفتند: «خداوند پیامبری را در همین ایام مبعوث می‌کند و ما با کمک او، شما خزرج را از میان برخواهیم داشت»، به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: «این همان پیامبر است»، به آن حضرت پاسخ مثبت دادند و تصدیقش نمودند و گفتند: «بین مردم ما اختلاف شدیدی حاکم است امیدواریم که خداوند به وسیله تو، وحدت را بین ما برقرار سازد».

اینان هفت نفر بودند: اسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، عامر بن عبد حادثه، قطبهٔ بن عامر، عقبهٔ بن عامر و جابر بن عبدالله.(۲)

پس از پایان مراسم حج آنان وارد مدینه شدند و از پیامبر، برای مردم سخن گفتند و به اسلام دعوتشان کردند تا نام اسلام بین مردم مدینه آشکار شد.

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۰ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۶۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۵.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۰، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۰ و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۶ تا ۸۸.

ص: ۲۵

در سال بعد در ایام حج ۱۲ نفر در عقبه با آن حضرت ملاقات نمودند و بیعت نمودند- این بیعت همان عقبه اوّل است- و به هنگام بازگشت، پیامبر مصعب بن عمیر را برای تعلیم اسلام و قرآن همراه آنان فرستاد؛ مصعب به خانه اسعدبن زراره وارد شد؛ کسانی که مسلمان شده بودند اطراف او را گرفتند؛ او شروع به تبلیغ اسلام کرد؛ مصعب با روش خاص خود مردم مدینه را به اسلام دعوت نمود تا آنجا که هیچ خانه‌ای از طایفه بنی عبدالأشهل باقی نماند مگر این که افراد آن مسلمان شدند و او همچنان به دعوت خود ادامه داد تا جمع زیادی در مدینه به اسلام گرویدند.(۱)

بیعت عقبه دوم

گسترش اسلام در مدینه بین انصار موجب شد که جمعی تصمیم بگیرند که مخفیانه در سفر حج با پیامبر ملاقات کنند و درباره امور خود و دعوت آن حضرت به مدینه با او صحبت نمایند این جمعیت ۷۲ نفر بودند، (۷۰ مرد و ۲ زن) که مخفیانه به صورت بسیار سرّی پس از گذشتن دو ثلث از شب یکی یکی در مکان معیّنی به حضور آن حضرت رسیدند عباس عموی پیامبر نیز با آن حضرت بود، در مورد این‌که باید از پیامبر به خوبی دفاع کنند بسیار سخن گفتند آنها وعده همکاری دارند و پیامبر نیز وعده وفاداری داد.(۲)

کلماتی که در این جلسه رد و بدل شده جالب و پربار است.

عباس سخن را آغاز کرده و گفت: «انَّ مُحَمَّداً مِنَّا حَیثُ قَد عَلِمتُم فی عِزٍّ وَ

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۱ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۳.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۳ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۳، و طبری، جلد ۲، صفحه ۹۱.

ص: ۲۶

مَنعَةٍ وَ انَّهُ قَدْ ابی الَّا الانقِطاعَ الَیْکُمْ فَانْ کُنْتُمْ تَرَونَ انَّکُم وافُونَ لَهُ بِما دَعَوْتُمُوهُ الَیهِ وَ مانِعُوهُ وَ انتُم ذلِکَ وَ ان کُنتُم تَرَونَ انَّکُم مُسلِمُوهُ فَمِنَ الآنِ فَدَعُوهُ فَانَّهُ فی عِزٍّ و مَنعَةٍ»:

«مقام و موقعیت محمد صلی الله علیه و آله آنچنان است که می‌دانید او در نهایت عزّت و قدرت است و از او به خوبی دفاع می‌شود؛ ولی اکنون تصمیم جدّی گرفته که در بین شما باشد؛ اگر می‌دانید به آنچه دعوتش می‌کنید وفا دارید و از او دفاع می‌کنید بسیار خوب؛ ولی اگر او را به دست دشمن می‌سپارید از همین الآن رهایش کنید که او در عزّت و قدت خواهد بود».

انصار به رسول خدا عرض کردند آنچه از ما می‌خواهی بفرما:

«فَتَکَلَّمَ وَ تَلَا القُرآنَ وَ رَغَّبَ فِی الاسلامِ ثُمَّ قالَ تَمْنَعُونی مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسائَکُمْ وَ ابْنائَکُمْ»:

«سخن گفت، و قرآن تلاوت کرد و آنها را به اسلام ترغیب نمود، سپس فرمود ":باید همان‌گونه که از خانواده و فرزندان خود دفاع می‌کنید از من هم دفاع کنید»."

براء بن معرور دست او را گرفت و گفت: «وَالَّذی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ! لَنَمْنَعَنَّکَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ ازُرنا فَبایِعْنا یا رَسُول اللَّهِ فَنَحْنُ وَ اللَّهِ! اهْلُ الْحَرْب»:

«سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرد! ما از تو همان‌گونه دفاع می‌کنیم که از فرزندان و ذرّیّه خود پشتیبانی می‌کنیم؛ ای رسول خدا! با ما بیعت کن که ما به خدا سوگند مرد جنگیم».

ابُوالهَیثَم ابنِ یَتَّهان گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ انَّ بَینَنا وَ بَینَ النَّاسِ حِبالًا وَ انَّا

ص: ۲۷

قاطِعُوها یَعْنِی الْیَهُودَ فَهَلْ عَسَیْتَ انْ اظْهَرَکَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ انْ تَرْجِعَ الی قَوْمِکَ وَ تَدَعَنا؟»:

«ای رسول خدا! بین ما و بین مردم (یعنی یهود) رابطه‌ای بود و مبادا هنگامی که خداوند تو را بر دشمنانت پیروز ساخت به سوی قوم و قبیله خود برگردی و ما را تنها بگذاری؟»

«فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قالَ: بَلِ الدَّمَ الدَّمَ وَ الْهَدْمَ الْهَدْمَ انْتُمْ مِنّی وَ انَا مَنْکُمْ اسالِمُ مَنْ سالَمْتُمْ وَ احارِبُ مَنْ حارَبْتُمْ وَ قالَ رَسُولُ اللَّهِ اخْرِجُوا الَیَّ اثْنَی عَشْرَ نَقیباً یَکُونُونَ عَلی قَوْمِهِمْ فَاخْرَجُوهُمْ تِسْعَةٌ مِنَ الْخَزْرَجِ وَ ثَلاثَةٌ مِنَ الاوْسِ».:

«رسول خدا تبسّمی کرد و فرمود ":خیر خون در برابر خون، و هدم و خرابی در برابر هدم و خرابی خواهد بود- هر چه بر سر شما آمد بر سر ما نیز خواهد آمد- شما از من هستید و من هم از شما؛ با هر کس صلح کردید، در صلح خواهم بود و با هر کس نبرد نمودید، نبرد خواهم نمود؛ اکنون دوازده نفر را به عنوان سرپرست و مسؤول انتخاب کنید و به من معرفی نمائید که هر کدام مسؤولیت طایفه خود را بر عهده بگیرند "؛آنها نه نفر را از خزرج و سه نفر را از اوس معرفی کردند».

در اینجا عباس بن عباده با دوراندیشی به نکته جالبی اشاره کرده و گفت:

«یا مَعْشَرَ الخَزرَجِ هَل تَدرُونَ عَلام تُبایِعُونَ هذَا الرَّجُلَ تُبایِعُونَهُ عَلی حَربِ الْاحْمَرِ وَ الْاسوَدِ فَان کُنتُم تَرَونَ انَّکُم اذا نَهَکَت اموالُکُم مُصیبَةً وَ اشرافُکُم قَتلًا اسلَمتُمُوهُ فَمِنَ الْآنِ، فَهُوَ وَاللَّهِ خِزیُ الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ انْ کُنتُمْ تَرَونَ واخُونَ لَهُ فَخُذُوهُ فَهُوَ وَاللَّهِ خَیرُ الدُّنْیا والآخِرَةِ. قالُوا: فَانَّا نأخُذُهُ عَلی مُصیبَةِ الاموالِ وَ قَتلِ

ص: ۲۸

الْاشرافِ فَمالَنا بِذلِکَ یا رَسُولَ اللَّهِ قالَ ":الْجَنَّةُ "قالُوا ":ابسِطْ یَدَکَ فَبایَعُوهُ:"»

«ای خزرجیان! متوجه هستید که بر چه چیز با این مرد پیمان می‌بندید؟! آنچه من احساس می‌کنم این است که شما بیعت می‌کنید بر مبارزه با همه انسان‌ها، سیاه و سفید، اگر می‌دانید آنگاه که اموالتان از بین رفت بر خود مصیبت می‌شمارید و یا اگر اشرافتان به قتل رسیدند او را رها خواهید کرد از هم اکنون بیعت نکنید که رسوایی دنیا و آخرت را به دنبال خواهد داشت؛ اما اگر می‌دانید به پیمان خود وفادار خواهید ماند گرداگرد او را بگیرد که خیر دنیا و آخرت در آن است."

گفتند ":ما با او پیمان می‌بندیم! هر چند اموالمان در این راه از بین برود و اشراف و بزرگانمان کشته شوند؛ امّا سؤالمان از رسول خدا این است که در برابر این فداکاری چه خواهیم داشت "؟فرمود ":بهشت "!عرض کردند ":دستت را دراز کن تا بیعت کنیم»"(۱)

این پیروزی بزرگ موجب شد مردم مکه به مسلمانان فشار بسیار طاقت فرسایی وارد کنند و همین جا بود که پیامبر به مسلمانان مکه دستور داد که به مدینه هجرت کنند.(۲)

هجرت، فصل نوینی در تاریخ اسلام

پس از هجرت مسلمانان، پیامبر در مکه همچنان منتظر دستور خداوند بود؛ از طرفی قریش با اسلام آوردن مسلمانان مدینه و مهاجرت مسلمانان مکه، احساس خطر بسیار جدی کرد و این دفعه تصمیم گرفت که کار شخص پیامبر،

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۳ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۸۸.

۲- ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۱۲ و کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۵، و طبری جلد ۲، صفحه ۹۷.

ص: ۲۹

رهبر اصلی این جریان را یکسره کند؛ پس از مشورت های زیاد بر آن قرار گذاشتند که تمام قبایل، با قریش در کشتن او شریک شوند ودر همین وقت خداوند دستور هجرت را صادر کرد.(۱)

در آغاز ماه ربیع الاول پیامبر به طرز معجزه آسایی از حلقه محاصره دشمن نجات یافت و روانه مدینه شد و در روز دوازدهم- که مصادف با روز دوشنبه بود- به محلّه قبا وارد شد.(۲) پیامبر تا روز پنجشنبه درآنجا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد و نماز جمعه را در نزدیکی قبا در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه و نخستین خطبه نماز جمعه در مدینه بود که رسول خدا اقامه فرمود.

سپس از آنجا روانه مدینه گردید. با ورود به مدینه و استقبال شورانگیز مردم از پیامبر، آمادگی بیشتری برای رشد اسلام پیدا شد. نخستین کار آن حضرت بنای مسجد، پایگاه اصلی عبادت و مشورت و تجمع مسلمین بود؛(۳) ولی از همین زمان توطئه‌ها و کارشکنی‌ها بر ضد اسلام و مسلمین در مدینه آغاز شد و پیامبر چاره‌ای نداشت جز این‌که دست به اسلحه ببرد و از نیروی عظیم مسلمین مدینه برای خنثی کردن این توطئه‌ها استفاده کند.

پس از هفت ماه از ورود به مدینه، نخستین گروه برای تعرض به قافله قریش را به سرکردگی عمویش حمزه آماده ساخت؛ پس از آن گروه دیگری به سرپرستی سعد بن وقاص به سوی ابواء؛ پس از آن نبرد بواط برای ضربه زدن به کاروان قریش و غزوه العشیره را برای تعقیب کاروان قریش ترتیب داد.

۱- ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۲۳ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۱۵.

۲- ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۳۸ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۱۸ و طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.

۳- ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۴۳ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۲۱ و طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ تا ۱۱۶.

ص: ۳۰

در سال دوم نیز سریه عبدالله بن جحش را برای درگیری با قریش بین مکه و طائف و نیز در همین سال، نبرد بدر به وقوع پیوست که سران شیطان صفت کفر را به جهنم فرستاد و تعداد زیادی از مکّیان را اسیر کرد؛ پس از این پیروزی روحیه مسلمانان بالاً رفت و ترس از آنان دل دشمن را لرزاند، به دنبال آن غزوه بنی قینقاع به خاطرپیمان شکنی یهود مدینه اتفاق افتاد و غزوه کدر بر ضد قبیله بنی سلیم و سویق در برابر حمله ابوسفیان به وجود آمد.

در سال سوم هجرت، نبرد غطفان در برابر بنی ثعلبه به وقوع پیوست که می‌خواستند به مسلمانان حمله کنند و غزوه بنی سلیم انجام یافت و دو نفر از شیاطینی که همواره بر ضد اسلام توطئه می‌کردند یعنی کعب ابن اشرف و ابو رافع به دست جوانان قدرتمند اسلام کشته شدند. بعد از آن أحد به وجود آمد و به دنبال آن غزوه حمراء الاسد واقع شد. اگرچه مسلمانان در أحد گرفتار شکستی موقت شدند اما این مطلب باعث شد که مسلمانان را غرور نگیرد و آماده نبردهای جدیدی شوند و بدانند که غفلت و غرور و توجه به مادیات، شکست را به دنبال دارد.

درسال چهارم هجری غزوه رجیع؛ برای سرکوبی قبیله عضل وقاره که مبلغان اسلامی را بردند و آنها را به دست دشمن سپردند انجام شد و جریان بئو معونه که باز هم ۷۰ نفر به عنوان دعوت مردم به اسلام خواستند و آنها را کشتند و اجلاء بنی نضیر که تصمیم ترور پیامبر را داشتند و پیامبر همه را از مدینه بیرون کرد و غزوه ذات الرقاع که در برابر طائفه بنی محارب و بنی ثعلبه از قبیله غطفان انجام شد و در این سال بدر دوم اتفاق افتاد که در تعقیب ابوسفیان صورت

ص: ۳۱

گرفت. این نبردها در مجموع، پیشرفت اسلام و قدرت آن را در جزیرهٔ العرب آشکار می‌ساخت.

در سال پنجم که همه قبایل عرب احساس خطر در برابر این نیروی جدید کرده بودند، هماهنگ شدند که این قدرت را درهم بشکنند و نگذارند یک نیروی ضد ظلم و شرک در منطقه ریشه دار شود، نبرد احزاب را به راه انداختند اما با شکست آن، برایشان قطعی شد که دیگر فکر حمله به مسلمین و از بردنشان را ازسر خود به در کنند در این سال غزوه بنی قریظه و محاصره قلعه آنها اتفاق افتاد که شر گروهی توطئه گر را از همسایگی مسلمین قطع کرد در سال ششم هجری غزوه ذی قرد که دست به غارت اموال مسلمین و رسول خدا زده بودند و همچنین تجمع بنی مصطلق که بر ضد اسلام آماده شده بودند را درهم شکست که به غزوه بنی مصطلق معروف است و اینها همه نشان از قدرت اسلام بود.

حدیبیه فتح بزرگ و آشکار

در سال ششم، پیامبر دست به یک عمل ابتکاری و پیروزمندانه زد؛ و آن اینکه اعلام کرد که مسلمانان برای عمره آماده شوند و شتران را برای قربانی به همراه بردارند، تا مکّیان بدانند پیامر قصد نبرد ندارد.

این جریان مطمئناً دو اثر بسیار آشکار به همراه داشت؛ یکی اعلام اینکه مسلمین در جزیرهٔ العرب از هیچ کسی واهمه ندارند و دیگر این‌که با ورود به مکه قدرت اسلام رویاروی مرکز بت پرستی به نمایش در آید و این از رشد و پیروزی اسلام حکایت داشت؛ زیرا مکه از مراکز مهم توطئه و قدرت بر ضد

ص: ۳۲

اسلام بود. مکّیان از این مطلب آگاه شدند و تصمیم گرفتند که از ورود پیامبر جلوگیری کنند؛ لذا پیامبر با اصحابش بیعتی سخت بست که به بیعت رضوان معروف شد. قریش با شنیدن این خبر آماده شد با پیامبر پیمان صلح برقرار کند.

پس از انجام پیمان صلح قرار بر این شد که تا سال دیگر مشرکان، مکه را تخلیه کنند و پیامبر برای عمره به آنجا برود.(۱)

با امضای این پیمان در حقیقت زمینه فراهم شد که آن حضرت دشمنان بزرگ و کوچک دیگری که ممکن بود گه‌گاه توطئه کنند یا مزاحم مسلمانان شوند را از میان بردارد و یا آنان را تسلیم سازد؛ لذا به محض بازگشت از حدیبیه نیروها را برای ضربه زدن به این دشمنان آماده کرد. سریه عکاشه در برابر بنی اسد سریه محمدبن مسلمه به سوی ثعلبه، سریه ابوعبیده جراح به سوی ذی القصد، سرایای شش گانه زید بن حارثه (۲) در برابر جموح و عیص، و طرف، و حسمی، و وادی القری و ام قرفه، سریه عبدالرحمان بن عوف به دومهٔ الجندل، سریه علی بن ابی‌طالب به سوی فدک؛ و سریه کرزبن جابر(۳) به سوی عرینین؛ همه نبردهایی بودند که بلافاصله پس از حدیبیه انجام شد(۴) و بسیاری از قبایلی که آمادگی برای مبارزه با اسلام داشتند پیش از آنکه کار مؤثری انجام دهند درهم شکسته شدند.

اکنون قدرت اسلام بالا گرفته و قبایل فکر تهاجم به مسلمین را از سر بیرون کرده‌اند مکه احساس ضعف نموده و پیمان بسته که حکومت اسلامی را به رسمیت بشناسد.

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۸۲، و سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۲۱، و طبری، جلد ۲، صفحه ۲۷۰.

۲- سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۵۳.

۳- ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۹۰.

۴- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۸۸- ۵۹۰.

ص: ۳۳

نامه به سران حکومتها

در این هنگام قدرت اسلام بالا گرفته بود و می‌بایست دامنه آن به خارج جزیره عربستان نیز کشیده شود و نخستین شعاع خورشید اسلام به بیرون این جزیره بتابد.

پیامبربرای انجام فرمان خداوند متعال رسولانی را همراه نامه برای کسری (شاه ایران)، قیصر (حاکم روم)(۱)، نجاشی (حاکم حبشه) و مقوقس (فرمانروای مصر) و عدّه دیگری از سران و زمامدارن فرستاده و آنان را به اسلام دعوت کرد.

جز خسرو پرویز پادشاه ایران عده‌ای پاسخ مساعد دادند و بعضی هم سکوت کردند و این دلیل آن است که یا تبلیغات صحیح اسلامی به آنها رسیده بود و از حقایق اسلام آگاهی یافته بودند و یا قدرت اسلام را احساس کرده و گزارش آن را داشتند و صلاح را در این می‌دیدند که با نیروی نظامی با آنها روبرو نشوند.(۲)

از میان کانون‌های توطئه خیبر مرکز یهود باقی مانده بود،(۳) که می‌بایست درهم شکسته شود؛ لذا در سال هفتم پیامبر تصمیم گرفت این قبیله و قبیله دیگری از یهود که در سرزمین فدک بودند را تسلیم کند.

و پس از آن سرایای متعددی به وقوع پیوست و اسلام همچنان پیروزمندانه از این موانع گذشت.

اکنون در جزیرهٔ العرب قدرت اسلام در مرحله بسیار بالایی قرار گرفته و

۱- طبری، جلد ۲، صفحه ۲۸۸.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۵۹۱.

۳- طبری، جلد ۲، صفحه ۲۹۸، و ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۲.

ص: ۳۴

نوبت آن است که از پیمان حدیبیه استفاده شود و مسلمانان برای زیارت خانه خدا به عمره بروند؛ پیامبر پس از بازگشت از خیبر در ماه ذی الحجهٔ به همه مسلمانان که در سال ششم برای عمره با آن حضرت بودند، اعلام نمود که آماده سفر مکه‌باشند.(۱) مردم مکه پس از شنیدن این خبر، خانه‌ها را ترک کردند- طبق قرار داد- و به کوه‌ها پناهنده شدند و مسلمانان وارد مکه شدند، پیامبر اعلام فرمود: «رَحِمَ اللّهُ امرأً اراهُمُ الیَومَ مِن نَفسِه قُوَّةً»: «خدای رحمت کند کسی را که امروز از خود قدرتی به کفّار نشان دهد»

و به این ترتیب هم آرزوی مسلمانان برای زیارت خانه خدا تحقق یافت و هم مانور قدرت اسلام در مرئی و منظر مکّیان انجام شد.(۲)

سال هشتم هجری فرا رسید پیامبر دایره قدرت اسلام را توسعه داد و سریه غالب بن عبدالله لیثی به سوی بنی الملوح و علاء بن حضرمی به بحرین- طبق یک قول- و سریه شجاع بن وهب به سوی بنی عامر و سریه عمرو بن کعب غفاری به سوی ذات الاطلاع (در نواحی شام) اتفاق افتاد.

در این سال عمرو بن عاص به سوی سرزمین بلی و عذره برای دعوت به اسلام رفت که غزوه ذات السلاسل (۳) نام گرفت. در همین سال عمرو بن عاص را به سوی جیفر و عیاز فرزندان جلندی در عمّان فرستاد، که ایمان آوردند و از مجوس جزیه گرفته شد. در همین سال به سرکردگی ابوعبیده جراح غزوه خبط اتفاق افتاد و سریه‌های

۱- طبری، جلد ۲، صفحه ۳۹۰، و ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۲.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۰۲.

۳- سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۷۲.

ص: ۳۵

ابوقتاده در برابر کسانی که بر ضد رسول خدا برای جنگ، نفرات جمع آوری می‌کردند انجام شد و همچنین در این سال، غزوه موته (۱) در سرزمین موته از قرای شام با ۳ هزار نفر صورت پذیرفت.

نبرد موته و شهادت تعدادی از فرماندهان سپاه اسلام، ممکن بود احساس ضعف در نیروهای خودی به وجود آورد و همچنین برای دشمن بزرگ به حساب آید؛ اما مقدمات فتح مکه فراهم شد که قبیله خزاعه هم پیمان رسول خدا و قبیله بنی بکر هم پیمان قریش بود و بنی بکر به خزاعه تجاوز کرد و قریش از آن حمایت نمود و همین قضیه سبب شد که رسول خدا بتواند به هم عهد خود کمک کند. پیامبر دستور آمادگی نبرد مکه را صادر کرد و با طرح نقشه بسیار دقیقی با ده هزار سپاه آن‌چنان بر مکه مسلط شد که تقریباً بدون درگیری در آن حرم امن الهی به مقصود خود رسید، و مرکز اصلی شرک و قدرت بر ضد اسلام پاک‌سازی شد.(۲)

هنگامی که چشم ابوسفیان به نیروی اسلام افتاد به عظمت و رشد اسلام اعتراف کرد و به عباس گفت: «لَقَد اصبَحَ مُلکُ بنِ اخیکَ عَظیماً»: «فرزند برادرت به سلطنت بزرگی نایل شده است»، عباس به او گفت: «وَیحَکَ انَّهُ النُّبُوَّةُ»:(۳)

«وای بر تو! این نبوّت است، نه سلطنت و حکومت» و شعار معروف که رسول خدا جلو در خانه کعبه به صورت دعا سر داد و ابطال تعدادی از آداب و

۱- سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۵، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۱۸.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۰۹، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۳۱، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۲۳.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۱۴.

ص: ۳۶

رسوم جاهلی را اعلام فرمود، به این ترتیب وقتی رسول خدا وارد مکه شد عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و جلو در کعبه ایستاده، و گفت: «لا اله إلّا اللّهُ وَحدَهُ، صَدَقَ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبدَهُ، وَ هَزَمَ الاحزابَ وَحدَهُ»: «خدایی جز خدای یگانه نیست؛ به وعده‌اش وفا کرد؛ و بنده‌اش را نصرت داد؛ و به تنهایی احزاب را منهزم نمود»، بعد اضافه فرمود: «الا کُلُّ دَمٍ (فی الجاهلیهٔ) او مَأثَرَةٍ او مالٍ یُدَّعی فَهُوَ تَحتَ قَدَمَیَّ هاتَینِ الّا سُدانَةَ البَیتِ وَ سِقایَةَ الحاجِّ ثُمَ قالَ "یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ ماتَرَوْنَ انّی فاعلٌ بِکُمْ "قالُو "خَیراً اخٌ کَریمٌ وَ ابْنُ اخٍ کَریم "قالَ "اذْهَبُوا فَانتُمُ الطُّلَقاءُ»:(۱) «آگاه باشید همه خون‌ها و قصاص‌های مورد ادعای زمان جاهلیت، همچنین امتیازات و همه ادعاهای مالی آن دوران (باطل و) زیر این دو قدم من است؛ جز پرده داری و خدمت‌گزاری خانه خدا و سقایت حاجیان». آنگاه فرمود:

«ای قریشیان! فکر می‌کنید من با شما چه رفتاری خواهم کرد؟»، گفتند: «جز نیکی درباره تو نمی‌اندیشیم برادری کریم و فرزند برادری بزرگوار»، فرمود: «بروید، همه آزادید».

پس از آن پیامبر دسته هایی از سپاهیان را برای خاموش کردن فتنه قبایل اطراف مکه فرستاد(۲) و با هوازن که تصمیم گرفته بودند با نیروی اسلام به مبارزه برخیزند نیز شدیداً در حنین درگیر شد، و آنها را نیز شکست داد(۳) و به دنبال آن طائف را محاصره کرد که منجر به تسلیم آنها شد.(۴)

سال نهم فرا رسید که در این زمان، مراکز توطئه مشرکین و یهود و نصاری

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۰.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۱۸، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۷۰.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۴، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۸۰، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۴۴.

۴- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۸، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۲۲.

ص: ۳۷

درهم شکسته شده‌اند و مسلمین از تعرض آنان مصون هستند.

اکنون قدرتی نو در این سرزمین شکل گرفته، و قبایل و سرجنبانان محیط هم یا مسلمان و یا تسلیم شده‌اند. در این میان خبر رسید که هرقل سلطان روم و عده‌ای از عرب‌ها که آیین نصرانیت را پذیرفته بودند تصمیم دارند بر کشور اسلامی یورش آورند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد: «همه مجهّز برای جنگ با روم شوند». تاریخ نویسان می‌گویند دلیل اعلام منطقه جنگی- بر خلاف سیره آن حضرت که میدان نبرد را مکتوم می‌داشت- دوری راه و امثال آن بود؛ ولی آنچه در این رابطه به نظر می‌رسد این است که این اعلام برای ارعاب دشمن بوده است. سپاه به سختی و با امکانات بسیار کم مجهز شد- لذا آن را جیش العسرهٔ نام نهاده‌اند و به سوی تبوک حرکت کردند؛(۱) وقتی به بندر ایله رسیدند حاکم آنجا از در صلح درآمده و آماده پرداخت جزیه شد و مصالحه بر قرار گردید؛(۲) خالد بن ولید را به سوی حاکم دومهٔ الجندل فرستاد، او نیز جزینه را قبول نمود.(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبوک حدود ۱۵ روز ماند ولی از سپاه روم خبری نشد؛ لذا بازگشت.(۴)

در این سال هیئتی از ثقیف بر پیامبر وارد شد و اسلام را برگزیدند؛(۵) در این هنگام علی علیه السلام مأمور پاک سازی قبیله طی از بت‌پرستی گردید و در آنجا نبردی در گرفت که منجربه اسارت دختر حاتم شد و نتیجه آن اسلام آوردن عدی بن

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۵، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۵۹، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۴- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۵- همان مدرک، صفحه ۶۴۰.

ص: ۳۸

حاتم و ... گردید.(۱)

فتح مکه و تسلیم ثقیف و فراغت از تبوک، عظمت اسلام و حقانیت این آیین را بیش از پیش ثابت کرد و دیگر قبایل نیز تدریجاً به معارف اسلام آشنا شدند و خدمت پیامبر رسیدند و اسلام را قبول کردند و یا لااقل پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله امضاء نمودند و از این زمان به بعد هیئت‌های نمایندگی از سوی قبایل مختلف به محضر پیامبر آمدند؛ لذا این سال را عام الوفود نامیده‌اند.(۲)

و فد بنی اسد به خدمتش رسیدند و گفتند: «اتَیْناکَ قَبْلَ انْ تُرسِلَ الَیْنا رَسُولًا»: «پیش از آن که فرستاده‌ای به سراغ ما بفرستی، خود آمدیم».

وفد بلی، وفد زاریین، وفد بنی تمیم نیز خدمتش رسیدند.(۳)

همچنین نامه هایی از ملوک و سلاطین حِمْیَر دال بر پذیرش قدرت و حکومت اسلام رسید؛(۴) وفد بهراء، وفد بنی البکاء، وفد بنی فزاره، وفد ثعلبة بن منقذ، وفد سعد بن بکر نیز به مدینه آمدند(۵).

اعلام بیزاری از شرک و بت پرستی و ممنوعیت مشرکان از شرکت در مراسم حجّ، که با آیات سوره برائت به وسیله حضرت علی علیه السلام اعلام شد از رخدادهایی بود که در همین سال اتّفاق افتاد: «فَاقامَ النَّاسُ الْحَجَّ وَ حَجَّتِ العَرَبُ الْکُفَّارُ عَلی عادَتِهِمْ فِی الجاهِلِیَّةِ وَ عَلِیٌّ یُؤَذِنُ بِبَرائَةِ فنادی یَومَ الاضحی لا یَحُجَّنَّ بَعدَ العامِ مُشرِکٌ وَ لا یَطُوفَنَّ بِالبَیتِ عُریانٌ وَ مَنْ کانَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ رسولِ اللَّهِ عَهدٌ فَاجُلُهُ الی

۱- همان مدرک، صفحه ۶۴۰.

۲- مدرک سابق، صفحه ۶۴۱، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه، ۲۰۵.

۳- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۲.

۴- سیره‌ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۳۵.

۵- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۴.

ص: ۳۹

مُدَّتِهِ»:(۱) «مردم حج را به پا داشتند و کفار عرب نیز بر حسب عادت دوران جاهلیت در مراسم حج حضور یافتند؛ و علی علیه السلام اعلام برائت نمود؛ در روز عید قربان اعلام نمود همه بدانند ":بعد از این هیچ مشرکی نباید در مراسم حج حضور پیدا کند؛ و هیچ کس نباید خانه خدا را برهنه طواف نماید و همه بدانند هر کس با رسول خدا پیمانی بسته تا سر رسید پیمان به قدرت خود باقی است».."

سال دهم فرا رسید و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و نصارای نجران برای مباهله آمدند و بدون مباهله مصالحه کردند: «وَ صالَحُوهُ عَلی الْفَیْ حُلَّةٍ ثَمَنُ کُلِّ حُلَّةٍ ارْبَعُونَ دِرْهَماً وَ عَلی انْ یُضَیِّفُوا رُسُلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ تَعالی وَعَهْدَهُ الَّا یُفْتِنُوا عَنْ دینِهِمْ وَ لا یُعشِرُوا وَ شَرَطَ عَلَیْهِمْ انْ لا یَأْکُلُوا الرِّبا وَ لا یَتَعامَلُوا بِه :(۲) «در برابر (پرداخت) و دو هزار حلّه که قیمت هر حلّه چهل درهم بود با او مصالحه کردند و نیز از آنان پیمان گرفت که از فرستادگان رسول خدا پذیرایی کنند و برای آنها پیمان الهی قرار داد که کسی مسیحیان نجران را مجبور به ترک آیینشان نکند و از آنها عشریه (زکوة) نگیرد و با آنان شرط نمود که ربا نخورند و معامله ربوی ننمایند».

و در این سال هیئتهای دیگری مانند وفد سلامان، وفد غبشان، وفد عامر، وفد ازد، وفد مراد، وفد زبید با عمرو بن معدی کرب، وفد عبد قیس، وفد بنی حنیفه وفد کنده، وفد محارب، وفد رهاویین، وفد عبس، وفد صدف، وفد خولان، وفد بنی عامر، وفد طی، و خلاصه اینکه همه به مدینه برای اعلام وفاداری به اسلام و

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۴ وسیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۹۰.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۶.

ص: ۴۰

پیامبر وارد شدند.(۱)

تبلور رشد اسلام و قدرت آن را می‌توان در حجّة الوداع ملاحظه کرد که بنا بر بعضی از روایات بیش از یکصد هزار نفر برای زیارت خانه خدا با پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردند؛ و این بزرگ‌ترین اجتماع روحانی در آن عصر است. همچنین خطبه هایی که در این سفر خوانده شد (چه در مکه، چه در عرفات، چه در منی و چه در بین راه در غدیر خم) برای اعلان رسمی جانشینی‌اش در حجةالوداع به تعبیر تاریخ چنین آمده است:

«فاراهُمْ مَناسِکَهُم وَ عَلَّمَهُمْ سُنَنَ حَجِّهِمْ وَ خَطَبَ خُطْبَةً الَّتی بَیَّنَ فِیها لِلنّاسِ ما بَیَّنَ وَ کانَ الَّذی یَبْلُغُ عَنْهُ بِعَرَفَةَ رَبیعَةُ بنُ امیَّةِ بن خَلَفِ لِکَثْرَةِ النّاسِ فَقالَ بَعدَ حمدِ اللّهِ ":أَیُّهَا النّاسُ اِسْمَعُوا قَولی فَلَعَلّی لا القاکُمْ بَعدَ عامی هذا بِهذَا المَوقِفِ ابَداً ایُّهَا النّاسُ انَّ دِمائَکُم وَ اموالَکُم عَلَیکُم حَرامٌ کَحُرمَةِ یومِکُم هذا، وَ کُلُّ رِباً مَوضُوعٌ لَکُم رُؤُسُ اموالِکُم وَ انَّ رِبا عَبّاسِ بن عَبدِالمُطَّلِبِ مَوضُوعٌ کُلَّهُ وَ کُلُّ دَمٍ کانَ فِی الجاهِلِیَّةِ مْوضُوعٌ ... ایُّهَا النّاسُ انَّ الشَّیْطانَ قَد یَئِسَ ان یُعبَدَ بِارضِکُم هذِهِ وَ ابَداً وَ لکِنَّهُ یُطاعُ فیما سِوی ذلِکَ وَ قَدْ رَضِیَ بِما تُحَقِّرُونَ مِنْ اعْمالَکُمْ»:" ...(۲)

«مناسک حج را به آنها ارائه کرد و آداب و سنن حج را تعلیمشان داد؛ خطبه‌ای خواند و آنچه لازم بود برای مردم بیان کند، همه را توضیح داد و در عرفه کسی که

۱- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۷ تا ۶۴۹. برای آگاهی از غزوات، و سرایای آن حضرت، به سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحات ۲۵۶، کامل، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ و طبری، جلد ۲، صفحه ۴۰۴ مراجعه فرمایید.

۲- کامل، جلد ۱، صفحه ۶۵۲.

ص: ۴۱

صدای او را به مردم می‌رساند ربیعهٔ بن امیهٔ بن خلف بود و این بدان جهت بود که جمعیت بسیاری حضور داشتند (و صدای رسول خدا به همه نمی‌رسید) پس از حمد و ستایش خداوند فرمود ":ای مردم سخنانم را بشنوید شاید بعد از امسال دیگر شما را در اینجا برای ابد ملاقات نکنم؛ ای مردم خون‌ها و اموالتان بر یکدیگر حرام است مانند حرمت و احترام امروز و همه رباها (مطالبات ربوی) باطل اعلام می گردد- و کسی حق مطالبه ندارد- و شما فقط سرمایه اصلی را طلب دارید و همه مطالبات ربوی عباس بن عبدالمطلب نیز از عهده شما برداشته شده؛ هر خونی که در جاهلیت ریخته شده باطل و هدر اعلام می‌شود- و کسی حق تقصیب و قصاص ندارد- و ... ای مردم! شیطان از چون دیگر در این سرزمین مورد پرستش قرار نمی گیرد مأیوس گشته؛ ولی نسبت به سایر کارها از او اطاعت می‌شود و او هم به همین مقدار راضی است».

در تاریخ حجهٔ الوداع با صراحت آمده که به هنگام حرکت برای حج، جمع کثیری در مدینه اجتماع کرده بودند، و یا این‌که یک بیماری در همان ایام شایع شد که عده زیادی را از حج بازداشت، می‌خوانیم:

«وَمَع ذلِک کانَ مَعَهُ جُمُوعٌ لا یَعْلَمُها الَّا اللَّهُ وَ قَدْ یُقالُ: خَرَجَ مَعُهُ تِسعُونَ الفاً وَ یُقالُ ماءُ الفٍ وَ اربَعَهَ عَشَرَ الفاً وَ قیلَ ماءُ الفٍ وَ عِشرُونَ الفاً وَ قیلَ ماءِ الفٍ وَ ارْبَعَهً وَ عِشرُونَ الفاً وَ یُقالُ اکثَر مِن ذلِکَ وَ هذِهِ عِدَّهُ مَن خَرَجَ مَعَهُ وَ امَّا الَّذینَ حَجُّوا مَعَهُ فَاکثَرُ مِن ذلِکَ کَالْمُقیمنَ بِمَکَّهَ وَالَّذینَ أَتَوا مِنَ الیَمَنِ مَعَ عَلِیٍّ (ع) وَ ابی مُوسی (۱):

«همراه او برای انجام مراسم حج جمعیت بسیار زیادی بودند که عدّه آنان را جز خدا کسی نمی‌داند؛ گاه گفته می‌شود نود هزار نفر؛ و گاه یکصد و چهارده

۱- سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۲۸۳ و دیگر تواریخ به نقل از الغدیر، جلد ۱، صفحه ۹(حتماً برای اطّلاع از مسائل مربوط به این سفر به همین مدرک مراجعه فرمایید که جامع مدارک است).

ص: ۴۲

هزار و حتّی یکصد و بیست هزار نفر؛ و یکصد و بیست و چهار هزار نفر و بیش از این نیز گفته شده؛ و این تعداد کسانی است که با او حرکت کردنـد امّا کسانی که همراه او در مراسم حـج بودنـد بسـیار زیاداست از قبیل مردم مکه، یا کسانی که از یمن با علی علیه السلام و ابوموسی آمده بودند».

شما می‌توانید مسلمانان باقیمانده که توان زیارت حج را نداشته‌اند را به حساب آورید و قدرت اسلام را ملاحظه کنید.

و بالاخره می‌یابید که رسول خدا به هنگام وفات، سپاه اسامه را برای نبرد با دیار شامات (بصری) آماده کرده بود که تخلّف کردند.

ص: ۴۳

پیامبر اسلام در قرآن

اشاره:

در بخش گذشته فشرده‌ای از زندگانی پیامبر اسلام را از دیدگاه مورخان ملاحظه کردیم. اکنون موقع آن است که چهره پیامبر از کودکی تا پایان عمر در قرآن مجید، مورد بررسی دقیق و فشرده به عنوان مقدمه‌ای برای بحث‌های نبوت خاصّه قرار گیرد.

بررسی آیات قرآن مخصوصاً در چنین بحثی اهمیت بسیار دارد؛ چرا که در برابر مخالفان و معاندان ایراد شده، و اگر منطبق بر واقعیت‌های عینی زندگی پیامبر نبود، حتماً مورد ایراد آنها قرارمی گرفت، و ایراد آنها در تواریخ ثبت می‌شد، همان‌گونه که در زمینه‌های دیگر ثبت شده است.

به تعبیر دیگر: قطع نظر از این‌که قرآن کلام خدا است، و همه آیات آن مطابق با واقع است، که اگر به فرض که چنین نبود باز هم آیات مربوط به زندگی پیامبر نمی‌توانست مشتمل بر خلاف واقع باشد؛ چرا که در این صورت دست‌آویز خوبی برای تکذیب و مخالفت دشمنان به شمار می‌آمد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و نکاتی را که قرآن راجع به مقاطع مختلف

ص: ۴۴

زندگی پیامبر اسلام دارد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

محیط دعوت پیامبر

اشاره

قرآن مجید در دو سوره با این تعبیر پر معنا: وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «هر چند (عرب جاهلی معاصر پیامبر اسلام) پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.»(۱) وضع آنها را روشن می‌سازد.

تعبیر «ضلال مبین» (گمراهی آشکار) که در این دو آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده اشاره سربسته‌ای به چگونگی عصر جاهلیت است که ضلالت و گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکم فرما بود.

گمراهی در عقاید که به صورت شرک تجسم یافته بود و بت‌هایی را از سنگ و چوب با دست خود می‌تراشیدند و می‌پرستیدند، گمراهی در مسائل اجتماعی تا آنجا که دختران خود را با دست خود زنده به گور می‌کردند و به این امر را مایه مباهات می‌دانستند، گرد کعبه زنان و مردان به صورت برهنه مادرزاد طواف می‌کردند، و آن را عبادت می‌شمردند! جنگ و خونریزی و غارتگری به عنوان یک ارزش در جامعه آنها محسوب می‌شد؛ تا آنجا که کینه‌ها را پدران برای فرزندانشان به ارث می‌گذاردند.

زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می‌کردند!

بهترین ترسیم برای مفهوم «ضلال مبین» همین چیزی است که جعفر بن ابیطالب به هنگام تشریح اوضاع عرب جاهلی در برابر نجاشی بیان کرد؛ او چنین

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۴، و سوره جمعه، آیه ۲.

ص: ۴۵

گفت: «اَیُّهَا المَلِکُ کُنَّا قَوماً اهلَ جاهِلِیَّةٍ نَعبُدُ الاصنامَ وَ نَاکُلُ المَیتَةَ ...»:

«ای پادشاه! ما قومی جاهل بودیم؛ بت‌ها را پرستش می‌کردیم؛ گوشت مردار می‌خوردیم، و انواع اعمال زشت را مرتکب می‌شدیم، قطع رحم می‌نمودیم و همسایگان را به فراموشی می‌سپردیم، و اقویا و نیرومندان ضعیفان را پایمال و نابود می‌کردند ... آری ما چنین بودیم تا خداوند، پیامبری از میان خود ما، به سوی ما فرستاد که اصل و نسب او را می‌شناختیم، و صداقت و امانت و عفت او را آزموده بودیم، او ما را به توحید و رها کردن بت‌ها دعوت کرد؛ و به ما دستور داد راست بگوییم، و در امانت خیانت نکنیم، صله رحم به جا آوریم، با همسایگان به نیکی رفتار کنیم و از گناه و تجاوز و خونریزی بپرهیزیم ...»(۱)

به دنبال این اشاره سربسته که در دو آیه بالا آمده به سراغ توضیحات بیشتری می‌رویم که در آیات دیگر آمده است:

۱. بت‌ها در عقاید عرب

عقاید هر قوم و ملّت، بخش مهمی از فرهنگ آنها را تشکیل می‌دهد و انحطاط آن، انحطاط فرهنگی و تمدن آنها محسوب می‌شود، و بر این اساس اعراب جاهلی از منحطترین فرهنگ‌ها برخوردار بودند.

آنها به شدت بت‌ها را پرستش می‌کردند، و آن چه را با دست خود ساخته بودند حاکم بر سرنوشت خویش، و گاه حاکم بر آسمان و زمین می‌پنداشتند.

قرآن مجید در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گوید: قُلْ أَتَعْبُدُونَ

۱- کامل، جلد ۲، صفحه ۸۰ و تفسیر فی ضلال، جلد ۸، صفحه ۹۵.

ص: ۴۶

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَایَمْلِکُ لَکُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَاللَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ «بگو ":آیا جز خدا چیزی را می پرستید که مالک سود و زیانی برای شما نیست؟! و خداوند، شنوا و دانا است».["(۱)](#)

علاوه بر بت‌های معمولی، سه بت بزرگ و معروف داشتند که از شهرت خاصی برخوردار بودند و آنها را تمثال دختران خدا و وسیله تقرب به او می‌پنداشتند؛ بتی به نام منات در محلی در کنار دریای احمر، در میان مدینه و مکه نصب کرده بودند، و همه اعراب برای آن احترام خاصی قائل بودند و نزد آن قربانی می‌کردند ولی بیش‌از همه، دو قبیله اوس و خزرج به آن اهمیت می‌دادند.

بت لات بت معروف دیگری است که در سرزمین طائف بود، همان‌جا که امروز مسجدی برپا است و خدمه این بت بیشتر از طایفه ثقیف بودند.

سومین بت، عزّی بود که در محلی در مسیر مکه به سوی عراق، نزدیک منطقه ذات عرق قرار داشت، و قریش نسبت به آن علاقه خاصی داشتند.

غیر از اینها بت‌های قبیلگی و فامیلی و حتی خانگی وجود داشت و اصولًا زندگی عرب جاهلی بدون بت مفهوم نداشت؛ حتی به هنگام سفر اجازه مسافرت را از بت‌ها می‌گرفتند و در مسافرت‌ها نیز بت‌هایی با خود همراه داشتند.

قرآن به گوشه‌ای از این مسأله در سوره نجم اشاره کرده، و می‌گوید: أَفَرَأَیْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَی أَلَکُمُ الذَّکَرُ وَلَهُ الْأُنثَی «به من خبر دهید آیا بت‌های "لات "و "عزّی "و "منات "که سوّمین آنها است (دختران خدا

۱- سوره مائده، آیه ۷۶.

ص: ۴۷

هستند)؟! آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تراند!)».(۱)

جالب این‌که آنها به حدی از فرزند دختر متنفر بودند که گاهی با دست خود زنده به گورش می‌کردند؛ در عین حال ملائکه را دختران خدا و این بت‌ها را تمثال آنها می‌دانستند، و قرآن با همان منطق خودشان، با آنان برخورد می‌کند، و می‌گوید: چگونه برای خدا دختر قائل می‌شوید با این‌که از دختر متنفرید؟!

خداوند در جای دیگری، به عنوان مذمت و نکوهش شدید از این افکار منحط و خرافی می‌فرماید: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمنِ إِنَاثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ «و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشته‌اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد».(۲)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این افکار سخت به مبارزه برخاست، و آنها را ناشی از پندارهای واهی و هوای نفس اعلام کرد، همان گونه که در ذیل آیات سوره نجم بعد از اشاره به بت‌های سه گانه معروف، می‌فرماید: إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ

«اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی محتوا و اسم‌هایی بی مسمّا)، و هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از

۱- سوره نجم، آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۲- سوره زخرف، آیه ۱۹.

ص: ۴۸

سوی پروردگارشان برای آنها آمده است».(۱)

درست است که مشرکان، دلایل واهی برای بت پرستی می‌بافتند؛ از جمله این‌که: ذات خدا برتر و بالاتر از آن است که عقل و فکر ما به او راه یابد، و منزه‌تر از آن است که ما مستقیماً او را مورد عبادت قرار دهیم؛ بنابراین باید به کسانی روی آوریم که ربوبیت و تدبیر این عالم، از سوی خداوند بر عهده آنها گذارده شده، و آنها را واسطه میان خود و او قرار دهیم.

آنها همان فرشتگان و جنّ، و بطور کلی وجودات مقدس عالم‌اند که باید، آنها را به عنوان ارباب و خدایان بپذیریم و پرستش کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (۲) و از آنجا که دسترسی به این مقدّسات نداریم تمثال و سمبلی برای آنها می‌سازیم، وآنان را پرستش می کنیم!

این تمثال‌ها همان بت‌ها بودند و چون در پندار خود، نوعی وحدت و اتحاد میان بت‌ها و موجودات مقدّس، قائل بودند، و بت‌ها را نیز خدایان و ارباب خود خطاب می کردند.

آنها با این اوهام و پندارهای درهم، خدایی را که از وجود انسان به خود او نزدیک‌تر است را از خود دور می‌شمردند، و به جای روی آوردن به خداوندی که منبع فیض و قدرت است و همه جا حاضر و ناظر است به سراغ مخلوقاتی

۱- سوره نجم، آیه ۲۳.

۲- سوره زمر، آیه ۳.

ص: ۴۹

می‌رفتند که هیچگونه قدرت و شعوری نداشتند بلکه مصنوع عبادت کنندگانشان بودند، و سرانجام این موجودات پست و بی ارزش را بر تخت ربوبیت و الوهیت می‌نشاندند، و اقیانوس بیکران خداندی را فراموش کرده و رو به سراب می‌آوردند.

۲. فقر شدید بر توده مردم حاکم بود

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمانی قیام کرد که عرب جاهلی با فقر بسیار شدیدی دست به گریبان بود؛ تا آنجا که فرزندان و حتی پسران خود را که باعث ایجاد هزینه در زندگی مادی و اقتصادی بودند را، به قتل می‌رساندند تا نان خور کمتری داشته باشند؛ چنانکه در آیه ۳۱ سوره اسراء می‌خوانیم: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ «فرزندانتان را از ترس فقر، به قتل نرسانید؛ ما آنها و شما را روزی می دهیم».(۱)

امیر مؤمنان علیه السلام همین معنا را در یک تحلیل جامع مجسم کرده، و خطاب به مسلمانان چنین می‌فرماید: «انَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَذیراً لِلعالَمینَ وَ اميناً عَلَی التَّنْزیلِ وَ انتُم مَعشَرَ العَرَبِ عَلی شَرِّ دینِ وَ فی شَرِّ دارٍ مُنیخُونَ بَینَ حِجارَةٍ خُشنٍ وَ حَیَّاتٍ صُمٍّ، تَشرَبُونَ الکَدِرَ، وَ التَاكُلُونَ الجَشِبَ»: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد که جهانیان را بیم دهد و امین بر آیات او باشد در حالی که شما ملّت عرب، بدترین دین وآیین را داشتید، و در بدترین خانه‌ها زندگی می‌نمودید، در میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شنوایی- که خطرناک‌ترین مارها است چون از هیچ صدایی نمی‌هراسند- زندگی می کردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید،

۱- اگرچه بعضی احتمال داده‌اند که این آیه اشاره به همان کشتن دختران باشد که به نظر حقارت به آنها می‌نگریستند و آنها را موجودی پست می‌شمردند که تنها مصرف کننده بودند، ولی این احتمال با توجه به ضمیر جمع مذکر، که در آیه آمده است، و می‌فرماید:(اِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْئاً كَبيراً):« به یقین کشتن آنها گناه بزرگی است!» و این ضمیر به اولاد که در صدر آیه آمده است باز می گردد، و معلوم می‌شود که منظور از آن یا خصوص پسران، یا حداقل پسران و دختران است؛ که به عنوان تغلیب، ضمیر جمع مذکر در مورد آنها به کار رفته است.

ص: ۵۰

و غذاهایتان ناگوار بود».(۱)

۳. عبادات عجیب آنها

عبادت آنها نیز بسیار عجیب بود، و قرآن در برابر مشرکانی که ادعا می‌کردند اگر محمد صلی الله علیه و آله عباداتی آورده ما خود نیز پیش از این عباداتی داشتیم و در کنـار خانه کعبه نماز می‌خوانـدیم، می‌گویـد: وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً: «(آنها که مدّعی بودند ما هم نماز داریم،) نمازشان نزد خانه کعبه، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».(۲)

آری! آنها نعره زدن‌های احمقانه و کف زدن‌های ابلهانه خود را نماز می‌نامیدند.

مکاء در اصل به معنای صـدای پرنـدگان است، و تشبیه صـدای اعراب جاهلی در اطراف خانه خـدا به صدای پرندگان، شاید از این جهت است که گفتار آنها مفهومی نداشت و مانند صدای پرندگان بی محتوا بود؛ و یا این‌که تمام سعیشان در آواز خوانی بود.

تصدیـهٔ به معنـای کف زدن یـا به معنای صـدایی است که به هنگام کف زدن بر می‌خیزد، و از این رو به انعکاس صوت در کوه نیز صَدْی می‌گویند.

تـازه مطلب به همین‌جـا ختم نمی‌شـد؛ بلکه گروهی از اعراب همان گونه که در تاریـخ آمـده به صورت لخت مادرزاد خانه خـدا را طواف می‌کردند؛ و این همان

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- سوره انفال، ۳۵

ص: ۵۱

چیزی بود که به هنگام نزول آیات اول سوره برائت و مأموریت علی علیه السلام برای ابلاغ آن در ماه حج، ضمن مسائل دیگر به آن اشاره شد: «لا یَطُوفَنَّ بِالبَیتِ عُریانٌ وَ لا یَحُجَّنَ البَیتَ مشْرِکٌ ...»: «بعد از این هیچ برهنه‌ای نباید برای طواف خانه خدا بیاید و هیچ بت پرستی، حق شرکت در مراسم حج ندارد»(۱)

می‌گویند انگیزه این عمل (طواف به حالت عریان) این بود که گروهی از عرب که خود را حمس (۲) می‌نامیدند، معتقد بودند که باید طواف در لباس‌های مخصوص، انجام گیرد، و اگر کسی چنان لباسی نداشت و از لباس‌های دیگر استفاده می‌کرد، باید پس از پایان طواف آن لباس‌ها را حتماً به دور افکند؛ نه خودش از آن استفاده کند و نه دیگران. به همین دلیل این جامه‌ها را لقاء، به معنای لباس‌های دور افکندنی می‌نامیدند؛ و با توجه به این‌که بسیاری از آنها فقیر بودند و لباسشان منحصر به فرد بود ناچار بودند برهنه طواف کنند تا لباس‌های خود را از دست ندهند!

گاه این خرافه مورد استفاده هوسبازان قرار می‌گرفت و زنان و مردان جوان، پیکر عریان خود را به این بهانه نشان می‌دادند.(۳)

در سیره ابن هشام آمده است که مردان بطور کامل برهنه می‌شدند، اما زنان تمام لباس‌های خود را جز یک پیراهن چاکدار، که بدن آنها را نمایان می‌کرد از تن بیرون می‌آوردند و سپس به طواف مشغول می‌شدند.

روزی زنی از عرب، در حالی که این گونه در برابر مردان چشم چران طواف

۱- تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴، ذیل تفسیر آیات اول سوره بقره.

۲- حمس(بر وزن خمس) جمع احمس و به معنای کسی است که خود را متعصب و متصلب در آیین‌می‌بیند؛ و قریش چون در آیین شرک پابرجا بودند خود را حمس می‌نامیدند.

۳- اسلام و عقاید و آراء بشری، صفحه ۲۸۸.

ص: ۵۲

می کرد، این شعر را خواند که در تاریخ ثبت شده است:

الیَومَ یَبدوُ بَعضُهُ او کُلُّهُفَما بَدا مَنهُ فَلا احِلُّهُ

: «امروز تمام آن، یا قسمتی از آن! آشکار می‌شود، و آنچه از آن آشکار می‌شود، من آن را حلال نمی کنم»!(۱)

قربانی کردن آنها برای بت‌ها نیز داستان مفصلی دارد؛ از جمله مردم دَوْمَةُ الْجَنْدَل (۲) هر سال شخصی را با تشریفاتی انتخاب کرده و در برابر بت‌های خود قربانی می کردند؛ سپس پیکر خونین او را نزدیک قربانگاه دفن می‌نمودند حتی بعضی نوشته‌اند: «کاری را که مصریان داشتند، که پسران و دختران زیبا را به الهه نیل تقدیم می‌نمودند، برای بعضی از قبایل عرب به صورت سنتی باقی ماند، گاهی پدران نیز نذر می کردند تا یکی از فرزندان خود را قربانی کنند»!(۳)

۴. خرافات دیگر در میان اعراب جاهلی

از جمله در مورد گوشت‌های حلال و حرام، احکام و قوانین زشت و بی‌معنایی برای خود درست کرده بودند؛ چنانکه قرآن می گوید: وَقَالُوا هَـٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَایَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا: «و گفتند ":این چهارپایان و زراعت (که مخصوص بتها است، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسانی که ما بخواهیم (به گمان آنها) نباید از آن بخورند. و (اینها)

۱- سیره ابن هشام، جلد اول صفحه ۲۱۵.

۲- شهری در شمال غربی نجد، در قسمت‌های کوهستانی جزیرهٔ العرب است، و همان جایی بود که‌داستان حکمیت صفین در آنجا واقع شد.

۳- اسلام و عقاید و آراء بشری، صفحه ۲۷۸.

ص: ۵۳

چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها حرام شده است»".(۱) ظاهراً به خاطر این‌که آن را هم مخصوص بت‌ها کرده بودند.

و در آیه بعد از آن می‌خوانیم: وَقَالُوا مَا فِی بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ: «و گفتند ":بچه هایی که در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسران ما حرام است؛ امّا اگر مرده باشد (/ مرده متولّد شود)، همه در آن شریکند.»(۲)

قرآن در ذیل این آیات، آنها را به خاطر این بدعت‌های زشت به عذاب الهی تهدید کرده، و می گوید: قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ «به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، برخود حرام کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند؛ و هدایت نیافتند»(۳)

حتی بعضی از سنّت‌های باقی مانده از انبیاء را چنان تحریف می کردند که عملًا بی اثر می‌شد؛ مانند سنّت تحریم جنگ در ماه‌های حرام (ذی القعده، ذی الحجه، محرم و رجب) که عامل باز دارنده‌ای در برابر جنگ و خونریزی بی

۱- سوره انعام: ۱۳۸.

۲- سوره انعام، آیه ۱۳۹.

۳- سوره انعام، آیه ۱۴۰.

ص: ۵۴

حساب آنان بود که به وسیله سنّت خرافی «نسیئ» بی اثر نمودند؛ به این معنا که هر وقت می‌خواستند احترام ماههای حرام را بشکنند، می‌گفتند: مانعی ندارد، یک ماه دیگر را به جای آن می‌نهیم، که قرآن سخت، این عمل زشت را مذمت کرده و می‌گوید: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ: «تأخیر ماه‌های حرام (و جا به جا کردن آنها) فقط، افزایشی در کفر (مشرکان) است».(۱) حج و زیارت خانه خدا که از سنن ابراهیم علیه السلام و عاملی برای وحدت و تقرّب به خدا بود، آنچنان آلوده به خرافات شده بود که نه تنها مایه تقرّب به خدا نمی‌گشت، بلکه مردم را از خدا دور می‌کرد و از یکدیگر نیز پراکنده می‌ساخت؛ چون مسائل قومی و شرک و بت پرستی بر آن حاکم بود.

۵. در مسائل اخلاقی سخت فاسد بودند

مسائل اخلاقی در میان آنها در منحطترین سطح خود بود و عداوت شدید و کینه هایی که از اسلاف برای اخلاف به یادگار می‌ماند، بر آنها حکومت می‌کرد که نه تنها اخلاق، بلکه همه چیز اجتماع آنها قربانی آن می‌شد.

قرآن در این زمینه به مسلمانانی که از این مرحله رها شده بودند، می‌گوید:

وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَکُنْتُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِّنْهَا: «ونعمتِ (بزرگِ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد».(۲)

«شفا» به گفته مقاییس اللّغهٔ، در اصل به معنای اشراف و سلطه بر چیزی است و از آنجا که کناره هر چیز انسان را مشرف بر آن می‌کند به آن شفا گفته می‌شود؛

۱- سوره توبه، آیه ۳۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

ص: ۵۵

مانند کناره‌های گودال یا پرتگاه یا لب نهرها و لب آدمی که در کناره دهان او قرار گرفته، و همچنین بهبودی بیمار را از این رو شفا می‌گویند، چون غلبه وسلطه بر بیماری پیدا می‌شود.

به هر حال قرآن وضع اعراب جاهلی را به کسانی تشبیه کرده که لب پرتگاه آتش قرار دارند، و به آسانی در آن سقوط می‌کنند؛ آتشی که همه چیزشان را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

عداوت و نفاق و اختلاف به حدّی بر آنها حاکم بود که قرآن با صراحت می‌گوید هرگز از طرق عادی امکان نداشت اتحاد و وحدتی در میان آنان حاصل شود؛ بلکه این یک معجزه الهی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قادر به انجام آن شد: لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ «اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دلهای آنان پیوند دهی، نمی توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها پیوند ایجاد کرد».(۱)

شراب و قمار و ازلام (نوعی بخت آزمایی) در میان آنها چنان حاکم بود، که با نهی اوّل، جلوگیری از آنها در همان مرحله واقع نشد؛ لذا تحریم شراب در چند مرحله صورت گرفت.(۲)

یکی از بزرگترین مفاسد اخلاقی و اجتماعی، مسأله پایمال شدن حقوق زن در جامعه عرب جاهلی بود؛ تا آنجا که طبق گفته بعضی از مفسران در عصر جاهلیت هنگامی که وضع حمل زن فرا می‌رسید، حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و

۱- سوره انفال، آیه ۶۳.

۲- شرح بیشتر آن در تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۰ سوره مائده آمده است.

ص: ۵۶

اگر پسر بود از آن نگهداری می‌نمود!

یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

سَمَّیْتُها اذْ وُلِدَتْ تَمُوتُوَ الْقَبْرُ صِهْرُ ضامِنٌ ذِمّیتُ

: «نام آن نوزاد دختر را به هنگامی که تولد یافت تموت گذاشتم (تفأل بر این‌که به زودی می‌میرد در مقابل نام گذاری برای پسران که به معنای زندگی و ادامه حیات است) و قبر داماد من است که دخترک را در بر گرفته و خاموش ساخته است»(۱)

این عمل خواه به دلیل فقر بی حساب و اعتقاد به عدم کارایی اقتصادی دختران باشد، و خواه به دلیل تعصب افراطی در مورد دختران، که مبادا در جنگ‌ها اسیر شوند و به دست دشمن بیفتند، یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب بود که در قرآن مجید کراراً به آن اشاره شده است، قرآن در یک جا می‌فرماید:

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَهُوَ کَظِیمٌ- یَتَوَارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلَی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ

«و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و بشدّت خشمگین می گردد- بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (و نمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!».(۲)

۱- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴.

۲- سوره نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.

ص: ۵۷

این عمـل که گـاه از یـک نوع تعصب احمقـانه درباره حفظ ناموس ناشـی می‌شـد و تا سـر حـد بزرگ‌ترین جنایات پیش می‌رفت- کشـتن یک انسان، فرزند بی دفاع خودش را- دلیل روشنی بر جهل فوق العاده و سقوط اخلاق و عواطف انسانی و بی حرمتی کامل نسبت به مقام زن در آن جامعه جاهلی است.

تعبیر: ایُمْسِکُهُ عَلی هُون نشان می‌دهد که وجود دختر را برای خود عملًا یک ننگ می‌پنداشتند تا آن حد که از زشتی این پدیده، از میان قوم و قبیله فرار می‌کردنـد؛ غافل از این‌که اگر دختران نبودند، مادران نبودند، و اگر مادران نبودند آنها وجود پیدا نمی‌کردند، و شاعر آنها در این زمینه می‌گوید:

لِکُلِّ ابی بِنْتِ یُراعی شُؤوُنَهاثَلاثَهُ اصهارٍ اذا حُمِدَ الصِّهْرُ

فَبَعلٌ یُراعیها وَ خِذْرٌ یُکِنُّهاوَ قَبْرٌ یُواریها وَ خَیْرُهُمْ الْقَبْرُ

«برای هر پدری که صاحب دختر می‌شود و می‌خواهد شئون آن دختر را حفظ کند سه داماد وجود دارد:

نخست شوهری که در خور او باشـد و مراقبت از او کنـد، و دیگر پرده‌ای که او را در پشت خود محفوظ دارد، و سومی قبری اسـت که او را در خود بپوشاند، و از همه اینها بهتر، همین قبر است».(۱)

کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله

در قرآن مجید بحث زیادی درباره دوران طفولیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده است.

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۳۷۳۴.

ص: ۵۸

تنها در آیات ۶ و ۷ و ۸ سوره ضحی می‌خوانیم: أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَی- وَوَجَدَکَ ضَالّاً فَهَدَی- وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی «آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!- و تو را گمشده یافت و هدایت کرد،- و تو را نیازمند یافت و بی نیاز نمود».
در آیه نخست اشاره به یتیمی پیامبر صلی الله علیه و آله شده که در تاریخ نیز آمده است؛ چون در آن هنگام که در شکم مادر بود، پدرش عبدالله را از دست داد و شش ساله بود که مادرش نیز از دنیا رفت و خداوند او را در آغوش جدش عبدالمطلب و در هشت سالگی که جدش از دنیا رفت، در دامان عمویش ابوطالب پناه داد که او را همچون جان شیرین در بر می‌گرفت و محافظت می‌کرد.
در آیه سوم اشاره به تهی‌دستی پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز عمر کرده که سپس خداوند مهر او را در قلب خدیجه علیها السلام انداخت و با او ازدواج کرد و ثروت سرشارش را در پای او ریخت.
و امّا در آیه دوم می‌فرماید: «تو را گمشده یافت و هدایت کرد» بعضی از مفسّران، «ضالّاً» را به معنای عدم شناخت حق تفسیر کرده، و گفته‌اند مفهوم آیه این است که تو گمراه بودی و حق را نمی‌شناختی و ما تو را به سوی حق هدایت کردیم؛ در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای غفلت می‌دانند؛ یعنی تو از این احکام و کتاب آسمانی غافل بودی؛ در مقابل بعضی می‌گویند مراد ضلالت ظاهری است؛ یعنی در طفولیت یک یا چند بار، در درّه‌های مکه یا نقاط دیگر گم شدی و خداوند تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر عبدالمطلب و ابوطالب و حلمیه سعدیه مادر رضاعیت باز گردانید.
شرح این آیه را در جلد هفتم پیام قرآن در بحث تنزیه انبیاء بیان کردیم و همچنین در تفسیر نمونه در جلد ۲۷ ذیل همین آیه نیز اقوال مختلف و تفسیر

ص: ۵۹

مناسب‌تر از همه بیان شده است.

به هر حال این آیات، دورنمایی از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را در کودکی بیان می کند.

از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در این دوران، این بود که هرگز نزد استادی درس نخواند، گرچه این معنا در ابتداء نقص به نظر می‌رسد؛ ولی در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یک نقطه قوت به شمار می‌رود؛ چرا که بعد از آوردن قرآن با آن عبارات و محتوا و معارف عالی، دیگر کسی در این که قرآن از ناحیه خدا است و زاییده فکر یک انسان درس نخوانده نیست شک نمی کرد، چنانکه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت می‌خوانیم: وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَّارْتابَ الْمُبْطِلُونَ «تو هرگز پیش از این هیچ کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند».

بدون شک اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن محیط کوچک که افراد درس خوانده در آن بسیار محدود بودند، در مکتب استادی حضور می‌یافت، هرگز نمی‌توانست چنین سخنی را آشکارا بگوید؛ زیرا افرادی که از این ماجرا به خوبی آگاه بودند، به مقابله بر می‌خاستند و آن را دستاویز خوبی برای تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دادند.

به فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله به مکتب رفته و کتابت آموخته بود، باز هم مسلّم بود که این قرآن ساخته مغز بشر نیست؛ و لکن امّی بودن او قرینه‌ای قوی و آشکار بر این معنا است.

در دو آیه از قرآن نیز صریحاً عنوان امّی بر پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق شده و خداوند

ص: ۶۰

از پیامبر به «النّبیُّ الامّیّ» تعبیر می‌آورد.(۱) همچنین در یک آیه نیز به طور ضمنی این عنوان برای او ذکر شده، و اینگونه می‌فرماید:
هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ «او کسی است که در میان جمعیّت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت».(۲)
و می‌دانیم معروف‌ترین تفسیر برای امّی همان درس نخوانده بودن است؛ چرا که امّ به معنای مادر است و امّی به کسی گفته می‌شود که به همان حالت که از مادر متولد شده مانده، و مکتب و استادی را درک نکرده؛ هر چند بعضی آن را به معنای کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف و جباران، تفسیر کرده‌اند، و بعضی دیگر آن را به معنای کسی که در مکه متولد شده یا از مکه برخاسته می‌دانند؛ چرا که یکی از نام‌های مکّه امّ القُری است. روایات نیز در این زمینه متفاوت است؛ ولی مانعی ندارد که واژه «امّی» اشاره به هر سه مفهوم باشد: درس نخوانده، از میان امت برخاسته، و در شهر مکه تولد یافته.
اگر چه بعضی از شرق شناسان مخالف، تلاش کرده‌اند که این امتیاز را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بگیرند و برای او سابقه تحصیلی قائل شوند؛ ولی در برابر این سخن که اگر او درسی خوانده بود، این قضیه در آن محیط بر هیچ کس مخفی نمی‌ماند و هرگز توانایی انکار آن را با این صراحت نداشت، پاسخی ندارند.

آغاز دوران بعثت

اینها همه اشاراتی بود که قرآن در مورد حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت

۱- سوره اعراف، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- سوره جمعه، آیه ۲.

ص: ۶۱

دارد که بسیار کوتاه و گذرا است؛ در حالی که وقتی وارد بحث‌های مربوط به بعثت می‌شود، بحث‌ها بسیار گسترده می‌شود.

در مورد بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن اشارات مختلفی دارد؛ از جمله در پنج آیه اول سوره علق که به اتفاق همه مفسران، در آغاز وحی و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده [۱] می‌خوانیم: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ- خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ- اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ- الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ- عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ

این آیات که مطابق مشهور در غار حرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید، به او دستور می‌دهد که به نام خدا تلاوت آیات قرآن را آغاز کند؛ همان خدایی که انسان را از موجود ناچیزی همچون خون بسته آفرید، آری آن خداوند قدرت دارد که این کتاب بزرگ آسمانی که در بر گیرنده عالی‌ترین معارف و قوانین و دروس تربیتی است را از وسائل کوچکی مانند حروف الف‌با بیافریند!

بار دیگر تأکید بر قرائت می‌کند قراءت آمیخته با نام پروردگار بزرگ، سپس علاوه بر مسأله خواندن، اشاره به نوشن نیز می‌کند، و آموزگار آن را خداوند معرّفی می‌کند؛ خداوندی که نخستین معلم بشر بود و آنچه نمی‌دانست را به او آموخت (بخشی را به صورت علوم فطری در نهادش آفرید، و بخش دیگری را به وسیله عقل و تدبیر در عالم آفرینش و بخش سومی را به وسیله انبیاء به او تعلیم داد).

محتوای این آیات نشان می‌دهد که بعثت در یک فضای بسیار معنوی و آکنده

۱- اگر چه بعضی از مفسران مانند قرطبی، قول ضعیفی نقل کرده‌اند که اولین آیات نازل شده بر پیامبر(ص) سوره حمد یا مدثر بوده؛ ولی به گفته مفسّر روح البیان، اگر اختلافی باشد در مورد تمام سوره علق است، اما در پنج آیه نخست اختلافی نیست که اولین آیات نازل شده است(جلد ۱۰، صفحه ۴۷۰).

ص: ۶۲

از نور علم و دانش آغاز شد.(۱)

سنگینی وحی از یک سو، و رسالت بزرگی که بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته شده بود از سوی دیگر، و دور نمای رعب آوری که در مسأله برخورد قاطع با مشرکان لجوج و متعصب نمایان بود از سوی سوم، سبب شد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وحی نخستین، احساس خستگی فوق العاده‌ای کند.

به خانه آمد و در بستر آرمید. ناگهان دومین بخش از آیات قرآنی نازل شد و او را صدا زد: «ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)!- برخیز و انذار کن، (و جهانیان را بیم ده)- و پروردگارت را بزرگ بشمار»: یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنذِرْ* وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ.(۲)

اگرچه در شأن نزول این آیات در میان مفسران گفتگو است و بعضی آن را مربوط به زمانی می‌دانند که مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شده بودند و درباره مقابله با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخته بودند، ولی در روایات متعدد آمده است که حداقل آیات آغاز این سوره بعد از واقعه حرا و بعثت نازل شده، هر چند آیات بعد مربوط به سال‌های بعد باشد.(۳)

نظیر این آیات، که آیات آغازین سوره مزّمّل است نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر اثر شدت ناراحتی جامه به خود پیچیده و در بستر آرمیده بود که این آیات نازل شد و به او گفت: یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ- قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا- نِّصْفَهُ اوِانْقُصْ مِنْهُ

۱- در آیات ۱۶۴ سوره آل عمران و آیه دوم سوره جمعه نیز اشاره به اصل بعثت بدون ذکر نخستین آیات شده است.

۲- سوره مدثر، آیات ۱- ۲- ۳.

۳- مفسّران برای مدّثّر، پنج تفسیر گفته‌اند که شرح آن در تفسیر نمونه، جلد ۲۵، ذیل این آیات آمده است، و از همه مناسب‌تر آن است که پیامبر(ص) ناراحت بود و در بستر آرمیده بود که این آیات نازل شد.

ص: ۶۳

قَلِيلًا- أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا- إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا: «ای جامه به خود پیچیده!- شب را، جز کمی، به پاخیز.- نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن،- یا بر نصف آن بیفزا، وقرآن را با تامّل و دقت بخوان.- چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد.»

لحن این آیات نشان می‌دهد که در اوایل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ چرا که القاء قول ثقیل (سخن سنگین)، اشاره به قرآن مجید می‌کند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله القاء شد؛ چون زمانی که عده قلیلی به او ایمان آورده بودند ناچار بود شبانه آنها را دور خود جمع کند و دور از چشم دشمنان، آیات قرآن که محتوی معارف و قوانین اسلامی است، بر آنها بخواند.

البته بخشی از آیات این سوره به نظر می‌رسد در سال‌های بعد نازل شده و حتی احتمالًا آیه طولانی آخر سوره که در آن سخن از پیکار در راه خدا آمده مربوط به دوران مدینه، یا اواخر دوران مکه باشد- زیرا خبر از آینده نزدیک می‌دهد-. به هر حال این معنا مانع از نزول آیات نخستین در اوایل بعثت نیست به خصوص این‌که بسیاری از مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند.

می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت، دعوت خود را مخفی می‌نمود و جز با افرادی که اطمینان به آمادگی نسبی آنها برای پذیرش اسلام داشت تماس نمی‌گرفت، و دعوت به اسلام نمی‌کرد و در این مدت عده معدودی به او ایمان آوردند.

ص: ۶۴

داستان یوم الدّار

در این هنگام- که مصادف باسال سوم بعثت بود- مأمور شد، دعوت خود را آشکار کند، و آیه: وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «و (نخست) خویشاوندان نزدیکت را انذار کن»!(۱) و همچنین آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «آنچه را مأموریت داری، آشکار ساز؛ و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)»(۲) نازل شد، به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله به دعوت علنی پرداخت و این کار را از خویشاوندان خود شروع کرد که داستانش معروف است و در بخش گذشته بیان شد.

در این هنگام انواع فشارها متوجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و دشمنان از هر سو به حرکت در آمدند.

قابل توجّه این‌که برخورد دشمن با پیامبر صلی الله علیه و آله در چند مرحله و به چند صورت مختلف بود (و ظاهراً این مراحل در تمام انقلاب‌های الهی بوده است):

مرحله اول، مرحله استهزاء بود و این در زمانی صورت گرفت که هنوز آیین جدید را جدّی نمی‌گرفتند، و از آن احساس خطر نمی‌کردند و تصورشان این بود که با مسخره کردن و استهزاء کار یکسره می‌شود و نیازی به بیش از آن نیست، آیه ۳۶ سوره انبیاء ناظر به این مرحله است: وَإِذَا رَءَاكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِى يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ «هنگامی که کافران تو را می بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند؛ (و می گویند:) آیا این همان کسی است که معبودهای شما را نکوهش می کند؟! در

۱- سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- سوره حجر، آیه ۹۴.

ص: ۶۵

حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند.»(۱)

این نوع مواجهه منحصر به مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود، قرآن با صراحت می گوید: «هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر این که او را مسخره می کردند.» وَمَا یَأْتِیهِمْ مِّنْ رَّسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِءُونَ (۲)

ولی هنگامی که استهزاء و سخریه اثر نکرد، و اسلام همچنان به پیشرفت خود ادامه داد و متوقّف نشد، در مرحله دوم تصمیم گرفتند که فکر کردند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با برچسب‌های همچون دیوانگی و جنون و یا ساحر و شاعر بودن و کسی که مطالب خود را از این و آن، یا افسانه‌های پیشینیان گرفته از میدان بیرون کنند.

گاه می گفتند: یَا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ «ای کسی که ذکر (قرآن) بر تو نازل شده، تو به یقین دیوانه ای!»،(۳) و گاه به یکدیگر می گفتند: أَئِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ «آیا ما خدایان (بت‌های) خود را به خاطر شاعر دیوانه‌ای رها کنیم»،(۴) و گاه می گفتند: هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ کَافِرُونَ «این سحر است، و ما نسبت به

۱- نظیر همین مطلب در آیه ۴۱ سوره فرقان نیز آمده است:(وَإِذَا رَأَوْکَ إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا).

۲- سوره حجر، آیه ۱۱.

۳- سوره حجر، آیه ۶.

۴- سوره صافات، آیه ۳۶.

ص: ۶۶

آن کافریم».(۱)

قرآن در اینجا اضافه می‌کند که تنها مشرکان عرب نبودند که برچسب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌زدند؛ بلکه این مشکل را تمام انبیاء در طول تاریخ داشتند: کَذلِکَ مَا أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ «این گونه است که هیچ پیامبری به سوی کسانی که قبل از آنها بودند فرستاده نشد مگر این که گفتند:

او ساحر است یا دیوانه!»(۲)

در جای دیگر می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّمَا یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ مُّبِینٌ «ما می دانیم که آنها می گویند (":این آیات را) انسانی به او تعلیم می دهد. "در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است.»(۳)

و گاه «می‌گفتند ":این همان افسانه‌های دروغین پیشنیان است که او آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می‌شود».(۴)" وَ قَالُوا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا.

می‌دانیم اساطیر جمع اسطوره و به معنای افسانه‌های دروغین است. به این ترتیب آنها انواع تهمت‌ها و برچسب هایی را که به ذهنشان می‌رسید به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند؛ ولی هیچ کدام از آنها اثر نگذاشت و اسلام همچنان به پیشروی خود با سرعت تمام در میان قشرها ادامه داد.

مرحله سوم شروع شد، مرحله تضییقات مختلف اجتماعی و اقتصادی؛ چرا که فکرمی کردند خطر جدی است و باید از این راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گروه اندکی

۱- سوره زخرف، آیه ۳۰.

۲- سوره ذاریات، آیه ۵۲.

۳- سوره نحل، آیه ۱۰۳. در تفاسیر آمده است که مردی به نام بلعام در مکه بود که اصالتاً یک غلام رومی متعلق به طایفه بنی حضرم بود و مشرکان می گفتند محمد(ص) قرآن را از او می‌آموزد و بعضی نیز سخن از دو غلام نصرانی به نام یسا و جبر و یا سلمان فارسی به میان آورده‌اند؛ که هیچ کدام عرب زبان نبودند؛ در حالی که قرآن در فصاحت و بلاغت معجزه است.

۴- سوره فرقان، آیه ۵.

ص: ۶۷

را که به او ایمان آورده‌اند از پای در آورند.

داستان شعب ابی طالب در سال ششم بعثت و محصور ماندن مسلمانان در آن درّه خشک و سوزان در مدت سه سال، که منتهی به مرگ و میر کودکان مسلمان و حتی بعضی از بزرگسالان شد، و همچنین داستان هجرت جمعی به سوی حبشه بر اثر فشار فوق العاده و اذیت و آزار مشرکان نسبت به آنها که در سال پنجم بعثت اتّفاق افتاد، معروف است.

عجیب این‌که آنها نه فقط مسلمانان را تحت فشار قرار دادند؛ بلکه در تاریخ آمده است که پیمان بستند با تمام بنی هاشم و بنی مطلب اعم از مسلمان و غیر مسلمان قطع رابطه کنند نه زنی از آنها بگیرند، نه به آنها زن بدهند نه چیزی از آنها بخرند و نه چیزی به آنها بفروشند؛ تا فشار بر مسلمین شدیدتر شود.

اگر چه در آیات قرآن اشاره روشنی به این مسئله دیده نمی‌شود، ولی از توصیه هایی که مشرکین و کفّار و منافقان به یکدیگر در مدینه می کردند، می‌توان وضع مکه را دریافت: هُمْ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَاتُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا: «آنها کسانی هستند که می گویند ":به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند»."(۱)

این فشارها نیز اثری نگذاشت؛ بلکه توجه همگان را بیش از پیش به مسلمانان معطوف کرد و آوازه اسلام بر سر زبان‌ها افتاد؛ ضمناً مسلمانان چهره کاملًا مظلومانه‌ای به خود گرفتند که عواطف گروه عظیمی را به سوی آنها جلب نمود.

۱- سوره منافقون، آیه ۷.

ص: ۶۸

مسأله از نظر دشمنان شکل حادتری به خود گرفت و مبارزه بی امان دشمن را وارد چهارمین مرحله کرد؛ یعنی آنها تصمیم گرفتند که خون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بریزند و برای همیشه فکر خود را راحت کنند و یا لااقل او را از سرزمین مکه تبعید نمایند.

در دارالندوه که مرکز اجتماع و محل مشورت آنها بود، جمع شدند و نقشه شیطانی دقیقی برای این کار طرح کردند؛ همان گونه که قرآن می گوید: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ « (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران برای تو نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکّه) بیرون کنند؛ آنها توطئه می کردند، و خداوند هم تدبیر می کرد؛ و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.»(۱)

و چنانکه می‌دانیم خداوند به نحو عجیبی نقشه‌های شیطانی آنها را نقش بر آب کرد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توانست از حلقه محاصره شمشیر کشان دشمن، سالم بیرون آید، و راه مدینه را در پیش گیرد، و هجرت بزرگ خود را که سر آغاز تحولی بزرگ در اسلام و جهان بشریت بود را شروع کند.

باز در این زمینه به قرآن باز می گردیم که می‌فرماید: إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَاتَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، خداوند او را (در سخت ترین لحظات) یاری کرد؛ آن هنگام که کافران او

۱- سوره انفال، آیه ۳۰.

ص: ۶۹

را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که یکی از دو نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همسفر خود می‌گفت ":غم مخور، خدا با ما است. "آنگاه خداوند، آرامش خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تأیید نمود؛ و گفتار (و خواسته) کافران را پایین‌تر قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر (و پیروز) است؛ و خداوند توانا و حکیم است.»(۱)

به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله از میان خطرات گوناگونی که او را احاطه کرده بود به لطف الهی در امان ماند و با سکینه و آرامش، هجرت خود را آغاز نمود و اسلام وارد مرحله نوین و سرنوشت سازی از حیات خود شد و دشمنان در این مرحله نیز شکست خوردند.

اسلام در مدینه به سرعت گسترش یافت و پیروان زیادی پیدا کرد، و همراه آن طرح حکومت اسلامی از سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ریخته شد و مسلمانان دارای ارتش و بیت المال و آنچه نیاز یک حکومت بود شدند.

به موازات توسعه اسلام، دشمن که احساس خطر جدّی‌تری می‌نمود مبارزه خود را گسترش داد، و در پنجمین مرحله مبارزه مسلحانه را با اسلام شروع کرد، و غزوات اسلامی بدر کبری و صغری و اُحد و خیبر و حنین و ... یکی بعد از دیگری به وقوع پیوست و در همه جا جز در یک مورد، مسلمین شاهد پیروزی‌های چشمگیر و پی در پی بودند.

قرآن مجید در آیات فراوانی اشاره به این مرحله از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- سوره توبه، آیه ۴۰.

ص: ۷۰

می کنـد و مسـلمانان را همواره به یاد یاری و کمک خود در آن لحظات سـخت می‌انـدازد بلکه اختصاراً می‌توان گفت که قرآن در اشـاره به تاریـخ اسـلام بیشترین عنایت را به این مسـئله دارد، به همین دلیل در آیه ۲۵ سوره توبه، یـک اشاره اجمالی به این غزوات می کند و می‌فرماید: لَقَدْ نَصَرَكُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ «خداوند شـما را در مواضع بسـیاری یاری کرد (و بر دشـمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)».

مواطن جمع موطن، گاه به معنای وطن و محل اقامت دائمی استعمال می‌شود، و گاه به معنای میدان جنگ می‌آید در اینجا منظور از «مواطن کثیرهٔ»، میـدان‌های متعـدد جنگ‌هـای اسـلامی است، که عـدد آن را بالغ بر هشـتاد میـدان ذکر کرده‌انـد؛ و لـذا در حـدیثی می‌خوانیم؛ هنگامی که یکی از خلفای عباسـی نـذر کرده بود، که اگر از مسـمومیت رهایی یابـد، مال کثیری به فقها بدهـد، بعـد از بهبودی، فقهای اطراف او، نتوانسـتند مقدار مال کثیر را تعیین کنند، و این امام نهم حضـرت محمّد بن علی التقی علیه السلام بود که آن را به هشـتاد تفسـیر کرد (احتمالًا هشـتاد هزار درهم)؛ زیرا در آیه فوق مواطن کثیره اطلاـق بر تعـداد غزوات اسـلامی که بالغ بر هشتاد غزوه بوده، شده است.(۱)

سر انجام فتح المبین و فتح مکه فرا رسید و مسلمین آخرین قدرت دشمن را در هم شکستند، و اسلام بر جزیره عرب حاکم شد. ولی دشـمن شـکست خورده از پای ننشـست، و به ناچار به صورت یک جمعیت مخفی- منافقانی که ظاهراً ابراز اسـلام می کردند و باطناً مشغول انواع

۱- نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۹۷.

ص: ۷۱

توطئه‌ها بودند- در آمد، و به این ترتیب مرحله ششم (مرحله نهایی مبارزه دشمن) فرا رسید.

البته ظهور منافقان با نخستین پیروزی‌های اسلام شروع شد و به موازات آن گسترش یافت، و این امر تا امروز نیز ادامه دارد!

آنها در این مرحله نیز با شکست قطعی مواجه شدند و توطئه‌های آنان یکی بعد از دیگری آشکار شد، و نقشه هایشان نقش بر آب گشت؛ هر چند قسمتی از این آتش، زیر خاکستر باقی ماند و بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع به فعالیت نمود.

آیات فراوانی از قرآن مجید به این موضوع اشاره می کند که از بخش‌های بسیار آموزنده قرآن محسوب می‌شود.

در سوره‌های احزاب، توبه و منافقون بحث‌های بسیار زنده و کوبنده‌ای درباره آنها دیده می‌شود، که از عمق توطئه‌های منافقان حکایت می کند؛ از جمله در آیه ۴۸ سوره توبه بعد از بحث درباره این گروه و کارشکنی‌ها و فتنه گری‌ها و جاسوسی‌های آنها می‌فرماید: لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَٔ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتَّی جاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ کارِهُونَ «آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آن که حق فرا رسید، وفرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها ناخشنود بودند».

این مراحل شش گانه تنها در مقابل انقلاب اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود؛ بلکه در مقابل بسیاری از انقلاب‌های الهی وجود داشته و دارد که خود موضوع

ص: ۷۲

داستان مفصل و آموزنده‌ای است.

ولی هیچ‌کدام از این تلاش‌ها سودی نبخشید و درخت اسلام بارورتر گشت و شاخ و برگ خود را در تمام شبه جزیره عرب گسترده ساخت؛ و به مضمون‌آیه: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ- وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً(۱): «هنگامی که یاری خدا و پیروزی (بر مشرکان مکه) فرا رسد،- و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند».

ماه‌های آخر عمر مبارک پیامبر

سرانجام سال پایان عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید؛ و در همان سال بود که حجهٔالوداع را به جا آورد، و در همان موقع آخرین سوره‌های قرآن یعنی سوره مائده با آخرین پیام‌ها نازل شد، و اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد دستور خداوند را در مورد جانشین و خلیفه و وصی خود، حضرت علی علیه السلام ابلاغ کند، همان گونه که در آیه ۶۷ این سوره می‌خوانیم: یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای.

خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، حفظ می کند؛ و خداوند، گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی کند».

این امر در غدیر خم، در آن گذرگاه بزرگی که گروه‌های مختلفی که همراه

۱- سوره نصر، آیات ۱ و ۲.

ص: ۷۳

پیامبر صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع بودند از هم جدا می‌شدند، انجام شد و در یک مجمع بزرگ در برابر انبوه عظیم جمعیت، حق این رسالت ادا گشت (شرح آن را می‌توانید در آغاز جلد پنجم تفسیر نمونه مطالعه کنید).

سرانجام آن حادثه بزرگ و ناگوار، یعنی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید اما این ضایعه در حالی بود که پایه‌های اسلام از هر نظر محکم شده، و زمینه پیشرفت آن در اقطار و اکناف جهان فراهم گشته بود؛ و لذا آرزوهای دشمنان که فکر می کردند با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آیین او فرو منحل می‌شود، بر باد رفت و به مصداق وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِيْنْ مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ «و پیش از تو (نیز) برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم؛ آیا اگر تو بمیری، آنان (که انتظار مرگ تو را می کشند) جاوید خواهند بود؟!»،(۱) و به مصداق إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ

«به یقین تو می میری و آنها نیز خواهند مُرد»(۲) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «هر انسانی طعم مرگ را می‌چشد»(۳) این قانون عمومی عالم آفرینش تحقق یافت و دشمنان ناکام شدند.

و به مصداق يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند خوشایند کافران نباشد»،(۴) این نور الهی روز به روز درخشان‌تر شد تا امروز که قسمت عظیمی از جهان بشریت را زیر پوشش خود قرار داده و می‌رود که هر سال مناطق جدیدی

۱- سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- سوره زمر، آیه ۳۰.

۳- سوره انبیاء، آیه ۳۵.

۴- سوره توبه، آیه ۳۲.

ص: ۷۴

را بر گستره خود بیفزاید.

این بود دورنمایی از دوران‌های مختلف عمر پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن مجید که شرح همه آنها نیز با ذکر آیاتی که در هر مرحله نازل شده کتاب مستقلی را می‌طلبد.

ص: ۷۵

دلایل صدق ادعای پیامبر اسلام (اعجاز قرآن)

اشاره:

بدون تردید ادعای هیچ مدعی را درباره هیچ موضوعی بدون دلیل نمی‌توان پذیرفت تا چه رسد به موضوع بسیار مهمی مانند: نبوّت انبیاء و ادعای وحی و ارتباط با خدا، و دعوت مردم به پیروی از خویش.

بنابراین نخستین مسأله‌ای که در مورد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن روبرو می‌شویم، مسأله دلایل نبوت است.

این دلایل چنانکه اجمالًا می‌دانیم متنوع می‌باشد، که چهار عنوان بیان می گردد:

۱. معجزات

۲. محتوای دعوت

۳. اخبار انبیاء پیشین و کتب آسمانی گذشته

۴. قرائن مختلف، که از سوابق زندگی او، اطرافیان و اصحاب، وسایل پیشبرد

ص: ۷۶

هدف، میزان تأثیر او در محیط، میزان اعتقاد و فداکاری او در برابر هدف خویش و اخلاق و صفات دیگری که می‌تواند ما را از صداقت او در این ادعا آگاه سازد.

با این اشاره به سراغ معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رویم و نخستین و برترین و پایدارترین معجزه او یعنی قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم البتّه قبل از هر چیز به منطق قرآن درباره خودش توجّه می کنیم.

۱. قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.(۱)

۲. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ (۲)

۳. وَإِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ- فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۳)

۴. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)

۵. أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ- فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۵)

۶. قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ- فَإِنْ

۱- سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- سوره هود، آیه ۱۳.

۳- سوره بقره، آیات ۲۳ و ۲۴.

۴- سوره یونس، آیه ۳۸.

۵- سوره طور، آیات ۳۳- ۳۴.

ص: ۷۷

لَّمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا یَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۱)

۷. وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَاتٌ مِّنْ رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ مُّبِینٌ- أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ یُتْلَی عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَرَحْمَةً وَذِکْرَی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۲)

ترجمه

۱. «بگو ":اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند»"

۲. «آیا می گویند ":او به دروغ قرآن را (به خدا) نسبت داده ("و ساختگی است)! بگو:

"اگر راست می گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و هر کس را که می توانید- غیر از خدا- (برای این کار) دعوت کنید»"!

۳. «و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را- غیر خدا (برای این کار) فرا خوانید اگر راست می گویید!- پس اگر چنین نکنید- که هرگز نخواهید کرد- از آتشی بترسید که مردم (گنه‌کار) و سنگها (بتها) هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»

۴. «آیا آنها می‌گویند ":او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است "؟!بگو ":اگر راست می‌گویید یک سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا هر کس را می‌توانید (به یاری) طلبید»."

۱- سوره قصص، آیات ۴۹ تا ۵۰.

۲- سوره عنکبوت: ۵۰ تا ۵۱.

ص: ۷۸

۵. «یا می‌گویند ":قرآن را به خدا افترا بسته "ولی آنان ایمان ندارند- اگر راست می‌گوئید سخنی همانند آن بیاروید».
۶. «بگو ":اگر راست می‌گوییـد (که تورات و قرآن از سوی خـدا نیست) کتابی هـدایت بخش‌تر از این دو از نزد خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم- "اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنها تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته کسی پیدا می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.
۷. «گفتند ":چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده "؟!بگو ":معجزات همه نزد خدا است (و به فرمان او نازل می‌شود و نه به میل من و شما) که من تنها بیم دهنده‌ای آشکارم- "آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟! در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می‌آورند (و این معجزه بسیار واضحی است)».

تفسیر و جمع بندی

در تمام این آیات هفت‌گانه در واقع قرآن مجیـد، روی مسأله تحدی (دعوت به معارضه) که یکی از ارکان اعجاز است تکیه کرده؛ گاه با صـراحت و گاه با دلالت التزامی می‌گویـد: این کتاب آسـمانی از سوی خـدا است و اگر شک و تردیـدی در آن دارید جمع شوید و تمام نیروهای خود را به کار گیرید و چیزی همانند آن و یا بخشـی از آن را بیاورید؛ زیرا اگر زاییده فکر بشـر باشد شما هم بشر هستید و دارای فکر و هوش، و در حقیقت با یک منطق عقلی روشن اعجاز

ص: ۷۹

قرآن را بطور اجمال تثبیت کرده است.

قرآن در نخستین آیه (در مورد بحث) می‌فرماید: « (در برابر بهانه جویان لجوج) بگو ":اگر همه انسان‌ها و پریان اجتماع کنند که همانند این قرآن را بیاورند نخواهند آورد و هر چند یکدیگر را در این کار پشتیبانی کنند»: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً

این آیه که از یک‌سو دعوت عامی از همه انسان‌ها کرده و از سوی دیگر با توجه به جاودانگی دعوت قرآن انسان‌هایی را که در عصر ما و اعصار دیگر زندگی می‌کنند را شامل می‌شود و از سوی سوم با تعبیر به «اجْتَمَعَتِ» و جمله «بعضهم لبعض ظهیراً» آنها را دعوت به همکاری و همفکری و تعاون در مقابله به مثل می‌کند و از سوی چهارم با انواع تحریکات و به اصطلاح بر سر غیرت آوردن طرف، در این معارضه همراه است، که قوی‌ترین شکل تحدّی را ترسیم می‌کند؛ و هنگامی که با قاطعیت می‌گوید: «لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ (هرگز همانند آن را نمی‌آورند) ارتباط و پیوند آن را با ماورای جهان انسانیت روشن می‌سازد.

با این‌که این فریاد رسا جنبه عمومی داشته و انگیزه دشمنان اسلام در عصر نبوت و در هر عصر و زمان دیگر برای مبارزه و کوبیدن آن قوی بوده، مسلماً اگر قدرت بر چنین کاری داشتند هرگز از آن چشم نمی‌پوشیدند و این‌که تاریخ اسلام و جهان نشان نمی‌دهد شخص یا جماعتی اقدام به این کار کرده باشند دلیل عجز و ضعف و ناتوانی آنها و در نتیجه حقانیت قرآن است.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که صرف اجتماع مراد نیست؛ بلکه ظهیر

ص: ۸۰

بودن یعنی پشتیبانی کردن و کمک یکدیگر نمودن، در تحّی مطرح است.

قابل توجّه این‌که خداوند تنها تحدّی به مسأله بلاغت و شیرینی بیان و رسا بودن معنی قرآن نمی‌کند؛ بلکه با به کار بردن تعبیر مثله (همانند آن) شباهت در تمام جهات را در عبارات، محتوا، معارف، و احکام و همه شئون آن مطرح می‌کند.

***

در دومین آیه سطح تحدّی و دعوت به معارضه به مثل را پایین‌تر می‌آورد و می‌گوید: «آنها یعنی مخالفان اسلام می‌گویند قرآن را به خدا افترا بسته بگو ":اگر راست می‌گویید شما هم ده سوره مانند این سوره‌های دروغین بیاروید»: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ

به این هم قناعت نمی‌کند بلکه می‌افزاید: «تمام کسانی را که می‌توانید غیر از خدا (برای انجام این امر) به یاری طلبید اگر راست می‌گویید»: وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ

در واقع قرآن تحدّی خود را به ده سوره که کمتر از یک دهم کل قرآن است تنزل می‌دهد.

***

و در سومین آیه به کمتر از یک صدم تنزل می‌دهد و می‌فرماید: «اگر درباره آنچه بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله) نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید (لااقل) یک سوره مانند آن را بیاورید»: وَإِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ

ص: ۸۱

مِّنْ مِّثْلِهِ

سپس می‌افزاید: «تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید اگر راست میگوئید»: وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ

روشن است که منظور از گواهان جز خدا، همفکران و یاوران آنها هستند؛ زیرا اینها همان کسانی هستند که در نفی رسالت پیامبر به نفع آنها گواهی می‌دادند و طبعاً در اینجا باید به آنان کمک کنند تا سوره‌ای همانند قرآن بیاورند؛ و الا اگر منظور گواهی دادن بر همانندی آن سوره با قرآن باشد باید قبل از هر کس، از خدا گواهی بخواهند؛ لذا مرحوم طبرسی در مجمع البیان نخستین تفسیری را که در اینجا از ابن عباس نقل می‌کند این است که: «منظور، اعوان و انصار آنها است و می‌گوید از این جهت اعوان و انصار، شهداء نامیده شده‌اند که حضور و شهود به هنگام همکاری دارند».

فخر رازی نیز در تفسیر خود بعد از آن که دو معنا برای شهداء ذکر می‌کند (بتها و اعوان و انصار) معنای دوم را ترجیح می‌دهد.(۱) جمع دیگری از مفسّران نیز همین معنا را پذیرفته‌اند.

«سورهٔ» به معنای بخشی از آیات قرآن است که با «بِسْمِ اللَّه» شروع و قبل از «بِسْمِ اللَّه» دیگر پایان می‌یابد- جز در یک مورد از قرآن که سوره برائت می‌باشد- گفته شده که سوره از سور مدینه و به معنای دیوار شهر است، گویی مجموع قرآن به منزله یک کشور عظیم و پهناور، و سوره‌های آن شهرهای آیات هستند، و به همین دلیل ما معتقدیم که در میان آیات یک سوره، همواره پیوند و رابطه‌ای

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۱۱۹.

ص: ۸۲

بر قرار است؛ هر چند گاهی در ظاهر این رابطه آشکار نباشد؛ همان‌گونه که در میان خانه‌ها و عمارات و جاده‌های هر شهر یک نوع انسجام و ارتباط وجود دارد، و مساجد و مدارس و بازارها و مناطق مسکونی هر کدام در جای خود قرار گرفته است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که سوره‌ها بر خلاف پندار بعضی از نا آگاهان به هنگام نزول قرآن به همین شکل بوده است (هر چند گاهی بعضی از آیات که نازل می‌شد به دستور پیامبر در سوره خاصی جای می‌گرفت).

تعبیر به «مِنْ مِثْلِهِ» به معنای چیزی است که در تمام اوصاف، اعم از فصاحت و بلاغت الفاظ، با محتوا و معارف عالی همانند قرآن باشد.(۱) شاهد این سخن آیه ۳۸ سوره یونس است که می‌فرماید: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ «بیاورید سوره‌ای همانند قرآن» و در آیه ۳۴ سوره طور می‌خوانیم: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ «بیاورید سخنی همانند قرآن».

بنابراین احتمال بازگشت ضمیر «مثله» به پیامبر که مفهومش این چنین می‌شود که اگر در اصالت این آیات آسمانی تردید دارید کسی همانند محمد صلی الله علیه و آله را پیدا کنید که هرگز درسی نخوانده باشد و آیاتی همانند آن را بیاورید، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ هر چند جمعی از مفسّران آن را به عنوان یک احتمال یا به عنوان تفسیر مورد قبولی ذکر کرده‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو تعبیر در این معنا جمع شود و مفهومش این باشد که سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن، از شخص درس نخوانده‌ای

۱- بنابراین« مِنْ» یا زائده است یا بیانیه.

ص: ۸۳

همانند محمد صلی الله علیه و آله بیاورید.

در حدیثی که در تفسیر برهان آمده، هر دو معنا در یک عبارت جمع شده است.(۱)

به هر حال در تعقیب این آیه می‌افزاید: «پس اگر چنین نکنید- که هرگز نخواهید کرد- از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها (بتها) هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»، بترسید و با این قرآن مخالفت نکنید: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲)

***

در چهارمین آیه نیز تحدّی به آوردن سوره‌ای همانند قرآن شده است و می‌فرماید: «آیا آنها می گویند "او قرآن را به دروغ (به خدا) نسبت داده است "؟بگو "اگر راست می گویید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می توانید (به یاری) فراخوانید»: "أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

واژه «سُورة»، شامل سوره‌های بزرگ و کوچک قرآن می‌شود و تعبیر به «مِثْلِهِ» اشاره به همانند بودن از تمام جهات است؛ و جمله: وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ تمام ما سوی الله را شامل می‌شود.

بنابراین اگر قرآن زاییده فکر بشر بود، انسان دیگری نیز می‌توانست همانند آن را بیاورد، تا چه رسد به این‌که بخواهد از افراد بی شماری نیز کمک گیرد؛ به

۱- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۶۷، حدیث ۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۴.

ص: ۸۴

خصوص این‌که در میان عرب جاهلی، فصحاء و بلغاء فراوان بودند.

ضمناً از این آیه و آیات قبل به خوبی استفاده می‌شود که بهترین طریق برای وصول به اهداف مهم، استفاده از افکار گروهی است، این سخن را قرآن در زمانی می‌گوید که مسأله برگزاری سمینارها و کنگره‌ها برای وصول به حقایق مسائل هرگز مطرح نبود، و حتی تلاش‌های دانشمندان جنبه فردی و شخصی داشت.

***

در پنجمین آیه همین معنا را به صورت دیگری ذکر می‌کند و می‌فرماید: «یا می گویند ":قرآن را به خدا افترا بسته؟! چنین نیست، بلکه آنان ایمان ندارند (و اینها بهانه است).- اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند»: "!أَمْ یَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَّا یُؤْمِنُونَ* فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِّثْلِهِ إنْ کَانُوا صَادِقِینَ (۱)

«تقوّلَ» از «تَقَوُّلْ» به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان به معنای سخنی است که با زحمت و تکلف ساخته می‌شود و معمولًا در کذب و دروغ به کار می‌رود؛ چرا که واقعیتی ندارد و محتاج به تکلّف است.(۲) تعبیر «بحدیث مثله» (سخنی همانند آن) می‌تواند اشاره به تمام یا چند سوره یا یک سوره از قرآن، و یا حتی کمتر از آن باشد؛ چرا که «حدیث» به همه اینها اطلاق می‌شود. راغب در مفردات می‌گوید: «هر سخنی که به انسان از طریق گوش یا وحی در بیداری یا خواب منتقل شود، به آن حدیث گفته می‌شود».

۱- سوره طور، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲- مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۸.

ص: ۸۵

***

در ششمین آیه که در سوره قصص وارد شده، سخن از آوردن کتابی همانند این کتاب است، پس می‌فرماید: «بگو ":اگر راست می گوييد (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا از آن پیروی کنم!»: قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱)

سپس برای افشا کردن باطن آلوده آنان و بیان اعجاز قرآن مجید می‌افزاید:

«اگر پیشنهاد تو را نپذیرفتند، بدان که آنان تنها از هوس‌های خود پیروی می کنند» و می‌دانند این قرآن یک معجزه الهی است؛ ولی باز از پذیرش آن امتناع می‌دارند؛ چرا که با منافع نامشروع و هوای نفس آنها، هماهنگ نیست فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ (۲)

یعنی اگر آنها از آوردن مثل آن عاجز شدند، معلوم می‌شود این کتاب زاییده فکر بشر نیست، وگرنه دلیل نداشت که با آن همه تلاش و کوششی که برای این کار داشتند و فصیحان وبلیغانی که در اختیار گرفته بودند، ناتوان شوند.

واژه کتاب به معنای هر چیز مکتوب و نوشته شده است؛ بنابراین شامل تمام قرآن، و یا قسمت‌های مختلف آن می‌شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این آیه در سوره قصص است و سوره قصص در مکه نازل شده و مسلماً در آن زمان تمام قرآن نازل نگشته بود، روشن می‌شود که قرآن مجید هم تمام آن معجزه است

۱- سوره قصص، آیه ۴۹.

۲- سوره قصص، آیه ۵۰.

ص: ۸۶

وهم بخش‌های مختلف آن.

***

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث در پاسخ بهانه جویانی که «گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده»:"؟! وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ می‌فرماید: «بگو ":معجزات فقط نزد خدا است (و به فرمان او نازل می شود،)؛ من تنها بیم دهنده‌ای آشکارم»: "قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ

سپس می‌افزاید: «آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟!»: أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ (۱)

یعنی آنها با وجود این معجزه بزرگ و بی مانند الهی، چرا انتظار معجزات دیگری را می کشند؟ به این ترتیب با صراحت از اعجاز قرآن خبر می‌دهد و با دلالت التزامی، تحدی می کند و مخالفان را به معارضه می‌طلبد.

مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: «در این آیات دلالت روشنی است بر این که قرآن مجید برای معجزه کافی است، و حتّی این که در اعلا درجات اعجاز قرار دارد؛ چرا که خداوند آن را کفایت کننده از جمیع معجزات برشمرده و کفایت به معنای رسیدن به حدی است که دیگر نیازی به غیر آن باقی نماند.(۲)

۱- سوره عنکبوت، آیات ۵۰ و ۵۱.

۲- مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۲۸۹(ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۸۷

بـا توجه به دو نکته که در تفسـیر قرطبی و تفسـیر فی ضـلال آمـده، اهمیت این مطلب روشن می‌شود. نخست این‌که خوارق عـادات جسـمانی بیشتر برای کسانی است که گرفتار مسائل حسـی هسـتند و این مطلب متناسب با دوران آغاز اندیشه‌های بشری است؛ و امّا چنین معجزه روحانی که جنبه معنوی دارد، هماهنگ با دوران شـکوفائی دانش بشری است؛ و دیگر این‌که معجزات و خارق عادات انبیاء مانند معجزه موسـی و عیسی غالباً با برچسب سحر مورد مخالفت قرار می‌گرفت، در حالی که اعجازی که از جنس کلام است، از الفاظی تشکیل شده که همه افرادی که اهل آن زبان هستند قدرت بر آن دارند.(۱)

***

نتیجه این شـد که قرآن مجیـد حـداقل در هفت آیه از سوره‌های مختلف، قرآن را به عنوان یک معجزه بزرگ الهی قلمـداد کرده و منکران را به طرق مختلف مورد تحدی قرار می‌دهد؛ و می‌دانیم هرگاه کسـی خارق عادتی انجام داد و همگان را به معارضه دعوت کرد و از آن عاجز ماندند دلیل بر اعجاز آن است.

به عبارت دیگر قرآن در تعبیرات خود، به آنها گوشـزد می‌کند که اگر معتقدید این آیات ساخته مغز بشـر است و شـما هم بشرید و مغز دارید و قدرت فکر دارید و گویندگان و سـخن سـرایان و نکته سـنجان در میان شـما کم نیستند؛ اگر در این ادعا صادق هستید شما هم آیاتی همانند این آیات بیاورید؛ و با انواع عبارات

۱- تفسیر فی ضلال، جلد ۶، صفحه ۴۲۲ و تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۵۰۷۱(ذیل آیات مورد بحث).

ص: ۸۸

تحریک‌آمیز آنها را به شرکت در این مبارزه دعوت می‌کند.

از سوی دیگر، اگر آنها می‌توانستند در چنین مبارزه‌ای پیروز شوند حتماً تمام قوای خود را جمع آوری می‌کردند؛ زیرا شکست در این مبارزه برای آنها مساوی با از دست دادن همه چیز بود.

قرآن با اساس فرهنگ آنها، که فرهنگ شرک و بت و بتخانه بود و در تمام شؤون زندگی آنها نفوذ عمیق داشت، سر جنگ داشت و تنها به اینجا ختم نمی‌شد؛ بلکه این مبارزه شیوخ و زمامداران و ثروت‌مندان ظالم و مغرور آنان را از اوج قدرت به زیر می‌کشید؛ و تمام امتیازات موهوم و ساختگی را از آنها می‌گرفت.

بنابراین قطع نظر از شواهد تاریخی که به آن اشاره خواهیم کرد؛ انگیزه‌های مقابله به مثل بسیار فراوان بود؛ و اگر واقعاً می‌توانستند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از این راه خلع سلاح کنند، چه نیازی به آن همه جنگ‌های خونین و مبارزات سخت بود، و این‌که می‌بینیم آنها تن به همه چیز دادند، اما به سراغ آوردن آیاتی همانند قرآن نرفتند بهترین دلیل بر شکست آنها در این مبارزه است.

***

ص: ۸۹

توضیحات

۱. نفوذ و جاذبه بی نظیر قرآن

اشاره

در هنگـام مطالعه تاریـخ، به حوادث شـگفت‌انگیز و مسـتندی بر خورد می‌کنیم که از یک سو بیانگر نفوذ چشـمگیر قرآن در قلوب شنوندگان (حتی بیگانگان از اسـلام و قرآن) است؛ و از سوی دیگر دلیل روشـنی بر عجز مخالفان از مقابله به مثل به شـمار می‌آید، بررسی این حوادث تاریخی مسائل زیادی را به انسان می‌آموزد، و ما را بیش از پیش به عظمت این کتاب آسمانی و صدق آنچه در آیات آن آمده، واقف می‌کند که نمونه‌های آن را در زیر می‌خوانید:

۱- داستان ولید بن مغیره مخزومی

آیات سوره مُدَّثِّر به خوبی که سـخن از کسـی به میان می‌آورد که به فکر مبارزه با قرآن مجید می‌افتد بود و گرفتار سـرنوشتی شوم می‌شود. ماجرا را در شأن نزول این آیات بسـیاری از مفسـران مانند: طبرسـی، قرطبی، مراغی، فخر رازی و غیر آنها به این شـرح نقل کرده‌اند:

هنگـامی که آیـات سـوره غـافر نـازل شـد؛ پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله در مسـجد الحرام به نمـاز ایسـتاده بود، ولیـد بن مغیره مخزومی- مرد معروف و سرشناس مکه که

ص: ۹۰

سران قریش به عقـل و درایت او اعتقـاد داشـتند و در مسائل مهم با او به شور می‌پرداختنـد- نزدیک حضـرت بود و تلاوت آیات را گوش می‌داد. هنگـامی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله متوجه این معنـا شـد، آیات را تکرار کرد، این آیات سـخت ولیـد بن مغیره را تکـان داد و هنگـامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خـدا قسم! هم اکنون کلامی از محمـد صـلی الله علیه و آله شـنیدم که نه شباهت به سخن انسان‌ها دارد؛ و نه به سخنان پریان»، «و انَّ لَهُ لَحَلاوَةً وَ انَّ عَلَیهِ لَطَلَاوةً وَ انَّ اعلاهُ لَمُثْمِرٌ وَ انَّ اسْفَلَهُ لَمُغْـدِقٌ وَ انَّهُ لَیَعْلُوا وَ ما یُعلی : «گفتار او شـیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده‌ای دارد؛ شاخه‌هایش پر میوه و ریشه هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت.

قریش به یکـدیگر گفتند: به خدا سوگند! که او فریفته آیین محمد صـلی الله علیه و آله و کتاب او شده و از آیین ما بیرون رفته و او سرانجام تمام قریش را منحرف خواهد کرد؛ و آنها به ولید، ریحانه قریش (گل سر سبد قبیله قریش) می‌گفتند.

ابوجهل گفت: «من چاره این کار را می‌کنم»! حرکت کرد و آمد وبا چهره غمگین در کنار ولید نشست؛ ولید گفت: «چرا غمگینی فرزند برادر!» گفت:

قریش بر تو در این سن و سال عیب می‌نهنـد و گمان می‌کننـد تو سـخن محمـد صـلی الله علیه و آله را زینت بخشـیدی»، ولید همراه ابوجهل برخاست وبه مجلس قریش درآمـد و گفت: «شـما گمان می‌کنیـد محمد صـلی الله علیه و آله دیوانه است؟!، آیا هرگز آثار جنون در او دیده‌ایـد؟» گفتنـد: «نه» گفت: «فکر می‌کنید او کاهن است؛ آیا آثار کهانت در او دیده‌اید؟» گفتند: «نه»، گفت: «گمان می‌کنید او شاعر است آیا هرگز دیده‌اید لب

ص: ۹۱

به شعر بگشایـد؟» گفتند: «نه»، گفت: «پس فکر می‌کنید او دروغ‌گو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟» گفتند: «نه او همیشه نزد ما به عنوان صادق و امین، شناخته می‌شد».

در اینجا قریش به ولیـد گفتند: «پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟» ولید فکر کرد و نگاهی نمود و چهره درهم کشید و گفت: «او فقط مرد ساحری است؛ مگر ندیده‌اید میان مردان و خانواده و فرزندان و دوستان ما جدایی می‌افکند؟

بنابراین او ساحر است و هر چه می‌گوید سحری است جالب».(۱)

۲- گوش دادن سران قریش به قرآن

در سیره ابن هشام می‌خوانیم که سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمدنـد در حالی که حضرت نماز می‌خوانـد و آیات قرآن را تلاوت می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند؛ ولی به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد:

«دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود»! شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها

۱- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۶، و بسیاری دیگر از مفسران مانند: فخر رازی، مراغی، قرطبی، نویسنده المیزان و فی ضلال، این حدیث را با تفاوت‌هائی نقل کرده‌اند.

ص: ۹۲

و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگررا بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان ببندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند.(۱)

آری جاذبه قران آنقدر زیاد بود که حتی دشمنان سر سخت در مقابل آن زانو می‌زدند؛ و اگر پرده‌های تعصب و لجاجت و علاقه به حفظ منافع شخصی، کنار می‌رفت یقیناً ایمان می‌آوردند.

۳- داستان ابن ابی العوجاء و دوستانش

مرحوم طبرسی در احتجاج از هشام بن حکم، دانشمند معروفی که از شاگردان امام صادق علیه السلام بود می گوید که: ابن ابی العوجاء، و ابوشاکر دیصانی، و عبدالملک بصری، و ابن مقفع- که همگی از ملاحده و افراد بی ایمان بودند- کنار خانه کعبه جمع شده و اعمال حاجیان را به باد مسخره می گرفتند و بر قرآن طعنه می‌زدند.

ابن ابی العوجاء گفت: بیایید هر کدام از ما یک چهارم قرآن را نقض کنیم (و چیزی همانند آن بیاوریم) و میعاد ما سال آینده در همین جا خواهد بود در حالی

۱- سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۳۷.

ص: ۹۳

که تمام قرآن را نقض کرده‌ایم؛ زیرا نقض قرآن سبب ابطال نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله، و ابطال نبوّت او ابطال اسلام، و اثبات حقانیت ادعای ما است. آنها بر این مسأله توافق کردند و پراکنده شدند.

در سال آینده در همان روز در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: از آن روز که من از شما جدا شدم در این آیه فکر می‌کردم: فَلَمَّا اسْتَيْئَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيّاً: «هنگامی که (برادران یوسف) از او مأیوس شدند، به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند»(۱) دیدم آن قدر فصیح و پر معنا است که نمی‌توانم چیزی را به آن بیفزایم و پیوسته این آیه فکر مرا از غیر آن به خود مشغول داشت.

عبدالملک گفت: من نیز از آن وقت که جدا شدم در این آیه می‌اندیشیدم:

يَاأَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً لَايَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ «ای مردم! مَثَلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می کنید)، هرگزنمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. هم طلب کننده ناتوان است، و هم طلب شونده (هم عابدان، و هم معبودان)».(۲)

من خود را عاجز دیدم که همانند آن بیاورم.

و ابوشاکر گفت: از آن زمان که از شما جدا شدم در این آیه می‌اندیشیدم: لَوْ

۱- سوره یوسف، آیه ۸۰.

۲- سوره حج، آیه ۷۳.

ص: ۹۴

كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: « (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه، خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می خورد».(۱)

و خود را قادر ندیدم که همانند آن را بیاورم!

و ابن مقفع افزود: «ای قوم! این قرآن از جنس کلام بشر نیست؛ چرا که از آن لحظه که از شما جدا شدم در این آیه می‌اندیشیدم: وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «و گفته شد": ای زمین، آبت را فروبر! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن "!و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد گروه ستمکاران ("از رحمت خدا!)»(۲)

و من خود را از آوردن همانند آن عاجز دیدم.

هشام بن حکم می گوید: در این اثناء جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کنار آنها گذشت و این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً: «بگو: اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند». "(۳)

در این هنگام آن چهار نفر به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: «اگر اسلام حقیقتی داشته باشد و حتی محمد صلی الله علیه و آله کسی جز جعفر بن محمد علیه السلام نخواهد بود، به خدا

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲- سوره هود، آیه ۴۴.

۳- سوره اسراء، آیه ۸۸.

ص: ۹۵

سوگند! ما هرگز او را نمی‌بینیم مگر این‌که ابهت او ما را فرا می‌گیرد، و از هیبتش مو بر تن ما راست می‌شود»؛ این را گفتند و با اعتراف به ناتوانی خود پراکنده شدند.

۴- داستان عثمان بن مظعون

او که یکی از صحابه معروف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است می گوید: من در آغاز اسلام را به صورت ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و دل؛ دلیل آن هم این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله کراراً به من پیشنهاد اسلام کرد و من هم از روی حیاء پذیرفتم.
این وضع همچنان ادامه یافت تا این‌که روزی خدمتش بودم دیدم سخت در فکر فرو رفته است، ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می‌دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: هنگامی که با شما سخن می گفتم ناگهان جبرئیل بر من نازل شد، و این آیه را برای من آورد: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِی الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد و (همچنین) به بخشش به نزدیکان؛ و از فحشا و منکر و ستم نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکّر شوید».(۱)
هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تا به آخر برای من خواند محتوای عالی آن بر دل من چنان اثر گذاشت که در همان ساعت، اسلام در اعماق جان من فرو نشست. به سراغ ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، و جریان را به او خبر دادم

۱- سوره نحل، آیه ۹۰.

ص: ۹۶

گفت: «ای طایفه قریش! از محمد صلی الله علیه و آله پیروی کنید که هدایت خواهید شد؛ زیرا او شما را جز به فضایل اخلاقی دعوت نمی‌کند».

سپس به سراغ ولید بن مغیره- دانشمند معروف عرب و یکی از سران مشرکان- رفتم و همین آیه را بر او خواندم، گفت: «اگر این سخن از خود محمد صلی الله علیه و آله باشد بسیار خوب گفته، و اگر از پروردگار او باشد باز بسیار خوب است».(۱)

۵- داستان اسعد بن زراه

در کتاب اعْلامُ الْوری و بِحارُالانْوار، سر گذشت دیگری از جاذبه و تأثیر فوق العاده آیات قرآن در نفوس شنوندگان آمده است. جریان طبق نقل بحار الانوار به طور فشرده چنین است:

دو نفر از طایفه خزرج به نام اسعد بن زراره و ذکوان بن عبدقیس به مکه آمده بودند تا از مردم آنجا پیمانی بر ضد طایفه اوس که از رقیبان و دشمنان سر سخت خزرج در مدینه بودند، بگیرند؛ آنها به خانه عتبهٔ بن ربیعه وارد شدند و منظور خود را از سفر به مکه برای او توضیح دادند.

عتبه در پاسخ آنها گفت: «شهر ما از شهر شما دور است، مخصوصاً در این ایام گرفتاری تازه‌ای پیدا کرده‌ایم که ما را سخت به خود مشغول داشته، بنابراین توان یاری شما را نداریم».

اسعد پرسید: «شما در حرم امن زندگی می‌کنید، چه گرفتاری دارید؟»

۱- مجمع البیان جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۸۱، ذیل آیه ۹۰ سوره نحل.

ص: ۹۷

عتبه گفت: «مردی در میان ما ظهور کرده که می گوید "رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم "!عقل ما را ناچیز می‌داند، به خدایان و بت‌های ما بد می گوید، اجتماع ما را پراکنده و جوانان ما را فاسد نموده است».

اسعد پرسید: «او از کدام خانواده است؟»، گفت: «فرزند عبدالله، و فرزند زاده عبدالمطلب است و اتفاقاً از خانواده شریفی است».

در اینجا اسعد و ذکوان در فکر فرو رفتند، و به خاطرشان آمد که از یهود مدینه شنیده بودند که به همین زودی پیامبری در مکه ظهور خواهد کرد، و به مدینه هجرت خواهد نمود؛ اسعد پیش خود گفت؛ نکند این همان کسی باشد که یهود از او خبر می‌دادند.

سپس رو به عتبه کرد و پرسید: «او الآن کجا است؟» گفت: «او و پیروانش هم اکنون در دره‌ای از کوه، محاصره شده‌اند و تنها در موسم حج و عمره ماه رجب، می‌توانند در مسجد الحرام و در میان جمعیت به راحتی ظاهر شوند، او الآن به مسجد الحرام آمده، اما اگر می‌خواهی به آنجا بروی، به سخنان او گوش فرا مده، و حتی یک کلمه با او حرف نزن، که او ساحر غریبی است (و این در ایامی بود که مسلمانان در شعب ابیطالب در محاصره بودند)».

اسعد به عتبه گفت: «من چاره‌ای ندارم مُحرِم شده‌ام و باید طواف خانه کعبه کنم، او هم که در آنجا نشسته است، تو به من می گویی من به او نزدیک نشوم، پس چه کنم؟» عتبه گفت: «مقداری پنبه در گوش‌های خود قرار ده، تا سخنان او را نشنوی!» اسعد وارد مسجد الحرام شد در حالی که هر دو گوش خود را با پنبه سخت بسته بود و مشغول طواف خانه کعبه شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی

ص: ۹۸

از بنی هاشم در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه نشسته بودند، او نگاهی به پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و به سرعت گذشت. در دور دوم طواف با خود گفت: «هیچ کس احمق‌تر از من نیست، آیا می‌شود یک چنین داستان مهمی در مکه بر سر زبان‌ها باشد و من از آن خبر نگیرم، و قوم خود را در جریان نگذارم!» دست کرد و پنبه‌ها را از گوش بیرون آورد و دور افکند، و در جلو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پرسید: تو ما را به چه چیز دعوت می‌کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به آرامی فرمود: «به شهادت بر یگانگی خدا و این‌که من فرستاده او هستم، و نیز شما را به این کارها دعوت می‌کنم ...» سپس آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً ... تا آخر آیات که مجموعه‌ای است از معارف عالی اسلامی و دستورات اجتماعی و مسائل اخلاقی- که مجموعاً ده دستور است- را برای او تلاوت فرمود. هنگامی که اسعد این آیات روح پرور را که با فطرتش آشنا بود، شنید به کلی منقلب شد و فریاد زد: «اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انَّ محمّداً رسول اللّه».

سپس افزود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. من اهل یثرب و از طایفه خزرج هستم، روابط ما با برادرانمان از طایفه اوس بر اثر جنگ‌های طولانی به کلی از هم گسسته، و شاید خداوند به کمک تو آن پیوند گسسته را بر قرار سازد.

ما وصف تو را از طایفه یهود مدینه شنیده بودیم که از ظهور تو بشارت‌ها می‌دادند، و امیدواریم که شهر ما هجرتگاه تو گردد، زیرا یهود از کتب آسمانی خود چنین به ما خبر داده‌اند؛ من برای بستن پیمان جنگی بر ضد دشمنان آمده

ص: ۹۹

بودم، ولی خداوند مرا به پیروزی بزرگتری نایل کرد.

رفیق او ذکوان نیز مسلمان شد؛ و هر دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کردند مُبلّغی همراه آنان به مدینه بفرستند تا به مردم قرآن تعلیم دهد و به سوی اسلام دعوت نماید، و آتش جنگ‌ها خاموش گردد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را همراه آنان به مدینه فرستاد و از آن زمان، پایه‌های اسلام در مدینه گذارده شد، و چهره مدینه دگرگون گشت.(۱)

۶- داستان تکان دهنده اصمعی

زمخشری در تفسیر کشاف از اصمعی (۲) نقل می‌کند که از مسجد بصره بیرون آمدم ناگهان چشمم به یک عرب بیابانی افتاد که بر مرکبش سوار بود، وقتی با من روبرو شد گفت: از کدام قبیله‌ای؟! گفتم: از بنی اصمع، گفت: از کجا می‌آیی؟

گفتم: از آنجا که سخن خداوند رحمان (قرآن) را می‌خوانند، گفت: برای من هم بخوان!

من آیاتی از سوره الذّاریات را برای او تلاوت کردم تا به آیه وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۳) رسیدم، گفت: کافی است! برخاست و شتری را که با خود داشت نحر کرد، و گوشت آن را در میان نیازمندان تقسیم نمود، شمشیر و کمانش را نیز شکست و کنار انداخت و رفت،

۱- بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸ تا ۱۰.

۲- نام او عبدالملک بن قریب بود و در ایام هارون الرشید می‌زیست، حافظه عجیب و اطلاعات وسیعی ازتاریخ و ادبیات عرب داشت و در سال ۲۱۶ در بصره وفات کرد(الکنی و الالقاب، جلد ۲ صفحه ۳۷).

۳- سوره ذاریات، آیه ۲۲.

ص: ۱۰۰

و این داستان گذشت.

هنگامی که من (اصـمعی) با هارون الرشید به زیارت خانه خدا رفتم، و مشغول طواف بودم، ناگهان دیدم کسی با صدای آهسته مرا فرا می‌خواند، نگاه کردم، دیدم همان مرد عرب است، لاغر شده و رنگ صورتش پریده است- پیدا بود که عشقی آتشین بر او چیره گشـته و او را بی قرار سـاخته است-/ وقتی مرا دیـد سـلام کرد و گفت: بار دیگر همان سوره ذاریات را برایم بخوان! هنگامی که به همان آیه رسیدم فریادی کشـید و گفت: ما وعده خدای خود را به خوبی یافتیم، سپس گفت: آیا بعد از این هم آیه‌ای هست؟ من آیه بعـد را خوانـدم فَوَرَبِّ السَّمَـاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ بار دیگر صـیحه‌ای زد و گفت: «یا سُـبْحانَ اللّهِ مَنْ ذَاالـذّی اغْضَبَ الْجَلیلَ حَتَّی الْجَئُوهُ الی الْیَمینِ»: «به راستی عجیب است، چه کسـی خداوند جلیل را به خشم آورده که این گونه سوگند یاد می‌کند، آیا سخن او را بـاور نکردنـد که ناچار از قسم شـده!» این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین افتاد و مرغ روحش به سوی آشـیان ملکوت پرواز کرد!(۱)

۷- واکنش مرد عرب بیابانی، در برابر یک آیه از قرآن

در منـابع مختلف اسـلامی آمـده است مرد عربی خـدمت پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـد و عرض کرد: «علِّمنی ممّا علّمک اللّه»: «از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز».

پیامبر صلی الله علیه و آله او را به یکی از یارانش سپرد تا آیات قرآن را به او تعلیم دهد، او سوره

۱- تفسیر کشاف جلد ۴ صفحه ۴۰.

ص: ۱۰۱

إِذَا زُلْزِلَتْ الْأَرْضُ را تا آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت:

«همین مرا کافی است»!

و در روایت دیگری آمده است که گفت: «تَكْفِيني هذه الآيَةُ»: «یعنی همین آیه آخر سوره فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه ... مرا کفایت می‌کند» (مرد عرب خداحافظی کرد و رفت).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را به حال خود واگذارید که مرد فقیهی شد» و روایت دیگری آمده است که فرمود: «انْصَرَفَ الرَّجُلُ و هُوَ فقيهٌ»: «او فقیه شد و بازگشت»!(۱)

۸- داستان جالب سیّد قطب

در تفسیر فی ضلال، در ذیل آیه ۳۸ سوره یونس: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ... ماجرای عجیبی از زندگی خود نقل می‌کند، او می‌گوید:

«من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی‌گویم، تنها حادثه‌ای را بیان می‌کنم که برای خود من اتفاق افتاد، و شش نفر ناظر آن بودند. ما شش نفر مسلمان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک طی می‌کردیم، مسافران کشتی ۱۲۰ نفر مرد و زن بودند و تنها مسلمان در میان مسافران ما بودیم؛ روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس، و بر روی کشتی بر پا داریم، و علاوه بر اقامه فریضه مذهبی، مایل

۱- تفسیر روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵ و نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۵۰ و سفینهٔ البحار، ماده قرء، جلد ۲، صفحه ۴۱۴ و تفسیر نمونه، جلد ۲۷ صفحه ۲۳۱(ذیل آیات سوره زلزال).

ص: ۱۰۲

بودیم یک حماسه اسلامی در مقابل یک مبلّغ مسیحی که در داخل کشتی نیز، دست از برنامه‌های تبلیغاتی خود بر نمی‌داشت بیافرینیم، به خصوص این‌که او مایل بود حتی ما را به مسیحیت تبلیغ کند!

ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود، موافقت کرد نماز جمعه را در عرشه کشتی به‌جا آوریم، و به کارکنان کشتی که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند؛ زیرا نخستین بار بود که نماز جمعه در برابر آنان بر عرشه کشتی انجام می‌گرفت.

من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه، و سپس امامت نماز پرداختم، و جالب این‌که مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت انجام فریضه مذهبی را می‌نگریستند.

پس از پایان نماز، گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند و این موفقیت را تبریک گفتند؛ در میان این گروه خانمی بود که بعداً فهمیدیم یک زن مسیحی اهل یوگسلاوی است که از جهنم تیتو و کمونیسم فرار کرده است؛ او فوق العاده تحت تأثیر نماز ما قرار گرفته بود، به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و نمی‌توانست خود را کنترل کند.

او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تأثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می‌گفت، و از جمله سخنانش این بود: «بگویید ببینم کشیش شما با چه لغتی سخن می‌گفت ...؟» سرانجام به او گفتم که ما به لغت عربی صحبت می‌کردیم؛ ولی او گفت: من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم، اما به وضوح دیدم که کلمات، آهنگ عجیبی داشت، و از این مهم‌تر چیزی که نظر مرا

ص: ۱۰۳

فوق العاده به خود جلب کرد این بود که در لابه‌لای خطبه امام شما، جمله هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود؛ این جمله‌ها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بود، آن چنان که لرزه بر اندام من می‌انداخت، گویا اینها مطالب دیگری بود، فکر می‌کنم هنگامی که امام شما این جمله‌ها را ادا می‌کرد، مملو از روح القدس می‌شد!

کمی فکر کردم و متوجه شدم این جمله‌ها همان آیات قرآن بود که من در لابه‌لای خطبه و ضمن نماز، آنها را می‌خواندم.

این جریان ما را تکان داد، و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه از معنای آن را نمی‌فهمد تحت تأثیر شدید خود قرار می‌دهد.(۱)

۹- داستان نجاشی و علمای مسیحی حبشه

نخستین هجرت مسلمانان، به حبشه و آن هنگامی بود که فشار مشرکان مکه و آزار آنان بر مسلمین از حد گذشته بود؛ به ناچار گروه کثیری از آنها با اذن پیامبر صلی الله علیه و آله راهی حبشه شدند، و سلطان حبشه به آنها پناه داد و در نهایت امنیت در آنجا می‌زیستند و همین امر از یک سو، سبب نفوذ تدریجی اسلام در حبشه و از سوی دیگر، سبب نفوذ اسلام در مکه شد؛ زیرا دیگران نیز می‌توانستند ایمان

۱- تفسیر فی ضلال، جلد ۴، صفحه ۴۲۲.

ص: ۱۰۴

بیاورند و در صورت فشار مشرکان، راهی حبشه شوند.

ابن هشام در تاریخ معروف خود می‌نویسد: هنگامی که قریش مشاهده کردند که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین حبشه در امن و امان زندگی می‌کنند- آن را خطری برای آینده خود احساس کردند- و به مشورت پرداختند و قرار بر این شد که دو نفر از افراد زیرک و فعال را انتخاب کنند و نزد نجاشی بفرستند تا مسلمانان را از حبشه به مکه باز گردانند، و در مکّه فشارهای بیشتری بر آنان وارد کنند. عبدالله بن ابی ربیعه و عمرو بن عاص را با هدایایی برای نجاشی و فرماندهان لشگرش فرستادند و دستور دادند که قبل از آن‌که با نجاشی سخن بگویند، هدایای فرماندهان را به آنها برسانند، سپس با هدایای مخصوص نزد نجاشی حضور یابند و تقاضا کنند مسلمانان را بدون پرس و جو و سؤال به آنها بسپارند، آنها چنین کردند و قبلًا ذهن فرماندهان را از این مسأله پر کردند که به کشور سلطان شما عده‌ای جوانان سبک مغز ما پناهنده شده‌اند که دست از آیین خود برداشته و در آیین شما نیز وارد نشدند، یک دین ساختگی بدعت گذاردند که نه برای ما و نه برای شما آشنا نیست، و اشراف قوم ما، ما را به سوی سلطان شما فرستادند تا آنها را بازگرداند؛ هر گاه سلطان با شما سخن گفت، شما این نظر را تأیید کنید که قبل از حرف زدن مسلمانان آنها را به ما بسپارند؛ چرا که طایفه ما به وضع آنها آشناترند. فرماندهان لشکر نجاشی این پیشنهاد را پذیرفتند.

سپس آن دو فرستاده قریش نزد سلطان حبشه آمدند و آن مطالب را گفتند، فرماندهان نیز آن دو را تصدیق کرده گفتند: «راست می‌گویند آنها افراد خود را

ص: ۱۰۵

بهتر از ما می‌شناسند».

نجاشی خشمگین شد و گفت: «امکان ندارد گروهی را که به کشور من پناه آورده‌اند و آن را بر مناطق دیگر ترجیح داده‌اند، به دست دشمنانشان بسپارم، مگر این‌که آنها را فرا بخوانم و در مورد ایشان تحقیق کنم، اگر مطلب آن گونه باشد که این دو می‌گویند، به آنها تحویلشان می‌دهم، و اگر غیر از آن باشد آنها را با خوش‌رفتاری در پناه خود می‌گیرم».

دستور داد تا از مسلمانان دعوت به عمل آورند. نجاشی اسقف‌ها و علمای بزرگ مسیحیت را نیز با کتاب‌های مذهبی برای این مجلس فرا خواند.

در آن مجلس بزرگ، نجاشی از مسلمانان پرسید: «این دینی که شما غیر از آیین قوم خود پذیرفته‌اید که مغایر با دین ما و همه ادیان جهان است چیست؟» جعفر بن ابی طالب لب به سخن گشود و گفت: «ای زمامدار! ما قومی اهل جاهلیت بودیم، بت‌ها را پرستش می‌کردیم، گوشت مردار را می‌خوردیم، و کارهای زشت و قبیحی انجام می‌دادیم و پیوند خویشاوندی را قطع، و پناهندگی را به فراموشی می‌سپردیم، و نیرومندان ضعیفان را می‌خوردند و نابود می‌کردند.

ما بر این حال بودیم تا این‌که خداوند پیامبری از ما به سوی ما فرستاد که نسب او را به خوبی می‌شناختیم و به صدق و امانت و پاکدامنی او ایمان داشتیم؛ او ما را به خداوند یگانه دعوت کرد؛ و دستور داد پرستش سنگ‌ها و بت‌ها را که آیین نیکان ما بود رها کنیم؛ و به ما دستور داد راست بگوییم، ادای امانت کنیم؛ صله رحم به جا آوریم و به همسایگان نیکی نماییم و ما را از گناهان زشت و سخنان باطل و خوردن مال یتیم و تهمت به افراد پاکدامن نهی کرد. به ما دستور داد

ص: ۱۰۶

خدای یگانه را بپرستیم و شریکی برای او قرار ندهیم، به ما دستور داد نماز بخوانیم و زکات بدهیم و روزه بگیریم ... (همچنین سایر دستورات اسلام را بر شمرد). ما سخن او را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم و از او پیروی نمودیم ولی قوم ما بر ما تعدّی کردند و شکنجه‌ها دادند و اصرار داشتند ما را از آیین توحید به عبادت بت‌ها باز گردانند؛ و نیز اصرار داشتند که همان آلودگی‌های سابق را حلال بشمریم؛ هنگامی که ما را مقهور و مورد ستم قرار دادند و بر ما تنگ گرفتند، ما چاره‌ای جز این ندیدیم که به کشور شما پناهنده شویم، و شما را بر دیگران ترجیح دهیم و امید ما این بود که در پناه شما مورد ستم واقع نشویم».

نجاشی به او گفت: «آیا چیزی از کتاب آسمانی او با تو هست؟» جعفر گفت:

«آری»، نجاشی گفت: «بخوان».

جعفر آیات آغاز سوره مریم را بر او تلاوت کرد: کهیعص* ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا ...

این آیات که با فصاحت و بلاغت خاصی داستان مریم و تولد مسیح علیه السلام را که (مورد علاقه نجاشی و اهل حبشه بود) به زیباترین وجهی بیان می‌کند، در دل نجاشی بسیار اثر کرد، تا آنجا که نجاشی گریه کرد، به قدری که محاسن او تر شد، اسقف‌ها و علمای مسیحی نیز آنچنان گریستند که کتب آسمانی که در دست آنها بود از اشک چشمشان تر شد!

نجاشی رو به حضار کرد و گفت: «این به خدا، همان چیزی است که بر عیسی علیه السلام نازل شد، هر دو از نور واحدی است.» سپس به آن دو نفر گفت: «به خدا سوگند! آنها را هرگز به دست شما نمی‌سپارم».

ص: ۱۰۷

و به این ترتیب، نمایندگان قریش بعد از آن همه نقشه‌های شیطانی و هزینه‌ها، شکست خوردند و ناکام برگشتند.(۱)

۱۰- جاذبه قرآن در میان دانشمندان بیگانه

جاذبه قرآن منحصر به قوم عرب و اعصار گذشته نیست؛ بلکه در عصر ما حتّی برای کسانی که اطلاعاتی از دقائق ادبیات عرب ندارند، جاذبه آن عجیب و فوق العاده است، به همین دلیل گروهی از دانشمندان غرب بی اختیار زبان به تمجید قرآن گشوده و اعتراف به حقایقی کرده‌اند که برای ما جالب است.

از جمله دکتر واگلیری استاد دانشگاه ناپل در کتاب معروف خود (پیشرفت سریع اسلام) می‌گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است؛ قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد؛ پس چطور ممکن است که این کتاب اعجازآموز کار محمد صلی الله علیه و آله باشد، در صورتی که او یک عرب درس نخوانده بود. ما در این کتاب خزائن و ذخایری از دانش می‌بینیم که ما فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین افراد بشر و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است».(۲)

کارلایل دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن چنین می‌گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر بیفکنیم، می‌بینیم که حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود، طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن

۱- سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۵۶ تا ۳۶۰(با تلخیص).

۲- کتاب پیشرفت سریع اسلام، ترجمه مرحوم سعیدی، صفحه ۴۹ با کمی تلخیص.

ص: ۱۰۸

به خوبی از آن نمایان است؛ و این خود مزیت بزرگی است که مخصوص قرآن می‌باشد و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگری دیده نمی‌شود.

آری! خواندن بعضی از کتاب‌ها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد؛ ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست».

جان دیون پورت در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن، می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرّا و منزه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست»؛ سپس اضافه می‌کند: «سالیان درازی کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد صلی الله علیه و آله دور نگه داشتند، امّا هر قدر که در جاده علم و دانش گام بگذاریم پرده‌های جهل و تعصب از میان می‌رود و به زودی این کتاب توصیف‌ناپذیر، عالم را به خود جلب می‌کند و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می‌گذارد و عاقبت محور افکار مردم دنیا می‌شود».(۱)

گوته شاعر بزرگ آلمانی می‌گوید: «ما ابتدا از قرآن روی گردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوردیم»!

ژول لابن دانشمند فرانسوی در کتاب تفصیل الآیات می‌گوید: «دانش و علم جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمین علوم را از قرآن که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند».(۲)

۱- عذر تفصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۱.

۲- المعجزهْ الخالدهْ.

ص: ۱۰۹

دینورت یکی دیگر از دانشمندان غربی می‌نویسد: «واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج یافت، عموماً از برکت تعلیمات قرآن است و ما مدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری در اسلام است»(۱)

نولدکه خاورشناس مشهور می‌گوید: «قرآن همواره بر دلهای کسانی که از دور با آن مخالفت می‌ورزند تسلط یافته و آنها را به خود پیوند می‌دهد».(۲)

***

۲- آنها که به معارضه برخاستند

گفتیم معجزه آن است که دیگران را به معارضه دعوت کند و همه در برابر آن عاجز گردند؛ و از آنجا که قرآن همه جهانیان را به معارضه دعوت کرده این سؤال پیش می‌آید که از کجا معلوم در طول تاریخ کسی همانند آن را نیاورده باشد؟!

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا این موضوع مسأله کوچکی نیست که تاریخ بتواند آن را فراموش کند؛ این مسئله با سرنوشت یک مذهب بزرگ و سرنوشت رقبای آن که در دنیا قدرت زیادی دارند و سالیانه مبالغ بسیار هنگفتی را خرج مبارزه و معارضه با اسلام می‌کنند دارد. اگر چنین اتفاقی می‌افتاد همه جا

۱- المعجزة الخالدة.

۲- مجموعه سخنان فوق، از کتاب« ابعاد زندگی اسوه بشریت» از انتشارات دانشگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صفحه ۱۳۹، نقل شده است.

ص: ۱۱۰

آن را آشکار کرده، و روی آن مانور می‌دادنـد و بهره برداری گسترده تبلیغاتی می‌کردند؛ بنابراین به مصداق ضـرب المثل معروف «لَوْ کان لَبانَ»: «اگر چنین چیزی بود حتماً آشکار می‌شد» باید هر نوع مبارزه و معارضه واقعی با قرآن جلوه داشته باشد.

لـذا پاره‌ای از افراد که شایـد هرگز به فکر معارضه با قرآن نبودنـد را به این کار متهم نمودنـد و روی آن تبلیغ می‌کردنـد. این نشان می‌دهد که در مجموع مخالفان اصـرار فراوانی برای تحقق چنین مسأله‌ای داشـته‌اند و به همین دلیل به هر وسیله ممکنی برای وصول به مقصد خود متشبث می‌شدند.

تنها کسـی که نام او در تاریخ ثبت شده مسـیلمه (مشـهور به کذّاب) است که در همان عصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله در سرزمین یمامه (از نواحی شرق حجاز) قیام کرد و ادّعای پیامبری نمود.

او که نام اصـلیش مسـیلمهٔبن‌حبیب بود و در اواخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در سال دهم هجرت) دعوی خود را آشکار کرد، و سعی داشت در همه چیز و تا آنجا که می‌تواند از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقلید کند. او مدعی بود که فرشته‌ای به نام رحمن بر او نازل می‌شود، و آیاتی همانند قرآن برای او می‌آورد.

می‌گوینـد: او از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله درخواست نمود که وی را در پیامبری شـریك سازد و وصـیت نمایـد که پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله جانشین او گردد، تا دست از مخالفت بر دارد.

از قرائـن چنیـن بر می‌آیـد کـه دسـت تعصب‌هـای قـبیله‌ای پشت سـر مسـیلمه بـود و او را در این کـار تأییـد می‌کرد. مردم یمـامه نیز می‌خواستند به این وسیله برتری و سیادت قریش و مردم مکّه و مدینه را که در سایه مقام نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به

ص: ۱۱۱

وجود آمده بود را از بین ببرند. از این رو به دنبال مردی حادثه جو، جاه طلب و مادّی می‌گشتند و این صفات را در مسیلمه یافتند. ولی سخنانی که از او به عنوان معارضه با قرآن نقل شده نشان می‌دهد که گذشته از همه اینها، او مردی سبک مغز بود، و بی آنکه به محتوای سخن بیندیشد به دنبال سجع در کلمات بود.

از جمله عبارات مضحکی که از وی در این زمینه نقل شده و به اصطلاح تقلید از قرآن است، این کلمات است:

«و المبذّرات بذراً، و الحاصداتِ حَصْداً، و الذّارياتِ قَمْحاً، و الطّاحناتِ طَحْناً، و العاجِناتِ عَجناً، وَ الخابِزاتِ خَبْزاً، و الثّارِداتِ ثِرداً، وَ اللّاقِماتِ لَقْماً، اهالة وسمناً»(۱): «قسم به دهقانان و کشاورزان! قسم به دروکنندگان! قسم به جدا کنندگان گندم از کاه! قسم به خمیر کنندگان! قسم به نان پزندگان! قسم به ترید کنندگان و قسم به لقمه بردارن با چربی و روغن»!

گویی می‌خواسته است با این جمله‌های مضحک به مقابله آیات سوره عادیات یا ذاریات برود، قرآن می گوید:

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً- فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً- فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً- فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً- إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ...: «سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می تاختند،- و سوگند به افروزندگان جرقه آتش در برخورد سمهایشان (با سنگ‌های بیابان)،- و سوگند به هجوم آوران در سپیده دم،- که گرد و غبار به هر سو پراکندند،- و (ناگهان) در میان جمع

۱- سفینة البحار، ماده سلم(با مختصر تقاوت) و تاریخ‌ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۱ و اعجاز القرآن‌الرافعی،(ترجمه) صفحه ۱۲۷.

ص: ۱۱۲

(دشمن) ظاهر شدند،- که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است».

ببین تفاوت ره از کجا تا کجا است!

در عبارت دیگری از او نقل می‌کنند که این گونه آیات را بر خود نازل کرده است!: «یا ضِفْدِعُ بِنْتَ ضِفْدِ عَیْنٍ، نقّی ما تَنَقّینَ اعْلاکَ فِی الماءِ وَ اسفَلکَ فِی الطّینِ لا الماءَ تُکَدِّرینَ وَ لا الشّارِبَ تَمنَعینَ»: «ای قورباغه ماده، ای دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از بالای بدنت در آب و نیم پایین آن در گِل است! نه آب را گِل آلود می‌کنی، و نه کسی را از نوشیدن آب جلوگیری می‌نمایی».(۱)

سایر سخنان و به اصطلاح آیات دیگری که از او نقل شده نیز همین گونه است؛ بلکه بعضی بدتر و بعضی حتی رکیک است که صرف نظر کردن از ذکر آنها اولی است.

از عباراتی که از وی نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که او تنها به سجع عبارات اهمیت می‌داد، و مسجع بودن را کافی می‌دانست؛ درست همانند اشعاری که در زمان ما برای کودکان می‌سازند که مطالب بی ارزش و مبتذل و گاه بی معنا و نامربوط را در الفاظ شعری می‌ریزند و تنها به قافیه آن اکتفا می‌کنند.

مورّخان نوشته‌اند که در عصر او زنی به نام سجاح (بر وزن تباه) بود که در دروغ گفتن، ضرب المثل شمرده می‌شد و عرب می‌گفت: «فُلانٌ اکْذَبُ مِنْ سَجاح»: «فلان کس از سجاح هم دروغگوتر است». او که از طایفه بنی تمیم بود

۱- سفینهٔ البحار، جلد اول، ماده سلم و تاریخ ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۱ و اعجاز القرآن رافعی(ترجمه) صفحه ۱۲۸.

ص: ۱۱۳

نیز دعوی نبوت و نزول وحی داشت، و گروهی از او متابعت کردند، او نیز الفاظ مسجعی مانند مسیلمه به هم می‌بافت.

می گویند پیروان این دو که در نزدیکی هم زندگی می کردند، آماده جنگ با یکدیگر شدند؛ ولی مسیلمه از در حیله و مکر وارد شد، وبا سجاح خلوت کرد، و گفت: «آیا مایلی که با تو ازدواج کنم و طایفه تو و طایفه من، دست به دست هم دهند و عرب را بخوریم!» او رضایت داد و سه روز نزد او ماند و هنگامی که بازگشت، طایفه‌اش به او گفتند: «در این ازدواج مهریه چه بود؟» او نزد مسیلمه آمد و مطالبه مهر کرد؛ مسیلمه کسی را مأمور کرد که در بین آن دو طایفه فریاد زند و بگوید مهر سجاح، بخشیدن و حذف نمازهای صبح و شام است که در آیین محمد صلی الله علیه و آله آمده است.

هنگامی که مسیلمه (در جنگ یمامه بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دست وحشی، قاتل معروف حمزه علیه السلام) کشته شد این زن اظهار اسلام نمود(۱) و این دو چنان به دروغگویی معروف شدند که شاعری در حق آنها می گوید:

والَتْ سَجاح وَ والاها مُسَیْلَمَةٌ کَذابَةٌ مِنْ بَنِي الدُّنْیا وَ کَذَّابٌ

: «سجاح، مسیلمه را دوست داشت، و او هم سجاح را دوست داشت- زن دروغگویی از ابناء دنیا در کنار مرد دروغگوئی قرار گرفت»!(۲)

۲. اسود عنسی از کسانی بود که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله به معارضه با قرآن برخاست، او نیز چنین می‌پنداشت که برای معارضه با قرآن کافی است کلمات مسجعی را به هم تلفیق کند هر چند محتوایی نداشته باشد.

۱- دایرهٔ المعارف قرن بیستم فرید وجدی، طبق نقل تنزیهٔ التنزیل مرحوم شهرستانی، صفحه ۱۷۶.

۲- دایرهٔ المعارف دهخدا، ماده سجاح.

ص: ۱۱۴

اسود عنسی از طایفه بنی مذحج بود و در ایام حجهٔ الوداع (در اواخر عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله) به ادعای پیامبری برخاست و دوران دعوی نبوتش بیش از چهار ماه طول نکشید، او بر بحرین و نجران و پاره‌ای از بلاد یمن و سواحل خلیج فارس و غیر آن دست یافت؛ و سرانجام در یمن به دست فیروز ایرانی با کمک همسرش کشته شد و مژده قتلش هنگام حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسید.(۱)

گفته می‌شود او در مناطقی می‌زیست که دارای انحطاط فکری و آلودگی اخلاقی بودند و به همین دلیل گروهی از بی بند و بارها از او پیروی کردند، او تنها در معارضه با قرآن به سجع کلمات می‌اندیشید نظیر آنچه در بالا از مسیلمه نقل شد؛ ولی به زودی پیروانش به فساد عقیده او پی بردند و دست از پیروی وی کشیدند.

۳. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز افرادی را به معارضه با قرآن متّهم ساخته‌اند هر چند نسبت دادن این کار به آنها از نظر تاریخی مسلم نیست. شاید ملاحظه پاره‌ای از کلمات مسجع بعضی از ادبای عرب، سبب شده که افراد نا آگاهی این معنا را به آنها نسبت بدهند، و یا دشمنان آگاه با طرح این احتمال بخواهند بهره برداری کنند.

از جمله آنها می‌توان عبدالله بن مقفع (از نویسندگان و ادبای معروف قرن دوم هجری) که در عصر امام صادق علیه السلام می‌زیسته نام برد. می گویند او در آغاز مسیحی بود و بعد اسلام آورد ولی احاطه کاملی به زبان فارسی داشت و بعضی

۱- دایرهٔ المعارف بستانی، بنا به نقل تنزیهٔ التنزیل، سید هبهٔ الدین شهرستانی صفحه ۱۸۶.

ص: ۱۱۵

از کتب فارسی را به عربی ترجمه نمود؛ که از آن جمله کتاب کلیله و دمنه است.

در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته به وضوح اظهار اسلام می‌کند؛ ولی می‌گویند: گاه کلمات زننده‌ای از او شنیده شده و به واسطه همانها سرانجام به دست سفیان بن معاویه مهلبی امیر بصره که ظاهراً اختلاف‌هایی با او داشت کشته شد. می‌گویند هنگامی که سفیان می‌خواست او را در تنور آتش بیفکند، به او گفت من تو را می‌کشم و هیچ ایرادی بر من نیست؛ چون تو زندیقی و عقاید مردم را خراب کرده‌ای!

به هر حال اعتقادات او دقیقاً برای ما روشن نیست؛ ولی آنچه مسلم است اینکه او داعیه معارضه با قرآن نداشته است؛ اما بعضی می‌گویند که کتاب معروف الدُّرَّةُ الیتیمةُ را به این منظور نوشته است.

خوشبختانه کتاب مزبور در دسترس ما است و چندین بار چاپ شده و کمترین اشاره‌ای در این کتاب به مسأله معارضه با قرآن دیده نمی‌شود، و معلوم نیست چرا چنین نسبتی به او و کتابش داده‌اند.

به هر حال هیچ سند تاریخی که گواه بر معارضه او با قرآن باشد در دست نیست و کتاب مزبور هر چند ادیبانه نوشته شده، امّا چیزی که قابل معارضه با قرآن باشد در آن وجود ندارد.

۴. ابوالعلاء معری نیز از کسانی به شمار می‌رود که چنین نسبتی به او داده شده است. او از نویسندگان و شعرای معروف قرن پنجم هجری و فردی ملحد بود و سخنان زننده‌ای از او نقل شده است. حتی وضع او قابل مقایسه با عبدالله بن مقفع نیست؛ ولی به هر حال سند تاریخی که نشان دهد او در فکر معارضه، با

ص: ۱۱۶

قرآن بوده در دست نداریم، و ظاهراً انتساب چنین نسبتی به او به خاطر اتهامش به بی‌دینی و الحاد از یک سو، و ادیب و نویسنده و شاعر بودنش از سوی دیگر است.

او حتی عبارت پردازی‌های مسجع ابن راوندی را در کتاب التاج به باد سخریه گرفته است، و در رساله‌ای که به نام الغفران در پاسخ التاج نگاشته، با صراحت می گوید: «که قافیه‌پردازی‌ها وسجع‌های ابن راوندی، چیزی جز مانند آنچه کاهنان با هم می‌بافتند که می گفتند ":افٍّ و تُفٍّ و جَوْرَبٌ و خُفٍّ، "نمی‌باشد»(۱).

به این ترتیب او نیز بر این نکته تأکید می کند که بافتن عبارات مسجع بی‌محتوا کمترین ارزشی ندارد.

جالب این که در همان رساله الغفران گفتار جالبی درباره قرآن دارد که نشان می‌دهد، به عظمت قرآن و محتوای آن، معترف بود- هر چند آن را وحی آسمانی نمی‌دانسته است- او با صراحت می گوید: «هنگامی که یک آیه از قرآن در میان سخنان دیگر واقع شود، مانند ستاره درخشانی است که در شب تاریک می‌درخشد»!

۵. احمد بن حسین کوفی شاعر معروف به متنبی، چنانکه از نامش پیدا است ادعای نبوت کرد، او از ادبای قرن چهارم هجری بود؛ و از ذوق شعری بهره فراوانی داشت؛ وی در آغاز قبول اسلام کرد؛ ولی می گویند: بعداً دعوی نبوت نمود، و جالب این که دعوی او در سن هفده سالگی بود.

در حواشی کتاب اعجاز القرآن رافعی آمده است در سال ۳۲۰ ادعای نبوت

۱- اعجاز القرآن رافعی(ترجمه)، صفحه ۱۳۷.

ص: ۱۱۷

کرد و جمعی از بنی کلب از او پیروی کردنـد؛ امیر حِمْص او را به زنـدان انـداخت و یاران او متفرق شدند و از این کار توبه نمود و آزاد شـد و بعـداً به کلّی منکر این امر گردیـد؛ او مـدتی نزد سـیف الـدوله، مقرّب بـود و هرگـاه در مجلس او نـامی از دعوی نبوت می‌آمد انکار می‌کرد، و سرانجام در سال ۳۵۴ به دست فاتک بن ابی جهل به سبب اختلافی که با اطرافیان عضد الدوله دیلمی پیدا کرد، کشته شد.(۱)

۶. یکی دیگر از کسانی که به فکر معارضه قرآن بود، احمـد بن یحیی معروف به ابن راوندی است که از متکلمان معتزله و ملازم با ملحدان و مخالفان اسلام بود. چون او را ملامت می‌کردند، می‌گفت: «می‌خواهم عقاید آنها را به دست آورم»، سپس تظاهربه الحاد کرد و بـا مردم منازعه می‌نمود. در تاریـخ آمـده است که: پـدر او یهودی بود و بعـداً اسـلام آورد، لـذا بعضـی از یهود به بعضـی از مسـلمین می‌گفتنـد: ابن راوندی کتاب شـما را تباه می‌کند آن گونه که پدرش کتاب یهود را تباه کرد و همچنین نوشـته‌اند که او بر مـذهبی اسـتقرار پیدا نمی‌کرد و برای یهود کتابی در ردّ اسـلام به نام البصـیره در برابر چهارصد درهم نوشت؛ و پس از اتمام آن در مقام ردش بر آمد امّا یکصد درهم گرفت و از آن خودداری کرد.

می‌گویند: او در مقام معارضه با قرآن، دست به تألیف کتابی به نام التاج زد ولی تاکنون نمونه‌ای از آن کتاب به دست نیامده، و این همان کتابی است که ابوالعلاء معری درباره آن می‌گوید: «أمّا تاجُهُ فَلَيْسَ نَعلًا! وَ هَلْ تاجُهُ الّا كَما قالَتِ الكَهَنَةُ: "افٍّ و تُفٍّ و جَوْرَبٍ وَ خُفٍّ»: «"یعنی آنچه را او کتاب تاج نام نهاده، ارزش کفش را هم ندارد؛ آیا قافیه‌پردازی‌ها و سجع‌های ابن راوندی چیزی جز

۱- اقتباس از اعجاز القرآن رافعی(ترجمه)، پاورقی صفحه ۱۳۷.

ص: ۱۱۸

آنچه کاهنان به هم بافتند که می‌گفتند "اف و تف و جورب و خف است» "؟(۱)

***

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که هیچ کس پاسخ مثبتی به دعوت قرآن به مبارزه و مسأله تحدّی نداده است با این‌که بـه اصطلاح تَوَفّر دواعی بر نقل آن بوده است؛ یعنی از زمان مشرکان عرب و اهل جاهلیت تا به امروز که دستگاه‌های استکباری، برای درهم کوبیدن اسلام و قرآن بزرگترین سرمایه‌گذاری را می‌کنند و قاعدتاً اگر می‌توانستند ادبای عرب، و علمای غیر عرب را برای آوردن چیزی همانند قرآن بسیج کنند، حتماً فروگذار نمی‌کردند.

و اینکه می‌بینیم در طول تاریخ افرادی جز امثال مسیلمه و سجاح با آن رسوایی‌ها، قدم به این میدان نگذارده‌اند به خوبی در می‌یابیم که این امر امکان‌پذیر نبوده است، و گرنه بهترین مستمسک را به دست دشمنان سر سخت می‌داده است، و روی آن همه جا تبلیغ فراوان می‌کردند، و این همان معنای عجز و ناتوانی از معارضه در برابر قرآن است.

۱- اقتباس از متن و حاشیه ترجمه مرحوم ابن الدین بر اعجاز القرآن رافعی، صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۷.

ص: ۱۱۹

شاخه‌های اعجاز قرآن

اشاره

اشاره

گروهی بر این باورند که اعجاز قرآن تنها از دریچه فصاحت و بلاغت، یعنی زیبایی الفاظ و رسا بودن معانی است؛ در حالی که امروز غالب محققان و آگاهان می‌دانند که این معنا تعریف جامعی از فصاحت و بلاغت نیست، و جنبه‌های اعجاز قرآن بسیار متنوع و متعدد است؛ حتی ممکن است با گذشت زمان به جنبه‌های تازه‌ای از اعجاز قرآن برخورد کنیم که در گذشته برای ما روشن نبوده است.

در حال حاضر، جهات زیر را در زمینه اعجاز قرآن می توان برشمرد که شواهد همه آنها در خود قرآن است:

۱. اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت یعنی زیبایی ظاهر، و عمق باطن، و متانت و عفت بیان، و صراحت و قاطعیت و گستردگی مفاهیم، و هماهنگی لفظ و معنا.

۲. اعجاز از نظر معارف و طرح مسائل عقیدتی.

۳. اعجاز از نظر طرح مسائل تاریخی.

۴. اعجاز از نظر وضع قوانین.

۵. اعجاز از نظر علوم روز و مسائل ناشناخته علمی در عصر قرآن.

۶. اعجاز از نظر پیشگویی‌ها و اخبار غیبی.

۷. اعجاز از نظر یکپارچگی و عدم وجود اختلاف در میان آیات قرآن که در

ص: ۱۲۰

طول ۲۳ سال با تمام دگرگونی‌های شرایط زمانی و مکانی نازل شده است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و هر یک از شاخه‌های بالا را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

***

۱. اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

اشاره

علمای معانی در تفسیر فصاحت و بلاغت می‌گویند: «فصاحت که گاهی توصیفی برای کلمه، و گاه توصیفی برای کلام دانسته می‌شود، عبارت است از خالی بودن کلام از حروف و کلمات ثقیل و سنگین و نامأنوس و بدآهنگ و ناموزون و همچنین تعبیرات رکیک و سبک و نفرت‌انگیز و گوش‌خراش و ناهماهنگ و پیچیده و گنگ و مبهم. و بلاغت عبارت است از تناسب کلام با مقتضای حال، و هماهنگی کامل با هدفی که سخن به خاطر آن گفته می‌شود».

به تعبیر دیگر فصاحت بازگشت به کیفیت الفاظ می‌کند، و بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتوی است یا به تعبیر دیگر فصاحت به جنبه‌های صوری و ظاهری کلام می‌نگرد، و بلاغت به جنبه‌های معنوی و محتوایی.

شکّی نیست که این دو بیش از آنکه جنبه علمی و دستوری داشته باشد جنبه ذوقی و استعدادی دارد؛ ولی همان ذوق و استعداد نیز در سایه تعلیم و تربیت و توجّه به قواعدی است که غالباً از کلمات فصحاء و بلغاء گرفته شده و به این

ص: ۱۲۱

وسیله شکوفاتر و کامل‌تر و منظم‌تر می‌شود؛ درست همانند ذوق شعر یا استعداد خوشنویسی که به وسیله استاد و از طریق آموزش تکامل می‌یابد.

به هر حال بعضی معتقدند که اعجاز قرآن و دعوت به معارضه که در آیات مختلف آمده است عمدتاً ناظر به همین معنا است، و امور زیر را می‌توان گواه بر آن گرفت:

۱. امتیاز عرب و هنرنمایی او در آن عصر و زمان تنها در قسمت فصاحت و بلاغت بوده است، تا آنجا که اشعار جاهلی در اوج فصاحت قرار داشت و هر سال در اجتماع اقتصادی که در بازار عکاظ در نزدیکی طائف تشکیل می‌شد، یکی از مهم‌ترین برنامه‌های آنها، خواندن زیباترین اشعار سروده آن سال بود و هنگامی که از میان آنها بهترین را انتخاب می‌کردند، آن را به عنوان یک اثر برجسته ادبی در کنار خانه کعبه آویزان می‌کردند وبا گذشت سال‌ها، هفت قطعه معروف که به نام معلقات سبع شهرت یافت، گردآوری شد.

بنابراین اگر قرآن می‌خواهد، آنها را تحدّی و دعوت به معارضه کند باید در این جنبه باشد.

۲. تعبیری که مشرکان عرب از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، که قرآن را سحر و پیامبر را ساحر می‌نامیدند نیز ممکن است اشاره به جذبه فوق العاده قرآن باشد که مسلماً جنبه‌های زیبایی کلام و فصاحت را شامل می‌شود.

۳. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مورد تناسب معجزات پیامبران با علوم و هنرهای پیشرفته عصر خود وارد شده است می‌خوانیم:

«هنگامی که خداوند موسی علیه السلام را مبعوث کرد، سحر و ساحری بر اهل آن

ص: ۱۲۲

سامان عصر غلبه داشت؛ لذا خداوند چیزی از سوی خود برای آنها فرستاد، که در قدرت آنها نبود و سحرشان را باطل کرد و حجّت را تمام نمود، و عیسی علیه السلام را هنگامی مبعوث کرد که بیماری‌های صعب العلاج، آشکار شده بود و مردم نیازمند به طبیب بودند؛ به همین دلیل خداوند از جانب خود چیزی فرستاد که نزد آنها نبود؛ که مردگان را برای آنها زنده می‌کرد، و کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری غیر قابل علاج پیسی را به فرمان خدا بهبودی می‌بخشید، و حجّت را به وسیله آن بر آنها تمام کرد، و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در وقتی مبعوث کرد که در آن عصر خطبه‌ها و سخنان (دلنشین و فصیح و بلیغ) بر اهل آن عصر غالب بود- راوی می‌گوید گمان می‌کنم امام به شعر نیز اشاره کرد- خداوند از سوی خود مواعظ و حکمت‌هایی (در بالاترین حدّ فصاحت و بلاغت) فرستاد، که سخنان آنها را باطل کرد و حجّت را با آن تمام نمود».(۱)

این قرائن همه نشان می‌دهد که اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده و هست؛ ولی انصاف این است که از این قرائن، چیزی بیشتر استفاده نمی‌شود که مسأله اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت عمیقاً مورد توجه بوده، نه آن‌که منحصر به آن بوده باشد، به خصوص آن‌که جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن مجید کاملًا آشکار و نمایان است.

برای آگاهی افزون‌تر در این زمینه از اعجاز قرآن توجّه به نکات زیر لازم است:

۱. همان گونه که در بالا اشاره شد عرب جاهلی در حدی از فصاحت و

۱- عیون الاخبار(طبق نقل تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۴۳) این حدیث را مرحوم کلینی در کافی، و علامه مجلسی در بحار الانوار نیز نقل کرده‌اند.

ص: ۱۲۳

بلاغت بود که اشعار باقی مانده آن عصر از جمله معلّقات سبع هنوز هم به عنوان اشعار برگزیده عرب شناخته می‌شود؛ ولی می‌دانیم بعد از نزول قرآن آنها همه آن اشعار را بر چیدند و در مقابل فصاحت بی نظیر قرآن زانو زدند، و با تمام انگیزه‌هایی که برای معارضه و مبارزه با قرآن داشتند، قادر به ارائه چیزی نشدند.

در بحث جاذبه‌های قرآن که قبلًا آوردیم نمونه‌های زنده و روشنی از تأثیر قرآن در این جنبه مشاهده کردیم.

۲. در طول تاریخ همیشه در برابر مردان حق، گروهی که منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد به پا می‌خاستند و بر چسب‌هایی بر آنها می‌زدند؛ که این برچسب‌ها در عین دروغ و تهمت بودن، حاکی از پاره‌ای از واقعیات بوده که در آن محیط وجود داشته است. برای مثال از جمله برچسب‌هایی که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زدند مسأله سحر و ساحری بود که در مقیاس بسیار وسیعی به کار می‌رفت.

در آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مدّثّر می‌خوانیم: فَقَالَ إِنْ هَـٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ- إِنْ هَـٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ: «سرانجام (ولید، بزرگ مشرکان) گفت ":این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب (همچون سحرهای پیشینیان نیست) این جز سخن بشر نمی‌باشد».(۱)

علّت اصلی این نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله نفوذ عجیب و خارق العاده آیات قرآن بود که با فصاحت و بلاغت عجیبش دل‌ها را به سوی خود جذب می‌کرد، به گونه‌ای که نمی‌توانستند این نفوذ را یک امر عادی تلقی کنند، و برای آن واژه‌ای جز واژه سحر که در لغت به معنای هر کار نافذ و خارق العاده‌ای است که

۱- داستان جالب ولید بن مغیره و گفتار او در مورد جاذبه قرآن در مباحث گذشته، مشروحاً بیان شد.

ص: ۱۲۴

منشأ آن آشکار نباشد، برای آن انتخاب کنند.

اگر چه آنها با این نسبت می‌خواستند پرده روی یک حقیقت آشکار بشکند و اعجاز الهی را انکار کنند؛ ولی با این سخن خود، ناآگاهانه به عظمت قرآن اعتراف می‌کردند که جاذبه سحر آسایی دارد!

۳. مطالعه در آثار نویسندگان و ادیبان، نشان می‌دهد که آنها معمولًا به دو گروه متمایز تقسیم می‌شوند: بیشتر آنان به زیبایی الفاظ اهمّیّت می‌دهند، و حتّی گاهی معانی را فدای لفظ می‌کنند، و به عکس گروهی اهمّیّت زیادی به الفاظ نمی‌دهند و تمام قدرت و نبوغ خود را برای عمق معانی به کار می‌گیرند.

به همین دلیل نویسندگان تاریخ ادبیات ما، آثار شعرای بزرگ را (از یک نظر) به دو سبک مختلف تقسیم کرده‌اند، سبک عراقی و سبک هندی.

شعرای بزرگی که به سبک اوّل شعر گفته‌اند، ذوق و استعداد خود را بیشتر در زیبایی الفاظ به کار برده‌اند، در حالی‌که طرفداران سبک دوم غالباً به دقایق معانی و ظرافت‌های مخصوص آن توجّه کرده‌اند.

انکار نمی‌توان کرد که معدود کسانی بودند که به هر دو جنبه اهمّیّت می‌دادند و آثار دلنشینی از خود به جای می‌گذاردند؛ ولی در این‌که آنها نیز در کار خود تا چه حد موفق بودند، سخن بسیار است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا الفاظ زیبا و آهنگ دار و جالب، همیشه بر قامت معنای مورد نظر راست نمی‌یابد، و تمام ریزه کاری‌های آن را منعکس نمی‌سازد؛ لذا غالباً شاعر و گوینده و خطیب، بر سر دوراهی زیبایی لفظ و زیبایی معنا قرار می‌گیرد، و ناچار است بالاخره یکی از این دو را بر گزیند؛ و لذا در

ص: ۱۲۵

بسیاری از نظم و نثرها، معانی فدای سجع و قافیه شده‌اند.

ولی کسانی که از ادبیات عرب آگاه باشند و با قرآن آشنا گردند، می‌بینند این کتاب بزرگ الهی، این امتیاز مهم را در سرحّد اعجاز حفظ کرده که هم الفاظ در آن در نهایت عذوبت و شیرینی، و هم جمله بندی‌های آن در کمال ظرافت و زیبایی، و کلمات آهنگ دار و موزون است، و هم حقّ معانی با تمام ریزه کاری‌ها و دقایقش ادا شده است، واین یکی از ابعاد اعجاز قرآن در جنبه فصاحت و بلاغت است.

قرآن در ادای معانی هیچ گونه تکلفی ندارد، و مقصود خود را به وضوح بیان می‌کند در عین حال، لباسی که از الفاظ بر آن معانی پوشانده شده در حدّ اعلای زیبائی است.

۴. در میان شعرا و سخن پردازان، این نکته معروف است که در بسیاری از موارد، برای زیبائی بیان باید از مبالغه‌های دروغ استفاده کرد و مثلًا به خاطر گرد و غباری که از سمّ ستوران لشکر، در بیابان برپا می‌شود، طبقات هفتگانه زمین را شش، و طبقات هفتگانه آسمان را هشت کرد! و یا نه کرسی فلک را زیر پای گذارد، تا به بلندای رکاب قزل ارسلان رسید! و دل را دریای خون، و اشک چشم را رود جیحون ساخت، تا آنجا که گفته‌اند:

در شعر مپیچ و در فن اوکه از اکذب او است احسن او!

و به این ترتیب زیباترین شعرها، دروغ آمیزترین آنها است.

تعبیر قرآن درباره شعرا که می‌گوید: أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ «آیا ندیدی آنها در هر وادی سرگردانند؟» ظاهراً اشاره به همین معنا است که غالباً

ص: ۱۲۶

غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش‌اند!(۱)

ولی هنگـامی که مـا به قرآن مراجعه می‌کنیم، در هیـچ موردی مبـالغه دروغ‌آمیز نمی‌بینیم، و با تمام زیبایی و ظرافتی که در الفاظ و معانی وجود دارد همگی بیانگر حقایق است؛ و این‌که مشاهده می‌کنیم قرآن در آیات متعدّدی تهمت شاعر بودن را از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و تهمت شعر را از قرآن نفی می‌کند نیز به همین دلیل است.(۲)

آری! با این‌که قرآن عاری از تخیّل‌های شاعرانه و مبالغه‌ها و اغراق‌های دور از حقیقت شعری، و تشبیهات و استعارات خیالی است و چیزی جز بیـان حقـایق (آن هم بطور جـدی و قطعی) نـدارد، در عین حال آن‌چنان شـیرین و جـذّاب است که حتّی دور افتادگان از اسلام بلکه مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله را به خود جذب می‌کرد که نمونه‌هایی از آن دربحث جاذبه قرآن گذشت.

جالب این‌که تاریخ می‌گوید: بسـیاری از شعرای نامدار عرب هنگامی که خود را در برابر فصاحت قرآن دیدند، از جان و دل اسلام را پذیرا شدند.

از جمله شاعر توانمنـدی که در قلمرو جاذبه قرآن مسـلمان شـد لبید بود که شـعرش در زمان جاهلیت به عنوان یکی از معلّقات سـبع (هفت قطعه شعر معروفی که به عنوان اشعار برگزیده عرب انتخاب و بر دیوار کعبه آویزان شده بود) به شمار می‌آمد، مسلمان شد. حسان بن ثابت نیز از شعرای ثروتمندی بود که به خاطر جاذبه قرآن مسلمان

۱- سوره شعرا، آیه ۲۲۵.

۲- در سه آیه از قرآن، این نسبت ناروا از مشرکان نقل شده است(سوره انبیاء، آیه ۵، سوره صافات، آیه ۳۶، سوره طور، آیه ۳۰) و در دو آیه، خداوند با صراحت این معنا را از پیامبرش نهی می‌کند(سوره یس، آیه ۶۹ و سوره حاقه، آیه ۴۱)

ص: ۱۲۷

شد.

خنساء شاعره نقّاد عرب، و اعشی ادبای کم نظیری بودند که به اسلام گرایش پیدا کردند، و از جاذبه قرآن بهره‌ها گرفتند.(۱)

۵. یکی دیگر از مظاهر فصاحت و بلاغت قرآن، آهنگ مخصوصی است که در خود او وجود دارد.

سخنان ادبا، معمولًا یا به صورت شعر و یا به صورت نثر ظهور پیدا می‌کند امّا قرآن نه شعر است و نه حتّی یک نثر معمولی و متعارف؛ بلکه نثری است که آهنگ مخصوص به خودرا دارد، همان نثری که هنگام تلاوت قاریان قرآن، کاملًا در غالب آهنگی قرار می‌گیرد.

اگرچه ما نمی‌توانیم تعبیر موسیقی را که در عرف ما آلوده به مفاهیم منفی است در مورد قرآن به کار بریم؛ ولی بعضی از نویسندگان معروف عرب، مانند مصطفی رافعی در کتاب اعجاز القرآن چنین می‌گوید: «اسلوب و طریقه قرآن، آهنگ و لهجه هایی به وجود می‌آورد، که هر شنونده‌ای را وادار به استماع می‌کند و این خود یک نوع موسیقی مخصوص است، که در کلمات موزون دیگر تا آن زمان سابقه نداشته است، این نظم و ترتیب در قرآن، وسیله‌ای بود که طبع عرب را به وجد می‌آورد و به طرز جدیدی از نظم و اسلوب سخن، آشنا می‌ساخت که بی سابقه بود».

یکی از دانشمندان غربی به نام بولاتیلر در این زمینه می‌گوید: «بسیار مشکل است انسان فکر کند که قدرت فصاحت یک انسان، توانایی آن را دارد که مانند

۱- شیوه‌های اعجاز قرآن، صفحه ۷۷.

ص: ۱۲۸

قرآن تأثیر گذار باشد به ویژه آن‌که مرتباً اوج می‌گیرد، بی‌آن‌که ضعفی در آن مشاهده شود، و هر زمان قله‌های تازه‌ای را فتح می‌کند. آری! معجزه‌ای است که در برابر آن مردان روی زمین و فرشتگان آسمان ناتوان‌اند.(۱)

دانشمند دیگری به نام کنت هنری دی کستری می‌افزاید: «اگر در قرآن غیر از شکوه معانی و زیبایی مبانی نبود، کافی بود که بر افکار مسلط شود و تمام قلوب را به سوی خود جذب کند».(۲)

۶. این نکته نیز حائز اهمیت است که معمولًا هر سخنی با تکرار خسته کننده می‌شود امّا قرآن چنان شیرین است که با صدها بار تلاوت باز نه تنها ملال آور نیست؛ بلکه جاذبه و شیرینی خود را حفظ می‌کند. این معنا نه تنها در میان علاقه‌مندان به قرآن مشهور است بلکه در میان دیگران نیز شهرت دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «ما بالُ القُرآنُ لا یَزدادُ عَلَی النَّشرِ وَ الدَّرسِ الّا غَضاضَهًً؟»: «چرا قرآن بر اثر کثرت انتشار و درس و تلاوت کهنه نمی‌شود بلکه هر روز شاداب‌تر است؟»

فرمود: «لِانَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمانٍ دوُنَ زَمانٍ و لالِناسٍ دونَ ناسٍ، فَهُوَ فی کُلِّ زَمانٍ جَدیدٌ، وَ عِندَ کُلِّ قَومٍ غَضٌّ الی یَومِ القیامَهِ»: «زیرا خداوند متعال، آن را برای زمان معین یا گروه خاصی قرار نداده؛ و لذا در هر زمان تازه است، و نزد هر قومی با طراوت تا روز قیامت».(۳)

۱- پاورقی‌های اثبات الهداه، جلد اول صفحه ۲۲۳.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۲۲.

۳- میزان الحکمهٔ، جلد ۸ صفحه ۷۰.

ص: ۱۲۹

حضرت علی علیه السلام نیز در جمله کوتاه و گویایی می‌فرماید: «وَلا تُخلِقُهُ کَثرَةُ الرَّدِ وَ وُلوُجُ السَّمعِ»: «کثرت تکرار، و شنیدن پی در پی، هرگز آن را کهنه نمی‌کند».(۱)

۷. یکی ازظرافت‌های فصاحت و بلاغت، پرهیز از فزونی الفاظ و رعایت اختصار در عین مفهوم بودن عبارات و بیان تمام مقصود است؛ و به اصطلاح معروف در یک فراز فصیح باید «ایجاز مُخل» و «اطناب مُمل» ترک شود.

این معنا در حد اعلا- در آیات قرآن رعایت شده، و گاهی یک داستان بزرگ را در یک آیه- که هر جمله از آن گویای فراز وسیعی از آن داستان است- بیان می‌کند که نمونه‌های زیادی در قرآن، از آن به چشم می‌خورد.

آیه معروف وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی وَغِیضَ الْمَاءُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَقِیلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «و گفته شد ":ای زمین، آبت را فروبرا! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن "!و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام،) گفته شد ":دور باد گروه ستمکاران ("از رحمت خدا!)».(۲)

آری! همین آیه است که ابن مقفع ادیب معروف عرب را به زانو در می‌آورد، که طبق مواعده با دوستانش می‌خواست به معارضه یک چهارم قرآن برخیزد. امّا وقتی به این آیه رسید دست نگه داشت و خود را کاملًا عاجز و ناتوان دید؛ زیرا در عین اختصار ماجرای طوفان نوح علیه السلام و جزئیات و سرانجام آن را با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنا شرح می‌دهد، و به گفته بعضی از محققان ۲۳ نکته از صنایع ادبی در آن جمع است (از قبیل: استعاره، طباق، مجاز حذف، اشاره، موازنه،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۲- سوره هود، آیه ۴۴.

ص: ۱۳۰

جناس، تسهیم یا ارسال، تقسیم، تمثیل، ارداف و ...).(۱)

۸. دیگر از ویژگی‌های قرآن از نظر ادبی، این است که در عین ظرافت و لطافت عبارات، صراحت و قاطعیت فوق العاده‌ای دارد. می‌دانیم همه از صراحت لهجه یک گوینده لذّت می‌برند؛ چرا که حقایق را عریان و پوست کنده و بدون هرگونه پیرایه بیان می‌کند، و چیزی برای انسان لذت بخش‌تر از درک حقیقت نیست. دندان روی حرف گذاشتن و چند پهلو سخن گفتن- جز در موارد استثنایی که شرایط ایجاب کند- نشانه عدم اعتماد گوینده به گفته‌های خویش، و یا ترس و وحشت او از قضاوت شنوندگان است، و در هر دو صورت از ضعف و ناتوانی گوینده حکایت می‌کند.

صراحت و قاطعیت در بسیاری از موارد، آمیخته با خشونت است. مهم آن است که گوینده در عین صراحت، لطافت بیان را نیز به کار بندد و این معنا به خوبی در آیات قرآن مشهود است.

مهم‌ترین جبهه مبارزه اسلام جبهه توحید و شرک است و قرآن بیشترین صراحت و قاطعیت را در این زمینه دارد

گاه می گوید: إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئاً لا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ «کسانی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید)، هرگزنمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. هم طلب کننده ناتوان است، و هم

۱- شیوه‌های اعجاز قرآن، صفحه ۵۲.

ص: ۱۳۱

طلب شونده (هم عابدان، و هم معبودان)».(۱)

و هنگامی که بت پرستان برای فرار از منطق کوبنده قرآن، خود را زیر چتر پدران و نیاکان می‌کشیدند و می‌گفتند: بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا: «ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم»، با قاطعیت می‌گوید: أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلَا یَهْتَدُونَ «آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نمی یافتند (باز هم باید از آنها پیروی کنند)؟!»(۲)

و در جای دیگر، از این قاطعانه‌تر در برابر تکیه به آداب و رسوم نیاکان از زبان ابراهیم می‌گوید: لَقَدْ کُنتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ «به یقین شما و پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید».(۳)

و در مورد ایمان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گوید: فَلَا وَرَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَایَجِدُوا فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً: «به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملًا تسلیم باشند».(۴)

به این ترتیب تسلیم ظاهر و باطن و پنهان و آشکار، و حتی هماهنگی دل و خواسته‌ها را با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله شرط ایمان صادقانه می‌شمرد، و با این همه صراحت و قاطعیت، باز لطافت تعبیرات کاملًا مشهود است.

در مباحث دیگر اعم از آنچه مربوط به مبدء یا معاد و یا قوانین اجتماعی یا

۱- سوره حج، آیه ۷۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۳- سوره انبیاء، آیه ۵۴.

۴- سوره نساء، آیه ۶۵.

ص: ۱۳۲

مسائل مربوط به جنگ و صلح، یا بحث‌های اخلاقی است نیز این قاطعیت به وضوح به چشم می‌خورد که شرح کامل آن در خور یک کتاب جداگانه است.

۹. متانت و عفت بیان: افراد درس نخوانده معمولًا توجّهی به تعبیرات خود ندارند، و بسیار می‌شود که برای ادای مقصود خود از کلمات و جمله‌های دور از نزاکت و ادب کمک می‌گیرند و با این‌که قرآن در میان چنین مردمی آشکار گشت هرگز رنگ آن محیط را به خود نگرفت و در تعبیرات خود نهایت متانت و عفّت را رعات نمود، و این موضوع به فصاحت و بلاغت قرآن رنگ خاصّی بخشیده است.

گویندگان و نویسندگان بزرگ، هنگامی که به صحنه‌های عشقی یا مسائل دیگری از این قبیل برخورد می‌کنند، یا ناچار می‌شوند برای ترسیم چهره واقعی قهرمانان اصلی داستان، ادب و متانت زبان یا قلم را رها نمایند و به اصطلاح برای ادای حق سخن هزار گونه تعبیرات تحریک‌آمیز یا زننده به کار برند.

یا مجبور می‌شوند برای حفظ نزاکت و عفت بیان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از ابهام بپوشانند، و با حریفان سر بسته سخن بگویند و جمع میان این دو، یعنی بیان و ترسیم واقعیت بطور کامل و عدم آلودگی قلم و زبان با آنچه بر خلاف نزاکت و عفت است، کاری بسیار دشواری است که کمتر کسی از عهده آن بر می‌آید.

چگونه می‌توان باور کرد فردی درس نخوانده و برخاسته از یک محیط بسیار عقب مانده و نیمه وحشی، هم ترسیم دقیق و کاملی ازمسائل کند و هم کوچک‌ترین تعبیر دور از نزاکتی نداشته باشد.

ص: ۱۳۳

به عنوان مثال هنگامی که قرآن صحنه‌های حساس داستان یوسف علیه السلام و زن زیباروی هوس آلودی، را ترسیم می کند، بدون آن‌که از ذکر وقایع چشم بپوشد، و مطالب را در پرده ابهام و اجمال بیان کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار می‌برد و همه گفتنی‌ها را می گوید؛ امّا کوچک‌ترین انحرافی از اصول عفّت بیان پیدا نمی کند؛ مثلًا در شرح ماجرای خلوتگاه زلیخا چنین می گوید:

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لَایُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنّای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت ":بیا به سوی آنچه برای تو مهیّا است ("!یوسف) گفت ":پناه می برم به خدا! او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند». "(۱)

جالب این که قرآن در اینجا از واژه «راوَدَ» استفاده کرده و این در جایی گفته می‌شود که کسی با اصرار آمیخته به نرمش و ملایمت، چیزی را از انسان بخواهد، و این واژه کاملًا با ادای مقصود هماهنگ است.

از سوی دیگر، نامی از زلیخا یا همسر عزیز مصر نمی‌برد، بلکه می گوید:

«الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا» (بانویی که یوسف در خانه او بود) تا حق‌شناسی یوسف را مجسم سازد و در عین حال مقام تقوای او را نشان دهد که در برابر چنین کسی که زندگی‌اش در پنجه وی قرار داشت، مقاومت کرد.

از سوی سوم، جمله «غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» (همه درها را محکم بست) که مصدر

۱- سوره یوسف، آیه ۲۳.

ص: ۱۳۴

باب تفعیل است و معنی مبالغه را می‌رساند، نشان می‌دهد که آن صحنه در چه شرایط سختی صورت گرفته است.

از سوی چهارم، جمله «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» (بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیا است) آخرین سخنی را که زلیخا برای رسیدن به وصال یوسف گفت شرح می‌دهد؛ ولی چقدر سنگین و پر متانت و آمیخته با عفت بیان، و خالی از هرگونه بد آموزی!

از سوی پنجم کلام یوسف: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ» که در پاسخ زلیخا گفت را بیان می‌کند که هشداری به زلیخا محسوب می‌شود، یعنی من در چند صباحی که در این خانه بوده‌ام، خیانت به صاحب خانه که با او نان و نمک خورده‌ام نمی‌کنم تو که یک عمر در اینجا بوده‌ای چرا؟!

آیات بعد که شرح آن به طول می‌انجامد به قدری زیبا این داستان را شرح می‌دهد و سرانجام نیک مقاومت در برابر هوس و سپردن خویشتن به خدا را در صحنه‌ها به طرز بسیار جالبی ترسیم می‌کند.

در آیه دیگر هنگامی که می‌خواهد احساسات زنان مصر که از سوی زلیخا دعوت به یک میهمانی به منظور تبرئه خویش شده بودند را در یک جمله کوتاه بیان می‌کند: فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَـٰذَا بَشَراً إِنْ هَـٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ «هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد؛ و برای آنها پشتی (گرانبها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، کاردی (برای بریدن میوه) داد؛ و (به یوسف) گفت ":بر آنان وارد شو "!هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار با شکوه (و زیبا) یافتند؛ و (بی

ص: ۱۳۵

توجه) دستهای خود را بریدند؛ و گفتند ":منزّه است خدا! این بشر نمی باشد؛ این جز یک فرشته بزرگوار نیست». "!(۱)

تعبیر «ملکٌ کریمٌ» (فرشته بزرگوار) در عین این‌که زیبایی فوق العاده یوسف را بیان می‌کند، پاکدامنی او را در بالاترین حد نشان می‌دهد؛ همان گونه که در تعبیرات معمولی به هنگام ستودن پاکی یک فرد می‌گوییم: او فرشته است.

باز به دنبال این ماجرا جمله‌های بسیار گویا و زیبایی است که موقعیت یوسف، آن اسطوره پاکدامنی و عفت را در این ماجرا کاملًا نشان می‌دهد(۲)

۱۰. مثالهای قرآن: قرآن مجید برای بیان حقایق، از مثال‌های فراوانی بهره‌گیری کرده است که مجموعه آن‌ها از مظاهر بارز فصاحت و بلاغت این کتاب بزرگ الهی است، ریزه کاری‌هایی که در این امثله به کار رفته و نکات ظریف و باریک و دلنشینی که در هر یک از آنها به چشم می‌خورد به راستی انسان را به اعجاب وا می‌دارد.

اصولًا نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است و به همین دلیل در هیچ بحث مهمّی از ذکر مثال برای روشن ساختن حقایق و نزدیک نمودن آنها به ذهن بی نیاز نیستیم؛ چرا که گاه یک مثال حساب شده و هماهنگ با مقصود، کار یک کتاب را می‌کند و مطالب پیچیده را از آسمان به زمین می‌آورد و آن را برای همه قابل فهم می‌سازد، لذا یکی از هنرنمایی‌های فصیحان و بلیغان و ادبا و شعرای جهان همین تمثیل است.

۱- سوره یوسف، آیه ۳۱.

۲- برای آگاهی بیشتر از این نکات، به تفسیر نمونه، جلد نهم و دهم مراجعه فرمایید.

ص: ۱۳۶

زمخشری در کشاف درباره مَثَل می گوید: «مَثَل در اصل کلام عرب به معنای مِثْل یعنی نظیر است ... و ضرب المثل نزد آنان و تکلم علماء به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد؛ چرا که پرده از روی معنای مخفی بر می‌دارد، و نکات تاریک را روشن می‌سازد تابه حدّی که امر مخیّل به نظر چون امر محقَّق می‌رسد، و شییٔ متوهّم، در محل متیقن قرار می گیرد، و غایب مانند شاهد جلوه گر می‌شود و از همین جهت در کتاب قرآن مبین و سایر کتب الهی، خداوند امثال بسیار ایراد کرده است»(۱).

مثال‌ها چندین فایده دارد: مسائل عقلی را حسی می کند، راه‌های دور را نزدیک می‌سازد، مطالب را به صورت همگانی و همه فهم در می‌آورد، درجه اطمینان به مسائل را بالا می‌برد، و بالاخره ضرب المثل مناسب، حتَّی افراد لجوج را خاموش می‌سازد. بعضی از محققان امثال قرآن را به صورت یک کتاب در آورده‌اند وبیش از یکصد مثال قرآن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

به راستی مثال‌های قرآن معجزه است، لذا برای رسیدن به این حقیقت در ذیل تعدادی از آنها را دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نمونه هایی از مثال‌های اعجاز آمیز قرآن

هنگامی که قرآن می‌خواهد ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل کند، می‌فرماید:

أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَ

۱- امثال القرآن، صفحه ۱۲۰.

ص: ۱۳۷

وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ « (خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می افروزند، کفهایی مانند آن به وجود می آید- خداوند برای، حق و باطل چنین مثالی می زند- سرانجام کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند (آب یا فلزّ خالص) در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند!»(۱)

در این مثال پر معنا که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده، منظره حق و باطل به بهترین صورتی در آن ترسیم گردیده و حقایق مهمّی در آن نهفته است که به قسمتی از آن ذیلًا اشاره می‌شود:

۱. شناخت حق و باطل از یکدیگر گاهی آن قدر پیچیده می‌شود که حتماً باید به سراغ نشانه‌ها رفت.

۲. حق همیشه مفید و سودمند است همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است ویا فلزات خالص، که یا زینت است و یا ابزار حیات.

۳. حق همیشه متّکی به خویش است اما باطل از آبروی حق کمک می گیرد و سعی می کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند همان گونه که هر دورغ از راست فروغ می گیرد که اگر سخن راستی در جهان نبود کسی دروغ را باور نمی کرد، و اگر حقی وجود نداشت باطل را جولانی نبود.

۱- سوره رعد، آیه ۱۷.

ص: ۱۳۸

۴. بهره هر موجودی به اندازه ظرفیت او است، همان گونه که هر درّه‌ای به اندازه گنجایش خود از آب باران بهره می گیرد.

۵. باطل همیشه دنبال بازار آشفته می گردد، همان گونه که سیلاب به هنگام سرازیر شدن از کوه که دارای جوش و خروش است، کف‌ها را بر دوش خود حمل می کند امّا هنگامی که به جلگه‌های صاف می‌رسد و جوش و خروش فرو می‌نشیند و کف‌ها نابود می‌شود.

۶. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود، و هر لحظه به لباس دیگری در می‌آید همان گونه که کف‌ها، هم روی آب‌ها ظاهر می‌شوند و هم روی فلزات در کوره‌ها؛ بنابراین هرگز نباید فریب تنوع آنها را خورد، پس بر هر حق و باطل شناسی لازم است که آنها را در هر لباسی بشناسد.

۷. مبارزه حق و باطل همیشگی است، و «رگ رگ است این آب شیرین و آب شور، بر خلایق می‌رود تا نفخ صور» همان گونه که ریزش باران‌ها از آسمان و ذوب فلزات در کوره‌ها همیشه هست، این امر نیز همواره ادامه دارد.

۸. باطل بالا نشین است و چشم پرکن و تو خالی، امّا حق متواضع است و خاموش و هنرنما.

و نکات دیگری که با دقت در این مثال در جنبه‌های مختلف از گوشه و کنار این آیه به دست می‌آید.

این یک نمونه از مثال‌های قرآن بود.

مثال‌های دیگری مانند آنچه درباره انفاق فی سبیل الله و تشبیه آن به دانه‌ها و خوشه‌ها شده (سوره بقره، آیه ۲۶۱)، و آنچه درباره اعمال ریایی و تشبیه آن به

ص: ۱۳۹

بارانی که بر سنگ خارایی که مختصری خاک بر روی آن است می‌ریزد و می‌شوید و از بین می‌رود، در حالی که اعمال خالصانه همچون بارانی است که بر سر زمین پرباری که در معرض تابش آفتاب و هوای آزاد است ریزش پیدا می‌کند (سوره بقره، آیه‌های ۲۶۴ و ۲۶۵)، و آنچه در مورد اعمال کفّار و تشبیه آن به خاکستر در برابر باد (سوره ابراهیم، آیه ۱۸) یا تشبیه به سراب (سوره نور، آیه ۳۹) یا ظلمتهای متراکمی که در دریا و هنگام شب در حالی که ابر آسمان را فرا گرفته (سوره نور، آیه ۴۰)، و آنچه در مورد اعمال منافقان و تشبیه آنها به کسی که در یک شب ظلمانی در یک بیابان خالی راه را گم کرده، و رعد و برقها او را به لرزه در می‌آورد، لحظه‌ای در پرتو تابش برق همه جا را روشن می‌بیند و تا می‌خواهد تصمیم به حرکت بگیرد، مجدداً همه جا در نظر او ظلمانی می‌شود (سوره بقره، آیه‌های ۱۹ و ۲۰)، و آنچه در مورد چگونگی تکیه کردن بت پرستان بر بتهای فاقد شعور و قدرت، و تشبیه آن به خانه عنکبوت (سوره عنکبوت، آیه ۴۱)، و آنچه در مورد تشبیه غیبت کنندگان به کسانی که گوشت برادر از دست رفته خود را می‌خورند (سوره حجرات، آیه ۱۲)، و بالاخره آنچه درباره ذات پاک خداوند، که نور آسمانها و زمین است، و تشبیه آن نور به چراغی با مشخصات ویژه، توأم با انواع ظرافتها آمده (سوره نور، آیه ۳۵) و موارد زیاد دیگری که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، می‌تواند از این بخش از فصاحت و بلاغت قرآن پرده بر دارد و ما را به دنیای وسیعی از ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که در حیات خود با آن روبرو هستیم آشنا سازد، و جهانی از معارف را در قالب مثال‌های زیبا تبیین کند.

ص: ۱۴۰

ص: ۱۴۱

۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

از مسأله فصاحت و بلاغت که بگذریم نوبت به محتوا می‌رسد. در این قسمت قبل از هر چیز، مسأله معارف و بیان مسائل مربوط به مبدء و معاد و عقاید مذهبی مطرح می‌شود.

اصولًا یکی از محک‌های آزمایش ادیان حق از ادیان باطل، توضیح و بیانی است که درباره مسائل مربوط به مبدء و معاد و نبوت و امامت دارند؛ زیرا مسائل این قسمت مخصوصاً آنچه به ذات پاک خدا و اسماء و صفات او باز می‌گردد، بسیار ظریف و دقیق و پیچیده است، و گاهی فاصله میان شرک و توحید باریک‌تر از مو می‌شود.

این بخش از آیات قرآن به قدری جالب، عمیق و دقیق است که اگر دلیلی برای اعجاز آن، جز همان توضیحات دقیقی که در این مسائل مهم بیان می‌کند وجود نداشت، برای پی بردن به آن کافی بود، به خصوص این‌که قرآن در محیطی ظاهر شد که پر از بت و بتکده بود؛ از بت‌های خانگی گرفته تا بت‌های قبیله‌ای و بت‌های بزرگ که جنبه عمومی داشت و مورد توجه هر شهر و دیار بود.

بت‌هایی از یک قطعه چوب یا سنگ و فلز، با دست خود می‌ساختند با این‌که می‌دانستند کم‌ترین حس، شعور، حرکت و بینشی ندارند، صرفاً به خاطر یک

ص: ۱۴۲

مشت تخیلات آنها را صاحب قدرت عظیم می‌دانستند، و مقدّارات خود را به دست آنها می‌سپردند و در برابر آن‌ها عاجزانه زانو می‌زدند و راز و نیاز و سجده و قربانی می‌کردند تا واسطه فیض و شفیع بر درگاه خداوند باشند. کار به جایی رسیده بود که گاه بت‌هایی از خرما می‌ساختند، و اتفاقاً در یک قحط سالی پس از خالی شدن انبارهای آذوقه به آن حمله ور شدند و بندگان این خدا، خدای خود را با کمال جسارت خوردند و این شعر که هنوز در لابلای اشعار دوران جاهلیت عرب به چشم می‌خورد یادگار همان داستان است:

اَكَلَتْ حَنيفَةُ رَبَّها عامَ التَّقُحُّمِ و الَمَجاعَةِلَمْ يَحْذَرُوا مِن رَبِّهِم سُوءَ الْعَواقِبِ وَ التِّباعَةِ

«طایفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و گرسنگی خوردند، و از عواقب شوم این عمل از خدای خود نترسیدند».

این منحطترین و مضحک‌ترین فکر خرافی است که ممکن است به مغز انسانی خطور کند و شاید ضرب المثل معروف فارسی: «یا خدا را بخواه یا خرما را» نیز اشاره‌ای به همین داستان باشد که آن گروه خرافی یا می‌بایست از خدای خود چشم بپوشند یا از خرما.

بسیاری از اعراب جاهلی، فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند، در حالی که خودشان حتی از شنیدن نام دختر (به واسطه شدت تحقیر زن در آن محیط) تنفر داشتند، چنانکه در آیه ۱۷ سوره زخرف می‌خوانیم: وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَهُوَ كَظِيمٌ «در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده (به تولّد دختر)

ص: ۱۴۳

بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و خشمگین می گردد».

و مسائل خرافی فراوان دیگری چه در بحث خداشناسی و چه در بحث معاد و غیر آن که شرح آن به طول می‌انجامد.

هنگامی که می‌بینیم از چنین محیطی کسی برخاسته که توحید خالص و معارف ناب را با دقیق‌ترین بیان که بزرگان فلاسفه نیز در برابر آن زانو می‌زنند ارائه می‌دهد شک نخواهیم کرد که بیان چنین معارفی تنها از سوی خدا است.

در این گفتار کم‌ترین مبالغه‌ای وجود ندارد و برای پی بردن به این حقیقت نیازی به پیمودن راه دور و درازی نیست، و اگر به جلد دوم و سوم همین مجموعه پیام قرآن نگاهی بیندازیم (که اولی درباره خداجویی و دومی درباره خداشناسی در قرآن است)، پی به وسعت و عمق معارف قرآن خواهیم برد.

همچنین در مورد معاد در قرآن مجید که در جلد پنجم و ششم پیام قرآن مشروحاً و با تمام وسعت مورد بررسی قرار گرفته است.

لذا در اینجا به یک بحث اجمالی قناعت می کنیم و با اشاره‌ای کوتاه می گذریم و خوانندگان عزیز را به مجلّدات قبل ارجاع می‌دهیم.

با این‌که بحث بت پرستی چنان بر آن محیط مسلط بود که هیچ کس سخنی نازک‌تر از گل در نکوهش این عقیده بر زبان جاری نمی کرد؛ قرآن با قاطعیت بی نظیری به کوبیدن این عقیده خرافی پرداخت و بر همین اساس گاه از زبان ابراهیم خلیل چنین نقل می کند:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَايَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ- أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (ابراهیم) گفت ":آیا جز خدا چیزی را می

ص: ۱۴۴

پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می رساند؟!- اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا نمی اندیشید». "؟!(۱)

در جای دیگر به داستان گوساله سامری که جمعی از جهال بنی اسرائیل سخت به آن دل بسته، و به آن گرویده بودند، اشاره می کند و می‌فرماید: أَفَلَا یَرَوْنَ أَلَّا یَرْجِعُ إِلَیْهِمْ قَوْلًا وَلَا یَمْلِکُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً: «آیا نمی دیدند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!».(۲)

کوتاه سخن این که قرآن چنان شرک و بت پرستی را مذموم می‌شمرد که همه گناهان را جز شرک قابل عفو و بخشش می‌داند، و می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَایَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَی إِثْماً عَظِیماً:

«خداوند (هرگز) شرک به او را نمی بخشد؛ و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»(۳).

این برخورد قاطع و شدید، با مسأله بت پرستی- که سنّت شناخته شده نیاکان و فرهنگ رایج سراسر آن محیط بود، بطوری که از غیر آن تعجّب می کردند و غیر آن را در خور هرگونه مذمّت می‌دانستند- به راستی عجیب است! ما امروز در محیط خود به این آیات می‌نگریم و آن را امر ساده‌ای می‌شمریم، غافل از این‌که در آن محیط کاملًا وضع دیگری حاکم بوده است.

۱- سوره انبیاء، آیات ۶۶ تا ۶۷.

۲- سوره طه، آیه ۸۹.

۳- سوره نساء، آیه ۴۸.

ص: ۱۴۵

این از یک سو، از سوی دیگر هنگامی که وارد بحث توحید می‌شود آنچنان دلایل فطری و منطقی و برهان نظم و برهان صدیقین را مطرح می کند که ممکن نیست زیباتر از آن تصویر شود.

هنگام بحث از توحید فطری به مسأله‌ای که در زندگی همه آنها به اشکال مختلف روی می‌داده اشاره می کند و می‌فرماید: فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ امّا هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند».(۱)

و به این ترتیب نشان می‌دهد چگونه نور توحید در اعماق وجودشان قرار دارد و طوفان حوادث، این آتشی را که زیر خاکسترهای جهل و جاهلیت نهفته است را آشکار می‌سازد.

و هنگامی که به سراغ توحید استدلالی می‌رود، در یک جمله کوتاه می گوید:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ «آیا در خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، شک و تردیدی است».(۲)

و بعد از این بیان کلّی، دست انسان‌ها را گرفته و در جای جای این عالم پهناور می‌رود و آیات آفاقی و انفسی را، نکته نکته به آن‌ها نشان می‌دهد، گاه می گوید: وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ- وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ «و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است،- و در وجود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

ص: ۱۴۶

بینید؟!»(۱) و بعد در آیات دیگر، نشانه‌های عظمت و قدرت و حکمت خدا را در آسمان، ستارگان و زمین، گیاهان و پرندگان، شب و روز، باد و باران و ... بطور مشروح آورده که انسان از بررسی آنها غرق لذّت می‌شود و به وجد و سرور می‌آید.(۲)

و هنگامی که به بحث صفات خدا که از پیچیده‌ترین مباحث عقیدتی است، و از لغزشگاه‌های مهم فکری برای بسیاری از دانشمندان محسوب می‌شود ورود می‌کند، باز بهترین و شیواترین سخن را ارائه می‌دهد.

در یک جا با یک جمله کوتاه او را از هر گونه صفات محدود امکانی و آمیخته با نقص، پاک و منزه می‌شمرد و می گوید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‌ءٌ: «هیچ چیز همانند او نیست».(۳)

و به این ترتیب، تمام اوصاف امکانی را از او نفی می‌کند و بی نظیر بودن صفات جمال و کمال او را ثابت می‌کند.

و گاه بطور مشروح می گوید: هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیم- هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ- هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِءُ

۱- سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲- ما شرح این آیات را تحت بیست عنوان در جلد دوم همین کتاب(پیام قرآن) آورده‌ایم.

۳- سوره شوری، آیه ۱۱.

ص: ۱۴۷

الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیان رستگار و پیروزند.

- اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می‌دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید (در آن) بیندیشند.- او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و اوست بخشنده و مهربان.- او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است، شکست ناپذیری که (با اراده نافذ خود) هر امری را اصلاح می کند، و دارای کبریا و عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه همتای او قرار می دهند!- او خداوندی است هستی بخش، آفریننده‌ای ابداع گر و صورتگر (بی نظیر)؛ از آن او است بهترین نامها؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او توانا و حکیم است». (۱)

راستی اگر این توصیفی را که قرآن در این چند آیه، از آفریدگار جهان می‌کند با توصیفی که بت پرستان، و به طور کلی محیط ظهور قرآن درباره خدا داشتند، مقایسه کنیم هرگز نمی‌توان احتمال داد که این بیان فوق العاده نورانی، زاییده آن محیط تاریک و خرافی باشد.

***

در جای دیگر در توصیف علم خداوند و بی پایان بودن آن، چنان ترسیمی دارد که بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود و می گوید: وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ «و اگر همه درختان

۱- سوره حشر، آیات ۲۲ تا ۲۴.

ص: ۱۴۸

روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد».(۱)

در واقع این تصویر زنده‌ای از بی نهایت است؛ زیرا عدد بی نهایت گاهی به صورت مرده ادا می‌شود و برای آن از علائم ریاضی و بیانات فلسفی استفاده می‌کنند و گاه به صورت زنده؛ شبیه ترسیمی که در آیه فوق از آن آمده بود، که فکر انسان را با خود گرفته و به اوج می‌برد، و به سوی بی نهایت می‌کشاند.

ما هنگامی می‌توانیم به عمق معارف اسلام در زمینه غامض‌ترین مسائل توحیدی و اسماء و صفات خدا پی ببریم که یک دوره تمام قرآن مجید را از این منظر مورد بررسی قرار دهیم.(۲)

***

قرآن هنگامی که در مسأله معاد و زندگی پس از مرگ گام می‌نهد، گاه تمام دلائل و انکارهای مخالفان را با جمله کوتاهی به کلی در هم می‌شکند و می گوید:

کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ «همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می گردید».(۳)

و گاه در بیان مشروح‌تری می‌فرماید: أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ- إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند

۱- سوره لقمان، آیه ۲۷.

۲- با مراجعه به جلد سوم پیام قرآن نیز می‌توانید اطلاعات گسترده‌ای به صورت تنظیم شده در این زمینه به دست آورید.

۳- سوره اعراف، آیه ۲۹.

ص: ۱۴۹

آنان را بیافرینـد؟! آری (می توانـد)، و او آفریـدگار آگاه است.- فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کنـد، تنها به آن می گوید ":موجود باش "!آن نیز بی درنگ موجود می شود.»(۱)

و گاه صحنه معاد و رستاخیز را در یک تابلو زنده مجسم کرده، به آنها ارائه می‌دهد، بی آن‌که بخواهند زحمت استدلال را بر فکر خود هموار کنند و می گوید:

یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَـةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْـغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَیْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَی أَجَلٍ مُّسَـمّیً ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُـدَّکُمْ وَمِنْکُمْ مَّنْ یُتَوَفَّی وَمِنْکُمْ مَّنْ یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ- ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَـیْءٍ قَـدِیرٌ: «ای مردم! اگر در رسـتاخیز شـکی داریـد، (به این نکته توجّه کنیـد که:) ما شـما را از خاک آفریـدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسـته شده، سپس از «مضـغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضـی دارای شـکل و خلقت است و بعضـی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین هایی را که بخواهیم تا مدّت معیّنی در رحم (مادران) نگاه می داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعـد شـما را بصورت طفلی بیرون می آوریم؛ سـپس هدف این است که به حدّ کمال و بلوغ خویش برسید. و بعضی از شما قبض روح می شوند؛ و بعضی از شما به

۱- سوره یس، آیات ۸۱ و ۸۲.

ص: ۱۵۰

نـامطلوب ترین مرحله عمر می رسـند؛ آنچنـان که بعـد از علم و آگـاهی، چیزی نمی داننـد. و همچنین زمین را (در فصـل زمسـتان) خشک و مرده می بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به جنبش در می آید و رویش می کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویانـد.- این بخاطر آن است که (بدانیـد) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می کند؛ و بر هر چیزی توانا است.»(۱) و به این ترتیب نمـایش رسـتاخیز را، هم در سـیر انسان در مراحل مختلف جنینی که هر کـدام به نوبه خود رسـتاخیز بزرگی است، نشان می‌دهد و هم در جهان گیاهان که هر سال در زمسـتان و بهار، منظره مرگ و حیات و رستاخیز گیاهان و نباتات را با چشم خود می‌بینیم.

آیـاتی که دربـاره حیـات پس از مرگ و دلایل مختلف آن، و همچنین منازل و صـحنه‌های گوناگون آخرت و حوادثی که در آنجا رخ می‌دهـد و چگونگی تجسّم اعمـال و حسـاب و کتـاب و میزان و شـهود روز قیامت است، دارای چنان نکته‌ها و ریزه کاری‌هایی است که مطـالعه و بررسـی آنهـا هر انسـانی را غرق در تعجّب می‌کنـد؛ و شـما می‌توانیـد حـدّاقل بخشـی از این مسائل را به صورت مفصّل، در جلد پنجم و ششم همین کتاب مطالعه فرمایید.

۱- سوره حج، آیات ۵- ۶.

۱۹۵) (۱)- سوره نحل، آیه ۸۹.

ص: ۱۵۱

۳. اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات علمی

اشاره

قبل از ورود در این بحث، ذکر دو نکته برای پایان دادن به هرگونه سوء برداشت از این بحث لازم است:

۱. هرگز نبایـد انتظار داشت که قرآن مجید تمام مسائل علوم طبیعی و اسـرار و خواص همه اشـیاء را بیان کند. چه این‌که قرآن برای این مقصود بیان نشده است.

قرآن یک دایرهٔ المعارف یا یک کتاب زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی و فیزیولوژی نیست؛ بلکه قرآن کتابی برای تربیت و هدایت است، و برای این نازل شده که انسان‌ها را به سوی یک زندگی پاک و آمیخته با سعادت و فضیلت- که صدق و امانت و نظم و رحمت بر آن حـاکم باشـد و سـرانجام او را به قرب خـدا برسانـد- رهبری کنـد و اگر می‌بینیم خداونـد دربـاره قرآن می‌فرمایـد: وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ: «و این کتـاب را که بیـانگر همه چیز، و مایه هـدایت و رحمت و بشارت برای مسـلمانان است، بر تو نازل کردیم»(۱۹۵) منظـور بیـان کلّیـه اموری است که بـا نجـات و سـعادت و تربیت نـوع انسـان، ارتبـاط دارد؛ و لـذا به دنبـال این جمله می‌فرماید: وَهُدیً وَرَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ «و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».(۱)

ولی از آنجا که ذکر پاره‌ای از آیات الهی و اسرار آفرینش در سرار جهان و در

۱- سوره نحل، آیه ۸۹.

ص: ۱۵۲

وجود خود انسان، کمک به معرفهٔ اللّه و شناخت عظمت عالم آفرینش که فعل خدا است می کند، گهگاه در لابه لای آیات قرآن، به این مسائل اشاره شده و پرده از روی اموری که تا آن زمان از همه دانشمندان عالم مخفی و پنهان بوده، برداشته است.

کوتاه سخن این که اگر بخشی از اسرار علوم و حقایق عالم هستی در قرآن نازل شده، به عنوان عرضه کردن علوم طبیعی و مانند آن به سبک یک دایرهٔالمعارف نیست؛ بلکه به منظور تبیین اهداف تربیتی و اخلاقی و تعلیم درس توحید و خداشناسی و فهم اسماء و صفات حق و یا آشنا شدن به گوشه‌ای از اسرار معاد و مانند آن است.

۲. آیا اصولًا به سراغ این گونه بحث‌ها رفتن و آیات قرآن را بر اکتشافات علمی تطبیق دادن کار درستی است؟ آیا ما حق داریم مسائل مختلف علوم طبیعی را با آیات قرآن منطبق سازیم و یا آیات را بر آنها؟ در حالی که نظرات دانشمندان دائماً در حال دگرگونی و تغییر است و منطبق ساختن یک امر ثابت و پایدار از نظر ما بر یک امر متغیّر و دگرگون شونده، کار منطقی به نظر نمی‌رسد.

در پاسخ این سؤال باید گفت در اینجا سه نظر مختلف وجود دارد: بعضی چنان راه افراط را در این قسمت در پیش گرفته‌اند که آیات قرآنی را با کمترین تناسب بر فرضیات علمی (نه حقایق مسلم و قطعی علوم) تطبیق کرده و به گمان خود از این راه خدمتی به شناسایی قرآن نموده‌اند.

در حالی که امروز ما می‌دانیم این کار اشتباه بزرگی است و نه تنها خدمتی به قرآن محسوب نمی‌شود؛ بلکه مایه بی اعتبار نمودن قرآن است؛ زیرا فرضیات

ص: ۱۵۳

علمی (نه قوانین مسلم آن) پیوسته در حال دگرگونی و تغییر است و تطبیق واقعیت‌های ثابت قرآن بر یک سلسله امور متحوّل و متغیّر و مشکوک یا مظنون، نه منطقی است، نه خدمتی به علم و نه خدمتی به مذهب.

دسته دوم کسانی هستند که راه تفریط را پیموده‌اند و معتقدند در هیچ مورد حتّی در مسلّمات علمی هر چند با تعبیرهای صریح قرآن هماهنگ باشد، نباید چنین تطبیقی صورت گیرد؛ ولی این تعصب و جمود نیز دور از منطق و خالی از دلیل است.

راه صحیح در اینجا حدّ وسطی میان این دو نظریه انحرافی است. ما اگر از محیط فرضیه‌ها قدم به بیرون بگذاریم و در جریان قوانین علمی که با دلایل قطعی یا مشاهدات مسلم ثابت شده است وارد شویم، و دلالت آیات قرآن در این امور، صریح و روشن باشد چرا از تطبیق این مسائل بر آیات قرآن، امتناع کنیم؟ و چرا از این توافق که نشانه عظمت این کتاب آسمانی است وحشت داشته باشیم؟

چه مانعی دارد که قرآن در بحث‌های توحیدی و خداشناسی و مسائل تربیتی، از روی یک سلسله حقایق علمی که در آن زمان کاملًا ناشناخته بوده به وضوح پرده بردارد، و پیروان خود را در جریان آن بگذارد که علاوه بر نتایج توحیدی و اخلاقی، نشانه‌ای بر حقانیت قرآن، و هم راهگشای علوم و دانش‌ها باشد؟

بر این اساس در بحثی که هم اکنون به آن می‌پردازیم، دو نکته به طور دقیق در نظر خواهیم گرفت:

۱. مسائلی از علوم طبیعی را انتخاب می‌کنیم که صد درصد ثابت و مسلم

ص: ۱۵۴

باشـد؛ ماننـد قـانون جـاذبه، زوجیت در عالم گیاهان، حرکت زمین، و حرکت منظومه شمسـی و ماننـد آن که با دلایل حسـی امروز ثابت شده است.

۲. آیاتی را در این زمینه بر می گزینیم که بـدون نیاز به تکلف و توجیهات ساختگی، منطبق بر قواعـد مسلّم علمی امروز باشـد؛ یا به تعبیر دیگر دلالت آیات طبق قواعد ادبی که در استفاده معانی از جمله‌ها و کلمات، رایج است قابل قبول باشد.

براین اساس به آیاتی که اعجاز قرآن را از منظر علوم طبیعی و اکتشافات علمی اثبات می کند اشاره می کنیم:

۱. قرآن و جاذبه عمومی

در آیه دوم سوره رعد می‌خوانیم: اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْـتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ: «خدا همان کسـی است که آسـمانها را، بـدون سـتونهایی که بتوانیـد آنها را ببینیـد، برافراشت، سـپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ و خورشـید و ماه را مسـخّر ساخت، که هر کـدام تا زمان معیّنی حرکت دارنـد. کارها را او تدبیر می کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید».

قابل توجه این که قرآن نمی گوید آسمان بی ستون است، بلکه می گوید:

«بدونه سـتونهایی که بتوانید آنها را ببینید». این تعبیر به خوبی می‌رساند که ستون مرئی وجود ندارد بلکه ستونی نامرئی، آسمان‌ها را به پا داشته است.(۱)

۱- ظاهر آیه این است که« تَرَونَها» وصف برای« عَمَدٍ» باشد، و این که بعضـی گفته‌اند مفهوم آیه این است که ترونها بغیر عمد، یعنی آسمان‌ها را بدون ستون می‌بینی- بنابراین "بغیر عمد، "جار و مجرور و مضاف الیه است که متعلق به "ترونها "می‌باشد- اولًا خلاف ظاهر است و ثانیاً این تعبیر نیز نشان می‌دهد که شما آسمان را بی ستون می‌بینی در حالی که واقعاً دارای ستون است.

ص: ۱۵۵

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش به نام حسین بن خالد سؤال می کند: این که خداوند فرمود: وَالسَّمَاءِ ذُات الحُبُكِ

«سوگند به آسمان که دارای راه‌ها است»(۱) یعنی چه؟

امام فرمود: «این آسمان راه‌هایی به سوی زمین دارد»، راوی عرض کرد:

«چگونه می‌تواند آسمان راه ارتباطی با زمین داشته باشد، در حالی که خداوند می‌فرماید ":آسمان‌ها بی ستون است؟»"

امام فرمود: «سُبحانَ اللّهِ الَیسَ اللّهُ یَقُولُ (بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَها) قُلتُ ":بَلی فَقالَ:

"ثُمّ عمدٌ وَ لکِن لا تَرَونَها»: «"عجیب است آیا خداوند نمی‌فرماید "بدون ستونی که قابل مشاهده شما باشد؟ "عرض کردم": آری "امام فرمود ":پس در آنجا ستون‌هایی هست ولی شما آن را نمی‌بینید». "(۲)

آیا توجیه و تفسیری برای این سخن، غیر از ستونی که ما امروز نام آن را توازن قوّه جاذبه و دافعه می‌نامیم، وجود دارد؟

توضیح این که: در زمان نزول آیات قرآن، تنها فرضیه‌های که بر افکار دانشمندان آن عصر، و قرن‌های بعد از آن و قبل از آن، حاکم بود فریضه هیأت بطلمیوس بود که با تمام قدرت بر محافل علمی جهان حکومت می کرد و طبق آن، آسمان‌ها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشت، و زمین در مرکز آنها بود، و طبعاً هر آسمانی متکی به آسمان دیگری بود؛ ولی بعد از حدود هزار سال از نزول قرآن، بطلان این عقیده با دلایل قطعی ثابت شد،

۱- سوره ذاریات، آیه ۷.

۲- تفسیربرهان، جلد ۲، صفحه ۲۷۸، این حدیث در تفسیر مزبور، از دو طریق نقل شده، از طریق تفسیر علی بن ابراهیم، و همچنین تفسیر عیاشی.

ص: ۱۵۶

و نظریه افلاـک پوست پیازی به کلّی کنار رفت و این معنا مسلم شد که هر یک از کرات آسمانی در مدار و جایگاه خود معلّق و ثابت است؛ هر چند مجموعه‌ها و منظومه‌ها دارای حرکت‌اند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود نگه می‌دارد، همان تعادل قوه جاذبه و دافعه است. قوه جاذبه- که می‌گوید هر دو جسم، یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس محذور فاصله‌ها جذب می‌کنند- سبب می‌شود که همه کرات آسمانی با سرعت به سوی هم حرکت کنند، و در مرکز واحدی جمع شوند؛ ولی حرکت دورانی که در سیارات و یا منظومه‌ها وجود دارد،- و می‌دانیم که خاصیت دورانی، همان نیروی گریز از مرکز است- سبب می‌شود که این کرات و منظومه‌ها، به سرعت از هم دور شوند، درست مانند آتش گردان هنگامی که در حال چرخیدن است، که اگر سیم آن قطع شود هر یک از قطعات آتش به نقطه دور دستی پرتاب می‌شود. حال اگر قوه جاذبه دقیقاً با قوه دافعه (نه ذره‌ای کمتر و نه ذره‌ای بیشتر) مساوی باشد، در این صورت ستونی نیرومند و نامرئی به وجود می‌آید که آنها را در جای خود ثابت نگه می‌دارد؛ همان گونه که کره زمین میلیون‌ها سال است که در مدار معینی برگرد خورشید حرکت می‌کند، نه جذب آن می‌شود و نه از آن دور می‌گردد، و این از نشانه‌های عظمت خدا، و از نشانه‌های اعجاز قرآن است.

جالب توجّه اینکه: مفسّران پیشین اجمالًا متوجّه این نکته شده بودند ولی تعبیری از آن جز مسأله قدرت خدا نداشتند، به طوری که ابن عباس طبق نقل طبرسی در مجمع البیان و آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «معنای آیه این می‌شود که آسمان بدون ستونی است که قابل مشاهده باشد، بنابراین ستون آن

ص: ۱۵۷

قدرت خداوند بزرگ است»(۱).

۲. قرآن و آفرینش جهان

قرآن مجید درباره پیدایش جهان، تعبیرات گوناگونی دارد:

در یک جا می‌فرماید: ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ «سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد ":به وجود آیید، (و شکل گیرید) خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت آمدیم»،"(۲) در جای دیگر می‌فرماید: أَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَفَلَا یُؤْمِنُونَ «آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟!».(۳)

این دو آیه به سه نکته مهم درباره آفرینش جهان و موجودات زنده اشاره شده است:

۱. جهان در آغاز به صورت گاز و دود بوده است.

۲. جهان در آغاز به هم پیوسته بوده، سپس کرات آسمانی از هم جدا شدند.

۳. آغاز آفرینش موجودات زنده از آب بوده است.

و اینها همان چیزهایی است که امروزه به عنوان نظریات مسلم علمی شناخته

۱- مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۲۷۴ و روح المعانی، جلد ۱۳، صفحه ۷۸.

۲- سوره فصّلت، آیه ۱۱.

۳- سوره انبیاء، آیه ۳۰.

ص: ۱۵۸

می‌شود.

توضیح این که اگرچه درباره کیفیت پیدایش جهان و نحوه آن فرضیات مختلفی وجود دارد که از حدود فرضیه تجاوز نمی‌کند؛ ولی با توجّه به مطالعاتی که روی کهکشان‌ها و منظومه هایی که در حال پیدایش و شکل‌گیری هستند به عمل آمده، مسلم است که جهان در آغاز به صورت توده گازی ابر مانند فشرده‌ای بوده که بر اثر گردش به دور خود، قطعاتی از آن جدا شده و به اطراف پراکنده گشته است؛ و این قطعات تدریجاً سرد شده و به صورت مایع و در موارد زیادی به صورت جامد در آمده، و کرات مسکونی و غیر مسکونی را شکل داده است.

به عبارت دیگر مشاهدات دانشمندان فلکی در مورد سحابی‌ها و جهان‌های دور دست که در حال تکمیل است، این مسأله را که دنیا در آغاز به صورت توده گاز دود مانندی بوده از صورت یک فرضیه خارج ساخته و به عنوان یک نظریه قطعی معرفی می‌کند؛ این چیزی است که محافل علمی جهان آن را پذیرفته‌اند.

در نخستین آیه فوق نیز صریحاً می‌خوانیم که آسمان‌ها (کرات آسمانی) در آغاز به صورت دود بودند. هماهنگی این آیه با اکتشافات دانشمندان که چندان از عمر آنها نمی‌گذرد نشانه‌ای از اعجاز علمی قرآن است که پرده از روی مطلبی که در عصر نزول قرآن کاملًا ناشناخته بوده بر می‌دارد.

دومین آیه نیز از به هم پیوستگی جهان در آغاز امر و سپس جدا شدن اجزای آن از یکدیگر سخن می‌گوید، که این مطلب هم امروز به عنون یک اصل، مورد قبول محافل علمی است.

پیدایش موجودات زنده (اعم از گیاهی و حیوانی) در نخستین بار از آب

ص: ۱۵۹

دریاها نیز امروز یک نظریه معروف علمی است؛ هر چند در چگونگی تحول و تطور و پیدایش انواع مختلف گیاهان و جانداران در میان دانشمندان گفتگو است. قرآن نیز در دومین آیه فوق، پیدایش همه موجودات زنده را از آب تعریف می کند. حتی آیاتی که آفرینش انسان را به خاک نسبت می‌دهد، تصریح دارد که این خاک با آب آمیخته بود و به صورت طین (گل) بود.

در آیه ۴۵ سوره نور نیز می‌خوانیم: وَاللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ: «و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید».

در مورد «رتق» و «فتق» که در دومین آیه به کار رفته- و در اصل به معنای پیوستگی و جدایی است-، مفسران سخنان بسیاری دارند: بعضی همان معنای بالا را برگزیده‌اند، که زمین وآسمان در آغاز خلقت به صورت توده واحد عظیمی از بخار و گاز سوزان بوده که بر اثر انفجارات درونی و حرکت به دور خود تدریجاً تجزیه شده و کواکب و ستارگان از جمله منظومه شمسی به وجود آمده است.

بعضی دیگر آن را اشاره به یکنواخت بودن مواد جهان می‌دانند که چنان در آغاز درهم فرو رفته بود که به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد؛ اما با گذشت زمان مواد از هم جدا شدند و ترکیبات تازه‌ای آشکار گشت.

جمعی نیز آن را اشاره به عدم نزول باران و رویش گیاه از زمین می‌دانند یعنی در آغاز آسمان به هم پیوسته بود و بارانی نازل نمی‌شد و زمین نیز به هم پیوسته بود و گیاهی نمی‌رویید سپس به فرمان خدا آسمان باز شد و باران نازل گشت و زمین باز شد و گیاهان روییدند.

ص: ۱۶۰

روایات متعددی از طرق اهل بیت علیهم السلام و همچنین پاره‌ای از روایات از طرق عامه به معنای اخیر اشاره می‌کند(۱) در حالی که بعضی دیگر از روایات اشاره‌ای به تفسیر اول دارد.(۲) در خطبه اول نهج البلاغه نیز اشاره‌ای به این پیوستگی دیده می‌شود به هر حال ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است، هر چند جمع میان تفاسیر فوق نیز مشکلی ندارد و ممکن است هر سه معنا در مفهوم جامع آیه قابل جمع باشد.

قابل توجه این‌که در آیه ۲۷ تا ۳۲ نازعات اینچنین آمده که: أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَم السَّمَاءُ بَنَاهَا- رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا- وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا- وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا- أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا- وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا: «آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟!- سقف آن رابرافراشت و آن را نظام بخشید،- و شبش را تاریك و روزش را آشکار نمود.- و زمین را بعد از آن گسترش داد،- و از آن آب و گیاهش را بیرون آورد،- و کوهها را استوار ساخت».

این آیات نیز به خوبی نشان می‌دهد که آفرینش آسمان قبل از زمین بوده و پیدایش آب و گیاهان و کوه‌ها بعد از آن انجام گرفته است.

این ترتیب، درست همان چیزی است که علم امروز بر آن تأکید دارد که پیدایش زمین بعد از خورشید بوده و پیدایش آب در سطح زمین و سپس گیاهان و همچنین پیدایش کوه‌ها را بعد از خلقت زمین بر می‌شمرد.

۱- به نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۴۲۴، حدیث ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و الدُّر المنثور، جلد ۴، صفحه ۳۱۷ مراجعه شود.

۲- همان مدرک.

ص: ۱۶۱

۳. قرآن و حرکت زمین

در آیـه ۸۸ سوره نمـل می‌خوانیم: وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ «کوههـا را می بینی، و آنهـا را سـاکن و بی حرکت می پنـداری، در حـالی که ماننـد ابرها در حرکتنـد؛ این صـنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن و استوار آفریده؛ به یقین او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است».

در این آیه چنـد نکته دیـده می‌شود: نخست این‌که کوه‌هـا که در نظر شـما ساکن است با سـرعتی همچون سـرعت ابرها در حرکت می‌باشـد. (توجه داشـته باشـید سـرعت‌های زیاد را به سـرعت ابر تشبیه می‌کنند، به علاوه حرکت سـریع ابرها خالی از تزلزل و سـر و صدا است).

دیگر این‌که، این صنع خداوندی است که همه چیز را روی حساب آفریده است.

سوم این‌که او از اعمال شما آگاه است.

بـا دقّت در این جمله‌هـای سه گـانه روشن می‌شود که آیه، آن گونه که بعضـی از مفسـران پنداشـته‌اند مربوط به قیامت نیست بلکه؛ مربـوط بـه همین دنیـا است، می‌گویـد: آنهـا را چنین می‌بینی و چنین خیـال می‌کنی در حـالی که چنین نیسـتند؛ در حـالیکه حرکت کوه‌ها در قیامت یا در آسـتانه قیامت چیزی نیست که مخفی و ناپیدا باشد، و چنان آشکار و وحشتناک است که کسی تاب و تحمل مشاهده آن را

ص: ۱۶۲

نـدارد. به علاوه اتقان آفرینش و حاکمیت نظم و حساب در آن، اشاره به وضع کنونی آنها است نه زمانی که در آسـتانه قیامت نظام جهان در هم می‌ریزد تا بر ویرانه آن نظام نوینی بر پا شود.

از این گذشته آگاهی خداوند نسبت به اعمالی که ما انجام می‌دهیم مربوط به اعمال ما در این دنیا است، و گرنه قیامت روز حساب است نه روز عمل، با این قرائن سه گانه به خوبی معلوم می‌شود که این آیه به هیـچ وجه قابل تطبیق بر حرکت کوه‌ها در پایان جهان و آسـتانه قیامت نیست. منتها جمعی از مفسـران چون نتوانسته‌اند به عمق مفهوم آیه راه یابند چاره‌ای جز قبول خلاف ظاهر در آیه و تفسیر آن به مسأله قیامت ندیده‌اند.

این مسأله نیز روشن است که کوه‌ها حرکتی جـدای از زمین ندارنـد و همه یک واحد به هم پیوسـته‌اند؛ اگر کوه‌ها حرکت می‌کنند مفهومش این است که کره زمین در حرکت است.

منتها این سؤال پیش می‌آید که چرا انگشت روی کوه‌ها گذاشـته است و نگفته زمین را می‌بینی و گمان می‌کنی که ساکن است در حالی که به سرعت حرکت می‌کند؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ چون کوه‌ها عظیم‌ترین موجودات روی زمین می‌باشـند و مظهر صلابت و استحکام و پابرجایی هستند- حتّی به عنوان ضـرب المثـل می‌گوییم فلان‌کسماننـد کوه اسـتوار و پابرجـا است؛ لـذا حرکت کوه‌هـا بـا آن عظمت و صـلابت و پابرجایی می‌تواند نشانه‌ای از قدرت بی پایان حق باشد؛ ولی مسلم است که حرکت کوه‌ها چیزی جز حرکت زمین نیست.

ص: ۱۶۳

به هر حال آیه فوق، یکی از معجزات علمی قرآن است؛ زیرا می‌دانیم در عصر نزول قرآن و حدود یک هزار سال بعد از آن، عقیده ثابت بودن زمین و حرکت کرات به دور آن که از هیأت بطلمیوس نشأت می گرفت، عقیده رایج و حاکم بر تمام محافل علمی جهان بود، و حدود یک هزار سال بعد نخستین دانشمندانی که حرکت زمین را کشف کردند گالیله ایتالیایی و کپرنیک لهستانی بودند که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی این عقیده را ابراز داشتند و بلافاصله ارباب کلیسا، آنها را شدیداً محکوم کرده و تا آستانه کشتن پیش بردند در حالی که قرآن مجید ده قرن پیش از آن، پرده از روی این حقیقت برداشته بود؛ و حرکت زمین را با عبارات زیبای فوق، به عنوان نشانه‌ای از توحید و عظمت خدا مطرح کرده بود.

به هر حال شک نیست که این آیه از حرکت کوه‌ها (وبه تعبیر دیگر حرکت زمین) در همین دنیا سخن می گوید؛ زیرا حرکت کوه‌ها در آستانه قیامت، چنان زلزله‌ای در کره زمین ایجاد می‌کند که زنان باردار وضع حمل کرده و زنان شیرده، نوزاد خود را فراموش می‌کنند و هوش از سرها می‌پرد؛ و این هرگز با جمله تَحسَبُها جامِدَةً: «آنها را ساکن وبی حرکت می‌پنداری»، سازگار نیست.

به علاوه در آن لحظه جایی برای اعمال خیر و شر باقی نمی‌ماند؛ تا گفته شود خداوند نسبت به اعمالی که انجام می‌دهید آگاه است.

قرار داشتن آیات مربوط به قیامت در ما قبل یا ما بعد آیه فوق دلیل قطعی بر ارتباط مفهوم این آیه به قیامت نیست؛ زیرا در قرآن نظیر این مطلب کم نیست که یک آیه درباره مطلبی سخن می گوید و قبل و بعد آن راجع به مطلب دیگری

ص: ۱۶۴

بحث می کند.

به تعبیر دیگر ملاحظه محتوای خود آیه و قرائن موجود در آن از ملاحظات دیگر مهم‌تر و برتر است.

این نکته قابل توجه است که تشبیه به حرکت ابرها، علاوه بر این‌که بطور اشاره سرعت فوق العاده آن را نشان می‌دهد پاسخ به این سؤال است که اگر زمین حرکت دارد، چرا ما احساس نمی‌کنیم؟ جوابش این است آن‌چنان آرام و نرم و بی سرو صدا حرکت می کند که قابل تشخیص نیست؛ همان گونه که اگر فی المثل کسی سوار بر ابر بود، حرکت آن را تشخیص نمی‌داد.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در آیه ۲۵ و ۲۶ سوره مرسلات می گوید: أَلَمْ نَجْعَلْ الْأَرْضَ كِفَاتاً- أَحْيَاءً وَأَمْوَاتاً: «آیا زمین را مرکز اجتماع (شما) قرار ندادیم،- برای زندگان و مردگان (شما)؟!».

در منابع لغت از جمله در مفردات راغب و کتاب العین می‌بینیم که برای واژه کفات از ماده کَفْت (بر وزن رفت) دو معنا ذکر شده؛ جمع کردن و پرواز سریع.

اگر معنای اول منظور باشد، مفهوم آیه آن است که زمین را وسیله اجتماع انسانها در حال حیات و زیر زمین را مرکز اجتماعشان بعد از مرگ قرار دادیم؛ و اگر معنای دوم منظور باشد، مفهومش این است که زمین دارای پرواز سریع است؛ و این با حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که با سرعت زیادی (در هر ثانیه ۲۰ و در دقیقه ۱۲۰۰ کیلومتر) در مسیر خود به گرد خورشید پیش می‌رود، و مردگان و زندگان را با خود به اطراف آفتاب می گرداند، مناسب است.

ص: ۱۶۵

اطلاق واژه کَفْت بر پرواز سریع، ظاهراً از این نظر است که پرندگان هنگامی که می‌خواهند با سرعت زیاد در آسمان پرواز کنند، بطور متناوب بالهای خود را جمع می‌کنند وبه اصطلاح در فضا شیرجه می‌روند.

ولی از آنجا که واژه کفت و کفات، تاب دو معنا دارد ما این آیه را به عنوان یک دلیل قطعی بر مسأله گردش زمین ذکر نکردیم.

۴. قرآن و حرکت منظومه شمسی

قرآن مجید در آیه ۳۸ و ۴۰ سوره یس می‌فرماید: وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ- لَاالشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ «و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند توانا و دانا است.- نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر یک در مسیر خود شناورند».

همان گونه که سابقاً اشاره شد آنچه در عصر نزول قرآن و قرن‌های قبل و بعد از آن بر محافل علمی در مورد آسمان و زمین حاکم بود؛ نظریه هیأت بطلمیوس بود که زمین را مرکز جهان می‌شمرد و ستارگان و خورشید را در دل فلک‌هایی بلورین میخ‌کوب می‌دانست، و فلک‌ها را در اطراف زمین در گردش محاسبه می‌کرد.

قرآن در آیات فوق، به دو دلیل تظریه مذکور را رد می‌کند: اوّلًا خورشید پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است (یا خورشید در قرارگاه خود در

ص: ۱۶۶

حرکت می‌باشد) نه این‌که خورشید به دور زمین، آن هم نه خودش، بلکه به دنبال فلک بلورینش در حرکت است.

ثانیاً: خورشید و ماه، هر کدام در مسیر خود شناورند.

بعد از فرو ریختن پایه‌های فرضیه بطلمیوس در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی، از قید و بند افلاک برونی، این نظریه قوت گرفت که خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است و تمام منظومه شمسی پروانه وار به دور او می‌گردند.

در اینجا نیز خبری از حرکت خورشید، به سوی قرارگاه خاصی یا به دور خود نبود.

باز هم علم پیشرفت بیشتری کرد و مشاهدات نجومی که با استفاده از تلسکوپ‌های بسیار نیرومند صورت گرفت ثابت کرد حداقل خورشید دارای دو حرکت است: حرکت وضعی به دور خودش، و حرکت انتقالی به اتفاق تمام منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان یا به تعبیر دیگر، به سوی ستاره وگا که از ستارگان صورت فلکی «الْجاثی عَلی رُکْبَتَیْهَ» می‌باشد(۱).

در یکی از دایرة المعارف‌ها آمده است: خورشید علاوه بر حرکات ظاهری، حرکت واقعی (حرکت دورانی کهکشان) دارد، که خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت در فضا می‌گرداند؛ اما داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست؛ بلکه با سرعت قریب به ۷۲ هزار کیلومتر در

۱- صورت فلکی« الجاثی علی رُکبتیه» به مجموعه‌ای از ستارگان گفته می‌شود که صورتی را در آسمان تشکیل می‌دهند شبیه کسی که بر سر زانو نشسته و آماده برخاستن است، و ستاره وگا جزء این مجموعه است که منظومه شمسی همراه خورشید به سوی آن در حرکت می‌باشد.

ص: ۱۶۷

ساعت به جانب صورت فلکی «الجاثی» حرکت می کند و این که ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم، به سبب دوری اجرام فلکی است.

سپس می‌افزاید: خورشید به دور خود حرکت دورانی وضعی نیز دارد (دوره حرکت وضعی خورشید در استوای آن حدود ۲۵ شبانه روز می‌باشد)(۱).

بدون شک جمله کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ «هر یک (از خورشید و ماه) در مسیر (و مدار) خود شناوراند» با افلاک بلورین بطلمیوسی که هر یک از کرات را در جای خود میخکوب می کرد، سازگار نیست و دقیقاً با آنچه علم امروز پرده از آن برداشته است هماهنگ می‌باشد؛ همچنین حرکت به سوی «مستقر» (قرارگاه) نیز اشاره دیگری به حرکتی است که خورشید به یک‌سویی از کهکشان دارد؛ و بیان این مطلب به راستی معجزه است.

***

۵. قرآن و گسترش جهان

در آیه ۴۷ سوره ذاریات می‌خوانیم: وَالسَّمَاءَ بَنَیْنَاهَا بِأَیْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

«و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می بخشیم».

«ائد» (بر وزن صید) به معنای قدرت و قوت است همان گونه که در دیگر آیات قرآن نیز به این معنا آمده است. بعضی از مفسران، برای ائد علاوه بر آنچه

۱- لغتنامه دهخدا، جلد ۲۲، ماده خورشید.

ص: ۱۶۸

گفته شد، معنای نعمت را نیز ذکر کرده‌اند؛ در حالی که «یَد» گاهی به معنای نعمت می‌آید که جمعش ائدی و جمع جمعش ایادی است.

به هر حال جمله: انَّا لَموسعون «ما همواره آن را وسعت می‌بخشیم» به وضوح می‌رساند که خداوند، آسمان‌ها را که با قدرت کامله‌اش آفریده است و پیوسته گسترش می‌دهد؛ و از آنجا که این مطلب در گذشته بر دانشمندان و مفسران روشن نبود، بسیاری این جمله را به معنای توسعه رزق از سوی خداوند بر بندگان، از طریق نزول باران، یا از طرق مختلف تفسیر کرده‌اند و بعضی آن را به معنای غنا و بی‌نیازی خداوند می‌دانند که هر قدر بخشش و عطا کند خزائن او کاستی نمی‌گیرد.

ولی امروزه مشاهدات نجومی به وسیله تلسکوپ‌ها نشان می‌دهد که کرات آسمانی و کهکشان ها به سرعت از هم دور می‌شوند؛ و جهان در حال گسترش است، پس مفهوم این جمله کاملًا برای ما آشکار می‌شود.

در کتاب آغاز و انجام جهان نوشته جان الدر می‌خوانیم:

«جدیدترین و دقیق‌ترین اندازه‌گیری‌ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می‌شود، پرده از روی این حقیقت عجیب و حیرت آور بر می‌دارد و نشان می‌دهد که مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل شده پیوسته با سرعت زیادی، از مرکز جهان دور می‌شوند و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر می‌گردد؛ بر سرعت سیر آنها افزوده می‌شود و به نظر می‌رسد که زمانی تمام ستارگان در این مرکز مجتمع بوده‌اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا شده و به سرعت به هر طرف روانه می‌شوند. ضمناً

ص: ۱۶۹

دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است»(۱).

در همان کتاب از جرج گاموف در کتاب آفرینش جهان چنین نقل شده:

«فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در حال گسترش سریع است. حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست؛ بلکه در حال انبساط است و پی بردن به این‌که جهان ما در حال انبساط و گسترش است کلید اصلی گنجینه معمای جهان‌شناسی را نشان می‌دهد؛ زیرا اگر حالا جهان در حال انبساط باشد لازم می‌آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدید بوده است»(۲).

در کتاب مرزهای نجوم نوشته فرد هویل درباره سرعت و انبساط و گسترش جهان می‌خوانیم:

«تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تاکنون اندازه‌گیری شده نزدیک به شصت و شش هزار کیلومتر در ثانیه است. کهکشان‌های دورتر در نظر ما به اندازه‌ای کم نوراند که اندازه‌گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است. تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می‌دهد که فاصله این کهکشان‌ها بسیار سریع‌تر از کهکشان‌های نزدیک افزایش می‌یابد»(۳).

به این ترتیب با تفسیر روشنی در زمینه آیه فوق و گسترش آسمان‌ها پی می‌بریم که این آیه پرده از راز یکی از معجزات علمی قرآن بر می‌دارد.

۱- آغاز و انجام جهان، صفحه ۷۴ تا ۷۷(با تلخیص).

۲- همان مدرک.

۳- مرزهای نجوم، ترجمه رضا اقصی، صفحه ۳۳۸.

ص: ۱۷۰

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر: انَّا لَمُوسِعُونَ که در آن از جمله اسمیه و اسم فاعل استفاده شده دلیل بر تداوم و استمرار است و نشان می‌دهد که این گسترش به صورت منظّم و مرتّب ادامه دارد.

***

۶. قرآن و زندگی در کرات دیگر!

در آیه ۲۹ سوره شوری آمـده است: وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ: «و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر گردآوری آنها توانا است».

آیا حیات و زندگی مخصوص کره زمین است و کرات دیگر مطلقاً مسکونی نیستند؟ دانشمندان پیشین همواره این مسأله را با تردید یا نظری منفی دنبال می‌کردند ولی تحقیقات اخیر دانشمندان به ما می‌گوید حیات و زندگی مخصوص کره زمین نیست.

در کتـاب حیـات در جهـان از انتشـارات مجله لایـف چنین می‌خوانیم: «بطوری که دانشـمندان حساب کرده‌انـد تنها در کهکشان ما ممکن است میلیون‌ها ستاره وجود داشته باشد که سیارات تابع آنها مسکونی باشند».

بعضـی قـدم را از این فراتر نهاده‌اند و عقیده دارند که در بعضـی از کرات آسـمانی موجودات زنده بسـیار پیشـرفته‌تر از انسان وجود دارند و پیام‌های

ص: ۱۷۱

رادیویی از فضا پخش می‌کنند و ما هرگز قادر به مثل آن نیستیم و برای گیرنده‌های ما کاملًا قابل درک است هر چند زبان آن را نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم.

به هر حال آیه فوق که با صراحت می‌گوید: «خداوند موجودات زنده‌ای را در زمین و آسمانها منتشر ساخته است»، به خوبی از زندگی موجودات دیگر خبر می‌دهد و این که تصور کنیم منظور از موجودات زنده آسمان‌ها، فرشتگان باشد کاملًا اشتباه است؛ چرا که واژه دابَّهٔ (جنبنده) تنها به معنای موجودات جسمانی است و بر فرشتگان اطلاق نمی‌شود؛ لذا قرآن مجید آنجا که می‌خواهد از فرشتگان نام ببرد بعد از ذکر دابَّهٔ جداگانه از ملائکه سخن می‌گوید؛ چنانکه در آیه ۴۹ سوره نحل می‌خوانیم: وَللَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَايَسْتَكْبِرُونَ « (نه تنها سایه ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند، در حالی که تکبّر نمی‌ورزند».

به طوری که می‌بینیم ملائکه در مقابل دابَّهٔ قرار گرفته و این مطلب دلیل بر این است که دابَّهٔ در آیه مورد بحث فرشتگان را شامل نمی‌شود.

جالب این‌که فخر رازی در تفسیر آیه مورد بحث می‌گوید: «بعید نیست گفته شود که خداوند در آسمان‌ها انواعی از موجودات زنده آفریده است که راه می‌روند، همانند انسان‌ها بر روی زمین»(۱).

در حدیث جالبی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«هذِهِ النُّجومُ الّتی فی السّماءِ مَدائِنُ مِثلُ المَدائنِ الّتی فِي الارضِ مَربوطَةٌ کُلُ

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۱.

ص: ۱۷۲

مَدینَةٍ الی عَمودٍ مِن نُورٍ»: «ستارگانی که در آسمان است شهرهائی است همچون شهرهای زمین؛ و هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مرتبط است»(۱).

روایات دیگری نیز در این زمینه در منابع اسلامی آمده است (۲).

ناگفته پیدا است که این معلومات، از همان منبعی می‌جوشد که قرآن مجید از آن جوشیده است و گرنه در آن عصر و زمان، هیچ کس آگاهی بر این مسائل نداشت.

***

۷. قرآن و آفرینش کوه‌ها

در قرآن مجید درباره آفرینش کوه‌ها، تعبیرات مختلف و پر معنایی دیده می‌شود.

در یک جا می‌فرماید: وَأَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ «و در زمین، کوه‌های استواری قرار داد تا شما را نلرزاند؛ و نهرها و راه‌هایی ایجاد کرد، تا (به مقصدتان) راه یابید»(۳).

در جای دیگر می‌فرماید: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً- وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً: «آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟!- و کوه‌ها را میخ‌هایی (برای زمین)؟!»(۴).

۱- سفینة البحار، ماده نجم، جلد ۲، صفحه ۵۷۴.

۲- برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الهیئة و الاسلام مراجعه فرمایید.

۳- سوره نحل، آیه ۱۵.

۴- سوره نبأ، آیه ۶ و ۷.

ص: ۱۷۳

و در آیه دیگر می‌خوانیم: وَجَعَلْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَیْنَاکُمْ مَّاءً فُرَاتاً: «و در آن کوه‌های استوار و بلندی قرار دادیم، و آبی گوارا به شما نوشاندیم»(۱).

و نیز می‌فرمایـد: وَأَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَبَثَّ فِیهَا مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ: «و در زمین کوه‌های استواری قرار داد مبادا شما را بلرزاند (و آرامش را از شما بگیرد) و از هرگونه جنبنده ای روی آن منتشر ساخت»(۲).

و آیات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن در قرآن مجید دیده می‌شود.

نخستین چیزی که در این آیات به آن برخورد می‌کنیم تأثیر وجود کوه‌ها در آرامش زمین است که گاه از آن به «اوتاد» (میخ‌ها) تعبیر شده است که معمولًا برای محکم کردن قسمت‌های مختلف درها و صندوق‌ها و کشتی‌ها و مانند آن، یا برای نگهداشتن چادرها در برابر وزش بادها، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و گاه تعبیر آن «انْ تَمیدَ بِکُم» که از ماده مَیدَان (به معنای لرزش و اضطراب) گرفته شده، یعنی کوه‌ها مانع اضطراب و لرزش زمین است.

این مطلبی است که در آن عصر و زمان، هیچ کس از آن آگاهی نداشت امّا امروزه به خوبی می‌دانیم که نقش کوه‌ها از این نظر چیست؛ زیرا: اولًا کوه‌ها در حقیقت حکم یک زره فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با

۱- سوره مرسلات، آیه ۲۷.

۲- سوره لقمان، آیه ۱۰.

ص: ۱۷۴

توجه به ارتباط و پیونـدی که در اعماق زمین به هم دارنـد، یک شـبکه نیرومنـد سرتاسـری را تشـکیل می‌دهنـد و اگر چنین نبود، و سطـح زمین را خاک‌های نرم پوشانـده بود و به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومنـد ماه قرار می‌گرفت و جزر و مد در خشـکی‌ها مانند جزر و مد در دریاها، همه چیز را به لرزه در می‌آورد و اضطراب و حرکت و لرزش در طول شبانه روز بر سطح زمین حکم فرما بود؛ و هر ساختمانی را ممکن بود ویران کند.

ولی وجود این زره محکم، این جزر و مـد را به حـداقل می‌رساند. هم اکنون نیز پوسـته محکم زمین در هر شـبانه روز به مقدار سـی سانتیمتر بالا و پایین می‌آید؛ به خلاف دریاها که گاهی بر اثر جزر و مد چندین متر بالا و پایین می‌شود.

جاذبه خورشید نیز، جزر و مدی هر چند خفیف‌تر به وجود می‌آورد؛ و اگر ماه و خورشید در مسیر خود در یک‌سو واقع شوند و این دو جاذبه در یک جهت قرار گیرند، این حرکات قوی‌تر و شدیدتر است.

ولی قرآن می‌گوید: «کوه‌ها که میخ‌های زمین‌اند، آن را از لرزش‌ها حفظ می‌کنند».

ثانیاً: فشـار درونی زمین که بر اثر حرارت مرکزی فوق العاده آن به صورت مـداوم بر قشـر زمین اثر می‌گـذارد؛ اگر کوه‌ها نبودنـد، سرچشمه اضطراب مداوم زمین محسوب می‌شدند.

حال فکر کنیـد اگر این نوسان حرکت جزر و مـدی و فشار درونی، بر اثر نرم بودن پوسـته زمین شدت می‌یافت؛ آیا هرگز آرامشـی که امروز احساس می‌کنیم وجود داشت؟ آیا خانه و لانه و قرارگاهی، برای استراحت پیدا می‌شد؟

ثالثاً: امروزه ثابت شده که کوه‌ها با پنجه‌های نیرومند خود هوای اطراف زمین

ص: ۱۷۵

را بـا خود می‌چرخاننـد. حـال فرض کنیم اگر کره زمین با همین سـرعتی که دارد- هر دقیقه تقریباً سـی کیلومتر به دور خود گردش می‌کند- حرکت می‌کرد؛ و بر اثر نبودن کوه‌ها هوای اطراف آن چنین گردشـی نداشت، از برخورد شدید مولکول‌های هوا با سـطح زمین دائماً طوفان‌ها و گرد و غبارهای شدیـدی بر می‌خاست و از این گذشـته چنان حرارتی تولید می‌شد که همه چیز را می‌سوزاند (همان گونه که اگر هواپیماهای سـریع السـیر در طبقات پایین هوا سیر کنند؛ چنان بال‌های آنها داغ می‌شود که ممکن است خطرات مهمی ایجاد کنـد؛ لـذا مجبورانـد اوج بگیرند و در طبقات بالا که هوا بسـیار رقیق است حرکت نمایند تا تماس با هوا که منشأ ایجاد حرارت است کمتر شود).

آری! پستی‌ها و بلنـدی‌ها و کوه‌های زمین، این مشـکل را حل کرده و قشـر عظیم جوّ را به همراه حرکت زمین می‌چرخانـد؛ درسـت مانند دندانه‌های چرخ‌های دنده دار که همراه خود اشیاء دیگر را به گردش در می‌آورد.

بنـابراین کوهـا مایه آرامش زمین و ساکنان آن در برابر جاذبه ماه و خورشـید و فشار درونی و طوفان‌های دائمی شدیـد و هم تولید حرارت غیر قابل تحمّل است.

از سوی دیگر، در آیـات فوق اشاره‌ای به وجود رابطه میان کوه‌ها و نزول باران و سـیراب شـدن زمین‌ها، و به دست آمـدن ماء فرات (آب گوارا) شده است، می‌فرماید: «در زمین کوه‌های استوار و بلندی قرار دادیم و آبی گوارا به شما نوشاندیم».

مسلماً رابطه دقیق این دو با هم در گذشته شناخته شده نبود؛ ولی در این

ص: ۱۷۶

عصر می‌دانیم؛ اولًا: کوه‌ها سبب جمع شـدن بخار آب، یعنی تراکم ابرها و ثانیاً سبب برودت قشـر هوای مجاور آن می‌شود؛ و ثالثاً قسـمت مهمی از نزولات آسمانی را به صورت برف و یخ در خود نگه می‌دارد و منبع دائمی برای جریان آب در سطح زمین و هدر نرفتن نزولـات آسـمانی می گردد. به علاـوه دامنه کوه‌هـا، بـا قشـر ناصاف خود، امواج آب را زیرورو- و در معرض هوای سالم قرار می‌دهد- و تصفیه می کند و ماء فرات (آب گوارا) تحویل می‌دهد.

از همه اینهـا گذشـته نکته جـالب دیگری که مورد توجه بعضـی از دانشـمندان در رابطه بـا کوههای زمین قرار گرفته، این است که: کوهها در برابر نوسانات فشار زمین، حکم چرخ لنگر را دارد که جلو تغییر سرعت را می گیرد.

توضـیح این که: منظور از چرخ لنگر همان چیزی است که در کلیه وسایلی که حرکت دورانی مشابه دارند به صورت چرخ سـنگینی به نام چرخ طیار یا چرخ لنگر، روی محور آن نصب می کنند تا سرعت آن را تنظیم کند. فی المثل اگر فشاری از خارج، بر روی آن وسیله کـه حرکت دورانی دارد وارد شـود و ناگهـان فشـار قطع گردد، آن وسـیله بـا یـک جهش، به جلـو می‌پرد و ضـربه‌ای بر آن دسـتگاه وارد می کنـد. اما اگر چرخ لنگر بر آن نصب گردد، آن فشار را در خود ذخیره می کنـد؛ و تدریجاً باز می گرداند بی آن که ضربه‌ای بر آن دستگاه وارد شود (دقت کنید).

این از یـک سو، از سوی دیگر طوفان‌هـای وحشـتناک، گاه در جهت مخالف یا موافق زمین می‌وزد و می توانـد روی حرکت آن اثر بگذارد؛ وقتی فشار طوفان فرو نشست، تبدیل به یک شتاب می‌شود که ضربه‌ای سخت بر همه موجودات

ص: ۱۷۷

روی زمین وارد می‌سازد، و همه چیز را در هم می‌ریزد.

ولی وجود کوه‌ها که به منزله چرخ لنگر است تمام این فشارهای مثبت و منفی را در خود ذخیره کرده و از ورود ضربه‌ها، جلوگیری می‌کند و حرکت متوازن زمین را حفظ می‌نماید؛ و به تعبیر قرآن مانع لرزش‌ها و به هم خوردن آرامش می‌گردد.

اگر در تاریخ نزول این آیات، بحثی درباره مسائل چرخ لنگر و آثار آن در دنیای آن روز وجود داشت؛ تعبیرات این آیات عجیب و شگفت‌آور نبود؛ ولی با توجه به اینکه در آن زمان چنین مسائلی ابداً سابقه نداشت، مخصوصاً در محیط جزیرة العرب نامی از فیزیک نبود تا چه رسد به این مسائل پیچیده، باید اقرار کرد که بیان چنین آیاتی معجزه بزرگ علمی محسوب می‌شود(۱).

نکته دیگر این که قرآن در مورد ایجاد کوه‌ها، گاه می‌گوید: وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ «در زمین کوه‌های استوار قرار داد».(۲)

در جای دیگر می‌فرماید: أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً ... وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِیَ «آیا کسی که زمین را قرارگاه قرار نمود ... و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا قرار داد».(۳)

این تعبیرات و مانند آن که مکرر در قرآن مجید آمده به وضوح نشان می‌دهد که آفرینش کوه‌ها بعد از خلقت زمین بوده است. علم امروز نیز به روشنی این

۱- آنچه در بالا آمد، خلاصه بسیار فشرده‌ای از مقاله محققانه‌ای که تحت عنوان اثر کوهها در آرامش زمین(مسأله چرخ لنگر در قرآن) در مجله دینی و علمی مکتب اسلام شماره ۸، سال ۱۳(صفحه ۶۸ تا ۷۳) بود و مربوط به سال ۵۱ است. برای توضیح بیشتر در این زمینه و آگاهی از فرمول‌های آن می‌توانید به مقاله مزبور و پیوست آن مراجعه فرمایید.

۲- سوره نحل، آیه ۱۵.

۳- سوره نمل، آیه ۶۱.

ص: ۱۷۸

معنا را ثابت کرده که بسیاری از کوه‌ها در نتیجه چین خوردگی زمین، و قسمتی بر اثر مواد مذاب آتشفشانی، و قسمت دیگری به خاطر شستشوی مواد سست از اطراف مواد سخت زمین بر اثر نزول باران‌هاحادث شده؛ و تمام اینها بعد از خلقت و آفرینش زمین صورت گرفته است.

مسلماً هنگامی که این آیات از قرآن نازل شد هیچ‌یک از این مسائل شناخته شده نبود.

۸. زوجیت گیاهان در قرآن

در پنج آیه از قرآن مجید اشاره به زوجیت در عالم گیاهان شده است، در آیه ۱۰ سوره لقمان می‌خوانیم: وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ «از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

همین مضمون در آیه ۷ سوره شعراء و در آیه ۷ سوره ق آمده است.

و در آیه ۵ سوره حج می‌فرماید: وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ «و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به جنبش در می آید و رویش می کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند».

در آیه ۵۳ سوره طه نیز می‌خوانیم: وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى «و از آسمان، آبی فرستاد که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم».

ص: ۱۷۹

غالب مفسران پیشین، هنگامی که به این آیات رسیده‌اند، زوج را به معنای نوع و صنف، و ازواج را به معنای انواع و اصناف مختلف گیاهان گرفته‌اند؛ چرا که زوجیت به معنای معروفش در مورد گیاهان، در آن زمان بطور کامل شناخته شده نبود.

درست است که در گذشته انسان‌ها کم وبیش فهمیده بودند که بعضی از انواع گیاهان دارای نوعی نر و ماده است؛ وبرای بارور ساختن آنها از طریق تلقیح استفاده می کردند- مخصوصاً درخت نخل که وجود نر و ماده در آن از قدیم الایام معلوم بوده، و از طریق تلقیح، آنها را بارور می کردند- ولی نخستین بار در اواسط قرن هیجدهم میلادی یک دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی به نام لینه این مسأله را اعلام کرد که زوجیت (نر و ماده) در دنیای گیاهان تقریباً یک مسأله عمومی است؛ و گیاهان نیز همچون غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می‌شوند و سپس میوه می‌دهند.

امّا چنانکه دیدیم، قرآن مجید دوازده قرن قبل از این دانشمند، پرده از روی این راز برداشته بود؛ ولی آنها جرأت ابراز این حقیقت ر ا نداشتند و زوجیت را به معنای دیگری که بر خلاف ظاهر آن بود تفسیر می کردند.

جالب این که گیاهان از این نظر مختلف‌اند، در بسیاری از آنها نر و ماده بر یک پایه قرار دارند و در بعضی دیگر، درخت نر از درخت ماده جدا است.

یک گل را به دست بگیرید، گلبرگ‌ها را کنار بزنید، درست در وسط گل دقّت کنید؛ جهان پر غوغایی است؛ در واقع یک بزم باشکوه در آنجا برپا است اما بی سر و صدا و خالی از هر گونه جار و جنجال و اعمال خلاف، میله‌های ظریف و

ص: ۱۸۰

لطیفی که کیسه‌های گرده را با خود حمل می‌کننـد در اطراف قرار گرفته و همراه وزش باد، به حرکت در آمده و ذرات گرده را بر طَبَق گل می‌پاشـند. دانه‌های گرده که هر کدام به تنهایی گیاه بسیار کوچکی هسـتند؛ به سـرعت ریشه دوانده و پس از عبور ازطَبَق گـل در خلوت‌گـاهی که در بُنِ گـل نهفته است بـا نطفه ماده آمیزش کرده و تخم گل یا میوه را تشـکیل می‌دهـد، گویی برگ‌های زیبای گل، آرایشی هستند برای این بزم وصلت عجیب؛ و یا پرده هایی برای این حجله گاه.

حشـرات و پروانه‌های زیبا و زنبوران عسل نیز به این بزم فرا خوانده می‌شوند؛ و از شیرینی خاصی که در بن گل‌ها از پیش تهیه شده می‌خورنـد- سـهل است- برای مـا هم سـهمی می‌آورنـد و این عسـل هایی که در ظروف مخلتف می‌بینیم همان سـهمیّه ما است که زنبوران عسل از آن بزم فراهم کرده‌اند.

به هر حـال بـا تصـریح قرآن در آیات مختلف، بر عمومیت مسأله زوجیت در گیاهان که اگر اسـتثنایی هم داشـته باشـد، کم و ناچیز اسـت- و درهر قـانون کلی اسـتثناهایی وجـود دارد- پرده از روی ایـن راز مهم که در آن عصـر و قرن‌هـا بعـد از آن از چشم تیزبین دانشمندان نهان بوده برداشته است؛ و این خود یک معجره جالب علمی است.

۹. قرآن و زوجیت عمومی

در آیه ۴۹ سوره ذاریـات می‌خوانیم: وَمِنْ کُـلِّ شَـیْ‌ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُونَ «و از هر چیز یک جفت آفریـدیم، (و اینها همه برای آن است که) شاید

ص: ۱۸۱

متذکّر شوید».

در آیه ۳۶ سوره یس می‌فرماید: سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَایَعْلَمُونَ «منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی دانند» این آیه با وضوح بیشتری، گستردگی زوجیت را در گیاهان و انسان‌ها و اشیایی که از محدوده علم بشر بیرون است بیان می‌کند.

بسیاری از مفسران، چون برای زوجیت به معنای حقیقی آن (دو جنس نر و ماده) در اینجا مفهومی نیافته‌اند؛ آن را به معنای اصناف مختلف موجودات جهان تفسیر کرده‌اند که به صورت زوج زوج در آمده است، مانند روز و شب، نور و ظلمت، دریا و صحرا، خورشید و ماه، جنگ و صلح و غیر اینها.

ولی امروز ما تفسیر دقیق‌تری برای این دو آیه می‌یابیم؛ چرا که تحقیقات علمی این حقیت را به خوبی اثبات کرده که تمام موجودات جهان ماده، از اجزای بسیار کوچکی به نام اتم تشکیل شده، و این اجزاء که در گذشته به عنوان موجود نشکن (اجزاء لاتَتَجزی) را شناخته شده بود و به همین دلیل نام اتم (به معنای نشکن) برای آن انتخاب کرده بودند؛ با سر پنجه علم و دانش بشر، شکسته شده و انرژی اتمی و صنایع مربوط به آن از اینجا نشأت گرفت.

هنگامی که اتم را شکافتند، آن را مرکب از اجزایی که عمدتاً الکترون‌ها- ذرات گردنده اتم که دارای بار منفی الکتریسیته هستند- و پروتون‌ها- هسته اتم که دارای بار الکتریسته مثبت است- یافتند؛ و به این ترتیب معنای دقیق‌تری از زوجیت در تمام ذرات عالم هستی، یعنی وجود دو شیٔ‌نر و ماده، مثبت و منفی،

ص: ۱۸۲

فاعل و قابل به دست آمد که هیچ استثنایی نیز برای آن وجود ندارد؛ درحالی که تفسیری که دانشمندان پیشین می‌گفتند، نه تنها با مفهوم زوجیت چندان سازگار نبود، بلکه استثنائات زیادی نیز پیدا می‌کرد.

به هر حال در میان دو زوج حقیقی و همچنین در میان دو جسم با دو جریان الکتریسیته مختلف مثبت و منفی، که به جاذبه جنسی بسیار شبیه است. در حالی که در میان شب و روز، نور و ظلمت، دریا و صحرا، و مانند اینها هیچ گونه جاذبه‌ای وجود ندارد.

جالب این‌که بعضی از مفسران بسیار قدیم با الهام گرفتن از آیات فوق با صراحت گفته‌اند که منظور از زوجین در آیات فوق همان جنس نر و ماده است هر چند توضیح بیشتری برای این مطلب نداده‌اند.(۱)

۱۰. قرآن از روی تطورات جنین پرده بر می‌دارد

در قرآن مجید در لابه‌لای آیات مربوط به نشانه‌های توحید و همچنین دلایل معاد اشارت بسیار پر معنایی به مسأله آفرینش انسان از نطفه و سپس تطورات جنین آمده است، که بعضی از آنها را می‌توان در زمره معجزات علمی قرآن شمرد. از جمله در آیه دوم سوره انسان می‌خوانیم: إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً: «ما انسان را از نطفه به هم آمیخته ای

۱- مجمع البیان از یکی از مفسران قدیم به نام ابن زید نقل می‌کند که در تفسیر آیه:(وَ من کلّ شیْ‌ءٍ خلقنا زوجین) گفته است: الزّوجین الذّکر و الانثی(مجمع البیان، جلد ۹، ص ۱۶۰)- همین معنا از قتاده در تفسیر آیه(سبحان الّذی خلق الازواج کلّها ...) نقل شده است(تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۴۷۰).

ص: ۱۸۳

آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم».

نطفه در لغت به معنای آب صاف، یا به معنای آب کم است.(۱)

امْشاج جمع مشج (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا جمع شیج به معنای شئ مخلوط است؛ در این‌که این نطفه از چه چیز مخلوط است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند، گاه آن را اشاره به ترکیب نطفه انسان (از اسپرم و اوول) دانسته‌اند و گاه اشاره به ترکیبی از استعدادهای مختلف (از نظر جسمانی و روحانی، زشت و زیبا، باهوش و کم هوش و ...) ذکر کرده‌اند؛ و گاه اشاره به ترکیب نطفه انسان از مواد مختلفی از فلزات و شبیه فلزات دانسته‌اند.

البته همه اینها خوب است، و شاید برای زمان خود بهترین تفسیر بوده، ولی دقیقاً منطبق بر معنای آیه نیست؛ زیرا اولًا امشاج جمع است و اطلاق آن بر دو چیز (اسپرم و اوول) خلاف ظاهر است و ثانیاً وجود استعدادهای مختلف در اشخاص جداگانه با معنای امشاج تناسب ندارد و همچنین ترکیب نطفه از انواع فلزات و شبه فلزات نیز مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این امر منحصر به نطفه نیست و تمام موجودات آلی اعم از انسان و گیاه و انواع غذاها، ترکیبی از این مواد هستند. به علاوه واژه نطفه در آیات متعددی ازقرآن به خصوص نطفه مرد اطلاق شده؛ مثلًا در آیه ۳۷ سوره قیامت می‌خوانیم: أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنَی «آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟!»

ولی با پیشرفت علم و گسترش تحقیقات دانشمندان، امروز این معنا اثبات شده است که این قطرات ناچیز منی (که تعبیر دیگرش نطفه است) از آب‌های

۱- در معجم مقاییس و مفردات به معنای اول، و در لسان العرب به معنای دوم اشاره شده است.

ص: ۱۸۴

متعـددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌کنند ترکیب شده است؛ و ترشـحات پنج غده منی را درست می‌کنند؛ و آنها عبارتند از: دو غـده به نـام بیضه که در کیسه‌هـای تخمی که نزدیـک غـده پروسـتات قرار دارنـد، و دیگری خـود غـده پروسـتات است، و همچنین غده‌های کوپر و لیتره که در کنار مجاری ادرار قرار دارند.(۱)

این آب‌های پنج‌گانه با نسبت دقیق و حساب شده‌ای به هم می‌آمیزند و ماده حیات آفرین نطفه را تشکیل می‌دهند.

این دانشمند فرانسوی، معتقد است تعبیر به اشماج که در قرآن وارد شده؛ اشاره به همین نکته دقیق دارد که هنگام نزول آیات قرآن از چشم جهانیان و دانشمندان آن عصر، پوشیده و پنهان بوده است.

قابـل توجه این‌که در ذیـل آیه فوق، می‌فرمایـد: « (بـدین جهت) او را شـنوا و بینـا قرار دادیم»: فجعلناه سـمیعاً بصـیراً در اینجا نعمت گوش، قبل از نعمت چشم بیان شـده است، این تقـدیم شایـد به این دلیل باشـد که به گفته دانشـمندان، اولین حس نوزاد که به کار می‌افتد، همان حس شنوایی است؛ که در همان روزهای اول آماده دریافت صداها می‌شود؛ بلکه قبل از آن در عالم جنین نیز فعالیت محـدودی دارد. ولی چشم مـدتی بعـد از آن (شایـد دو هفته بعد) آمادگی دیدن پیدا می‌کند؛ زیرا چشـمان بسـته در محیط تاریک رحم هیچ گونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد؛ وبه همین دلیل چشم نوزاد، مدتی بعد ازتولد نیز بسته است تا

۱- اقتبـاس از کتاب« مقایسه‌ای میان تورات و انجیل و قرآن و علم» نوشـته دکتر بوکای، ترجمه مهنـدس ذبیـح الله دبیر صـفحه ۲۷۱. قابـل توجه این‌که این دکـتر فرانسوی، هنگـامی که تصـمیم می‌گیرد این کتاب‌هـا را بـا هم مقـایسه کنـد، سـخت به قرآن علاقه‌مند می‌شـود، و چون ترجمه‌هـای قرآن او را اشباع نمی‌کنـد به سـراغ ادبیـات عربی می‌رود، و خوب آن را فرا می‌گیرد تـا بتوانـد بـدون واسطه ترجمه‌ها، مطالب لازم را مستقیماً از قرآن بگیرد.

ص: ۱۸۵

تدریجاً به نور عادت کند.

از سوی دیگر در آیه ۲۰ تا ۲۳ سوره مرسلات می‌فرماید: أَلَمْ نَخْلُقْکُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَهِینٍ- فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ- إِلَی قَدَرٍ مَّعْلُومٍ- فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ «آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم،- سپس آن را در قرارگاهی مطمئن و آماده (رحم) قرار دادیم،- تا مدّتی معیّن؟!- ما توانایی بر این کار داشتیم، پس ما چه توانای خوبی هستیم (و امر معاد برای ما آسان است)».

دانشمندان جنین‌شناسی، امروزه با مطالعات و مشاهدات دقیقی که از طریق فیلمبرداری‌های زنده از تحولات جنین به عمل آمده به این نکته رسیده‌اند که ترکیب اسپرم با اوول در بیرون رحم و دهلیزهای منتهی به آن صورت می‌گیرد؛ و بعد نطفه منعقد شده به سوی قرارگاه اصلی که رحم است پیش می‌رود و بر دیواره آن می‌چسبد.

در آیه فوق نیز به وضوح این معنا دیده می‌شود؛ نخست از آفرینش انسان سخن می‌گوید؛ سپس از قرار گرفتن او در قرارگاه رحم- توجه داشته باشید که واژه ثُمَّ در لغت عرب معمولًا برای عطف همراه با ترتیب و فاصله زمانی به کار می‌رود- و به این ترتیب چیزی که از چشم همه دانشمندان در آن عصر وقرن‌های بعد مستور بوده به وضوح در قرآن آمده است.

تعبیر به «قرارٍ مکینٍ» (جایگاه امن و امان) نیز تعبیر بسیار پر معنایی است، که مسلماً ابعادش در آن زمان ناشناخته بوده و امروزه با پیشرفت علم و دانش ما می‌دانیم که چه نکات مهمی در آفرینش رحم به کار گرفته شده است که آن را به صورت مطمئن‌ترین جایگاه برای جنین در آورده است.

ص: ۱۸۶

گذشته از پرده‌های سه گانه‌ای که از هر سو جنین را احاطه کرده (پوست شکم مادر، ساختمان رحم، کیسه مخصوصی که جنین درون آن قرار دارد) هر جنینی در میان کیسه‌ای که اطراف داخل آن را آب لزجی فرا گرفته شناور است؛ و تقریباً در یک حالت بی وزنی، بدون اتکاء بر چیزی در آنجا قرار دارد؛ و بسیاری از ضربه هایی که از اطراف بر بدن مادر وارد می‌شود برای او قابل تحمّل است؛ چرا که در واقع ضربه‌ها بر همان کیسه آب وارد می‌شود، نه مستقیماً بر خود جنین و به تعبیر دیگر کیسه و محتوای آن را می توان یک دستگاه ضد ضربه نامید که مانند فنرهای نرم اتومبیل ضربه‌های سنگین موجها و دست اندازهای جاده را خنثی می کند و از این گذشته نمی گذارد اعضای بدن جنین روی هم فشار بیاورد زیرا این فشار برای آن جسم لطیف، مسلماً زیان آور است.

به علاوه سرما و گرمای خارج به آسانی به جنین منتقل نمی‌شود؛ زیرا ناچار است از آن کیسه مملو از آب بگذرد و طبعاً تعدیل می‌شود و به جنین می‌رسد، و گرنه ممکن بود با یک حمام گرفتن مادر با آب سرد یا گرم، وضع جنین به کلی مختل شود.

با توجه به این امور است که مفهوم «قَرارٍ مَکینٍ (جایگاه مطمئن و آرام) بر ما کاملًا آشکار می گردد. نه تنها جنین جایگاه امن و مناسبی در رحم دارد؛ بلکه این امنیت و ایمنی در مراحل تولد نیز ادامه دارد. به گفته بعضی از مفسران آن ماده سیال مخصوصی که جنین در آن شناور است، به هنگام تولد، سبب توسعه دهانه رحم و حتی ضد عفونی کردن مجرای عبور جنین می‌شود تا به راحتی و در نهایت امنیت از مجرایی که معمولًا آلوده به انواع میکرب‌ها است بگذرد و سالم

ص: ۱۸۷

به دنیا آید.(۱)

این نکته نیز شایان اهمیت است، که قرآن مجید هنگامی که سلسله مراحل تکاملی جنین را در آیه ۱۴ سوره مؤمنون بازگو می کند، این‌چنین می‌فرماید: ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای بخشیدیم؛ پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»

جالب این است که علم جنین‌شناسی، امروز ثابت کرده که وقتی جنین مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت، تمام سلول‌های آن تبدیل به سلول‌های استخوانی می‌شود؛ و بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می‌پوشاند- این معنا با فیلمبرداری‌های دقیق و پر هزینه‌ای که از تمام مراحل جنین به عمل آمده، نیز به اثبات رسیده است- و این دقیقاً همان چیزی است که در آیه فوق آمده که می‌فرماید: «مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم» و این یکی از معجزات علمی قرآن مجید است؛ چرا که در آن روز چیزی به نام علم تشریح جنین وجود نداشت؛ مخصوصاً در محیط جزیره عربستان که از ساده‌ترین مسائل علمی نیز خبری نبود.(۲)

۱- اقتباس از تفسیر مراغی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱.

۲- سید قطب در جلد ششم فی ظلال صفحه ۱۶ نیز اشاره به این مطلب کرده است و در فیلم مستند عجیبی که ما اخیراً در مورد مراحل تکامل جنین مشاهده کردیم، نیز این مطلب به خوبی مشاهده می‌شود.

ص: ۱۸۸

۱۱. قرآن از اثرات مهم جوّ زمین سخن می‌گوید

در آیه ۳۲ سوره انبیاء می‌خوانیم: و جَعَلْنا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ «و آسمان را سقف (محکم و) محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از نشانه های آن (بر عظمت خدا) روی گردانند».

مفسران پیشین در این‌که چگونه آسمان سقف محفوظی است، نظرهای متفاوتی داده‌اند، گاه می‌گفتند: محفوظ از نفوذ شیاطین است، یا محفوظ از سقوط بر زمین، یا محفوظ از ویرانی با گذشت زمان است.(۱)

این تفسیرهای مبهم به خاطر این بود که آسمان در آن زمان دقیقاً برای بشر شناخته شده نبود و هنگامی که هیأت جدید به وجود آمد و ثابت شد کرات همگی در فضای بی کران شناورند، و اصولًا سقفی وجود ندارد، مفهوم این آیه برای بعضی از مفسران جدید پیچیده‌تر شد؛ تا آنجا که بعضی گفتند منظور این است که آسمان همانند سقف محفوظی است که از هرگونه اختلال در نظام آفرینش جلوگیری می‌کند و به این ترتیب سقف معنای مجازی به خود گرفت و به صورت تشبیه و کنایه در آمد.

ولی علم و دانش بشری همچنان به پیشرفت خود ادامه داد و با آگاهی‌های تازه‌ای که دانشمندان از مجموعه جوّ زمین پیدا کردند، مفهوم آیه، بسیار

۱- مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۴۶ و تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۲، صفحه ۱۶۵ و تفاسیر دیگر.

ص: ۱۸۹

روشن‌تر گردید و معلوم شد واقعاً در اینجا سقف محفوظی وجود دارد؛ سقف به معنای حقیقی‌اش، و محفوظ به معنای واقعی آن.

توضیح این‌که: قشر عظیمی از هوا گرداگرد زمین را فرا گرفته که آن را جوّ زمین می‌نامند و ضخامت آن به صدها کیلومتر می‌رسد. این قشر ظاهراً لطیف که از هوا و بعضی گازهای دیگر تشکیل شده به خاطر ضخامتی که دارد به قدری محکم و پر مقاومت است که به گفته بعضی از دانشمندان مقاومتی در حدّ یک سقف فولادین به ضخامت ده متر دارد، و این سقف محکم، کره زمین را از انواع خطرات حفظ می‌کند.

از یک سو این لایه ضخیم جلو بمباران شبانه روزی شهاب شهاب سنگ‌ها، را می‌گیرد که با سرعت سرسام آوری به سوی زمین جذب می‌شوند و به هر جا بخورند بسیار خطرناک است می‌گیرد. اهمّیت این مسأله با توجّه به این‌که دانشمندان می‌گویند در هر شبانه روز میلیون‌ها شهاب سنگ به سوی زمین می‌آیند، روشن‌تر می‌گردد. این سنگ‌ها بر اثر سرعتی که دارند، وقتی با مقاومت جوّ زمین روبرو می‌شوند داغ و سوزان و مشتعل شده و مبدل به خاکستر می‌گردند؛ خاکستری که آرام روی زمین می‌نشیند و گهگاه بعضی از این سنگ‌ها به قدری بزرگ است که از جو زمین- بعد از آن‌که قسمتی از آن سوخت- عبور کرده، و به نقطه‌ای از کره زمین اصابت می‌کند و ویرانی‌های مهیبی به بار می‌آورد که نمونه هایی از آن در تاریخ ثبت شده است، گویی هشداری برای افراد غافل‌اند که اگر خدا این سقف محفوظ را نیافریده بود همه شما شبانه روز در معرض این بمباران خطرناک بودید، و در زندگی شما آرامشی وجود نداشت.

ص: ۱۹۰

از سوی دیگر می دانیم دائماً از خورشید اشعه‌ای به نام اشعه ماوراء بنفش- همان اشعه‌ای که به هنگام تجزیه نور در بالای رنگ بنفش قرار دارد و با چشم ما قابل مشاهده نیست- پخش می‌شود، که مقدار کم آن نه تنها زیان آور نیست؛ بلکه بسیار مفید و سودمند است، مخصوصاً تأثیر عمیقی در کشتن میکرب‌ها دارد؛ ولی اگر زیاد باشد، بدن را می‌سوزاند بی آن‌که انسان احساس حرارت کند، سوختگی‌هایی که در تابستان در مناطق نزدیک خط استوا، در پوست سر و صورت و بدن ظاهر می‌شود، به خاطر همین است که آفتاب عمودی می‌تابد و از قشر کمتری از هوا عبور می‌کند و بطور کامل تصفیه نمی‌شود.

حال اگر این سقف محفوظ یعنی جوّ زمین وجود نداشت هیچ انسانی حتی یک لحظه نمی‌توانست در مقابل نور آفتاب مقاومت کند.

از سوی سوم پرتوهای مرگ‌باری به نام اشعه کیهانی از ماورای منظومه شمسی به سوی زمین روان است؛ و بخشی از جوّ زمین که لایه اوزن (۱) نام دارد، مانع نفوذ این اشعه مرگ‌بار است و همچون سقف محفوظی، در برابر آن مقاومت می‌کند.

اخیراً نگرانی‌های زیادی برای دانشمندان بر اثر سوراخ شدن لایه اوزن به خاطر گازهای زیان‌بخشی که از ماشین‌ها در هوا متصاعد می‌شود و به آن آسیب می‌رساند پیدا شده است.

این نگرانی‌ها به قدری جدّی است که دولت‌مردان و دانشمندان جهان به فکر

۱- اوزن: گازی است آبی رنگ، بی ثبات، با بوی نافذ و اثر آن از اکسیژن شدیدتر است و به هنگام تخلیه‌برق در اکسیژن تشکیل می‌شود و به عنوان رنگ زدا و برای تصفیه آب و هوا به کار می‌رود(دایرة المعارف دهخدا).

ص: ۱۹۱

تنظیم مقرّرات بین المللی برای جلوگیری از این آسیب‌های افتاده‌اند.

علم ما تا به امروز درباره آثار عجیب این سقف محفوظ (یعنی قشر عظیم هوا) به اینجا رسیده و ممکن است در آینده حقایق بیشتر و مهم‌تری در این زمینه کشف شود.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود، که آیا می‌توان جوّ زمین را آسمان نامید؟ و آیا واژه سماء درباره آن صادق است؟ آیا سماء به معنای کرات آسمانی و منظومه‌ها و کهکشان‌ها نیست؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم اتفاقاً قرآن مجید کراراً این واژه را بر منطقه جوّ زمین اطلاق کرده است، از جمله در آیه ۲۲ سوره بقره می‌خوانیم: وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرتِ رِزْقاً لَّكُمْ «و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و بوسیله آن، میوه ها (و انواع محصولات) را برای روزی شما رویاند».

شبیه همین معنا در آیه ۱۶۴ سوره بقره، آیه ۹۹ سوره انعام، آیه ۹۶ سوره اعراف، آیه ۲۴ سوره یونس، آیه ۴۴ سوره هود و آیه ۱۷ سوره رعد و آیات متعدد دیگر آمده است.

در آیه ۷۹ سوره نحل نیز نمونه روشن دیگری از این معنا دیده می‌شود که می‌فرماید: أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ: «آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده اند، نظر نیفکندند؟»

ص: ۱۹۲

۱۲. باز هم قرآن و جوّ زمین

در آیه ۲۵ سوره انعام می‌خوانیم: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ «آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آنچنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می دهد».

چه رابطه‌ای در میان صعود به آسمان و تنگی سینه است؟

این سؤالی است که مفسران پیشین، پاسخ دقیقی برای آن ذکر نکرده‌اند.

بسیاری گفته‌اند منظور این است همان گونه که صعود به آسمان کار مشکل یا غیر ممکنی شمرده می‌شود ایمان آوردن برای کافران لجوج و جاهل متعصّب نیز چنین است (۱) در حالی که کار مشکل و محال در روی زمین فراوان است و نیازی به تشبیه ندارد. به علاوه این تفسیر نیاز به تقدیر دارد، و آن این‌که ایمان آوردن همانند صعود به آسمان است، در حالی که قرآن می گوید: «سینه اش را آنچنان تنگ می کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود».

گاه گفته‌اند منظور این است که این گروه از کفار از ایمان دور می‌شوند مانند کسی که از کره زمین دور می‌شود و به آسمان می‌رود.(۲)

عدم تناسب این تفسیر با محتوای آیه نیز چندان پوشیده نیست.

امّا با توجّه به اکتشافات اخیر، آیه فوق تفسیر دیگری دارد که از هر جهت

۱- مجمع البیان، روح البیان، قرطبی و تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

۲- روح البیان، جلد ۳، صفحه ۱.

ص: ۱۹۳

مناسب است، توضیح این‌که امروزه ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور سطح زمین کاملًا فشرده و برای تنفس انسان مناسب است؛ زیرا اکسیژن کافی دارد و هر قدر از سطح زمین دور شویم، هوا رقیق‌تر می‌شود بطوری که مثلًا در ده کیلومتری بالای زمین، تنفس کردن بدون ماسک اکسیژن، برای انسان بسیار مشکل است؛ و حالت تنگی نفس فوق العاده‌ای به او دست می‌دهد و هر چه بالاتر رود این تنگی نفس بیشتر می‌شود و به جایی می‌رسد که بر اثر کمبود اکسیژن بیهوش می گردد؛ بنابراین رابطه نزدیکی در میان تنگی سینه و صعود به آسمان وجود دارد، و این حقیقتی است که در آن روز بر هیچ کس روشن نبود(۱) ولی امروزه بر همه ما واضح است و بارها هنگام سوار شدن هواپیما، این سخن را از مهماندران هواپیما شنیده‌ایم که هوای داخل هواپیما با سیستم خاصی تنظیم می‌شود و اگر اختلالی در آن رخ دهد باید از ماسک اکسیژن استفاده کرد تا هواپیما به سرعت خود را به طبقات پایین جو که فشرده‌تر است برساند.

ضمناً رابطه این معنا با تفسیر آیه روشن است و در واقع از قبیل تشبیه معقول به محسوس است؛ زیرا جمود فکری و تعصّب و لجاجت و تنگ نظری گمراهان لجوج را در پذیرش اسلام، تشبیه به تنگی نفس حاصل از کمبود اکسیژن برای کسی که به آسمان صعود می کند کرده است.

این بحث را با گفتاری از مراغی در تفسیر این آیه به پایان می‌بریم؛ او

۱- درست است که هنگام بالا رفتن از کوه، گاه انسان گرفتار تنگی نفس می‌شود و این معنا از قدیم الایام‌واضح بوده ولی این به خاطر فعالیت شدید بدنی است و لذا در جاده صاف به هنگام دویدن نیز این حالت دست می‌دهد قرآن می گوید: تنگی سینه به خاطر صعود به آسمان پیدا می‌شود، نه به خاطر فعالیت شدید بدن.

ص: ۱۹۴

می گوید: «خداوندا! منزهی تو، قرآن کریمت مسأله‌ای را بیان کرده که سرّ آن را بشر نمی‌دانست و هرگز به کنه آن نرسیده بود تا این‌که حدود چهارده قرن گذشت، و فن پرواز در آسمان پیشرفت نمود، و خلبانان، با تجربه‌های خود صدق آنچه در کتاب تو نازل شده است دریافتند و علوم طبیعی ثابت کرد که فشار جو در طبقات مختلف هوا، متفاوت است، و امروزه معلوم شده که در طبقات بالاے هوا رقیق‌تر است، و هر قدر انسان به طبقه بالاتری برود احساس نیاز بیشتری به هوا و تنگی نفس می کند؛ چرا که اکسیژن هوا که مورد نیاز او است در آنجا کمتر است؛ تا آنجا که گاهی نیاز به استفاده از تجهیزات تنفس پیدا می‌کنند تا آنها را برای پرواز به آن طبقات کمک کند. تفسیر این آیات و مانند آن در توان مفسران گذشته نبوده، چرا که از اسرار آن آگاه نبودند، و در پرتو اکتشافات جدید و پیشرفت علوم، حقیقت محتوای آنها برای ما ثابت شده است و این‌جا باید گفت که دین و علم دو برادر صمیمی هستند، که از یک ریشه پرورش یافته‌اند.

آری! هر قدر علم پیشرفت کند، مسائلی را برای ما روشن می‌سازد که بر علماء و مفسران گذشته مخفی بوده است.(۱)

۱۳. قرآن و علل نزول باران و تگرگ

در آیه ۴۳ سوره نور می‌خوانیم: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِى سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ

۱- تفسیر مراغی، جلد ۸، صفحه ۲۵.

ص: ۱۹۵

بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ: «آیا ندیـدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آنها پیوند می دهد، و بعد آن را متراکم می سازد؟! در این حال، می بینی که (دانه های) باران از لابه لای آن خارج می شود؛ و از آسـمان- از کوههایی در آن (ابرهایی به شـکل کوه)- دانه های تگرگ نازل می کنـد، و هر کس را بخواهـد بوسـیله آن زیـان می رسانـد، و از هر کس بخواهـد این زیان را برطرف می کنـد؛ نزدیک است درخشـندگی برق آن (ابرها، بینایی) چشـمها را ببرد!».

در این آیه تعبیرات مختلفی وجود دارد که در گذشته دقیقاً معلوم نبوده است.

«یُزْجی» از ماده ازجاء در اصل به معنای هُل دادن یا راندن ملایم و آرام است.

راغب در مفردات می‌گویـد: «تزْجِیَه به معنـای رانـدن برای مرتب و ردیف ساختن است، و قرآن مجیـد در مورد حرکت کشتی‌ها به وسیله بادها در دریا این واژه را به کار برده است»(۱).

«رُکام (بر وزن غلام) به معنای اشیایی است که روی هم متراکم شده است.

«وَدْق (بر وزن شرق) به عقیده جمعی از مفسران به معنای دانه‌های باران و به عقیده بعضی دیگر، به معنای برق است.

«بَرَد» (بر وزن سبد) تگرگ و دانه‌های یخ بسته باران است و در اصل از ماده بَرد (بر وزن سرد) و به معنای سردی و برودت است، و چون دانه‌های تگرگ هم خودش سرد است و هم مایه برودت و سردی زمین می‌شود، این واژه بر آن اطلاق شده است.(۲)

۱- سوره اسراء، آیه ۶۶.

۲- در کتاب التحقیق آمـده است:« البرودة فی الماء ان یبرد الی ان یصل حدّ الانجماد فیقال له البرد»:« برودت در آب آن است که به قدری سرد شود که به حد انجماد برسد و به آن« بَرَد» می گویند.

ص: ۱۹۶

«جِبال جمع جَبَل، به گفته معجم مقاییس اللّغة به معنای تجمع شیء توأم با ارتفاع است همین معنا در التحقیق نیز آمده است. بنابراین جَبَل تنها به معنای کوه‌های سنگ و شن نیست؛ بلکه هر توده عظیم به هم انباشته مرتفع را در زبان عرب، جَبَل می گویند.

با توجه به آنچه گفته شد به آیه باز می گردیم، آیه فوق می گوید: «خداوند از کوه‌هایی که در آسمان است دانه‌های تگرگ نازل می کند».

هیچ‌کس در آن عصر و زمان به دقت نمی‌دانست که ابرها در آسمان به صورت کوه‌هایی، با ارتفاعات متفاوت است که ما قاعده آن را می‌بینیم؛ زیرا تمام ابرها را به صورت یک صفحه گسترده در آسمان مشاهده می کنیم اما هنگامی که با هواپیما به فراز ابرها برویم، ابرها را به صورت کوه‌ها و درّه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌هایی مانند آنچه در سطح زمین است مشاهده می‌نماییم و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری‌های فراوان، و حتّی در بسیاری از موارد به صورت کوه روی هم انباشته شده است.

این نکته دقیق را که بر اثر پیشرفت علوم به اثبات رسیده نیز می‌توان بر این معنا افزود تا مفهوم جبال (کوه‌ها) در آیه روشن‌تر شود. یکی از دانشمندان در تحلیل خود، سخنی دارد که خلاصه‌اش این است: در آیه مورد بحث، ابرهای بلند به کوه‌هایی از یخ تعبیر شده؛ زیرا دانشمندان در پروازهای هوایی خود به ابرهایی برخورد کرده‌اند که متشکل و مستور از سوزن‌های یخ است که درست عنوان کوه‌هائی از یخ بر آنها صادق است عجب

ص: ۱۹۷

این‌که یکی از دانشمندان شوروی سابق در تشریح بعضی از ابرهای رگباری چندین بار از آنها به عنوان کوه‌هایی از برف، یا کوه‌های ابر یاد کرده است.

اینها همه از یک‌سو، از سوی دیگر دانشمندان معاصر درباره چگونگی تولید تگرگ در آسمان چنین می‌گویند: دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند؛ ولی در آن حال بسیار کوچک است؛ سپس طوفان‌های شدیدی که در آن منطقه حکم‌فرما است، این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرو می‌رود و لایه دیگر از آب به روی آن، می‌نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می‌بندد، و گاه این موضوع چندین بار تکرار می‌شود، تا زمانی که تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند یا این‌که طوفان موقتاً آرام گیرد؛ اینجا است که راه زمین را پیش می‌گیرد و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند، و گاه به اندازه‌ای درشت و سنگین است که خساراتی به مزارع و باغ‌ها و حیوانات و حتی انسان‌ها وارد می‌سازد.(۱)

از اینجا روشن می‌شود که به وجود آمدن تگرگ‌های درشت و سنگین درصورتی امکان‌پذیر است که کوه‌های ابر بر فراز آن، متراکم گردند تا هنگامی که بادهای شدید دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می‌کنند مقدار بیشتری آب به خود جذب کند و سنگین شود. به این ترتیب کوه‌های ابر، منبع قابل ملاحظه‌ای برای تکوّن تگرگ‌های درشت که در آیه به آن اشاره شده محسوب می‌شود و اگر این کوه‌ها همان توده‌های ذرّات یخ باشد مسأله روشن‌تر

۱- فرهنگ نامه- نام یک دایرهٔ المعارف‌فارسی است- ماده تگرگ.

ص: ۱۹۸

می گردد.(۱)

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند، این است که چرا قرآن مجید روی سخن را در اینجا به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می گوید: الَمْ تَرَ: «آیا ندیدی؟» در حالی که می‌دانیم این مطلب در آن زمان هرگز قابل رؤیت نبود و تنها در عصر ما از طریق پرواز با هواپیما قابل رؤیت است.

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا (الَمْ تَرَ) و جمله های شبیه به آن، به معنای «الَمْ تَعْلَم» (آیا نمی‌دانی؟) می‌باشد؛ لذا با این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در عام الفیل (سال هجوم لشکر ابرهه به مکّه) متولد شد و در آن صحنه حضور نداشت، قرآن می گوید: أَلَمْ تَرَی کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!»(۲)

۱۴. قرآن و رابطه رعد و برق و باران

در قرآن مجید کراراً سخن از رعد و برق به میان آمده و بلافاصله بعد از آن به ریزش بارآن‌ها اشاره شده است.

۱- مفسران برای جمله(و ینزّل من السّماء من جبال فیها من بردٍ) دو تفسیر قائل شده‌اند که از نحوه ترکیب آیه سرچشمه می گیرد، گاه گفته شده که جار و مجرور در« مَن بردٍ» متعلق به« یُنزّلُ» است و در حکم مفعول است یعنی خداوند دانه‌های تگرگ را از کوههایی که در آسمان است نازل می کند- در اینجا کوهها به صورت مطلق ذکر شده- و گاه گفته‌اند که این جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است و توصیف برای« جبال)» محسوب می‌شود بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: خداوند از کوه‌های یخ که در آسمان است تگرگ‌ها فرو می‌فرستد- طبق این تفسیر مفعول« ینزّل» محذوف است و از کلام فهمیده می‌شود- و در هر دو تفسیر، اعجاز علمی قران طبق شرحی که در بالا دادیم روشن است چرا که در یکی سخن از کوه‌های یخ، و در دیگری سخن از کوه‌های ابر است، که هر دو در آن زمان ناشناخته بوده است.

۲- سوره فیل، آیه ۱.

ص: ۱۹۹

در آیه ۲۴ سوره روم می‌خوانیم: وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «و از نشانه های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می دهد که مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند.»

در آیه ۱۲ سوره رعد می‌خوانیم: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ «او کسی است که برق (و صاعقه) را به شما نشان می دهد، که هم مایه بیم است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند».

در گذشته کسی دقیقاً نمی‌دانست که پیدایش رعد و برق از کجا است، لذا هر کس فرضیه‌ای برای خود درست می‌کرد، و گاه آن را با اسطوره‌ها و افسانه‌ها می‌آمیخت. ولی امروزه مسلم شده است که جریان رعد و برق مربوط به تخلیه‌های الکتریکی است که بین دو قطعه ابر با الکتریسیته‌های مختلف (یکی مثبت و دیگری منفی) حاصل می‌شود؛ و در واقع همان طور که وقتی دو سیم برق به هم نزدیک شود، جرقه‌ای می‌زند که هم دارای صدا و هم حرارت است؛ همین معنا در میان ابرها رخ می‌دهد، برق جرقه عظیم آن است و رعد صدای آن جرقه.

گاه این تخلیه الکتریکی بین قطعات ابری که دارای الکتریسیته مثبت است و زمین که معمولًا الکتریسته منفی دارد صورت می‌گیرد و در این هنگام، جرقه در سطح زمین ظاهر می‌شود، و آن را صاعقه می‌نامند که سبب آتش سوزی‌های

ص: ۲۰۰

مهیب در بیابان‌ها و جنگل‌ها و گاه در ساختمان‌ها می‌شود و ممکن است یک گله گوسفند عظیم را در یک لحظه تبدیل به خاکستر کند؛ و یا اگر به کوه بخورد سنگ‌ها متلاشی شود؛ و یا اگر به سطح دریا اصابت کند جانداران دریا را در یک منطقه نابود سازد. همه اینها به خاطر آن است که حرارت حاصله از آن جرقه بسیار بالا است- در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد یعنی تقریباً دو برابر حرارت سطح خورشید- حرارتی که همه چیز را مبدل به دود و خاکستر می‌کند.

بنابراین گرچه برق و رعد، از مظاهر وحشتناک جهان طبیعت است ولی با این حال فواید و برکات زیادی نیز در بر دارد.

یکی از مهم‌ترین آثار آن، نزول باران‌های سنگین است. زیرا حرارت ناشی از برق، مقدار زیادی از هوای اطراف را می‌سوزاند؛ و فشار هوا کم می‌شود و می‌دانیم که در فشار کم ابرها می‌بارند و به همین دلیل رگبارهای شدید بعد از رعد و برق‌ها ظاهر می‌شود.

این نکته نیز جالب توجه است که در همان حال که ابرهای متراکم تا نزدیکی‌های زمین را می‌پوشانند و هوا تاریک می‌شود، و صدای غرش رعد و روشنایی برق شنیده و دیده می‌شوند؛ و تندبادهای بالاتر سبب می‌گردد که ابرها، حامل دانه‌های درشت و فراوان شوند و بسیار ثقیل و سنگین گردند.(۱)

و این درست همان چیزی است که در آیات فوق خواندیم که بعد از اشاره به مسأله برق سخن از ابرهای سنگین می‌گوید.

از این گذشته حرارت شدید برق سبب می‌شود که قطرات باران با مقدار

۱- اقتباس از کتاب باد و باران، صفحه ۱۳۸.

ص: ۲۰۱

بیشتری از اکسیژن ترکیب شده و آب اکسیژنه که آب سنگین نیز گفته‌اند حاصل (۲ ۲) شود و این آب سنگین، اثر فوق العاده‌ای در کشتن بسیاری از میکروب‌ها و آفات نباتی دارد؛ لذا دانشمندان گفته‌اند هر سال رعد و برق کمتر باشد آفات نباتی بیشتر است. (این تفسیر دیگری درباره ابرهای سنگین است).

اضافه بر اینها قطرات باران که با کربن هوا به واسطه حرارت شدید برق آمیخته می‌شود حالت اسید کربنیک پیدا می‌کند که بعد از پاشیده شدن بر زمین‌ها و ترکیب با مواد دیگر، ترکیباتی به وجود می‌آورد که از بهترین کودها برای پرورش گیاهان محسوب می‌شود. تا آنجا که بعضی از دانشمندان می‌گویند مقدار کودی که از رعد و برق‌ها در کره زمین به وجود می‌آید بالغ بر ده میلیون تن در سراسر کره زمین است که رقم بسیار بالایی است.

هنگامی که این اکتشافات علمی را در برابر آیات فوق قرار می‌دهیم و مخصوصاً با توجه به این که در آن عصر و زمان و به ویژه در محیط عربستان کمترین اثری از این علوم وجود نداشت به عظمت علمی قرآن پی می‌بریم.

۱۵. قرآن و راه تشخیص هویت انسان

در آیات ۳ و ۴ سوره قیامت می‌خوانیم: أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهُ- بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ «آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!- آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

ص: ۲۰۲

در روایـات می‌خوانیم، یکی از مشـرکان عرب به نام عَـِدی بن ابی ربیعه، که مردی بسـیار لجوج و متعصب بود، نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـد و از روز قیـامت و چگونگی و زمـان آن سؤال کرد؛ و گفت: «اگر آن روز را بـا چشم خودم ببینم باز تو را تصـدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم. چگونه می‌توان باور کرد که خداوند این استخوان‌های پوسیده را گرد آوری کند، این باور کردنی نیست». (۱)

«بَنـان در لغت به معنـای انگشـتان و گاه به معنای سـر انگشـتان آمـده است. از ماده بَنَّ، و به معنای اقامت گرفته شـده، و از آنجا که انگشتان مایه اصلاح احوال اقامت انسان در جهان دانسته شده، به این نام نامیده شده است. (۲)

انگشـتان نقش بسیار مهمی در زندگی انسان دارند و از عجایب خلقت محسوب می‌شوند؛ هر چند به واسطه اینکه دائماً در اختیار ما است، از اسـرار آن غافلیم. اگر انگشـتان دست کسـی قطع شود؛ هیـچ گونه کار ظریفی را نمی‌توانـد انجام دهـد. نوشـتن، ورق زدن کتاب، غذا خوردن بطور راحت، تلفن کردن، باز کردن درها به وسـیله کلید و انواع صـنایع ظریف و دقیق و حتی صـنایع دیگر مانند انواع کارهای مربوط به ماشـین‌ها، بلکه گرفتن اشـیای سـنگین با دست نیز برای او غیر ممکن است، حتی کم شدن یکی از انگشـتان می‌تواند ضـربه‌ای به بسیاری از کارهای روزمره انسان بزند. به همین دلیل چهار پایان به خاطر نداشتن انگشت بسیاری از کارها را با دهان یا سر، انجام می‌دهند.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت: وجود انگشـتان در بدن انسان، یکی از عوامل مهم پیشرفت تمدن او است؛ و تعبیر به بَنان از ماده اقامت و دوام، اشاره لطیفی به

۱- تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه ۲۱۷ و قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۸۵.

۲- مفردات راغب و مجمع البحرین و معجم مقاییس، اللغه ماده بَنَ.

ص: ۲۰۳

همین حقیقت است؛ چرا که بدون آنها اقامت در جهان برای او مشکل است.

آیه فوق می‌گوید: نه تنها استخوان‌های بزرگ بلکه استخوان‌های ریز و ظریف او را نیز می‌توانیم در قیامت منظم کنیم.

جمعی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که منظور از تسویه بنان متصل ساختن آنها به یکدیگر، و به صورت سُمّ چهار پایان در آوردن است؛ ولی این تفسیر هیچ گونه مناسبتی با آیات سوره ندارد.

به هر حال از نکاتی که این آیه، می‌تواند اشاره به آن باشد کشف مهمی است که در عصر ما نسبت به خطوط سر انگشتان شده است. زیرا این معنا مسلم شده که خطوط سر انگشتان هر کس معرّف شخصیت او است؛ و از هر امضایی اطمینان بخش‌تر و دقیق‌تر است؛ امضایی که هیچ کس نمی‌تواند آن را جعل کند، در حالی که پیچیده‌ترین امضاها قابل جعل است. به همین دلیل در عصر ما مسأله انگشت نگاری به صورت علمی در آمده و در مراکز انتظامی دایره مخصوصی برای آن وجود دارد؛ و از طریق آن بسیاری از مجرمان شناخته می‌شوند، کافی است که یک سارق، هنگامی که وارد اطاق یا منزلی می‌شود، دست خود را بر دستگیره در یا شیشه اطاق و یا قفل و صندوق و صندلی بگذارد و اثر انگشت وی، روی آن بماند؛ یا این‌که در یک ماجرای قتل، سلاحی کشف شود که اثر انگشت کسی بر آن اسلحه باشد، فوراً از آن نمونه برداری کرده و با سوابقی از سارقان و مجرمان، یا افرادی که در آن حادثه مظنون به نظر می‌رسند تطبیق می‌دهند و مجرم را پیدا می‌کنند.

بنابراین تفسیر آیه می‌گوید: نه تنها ما می‌توانیم استخوان‌های بزرگ و کوچک

ص: ۲۰۴

را جمع آوری کنیم؛ بلکه حتی توانایی داریم انگشتان و سر انگشتان هر کس را با تمام ویژگی‌هایش که از ظریف‌ترین خصوصیات بدن او است، تنظیم کنیم و به حال اول بازگردانیم

به تعبیر دیگر باز گرداندن بنان و تنظیم آن- فراموش نکینم که تسویه منظم ساختن و مرتب نمودن است- شامل تمام خصوصیات و جزئیات، و از جمله خطوط سر انگشتان می‌شود.

تناسب این معنا با مسأله قیامت که دادگاه بزرگ عدل الهی است و مجرمان و گنه‌کاران باید در آن تعقیب شوند، بسیار جالب است؛ چرا که در دنیا نیز از این مسأله، بیش از همه جا در دادگاه‌ها بهره‌گیری می‌شود.

۱۶. قرآن از عظمت آفرینش آسمان‌ها پرده بر می‌دارد

در آیه ۵۷ سوره مؤمن می‌خوانیم: لَخَلْقُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ «آفرینش آسمان‌ها و زمین، از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

درست است که غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد معاد دانسته‌اند(۱)، یعنی شما درباره بازگشت مجدد انسان اظهار تردید می‌کنید، در حالی که آفرینش انسان‌ها بالاتر از آفرینش آسمان‌ها و زمین نیست؛ بلکه آفرینش آسمانها و زمین، از آن برتر و بالاتر است.

۱- به تفسیرهای مجمع البیان، صافی، فخر رازی، کشاف، روح المعانی و روح البیان مراجعه شود.

ص: ۲۰۵

ولی جمله: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ اشاره به این حقیقت است که عظمت آسمان‌ها، برای اکثریت مردم، ناشناخته بوده است. علم و دانش امروز با این‌که اسرارفوق العاده و بسیار مهمی از وجود انسان‌ها کشف کرده که یک‌هزارم آن در گذشته نیز شناخته شده نبود؛ با این حال اکتشافاتی که در مورد عظمت آسمان‌ها شده، نشان می‌دهد که خلقت آسمان‌ها و زمین به مراتب از خلقت انسان‌ها با تمام عجایبی که دارند برتر و بالاتر است.

جدیدترین اطلاعات دانشمندان در زمینه آسمان‌ها مخصوصاً کهکشان‌ها به ما می‌گوید: تاکنون به وسیله دوربین‌های عظیم نجومی، بیش از یک میلیارد کهکشان در آسمان‌ها کشف شده، که یکی از آنها کهکشان راه شیری نام دارد و منظومه شمسی ما جزء ناچیزی از آن به شمار می‌رود؛ زیرا تنها در این کهکشان ما بیش ازیکصد میلیارد ستاره وجود دارد که خورشید با آن عظمتش یکی از ستارگان متوسط در میان این خیل عظیم ستارگان است.

وسعت آسمان‌ها آنچنان است که نه تنها پیمودن آن با وسائل ساخته دست بشر غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ بلکه اگر بر بال و پر ذرات نور- که آن قدر سریع حرکت می‌کنند که سرعت آنها در یک ثانیه به سیصد هزار کیلومتر می‌رسد- سوار شویم و راهی آسمان‌ها گردیم، باز میلیاردها سال نوری طول می‌کشد تا بتوانیم بخش شناخته شده این جهان را سیر کنیم.

با توجّه به این‌که هر قدر تلسکوپ‌ها و دوربین‌های عظیم نجومی بزرگ‌تر و دقیق‌تر می‌شود؛ جهان‌های تازه‌ای برای ما کشف می‌گردد. معلوم نیست که در ماورای آنچه ما می‌بینیم و می‌شناسیم، چه عوالمی وجود دارد و ای بسا آنچه با

ص: ۲۰۶

عظیم‌ترین تلسکوپ‌ها دیده می‌شود، فقط گوشه کوچک و ناچیزی از این جهان پهناور باشد. یکی از دانشمندان در همین زمینه می‌گوید: تمام این دنیای عظیم را که ما می‌بینیم جز ذره کوچک و عظیم بی مقداری، از یک دنیای عظیم‌تر نیست.(۱)

اینجا است که به عمق آیه فوق پی می‌بریم که می‌گوید: آفرینش آسمان‌ها و زمین مسلماً از آفرینش انسان‌ها بزرگتر است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

آیا بیان چنین مطالبی در عصر نزول قرآن، آن هم در نقطه‌ای که از عقب مانده‌ترین نقاط جهان بود، به وسیله یک فرد درس نخوانده، معجزه محسوب نمی‌شود؟

به این ترتیب به پایان بحثی که درباره اعجاز علمی قرآن بیان کردیم می‌رسیم، هر چند هنوز نکات ناگفته فراوان است.

ما معتقدیم بررسی شانزده نمونه فوق بطور منصفانه، این حقیقت را به هر انسان بی نظری ثابت می‌کند که این کتاب بزرگ یعنی قرآن محال است ساخته مغز بشری باشد.

۱- مجلّه فضا، شماره ۵۶، فروردین ۱۳۵۱.

ص: ۲۰۷

۴. اعجاز قرآن از نظر تاریخ

نقش تاریخ در مسائل تربیتی

به یقین قرآن مجید، یک کتاب تاریخی نیست؛ اما به دلایل مختلفی بحث‌های تاریخی فراوانی دارد؛ چرا که مسائل تربیتی مخصوصاً در سطح اجتماع، نمی‌تواند از مباحث مربوط به تاریخ گذشتگان جدا باشد؛ زیرا تاریخ بزرگترین آزمایشگاه زندگی است، و محک بسیار خوبی برای روشن ساختن ارزش‌های مکاتب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جداسازی حقایق از اوهام به شمار می‌رود.

هنرنمایی بزرگ تاریخ این است که مسائل فکری و عقلانی را در لباس

ص: ۲۰۸

محسوس نشـان می‌دهـد و کمـک بزرگی به فهم صـحیح ارزش‌های انسانی می کنـد، عاقبت ظلم و سـتمگری و خودکامگی به کجا می کشـد؟ و نتیجه اختلاف و پراکنـدگی کـدام است؟ و اینکه پایان تعصب و لجاجت و تک روی و بی اعتنایی به واقعیت‌ها چگونه رقم می‌خورد؟ همه از جمله مسائلی است که به وسیله تاریخ به دست می‌آید.

به همین دلیـل می‌توان گفت تاریـخ همـان آب حیـات است که می‌توانـد به انسـان عمر طولاـنی دهـد؛ زیرا مطالعه تاریـخ پیشـینیان محصول هزاران سـال تجربیات انسان‌های گذشـته را در اختیار نسل امروز و فردا می گـذارد. قرآن مجیـد در یک جمله کوتاه به این حقیقت مهم اشاره می کنـد و می‌فرمایـد: لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ مَا کَانَ حَدِیثاً یُفْتَرَی وَلَکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ «به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسـمانی است، و) با کتب آسـمانی پیشـین هماهنگ است؛ و در آن است شـرح هر چیزی (که مایه سـعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند».(۱)

جالب این‌که قرآن این سـخن را بعد از داسـتان پر ماجرا و بسیار عبرت‌انگیز حضرت یوسف علیه السلام، که در ابعاد مختلف مسائل تربیتی قابل استفاده و نتیجه‌گیری است بیان می کند.

قرآن در جای دیگر، داستان‌ها و سرگذشت‌های پیشینیان را سبب بیداری

۱- سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

ص: ۲۰۹

اندیشه‌ها بر می‌شمرد و می گوید: فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ «این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)».(۱)

در جای دیگر بیان سرگذشت پیامبران پیشین را مایه ثبات قلب و تقویت اراده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بیداری و آگاهی مؤمنان شمرده و می‌فرماید: وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءَکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ «ما از سرگذشتهای همه پیامبران برای تو شرح می دهیم، تا بوسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ (و اراده‌ات قوی گردد) و در این (اخبار و سرگذشتها،) برای تو حقّ آمده، و برای مؤمنان موعظه و تذکّری است».(۲)

و درباره داستان حضرت نوح علیه السلام می گوید: وَلَقَدْ تَرَکْنَاهَا آیَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ: «ما این ماجرا را به عنوان نشانه ای در میان امت‌ها باقی گذاردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟»(۳)

و بالاخره درباره آثاری که از پیشینیان باقی مانده است در یک تعبیر زنده و زیبا چنین می گوید: أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَاتَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ:

«آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوشهایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می شود که) چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه‌ها است کور می شود».(۴)

به این ترتیب نه تنها تفصیل تاریخ، بلکه آثار تاریخی خاموش بازمانده از

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۲- سوره هود، آیه ۱۲۰.

۳- سوره قمر؛ آیه ۱۵.

۴- سوره حج، آیه ۴۶.

ص: ۲۱۰

پیشینیان نیز، چشم دل را بینا و گوش جان را شنوا می‌سازد.

با این اشاره به فلسفه و آثار تاریخ پیشینیان به قرآن باز می‌گردیم و به اعجاز تاریخی قرآن می‌نگریم.

***

گستره تاریخ در قرآن

اشاره

گفتیم قسمت مهمی از مباحث تربیتی و مواعظ و انـدرزهای و بشارت‌ها و انذارها و بیم‌ها و امیدهای قرآن، در قالب مسائل تاریخی بیان شـده؛ و به قـدری زیبا و گویا و مؤثر مطرح شـده که هر شـنونده‌ای را بی‌اختیار به سوی آن اهـداف عالی می‌کشانـد و تا انسان سوره هـایی ماننـد یوسف، انبیـاء، طه، قصـص، مریم و آل عمران و بقره و ... را، مطـالعه نکنـد به عظمت فوق العاده مباحث تاریخی قرآن پی نمی‌برد.

اصولًا مباحث تاریخی قرآن دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. تکیه بر قسمت‌های حساس و انداختن ذره بین قوی روی مسائلی که نقش مهم تربیتی دارند.

۲. خالی بودن از هر گونه حشو و زوائد.

۳. خالی بودن از تناقض و تضاد و ناهماهنگی.

۴. بر خلاف روش تاریـخ نگاری معمول آن زمان (حتی قرن‌ها بعـد از آن)، که تاریخ به عنوان یک سـرگرمی که حداکثر به عنوان یک آگاهی از وضع گذشتگان

ص: ۲۱۱

مطرح می‌شد؛ و هیچ تجزیه و تحلیلی که شکل فلسفه تاریخ و درس‌های آموخته شده از سرگذشت پیشینیان باشد نداشت، در مباحث تاریخی قرآن مجید هم به ریشه‌های مسائل توجه شده و هم به پیامدهای آن، به گونه‌ای که حس کنجکاوی و روح دقت و تفکر را در شنونده و خواننده بر می‌انگیزد، و جالب این‌که در همه جا حوادث غیر آموزنده را که جز اطاله کلام و اتلاف وقت، ثمری ندارد حذف می‌کند.

۵. جداسازی حقایق تاریخی از افسانه‌ها که از مسائل بسیار پیچیده تلقّی می‌گردد، در قرآن مجید به صورت دقیقی مورد توجّه قرار گرفته است.

توضیح این‌که عواملی وجود داشته که همیشه تاریخ با افسانه‌هایی دروغین آمیخته شود. از جمله آن‌ها، سرگرمی و ارضای عواطف کودکانه و تحریک تخیّلات و ایجاد جاذبه‌های دروغین بوده است؛ بطوری که می‌توان گفت افسانه‌ها و اسطوره‌ها بخش مهمی از تواریخ پیشینیان و رکن اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

روی این حساب، اگر خود را در زمان نزول قرآن مجید و در محیط زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرض کنیم، می‌بینیم آنچنان تواریخ آن زمان با خرافات آمیخته شده بود- خرافاتی که دهان به دهان می‌گشت و در زمره مسلّمات شمرده می‌شد- که جدا سازی آن برای افراد درس خوانده امکان‌پذیر نبود، تا چه رسد افراد بی سواد.

علمای آن زمان که همان ربانیون و احبار یهود و نصاری بودند، و همچنین کاهنان مشرک عرب نیز پاسداران این اسطوره‌ها و خرافات و قصه‌ها بودند.

ص: ۲۱۲

مسلماً کسی که در چنین محیطی زندگی کند و به سن چهل سالگی برسد، تار و پود افکار او آنچنان با این افسانه‌ها و اسطوره‌ها بافته می‌شود که جدایی از آن عادتاً ممکن نیست. آیا چنین کسی قدرت دارد تواریخ را در آن محیط تاریک پاک‌سازی کند و حقایق را از خیالات و خرافات جدا سازد؟ یک محقق درس خوانده تاریخ امروز به زحمت قادر بر چنین کاری است، چگونه می‌توان از فرد درس نخوانده‌ای در آن روز چنین انتظاری را داشت؟!

اکنون به سراغ نمونه هایی از تواریخ قرآن می‌رویم و یک مقایسه کوتاه، آنچه در بالا گفته شد را روشن می‌کند:

۱. چگونگی آفرینش آدم در قرآن و عهدین

قرآن مجید در سوره بقره آیات ۳۰ تا ۳۷ مسأله آفرینش انسان را چنین شرح می‌دهد:

« (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود ":من بر روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد ".فرشتگان گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم). فرمود ":من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید- ".سپس، تمامی علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را به آدم آموخت. آنگاه آنها

ص: ۲۱۳

را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود ":اگر راست می گویید، (و از آدم شایسته تر هستید) اسامی اینها را به من خبر دهید- "!گفتند: منزّهی تو! ما جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم؛ زیرا تویی که دانا و حکیمی.- فرمود ":ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن ".هنگامی که آدم آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود ":آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می دانم؟! و می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید- "!و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده (و خضوع) کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد، و تکبر ورزید، و (بخاطر نافرمانی و تکبّرش) از کافران شد.- و گفتیم ":ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هرجا می خواهید، در کمال فراوانی بخورید؛ (ولی) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمکاران خواهید شد- ".پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (دراین هنگام به آنها) گفتیم (":همگی از مقام خویش) فرود آیید! در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدّت معیّنی محل اقامت و وسیله بهره برداری خواهد بود- ".سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است».

در سوره‌های دیگر قرآن مانند اعراف و طه نیز به این معنا اشاره شده است.

از آیه ۱۲۰ سوره طه به خوبی استفاده می‌شود که شیطان آدم را از این طریق فریب داد که به او گفت: این درخت، درخت زندگی جاویدان است، در حالی که قبلًا به آدم هشدار داده شده بود که شیطان دشمن شما است فریب او را نخورید.

ص: ۲۱۴

و نیز از آیات ۲۶ و ۲۷ سوره اعراف و آیه ۱۲۱ سوره طه استفاده می‌شود که آدم علیه السلام و همسر او در بهشت لباسی بر تن داشتند؛ اما هنگامی که از شجره ممنوعه خوردند، لباس بهشتی از تنشان فرو ریخت، و آنها از برگ‌های درختان بهشت برای خود لباس درست کردند.

طبق آیات فوق: اولًا بالاترین نقطه قوت آدم که او را به مقام خلیفه اللهی رساندو مسجود فرشتگان شد، همان آگاهی از عِلمُ الاسماء و دانستن حقایق و اسرار جهان هستی بود.

ثانیاً بیرون رفتن آدم از بهشت به خاطر خوردن از درختی بود که قبلًا برای او ممنوع شده بود؛ گرچه قرآن نامی برای آن درخت ذکر نکرده، ولی ظاهر این است که میوه جالبی داشته و هدف از ترک آن، همان آزمایش و امتحان آدم علیه السلام است تا در برابر وسوسه‌های نفس و شیطان قوت ایمان و اراده او آزموده شود.

و از تعبیر به ازلَّهُما الشَّیطانُ «شیطان، آدم و همسرش را به لغزش واداشت» روشن می‌شود که خوردن از درخت ممنوع، تنها یک لغزش بود، نه ارتکاب گناه و طغیان در برابر خداوند و شکستن حریم عبودیت.

حال به سراغ تورات کنونی می‌رویم تا ببینیم این ماجرای تاریخی را چگونه با انواع خرافات و مسائل غیر منطقی و حتی کودکانه آمیخته‌اند.

در فصل دوم سفر تکوین شماره ۷- ۲۵ چنین آمده است:

«۷. پس خداوند خدا آدم را از خاک زمین صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم، جان زنده شده ۸. و خداوند خدا در عدن از طرف شرقی باغی غرس نمود، و انسانی که مصور ساخته بود، در آنجا گذاشت ۹. و خداوند

ص: ۲۱۵

خدا هر درخت خوش نما و به خوردن نیکو از زمین رویانید و هم درخت حیات در وسط باغ، و درخت دانستن نیک و بد را ... ۱۵. و خداوندِ خدا آدم را گرفته او را در باغ عدن گذاشت تا آن‌که آن را تیمار و نگاهبانی نماید ۱۶. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری ۱۷. اما از درخت دانستن نیک و بد مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می‌شود ... ۲۵. و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و شرمندگی نداشتند.»

در ادامه این ماجرا در فصل سوم از همان سفر تکوین چنین آمده است:

«۱. و مار (شیطان) از تمامی جانوران صحرا حیله سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود؛ و (مار) به زن گفت: آیا خدا فی الحقیقه گفته است که از تمامی درختان باغ نخورید ۲. و زن به مار گفت از میوه درختان باغ می‌خوریم ۳. اما از میوه درختی که از وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمائید مبادا که بمیرید ۴. و مار به زن گفت که البته نمی‌میرید ۵. و حال این‌که خدا می‌داند روزی که از آن می‌خورید چشمان شما گشوده شده، چون خدایانی (فرشتگان) که نیک و بد را می‌دانند خواهید شد ۶. پس زن درخت را دید که به خوردن نیکو است و این‌که در نظرها خوش آیند است و درختی که مر دانشمندی را مرغوب است، پس از میوه‌اش گرفت و خورد و به شوهر خودش نیز داد که خورد ۷. آن‌گاه چشم‌های هر دو ایشان گشوده شده دانستند که برهنه‌اند و برگ‌های درخت انجیر را دوخته از برای خود فوطه (پوششی شبیه لنگ) ساختند.

ص: ۲۱۶

۸. و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند ۹. و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟ ۱۰. او دیگر جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه‌ام به جهت آن پنهان شدم ۱۱. و خدا به او گفت که تو را کی گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر فرمودم که نخوری خوردی؟ ۱۲. و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم ۱۳. و خداوند خدا به زن گفت این‌که کردی چیست؟ و زن گفت: که مار مرا اغوا نمود که خوردم ۱۴. و خداوند خدا به مار گفت چون که این کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات صحرا ملعونی، بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد ...

۲۲. و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد و بخورد دائماً زنده ماند ۲۳. پس از آن سبب، خداوند خدا، او را از باغ عدن راند، تا آن‌که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحت (کشاورزی) نماید ۲۴. و آدم را راند، و در طرف شرقی باغ عدن کروبیان (فرشتگان) را و شمشیر آتشباری که به جهت نگاهبانی راه شجره حیات گردش می‌کردند مسکن داد».(۱)

عصاره بیان تورات در زمینه تاریخ آفرینش آدم علیه السلام و خروج او از بهشت به زبان ساده چنین می‌شود:

خداوند آدم را آفرید، و در شرق عدن در باغی سکونت داد، تا آن را باغبانی

۱- تورات، سفر تکوین، فصل دوم و سوم از ترجمه فارسی تورات چاپ انگلستان، سال ۱۸۷۸ که به قلم ویلیام گلن که به فرمان مجمع مشهور بریتیش فارین بایبل سوسایتی ترجمه شده است.

ص: ۲۱۷

کنـد و در میـان درختـان آن بـاغ دو درخت وجود داشت، یکی درخت دانسـتن نیک و بـد؛ یعنی درختی که اگر کسـی از میوه آن می‌خـورد عقـل و هـوش پیـدا می‌کرد و چـون آدم نخورده بود، خوب و بـد را درک نمی‌کرد؛ به همین دلیـل از برهنه بودن خود و همسـرش ابـداً شـرم نـداشت، و دیگری درختِ حیـات بود که هر کسـی از آن می‌خورد عمر جاودان پیـدا می‌کرد؛ خداونـد به آدم دسـتور داده بود که از درخت علم و دانش ونیک و بـد مطلقاً نخورد و به او گفته بود: اگر بخوری می‌میری؛ اما چیزی نگـذشت که شیطان همسر آدم (حوا) را وسوسه کرد و گفت:

چرا از درخت علم و دانش نمی‌خوری؟ که اگر بخوری چشـمان شـما گشوده خواهـد شـد و همچون فرشـتگان از نیـک و بـد آگاه می‌شوی. ظاهر آن درخت نیز جالب و خوشایند به نظر می‌رسید.

سر انجـام حوا از آن خورد و به آدم نیز داد. چشـمان آنها باز شـد و از نیک و بـد آگاه شدنـد و زشتی برهنه بودن را دریافتنـد، و از برگ پهن درخت انجیر پوششی برای خود ساختند و به دور خور بستند.

هنگام صـبح که خداونـد در باغ بهشت قـدم می‌زد، آدم خود را در لابه‌لای درختان باغ مخفی کرده بود. خداوند او را ندید و صدا زد: کجایی؟ او از لابه‌لای درختان خبر داد که اینجا هسـتم و به خاطر این خود را پنهان کردم که دیدم برهنه‌ام. خداوند از او پرسید: از کجا دانستی برهنه‌ای؟ نکنـد از درخت نیک و بـد (علم و دانش) خورده‌ای؟ او گناه را به گردن همسـرش انداخت و هنگامی که حوا مورد مؤاخذه قرار گرفت گناه را به گردن مار (شیطان) افکند. در اینجا خداوند مار را کیفر داد، و کیفرش این بود که بر شکم خود راه برود و در تمامی عمر

ص: ۲۱۸

خوراکش خاک باشد.

از سوی دیگر خداوند از این‌که آدم از درخت علم و دانش خورده و همانند یکی از خدایان شده وحشت کرده که مبادا از درخت حیات و زندگی هم بخورد و عمر جاودان پیدا کند. اینجا بود که دستور اخراج او را از باغ بهشت صادر کرد و به فرشتگان دستور داد با شمشیر آتشبار، از درخت حیات نگهبانی کنند، مبادا آدم به آن نزدیک شود.

فراموش نکنیم که این همان توراتی است که امروز به عنوان کتاب مقدس تمام یهودیان و مسیحیان جهان شمرده می‌شود و همگی به محتوای آن ایمان دارند، ومعتقدند، در عصر نزول قرآن نیز عیناً در دست یهود و نصاری بوده است.

البته ما هرگز معتقد نیستیم که این گونه افسانه‌های کودکانه و مبتذل در کتاب آسمانی موسی علیه السلام وجود داشته و یا انبیاء بعد از او از آن حمایت کرده‌اند؛ ولی به هر حال این افسانه عجیب، مطالب فوق العاده زننده‌ای درباره خداوند دارد که هر یک از دیگری زننده‌تر است، از جمله:

۱. افترا به خدا آنجا که فرمود: اگر از این درخت (علم و دانش) بخورید می‌میرید.

۲. نسبت بخل به خدا دادن، که راضی نبود آدم و حوا از درخت علم و دانش بخورند و آگاه و عاقل گردند، و اینکه خدا می‌خواست آنها در جهل و نادانی بمانند.

۳. خداوند این قدر به آن دو عقل و دانش نداده بود که زشتی برهنگی خود

ص: ۲۱۹

را درک کنند و این حالت را برای آنها سخت می‌پسندید.

۴. او دارای جسم است و در باغ قدم می‌زند و در عین حال از آنچه در اطراف آن می‌گذرد نا آگاه است بطوری که آدم و حوا می‌توانند از نظر او پنهان شوند، که هر یک از اینها کفر است، و با مقام الهی هرگز سازگار نیست.

۵. شیطان (نعوذ باللّه) نسبت به آدم و حوا از خداوند دلسوزتر بود چرا که راه آگاهی بر نیک و بد را به آنها آموخت، و در واقع نه تنها شیطنتی نکرد بلکه آنها را به را تکامل دعوت نمود و در واقع ما در علوم و دانش‌هایی که داریم مدیون شیطانیم.

۶. آدم و حوا را به جرم عالم شدن از بهشت بیرون کرد، پس بهشت جای جاهلان و نادان‌هااست.

۷. شیطان به جرم خیرخواهی نسبت به آدم، ملعون و مطرود دستگاه الهی شد؛ و بی آن‌که گناهی کرده باشد مورد مجازات قرار گرفت.

همچنین خرافات دیگری مثل این‌که علم و دانش و حیات، میوه درختان باغ است، یا این‌که خوراک مار همیشه خاک باشد، و امثال اینها.

اکنون در یک مقایسه ساده، میان آنچه قرآن درباره تاریخچه پیدایش آدم و مبارزه شیطان با او بیان کرده و آنچه در عبارات بالا خواندیم می‌توان فهمید که کدام یک آسمانی است و کدام یک ساخته مغز یک انسان نا آگاه.

ص: ۲۲۰

۲. ملاقات ابراهیم علیه السلام با فرشتگان

قرآن مجید در سوره هود آیات ۶۹ تا ۷۶، داستان آمدن فرشتگان به نزد ابراهیم علیه السلام در مسیر خود به سوی قوم لوط برای مجازات آنها را این گونه بیان می کند: «فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: سلام! (او نیز) گفت: سلام! و چندان درنگ نکرد که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.- (امّا) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند) آنها را نا آشنا (و دشمن) شمرد؛ و از آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و همسرش ایستاده بود، (ازخوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم.- گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!- گفتند: آیااز فرمان خدا تعجّب می کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و دارای مجد و عظمت است.- هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد؛ (و تقاضای عفو آنان را داشت)- چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و همواره رجوع کننده (به سوی خدا) بود.- (گفتیم:) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می آید.»

در این فراز تاریخی به چیز عجیب و پیچیده و غیر مأنوس یا غیر منطقی مطلقاً برخورد نمی‌کنیم، جریانی کاملًا روشن است؛ فرشتگانی مأمور مجازات قوم لوط شدند و قبلًا برای بشارت فرزند، نزد ابراهیم علیه السلام می‌آیند او می‌خواهد از آنها پذیرایی کند. چیزی نمی گذرد که از ماجرا آگاه می‌شود. او در صدد

ص: ۲۲۱

شفاعت بر می‌آید و به زودی می‌فهمد که کار از کار گذشته و قوم لوط قابل شفاعت نیستند. در این هنگام به او و همسرش بشارت تولد فرزند می‌دهند و ماجرا پایان می‌یابد. اما ببینیم کتاب به اصطلاح مقدّسی که مورد قبول یهودیان و مسیحیان جهان است در این زمینه چه افسانه‌ها به هم بافته و چه مسائل غیر منطقی، مطرح کرده است.

در فصل هیجدهم از سفر تکوین چنین می‌خوانیم: «و خداوند وی را در بلوطستان ممری ظاهر شده در حالی که بر در چادر به گرمی روز می‌نشست، و چشمان خود را گشاده، نگریست که اینک سه شخص در مقابلش ایستاده‌اند و هنگامی که ایشان را دید از برای استقبال ایشان از در چادر دوید و به سوی زمین خم شد و گفت که ای آقایم حال اگر در نظرت التفات یافتم تمنا این‌که از نزد بنده خود نگذری و حال اندک آبی آورده شود تا آن‌که پاهای خود را شستشو داده در زیر این درخت استراحت فرمائید و لقمه نانی خواهم آورد تا که دل خود را تقویت نمایید و بعد از آن بگذرید زیرا که از این سبب به نزد بنده خود عبور نمودید پس گفتند به نحوی که گفتی عمل نما.

پس ابراهیم به چادر نزد ساراه شتافت و گفت: تعجیل نموده سه پیمانه آرد خمیر کرده گرده‌ها بر اجاق بپز؛ پس ابراهیم به گله گاو شتافت و گوساله نر و تازه خوبی گرفته به جوانی داد که آن را به سرعت حاضر ساخت و کره و شیر با گوساله‌ای که حاضر کرده بود گرفت و در حضور ایشان گذاشت و نزد ایشان زیر آن درخت ایستاد تا خوردند!

پس وی را گفتند: زنت ساراه کجا است و گفت: اینک در چادر است، او

ص: ۲۲۲

دیگر: گفت که البته بر طبق زمان، عمر به تو میگردم (باز می گردانم) و اینک زنت ساراه را پسری خواهد شد و ساراه به در چار می‌شنید در حالتی که در عقب او بود. ابراهیم و ساراه پیر و سالخورده بودند و از عادت زنانه بریده شده بود و ساراه خود به خود خندید گفت: بعد از آن که من پیر شدم و آقایم پیر شده است آیا می‌شود که مسرور شوم؟!

پس خداوند به ابراهیم گفت ساراه چرا خندیده؟ گفت: که آیا به تحقیق خواهم زایید در حالی که پیر شده‌ام. آیا برای خداوند چیزی هست که دشوار باشد (و حال این که) در وقت موعود بر طبق زمان عمر به تو مراجعت می‌فرمایم من ساراه را پسری خواهد شد و ساراه انکار کرده گفت که: نخندیدم، چه می‌ترسید. پس او گفت: چنین نیست به تحقیق تو خندیدی! و آن شخص از آنجا برخاستند و به سوی سدوم تجّوه نمودند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود تا آن که ایشان را روانه نماید و خداوند گفت: از ابراهیم چیزی که می کنم پنهان نمایم. چونکه ابراهیم حقیقتاً قوم عظیم و بزرگ خواهد شد و تمامی طوایف زمین در او متبرک خواهند بود ...

و خداوند گفت: چونکه فریاد سدوم و عموراه زیاده و گناهان ایشان بسیار سنگین است، پس حال فرود آمده خواهم دید که آیا بالکلیه مثل فریادی که به من رسیده است عمل نموده‌اند و اگر چنین نباشد خواهم دانست و آن اشخاص از آنجا توجه نموده و به سوی سدوم روانه شدند در حالتی که ابراهیم در حضور خداوند می‌ایستاد. پس ابراهیم تقرب جسته گفت که: آیا حقیقتاً صالح را با طالح هلاک خواهی ساخت؟ احتمال دارد که در اندرون شهر ۵۰ نفر صالح باشند، آیا

ص: ۲۲۳

می‌شود که آن مکـان را هلاک سازی و به سـبب ۵۰ نفر صالحی که در انـدرونش می‌باشـند نجات نـدهی؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی و صالحان را با طالحان هلاک سازی و صالح با طالح مساوی باشد حاشا از تو؛ آیا می‌شود که حاکم تمامی زمین عدالت نکند؟

پس خداونـد گفت: اگر در میان شـهر سدوم ۵۰ نفر صالـح پیـدا بکنم تمـامی اهـل آن مکان را به سـبب ایشان نجات خواهم داد و ابراهیم در جواب گفت: اینـک حال من که در خاک و خاکستر آغاز تکلم نمودن با آقایم می‌نمایـد، بلکه از ۵۰ نفر صالح پنج نفر کمی نمایـد آیا می‌شود که تمامی اهل شـهر را به سـبب آن پنج نفر هلاک سازی؟ پس گفت: اگر در آنجا ۴۵ نفر یابم هلاک آن نخواهم کرد.

و بـار دیگر بـا او متکلم شـده، گفت: بلکه در آن ۴۰ نفر یـافت شود، پس او گفت: که بسـبب ۴۰ نفر آن عمـل نخـواهم نمود، و او گفت: تمنا این که آقایم غضبناک نشود که تکلم نمایم بلکه در آن ۳۰ نفر یافت شوند، او گفت: اگر در آنجا ۳۰ نفر پیدا بکنم آن عمل نخواهم نمود.

دیگر گفت: اینـک حـال آغـاز تکلم بـا آقایم نموده‌ام بلکه در آنجا ۲۰ نفر یافت شونـد "،او گفت ":که بسـبب ۲۰ نفر هلاـک آن نخواهم کرد.

و دیگر گفت: تمنا این که آقایم غضبناک نشود تا آن‌که یک‌بار دیگر تکلم نمایم بلکه در آنجا ۱۰ نفر پیدا شود او گفت: که سبب ده نفر هلاک شان نخواهم کرد و خداونـد هنگامی که کلام را با ابراهیم به انجام رسانیده بود روانه شد و ابراهیم به مکانش رجعت نمود». (۱)

۱- سفر تکوین(پیدایش)، فصل هیجدهم.

ص: ۲۲۴

طبق این نوشته تورات، خداوند و سه نفر از فرشتگان در بلوطستان ممری در یک روز گرم بر ابراهیم آشکار گردیدند ابراهیم از آن سه فرشته پذیرایی گرمی می‌کند و آنها غذای او را می‌خورند- بعضی از این عبارات فهمیده‌اند که خداوند هم از غذای او خورد! یا این‌که آن سه نفر مظاهر سه گانه خدا طبق عقیده تثلیث بودند- به هر حال خداوند بشارت فرزند به ساره داد ولی ساره از این بشارت خندید خداوند ساره را مؤاخذه کرده که چرا خندیدی او منکر شد که نخندیدم ولی خداوند تأکید کرد که خندیدی.

سپس آنها روانه شدند و ابراهیم آنها را مشایعت کرد و وسط راه خداوند فکر می‌کند چرا ابراهیم را از اقدامی که می‌خواهد درباره قوم لوط انجام دهد بی خبر بگذارد؛ لذا به او گفت ":سر و صدای زیادی از شهرهای قوم لوط شنیدم و گناهان زیادی از آنها نقل می‌کنند. از آسمان فرود آمده‌ام تحقیق کنم ببینم راستی آنچه به من گزارش داده‌اند درست بوده یا نه اگر درست بوده آنها را هلاک خواهم کرد."

سپس آن سه نفر روانه به سوی سدوم شدند امّا ابراهیم همچنان در حضور خداوند ایستاده بود و شروع به جر و بحث- به اصطلاح چک و چانه- کرد و گفت: از عدالت دور است که اگر در این شهرها ۵۰ نفر صالح باشند آنها را هلاک کنی؛ خداوند اطمینان داد که اگر ۵۰ نفر صالح در آنجا پیدا کند هلاکشان نکند.

ابراهیم با احتیاط کامل عدد را پایین کشید و هر بار برای این‌که اوقات خداند تلخ نشود! با اعتذار و پوزش تمام سخن را آغاز می‌کرد؛ حتی دو مرتبه صریحاً گفت: تمنا دارم عصبانی نشوی تا این‌که عدد به ۱۰ نفر رسید مثل این‌که ابراهیم

ص: ۲۲۵

جرأت نکرد بیش از این پائین بیاید؛ لذا در همین‌جا سکوت را بر ادامه سخن ترجیح داد؛ و هنگامی که بحث به اینجا کشید کلام خدا با ابراهیم تمام شد.

خداوند به سوی سدوم روانه شد و ابراهیم به مکان خود بازگشت. با توجه به این‌که مسلماً منظور از خداوند در این آیات (یا صحیح‌تر جمله‌ها) همان خداوند جهان است، مطالب زیر را می‌توان نتیجه گرفت:

۱. نسبت جسمیت به خداوند! این مطلب در چندین مورد از این عبارات به چشم می‌خورد.

۲. نسبت عدم اطلاع به خداوند! زیرا می‌گوید به زمین آمد تا درباره قوم لوط تحقیق کند.

۳. عصبانیت و خشونت خداوند! تا آنجا که ابراهیم تقاضا کند خشمناک نشود و با لطائف الحیلی می‌خواست از خشم و خشونت او درباره بندگانش بکاهد.

۴. فرشتگان غذا می‌خورند!

۵. ساره آن زن با ایمان و معرفت از بشارت خداوند خندید و سپس منکر هم شد!

اینها نقاط ضعف روشن این افسانه دروغین است که در تورات تحریف یافته، به خداوند نسبت داده شده است.

ولی هنگامی که اصل جریان را در قرآن مطالعه می‌کنیم هیچ یک از این اشتباهات و نسبت‌های ناروا را در آن نمی‌بینیم و با این مقایسه حقایق بسیاری روشن می‌شود.

ص: ۲۲۶

۳. سرچشمه اختلاف زبان‌ها

مسأله اختلاف زبان‌های مردم جهان- با توجه به این‌که همه از یک پدر و مادر متولد شده‌اند- از مسائل شگفت انگیزی است که همیشه مورد توجه بوده است؛ قرآن مجید در این باره می‌گوید: وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ «و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین، و تفاوت زبانها و رنگهای شما است؛ در این نشانه هایی است برای اهل دانش»(۱).

امروز ما می‌دانیم که سر چشمه اختلاف زبان‌ها در واقع دو چیز است: نخست قدرت ابتکار و خلاقیت فکر انسان‌ها است که دائماً برای بر طرف ساختن نیازهای خود لغات تازه و جمله بندی‌های جدیدی می‌آفرینند. دوم فاصله گرفتن اقوام و ملّت‌ها از یکدیگر است؛ زیرا نبود وسائل ارتباط جمعی به شکل امروز در اعصار گذشته، هنگامی که قوم و ملّتی از دیگری دور می‌ماند، تدریجاً در الفاظ و عبارات موجود آنها تغییر و تحوّلاتی ایجاد می‌شد؛ و این تغییرات در طول هزاران سال متراکم می‌گشت و لغات و زبان‌ها از هم فاصله می‌گرفت و مبدأ پیدایش زبان‌های مختلف و متفاوتی می‌شد.

از آنجا که اختلاف زبان‌ها یکی از پایه‌های شناخت اقوام مختلف بود کمک مؤثری به مسأله شناخت در جامعه بشری می‌کرد؛ و اگر قرآن مجید اختلاف زبان‌ها را در کنار اختلاف رنگ‌ها از آیات و نشانه‌های خداوند بر می‌شمرد،

۱- سوره روم، آیه ۲۲.

ص: ۲۲۷

اشاره به همین فلسفه است؛ زیرا هم تفاوت رنگ‌ها وسیله شناخت است و هم تفاوت زبانها؛ با این تفاوت که اولی از اختیار بشر بیرون است و دومی با ابتکار و خلاقیت بشر پیوند آشکاری دارد.

حال ببینیم تورات کنونی (تحریف یافته) در زمینه اختلاف زبان‌ها چه می گوید.

در فصل یازدهم از سفر تکوین (پیدایش) چنین آمده است:

«و در تمامی زمین، زبان و تکلم یکی بود- و واقع شد هنگامی که از طرف شرقی می کوچیدند (اشاره به فرزندان نوح وقبائل آنها است) این که وادی را در زمین شنعار (نام قدیم بابل است) یافتند و در آنجا ساکن شدند- و به همدیگر گفتند: که بیایید تا خشت‌ها را بسازیم، و آنها را به آتش بسوزانیم، و ایشان را خشت به جای سنگ و گِل چرب به جای گچ بود- و گفتند: که بیایید به جهت خود شهری و برجی را که سرش به آسمان بساید بنا کنیم و از برای خود نامی پیدا بکنیم مبادا که بر روی تمامی زمین پراکنده شویم- و خداوند به جهت ملاحظه کردن شهر و برجی که بنی آدمیان می‌ساختند به زیر آمد- و خداوند گفت: که اینک قوم، یکی‌اند، و از برای همگی ایشان زبان یکی است و به کردن این کار شروع نموده‌اند و حال از هر چه که قصد ساختنش دارند چیزی از ایشان منع نمی‌شود- بیا به زیر آییم و در آنجا زبان ایشان را مخلوط نماییم تا آن‌که زبان همدیگر را نفهمند- و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده نمود که از بنا کردن شهر باز ماندند- از آن سبب اسمش بابل گذاشته شد؛ زیرا که خداوند تمامی زمین را در آنجا مخلوط نمود، بلکه خداوند ایشان را از آنجا بر

ص: ۲۲۸

روی تمامی زمین پراکنده نمود».(۱)

مطابق این روایات تورات، در آغاز زبانِ همه مردم روی زمین یکی بود تا زمانی که فرزندان نوح و قبایل آنها در شنعار (بابل) جمع شدند و تصمیم به کار مهمی گرفتند- که آن ساختن شهر بزرگ و برج بلندی بود- و این قضیه خوشایند خداوند نبود، و از این جنب و جوش و عواقب آن نگرانی داشت؛ لذا به بعضی از فرشتگان فرمود: «بیا به زمین برویم و زبان آنها را مخلوط کنیم تا پراکنده شوند»- یعنی تفرقه بیندازم و خدایی کنم- این کار انجام شد، و چون آنها زبان یکدیگر را نفهمیدند، در نقاط مختلف زمین پراکنده شدند و ساختن برج عظیم در آنجا ناتمام ماند!

در کتاب اعلام قرآن در وجه نام‌گذاری بابل به این نام چنین می‌گوید:

«داستان سرایان لفظ بابل را از بَلْبَلَ مأخوذ پنداشته‌اند و گفته اند که پس از طوفان نوح، مردم در این شهر اجتماع کردند و برجی برپا کردند تا علامت مرکزیت این شهرباشد، و مجامع رسمی خود را در این شهر تشکیل دهند؛ لکن چون شب خفتند و صبح برخاستند، زبان‌های ایشان مختلف شد و هر کدام به لغتی متکلم شدند و در نتیجه عدم تفاهم، به نواحی جهان پراکنده گردیدند و از هر کدام ملّتی ریشه گرفت».(۲)

این افسانه کاملًا منطبق بر چیزی است که در بالا از متن تورات نقل کردیم که نشان می‌داد ایجاد اختلاف زبان از سوی خداوند بوده و به منظور مبارزه با قدرت مردم بابل صورت گرفته است!

۱- سفر تکوین(پیدایش)، فصل ۱۱، جمله‌های ۱- ۹.

۲- اعلام قرآن، صفحه ۲۳۸.

ص: ۲۲۹

ولی مستر هاکس نویسنده قاموس مقدس در ماده زبان، برای توجیه نوشته تورات سخن دیگری دارد؛ او می گوید: «تخمیناً تا دو هزار سال تمام دنیا دارای یک زبان و یک لهجه بودند ... لکن یک صد سال بعد از طوفان، یعنی در زمان یاغی گری کوشیان (۱) بابل، خدای تعالی بطور خارق عادت زبان‌ها را، درهم و مغشوش کرد و روی زمین را با این خانواده‌ها مختلفه و السنه متنوعه متأهل گردانید». (۲)

و در جای دیگر می گوید:

«این مطلب (ساختن برج بلند) چون موافق اراده خدا نبود لهذا زبان‌های ایشان را مختلف نمود به صورتی که هیچ یک حرف دیگری را نمی‌توانست بفهمد از این رو به تمام نقاط معموره پراکنده گردیدند ... بدین وسیله قصد خدای تعالی به انجام رسیده، زمین معمور گردید». (۳)

این تعبیرها چنین می‌رساند که هدف خداوند از ایجاد پراکندگی در زبان مردم بابل، عمران و آبادی جهان بوده؛ در حالی که در عبارتی که از تورات نقل کردیم، به صراحت آمده که مقصود، تضعیف مردم بابل و در هم شکستن قدرت و وحدت و شوکت آنان بوده است.

ولی به هر حال می‌دانیم که از نظر تاریخی منشأ اختلاف زبان‌ها هرگز چنین چیزی نبوده و گذشت زمان و دور افتادن اقوام از یکدیگر عامل اصلی آن است، و این مطلب هم اکنون نیز ادامه دارد.

۱- کوش نام پدر نمرود است.

۲- قاموس مقدس، ماده زبان.

۳- همان مدرک، ماده بابل.

ص: ۲۳۰

***

۴. گوساله پرستی بنی اسرائیل

در آیه ۸۵ تا ۹۶ سوره طه از قرآن مجیـد اشاره به ماجرای گوساله سامری شـده است، می‌فرماید: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت.

- موسـی خشـمگین و انـدوهناك به سوی قوم خود بازگشت و گفت ":ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شـما نداد؟! آیـا مـدّت (جـدایی من از) شـما به طـول انجامیـد، یـا می خواستیـد غضب پروردگارتـان بر شـما نـازل شود که از وعـده من تخلف کردیـد- "؟!گفتنـد ":مـا به میـل و اراده خـود از وعـده تـو تخلّف نکردیم؛ بلکه مقـداری از زیورهـای قوم (فرعون) را (که بـا خود داشتیم) افکندیم. "و سامری این چنین القا کرد، و برای آنان مجسّمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت (۱) پدید آورد؛ و گفتنـد ":این خـدای شـما، و خدای موسـی است. و او (حقیقت را) فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسـته بود).- آیا نمی دیدنـد که (این گوساله) هیـچ پاسـخی به آنان نمی دهد، و مالك هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!- و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود ":ای قوم من! شما فقط به وسیله آن مورد آزمایش قرار گرفته اید؛ و پروردگار شما خداوند رحمان

۱- بعضـی گفته‌اند: علت صدای گوساله این بود که باد به قسـمت‌هایی از مجسـمه که به طرز خاصی ساخته‌شده بود می‌وزید و این صـدا بلنـد می‌شـد، و بعضـی گفته‌انـد: سوراخی از دهـان تا پشت آن وجود داشت و آن را به دیوار تکیه داده بود و کسـی از پشـت دیوار در آن می‌دمید و صدایی از آن بر می‌خواست.

ص: ۲۳۱

است؛ پس، از من پیروی کنیـد، و فرمانم را اطاعت نمایید؛- "ولی آنها گفتند ":ما همچنان گِردِ آن می مانیم (و آن را پرسـتش می کنیم) تا موسـی به سوی ما بازگردد.- (هنگامی که موسـی بازگشت)، گفت ":ای هارون! هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع بود- که از من پیروی کنی؟! آیا فرمان مرا عصـیان نمودی- ("؟!هارون) گفت ":ای فرزنـد مادرم! (ای برادر!) ریش و سـر مرا مگیر! زیرا من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا مراعات نکردی- (".موسی رو به سامری کرد و) گفت ":تو چرا این کـار را کردی ای سـامری- "؟!گفت ":من چیزی دیـدم که آنهـا آن را ندیدنـد؛ من قسـمتی از آثار (و ردّ پای) فرسـتاده (خـدا، جبرئیـل) را گرفتم، سـپس آن را (در درون گوسـاله) افکنـدم، و این کـاری بود که (هوای) نفس من در نظرم جلوه داد». "

***

از مجموع این آیات به خوبی اسـتفاده می‌شود که بنی اسـرائیل در غیاب موسی علیه السلام با وسوسه مرد گمراهی به نام سامری که گویـا سـابقه زرگری، داشت از زینت آلاـت خـود گوسـاله طلاـیی را سـاخت و هـارون در مقـام مبـارزه بر آمـد، تـا آنجـا که قرآن می گویـد هـارون در مقام عـذر خواهی به موسـی علیه السـلام گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی «این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند»(۱).

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵.

ص: ۲۳۲

بالاخره، موسی علیه السلام سخت از این ماجرا ناراحت شد، برادرانش را ملامت کرد و سامری را کیفر داد و بت او را در آتش سوزانید، و خاکستر آن را در دریا ریخت و بنی اسرائیل را کیفر سخت داد.(۱)

اکنون ببینیم تورات در این زمینه چه می گوید:

در فصل ۳۲ از سفر خروج در تورات چنین می‌خوانیم:

«و هنگام دیدن قوم که موسی از فرود آمدن از کوه درنگ می‌نماید؛ آن قوم نزد هارون جمع آمده، وی را گفتند ":برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند، زیرا این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی‌دانیم که وی چه واقع شد- "و هارون به ایشان گفت ":گوشواره‌های زرّینی که در گوش‌های زنان و پسران دختران شمایند بیرون کرده نزد من بیاورید- "پس تمامی قوم گوشواره‌های زرینی که در گوش‌های ایشان بودند بیرون کرده به هارون آوردند- و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را به آلت حکّاکی تصویر نموده، از آن گوساله ریخته شده ساخت و گفتند ":ای اسرائیل اینان‌اند خدایان تو، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند."

پس چون این را هارون دید مذبحی را در برابر آن ساخت و هارون ندا کرده گفت ":که فردا از برای خداوند عید خواهد بود- "و بامداد سحر خیزی نموده قربانی‌های سوختنی تقریب نمودند و هدیه‌های سلامتی نزدیک آوردند و قوم به خصوص اکل و شرب نشستند و برای بازی کردن برخاستند- و خداوند به موسی علیه السلام فرمود که ":روانه شده به زیر آی، زیرا که قوم تو از زمین مصر بیرون

۱- سوره طه، آیات ۸۵ تا ۹۷، سوره بقره، آیه ۵۴.

ص: ۲۳۳

آوردی فاسـد شدنـد- بلکه از طریقی که امر فرموده بودم بزودی انحراف ورزیـده گوساله ریخته شده از برای خودشان ساختند و به او سجده نموده و هم برایش قربانی نموده "گفتند ":که ای اسرائیل خدایان تو که تورا از زمین مصر بیرون آورده‌اند ایناناند."

امّا موسی از خداوند خدای خود درخواست نموده گفت ":که ای خداوند! غضب تو چرا بر قومی که ایشان را از زمین مصر با قوّت عظیم و دست قوی بیرون آوری افروخته شـده است چرا مصـریان متکلم شده بگویند که ایشان را به قصد بدی بیرون آورده است تا آن‌که ایشـان را در میـان کوه‌هـا بقتـل رسانیـده ایشـان را از روی زمین منقرض سازد از شـدت قهر خود برگرد! و نظر به انزال بلا به قومت تغییر به اراده‌ات بـده. "و بنـدگان خود ابراهیم و اسـحاق و اسـرائیل را به خـاطر آور، چونکه به ذات خود برای ایشان قسم یاد نموده به ایشان گفتی که ذریه شـما را مثل سـتاره‌های آسـمان بسیار خواهم گردانید و واقع شد که هنگامی که به اردو نزدیک آمد گوساله و هروله کنندگان را دید و غضب موسـی افروخته شده لوحه را از دسـتش انداخت، و آنها را به زیر کوه شکست؛ و گوساله که ساخته بودند گرفته به آتش سوزاند و آن را تا گرد نمودنش سـحق کرد (کوبید تا گرد شد) و بر روی آب پاشـید و بنی اسرائیل را نوشانید!

و موسـی به هـارون گفت ":که این قوم بـا تو چه کردنـد که به این گنـاه عظیم ایشـان را مرتکب گردانیـدی و هـارون "گفت ":که غضب آقـایم افروخته نشود که این را می‌دانی که مایـل به بـدی هسـتند و به من گفتنـد که از برای مـا خـدایان بساز که پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی مردی که ما را از زمین مصر بیرون آورد

ص: ۲۳۴

نمی‌دانیم که وی را چه شد؛ و من به ایشان گفتم هر کس که طلا دارد آن را بیرون نمایـد پس به من دادند و آنرا به آتش جهنم و این گوساله بیرون آمد"! ...

موسی به خداوند باز رفته گفت ":که آوخ این قوم مرتکب گناه عظیم گردیده، چونکه به جهت خودشان خدایان زرّین ساختند پس حال اگر گناه ایشان را رفع نمایی (که خوب) و الا تمنا این‌که مرا از کتابی که مکتوب ساختی (مقام نبوت) محو نمایی"!

خداوند به موسی گفت ":هر کس که به من گناه ورزیده است او را از کتاب خود محو می‌سازم پس حال روانه شده این قوم را به جایی که به تو گفته بودم هدایت نما"(۱)

از عبارات فوق که عیناً از کتاب عهد قدیم نقل شده چند موضوع استفاده می‌شود:

۱. دستور بت سازی و بت پرستی به وسیله هارون صادر گردید، و هم به کمک او اجرا شد، و او نه تنها جلوگیری از این عمل ننمود بلکه خود مروج و بنیان‌گذار آن بود، و در این قسمت سخنی از سامری مطلقاً در میان نیامده. آیا این عمل از کسی که جانشین موسی و وزیر و همکار و همگام و رئیس کاهنان بنی اسرائیل (طبق گواهی تورات) بود امکان‌پذیر است؟ چگونه منطق و عقل قبول می‌کند که چنین نسبت ناروا و شرم آوری را به هارون بدهیم؟(۲)

۲. خداوند از این جریان چنان غضبناک شد که می‌خواست قوم موسی را

۱- نقل از تورات، مترجم و چاپ انگلستان به سال ۱۸۷۸ صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵(سفر خروج باب ۲۳)

۲- نویسنده کتاب قاموس مقدس(مسترهاکس آمریکایی) توجیه مضحکی برای این داستان کرده و می‌گوید:« هارون این عمل را برای اسکات قوم کرد!» این سخن علاوه بر این‌که مصداق روشن عذر بدتر از گناه است با ساختن مذبح و دستور قربانی و تعیین عید ابداً سازگار نیست.

ص: ۲۳۵

نابود کند، اما موسی دو نکته را به خداوند خاطر نشان ساخت- مخصوصاً در یک جمله به خداوند می‌گوید: به خاطر بیاور! و او را از سر خشم فرود آورد؛ نخست این‌که اگر این کار را بکنی مردم مصر صفحه می‌گذارند و می‌گویند برای همین منظور بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی که در میان کوه‌ها به قتل رسانیده و از روی زمین منقرض سازی.

دیگر این‌که به ابراهیم و اسحاق و اسرائیل و یعقوب قول داده‌ای که فرزندان شما را مانند ستارگان آسمان زیاد خواهم نمود، و این عمل با آن قول و قسم سازگار نیست!

خداوند به دنبال این تذکرات موسی تغییر اراده داد (طبق صریح تورات).

۳. موسی پس از آن‌که گوساله‌ای را به آتش سوزانید خاکسترش را در آب ریخت و آن آب را به بنی اسرئیل داد تا بنوشند. آیا خاکستر گوساله شیء متبرّکی بود که آب آن را بنی‌اسرائیل بنوشند؟!

۴. هنگامی که موسی به هارون اعتراض کرد هارون با کمال خونسردی گفت:

«تو می‌دانی که این قوم مایل به بدی هستند و از من درخواست کردند و من هم به درخواست آنها عمل کردم» (عجب عذری؟!) و موسی هم دیگر اعتراضی به او نکرد. (عجب مربی خونسردی)

۵. آخر کار موسی به درگاه خداوند رفت و خدا را تهدید به استعفا از مقام نبوت کرد و گفت اگر این گناهکاران را می‌بخشی چه بهتر و الّا اسم مرا از کتابی که مکتوب ساختی محو کن! (و این کار پر درد سر را به دیگری واگذار!)

درست ملاحظه کنید تورات در همین یک داستان چه ترسیمی از خدا و

ص: ۲۳۶

پیامبر و جانشین او نموده است، سپس این قسمت تاریخی را با آنچه در قرآن آمده است مقایسه کنید!

***

۵. ماجرای حضرت داود علیه السلام و همسر اوریا

یکی دیگر از قسمتهای تاریخی قرآن مجید، مسأله داوری داود پیغمبر بزرگ خدا است که در میان دو برادر که با هم مخاصمه داشتند انجام شد.

قرآن در سوره ص طی آیات ۲۱ تا ۲۵ این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«آیا خبر شاکیان هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند به تو رسیده است؟!- در آن هنگام که (بی مقدمه) بر داود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند ":نترس! دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و سخن ناروا مگو و ما را به راه راست هدایت کن- ".این برادر من است؛ او نود ونه میش دارد و من (تنها) یک میش دارم؛ امّا او اصرار می کند که این را (نیز) به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است.- (داود) گفت ":به یقین او با درخواست میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ امّا عدّه آنان کم است. "داود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.- ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او

ص: ۲۳۷

نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکو است.».

این عین ترجمه آیات ۲۱ تا ۲۵ سوره ص از قرآن مجید در مورد داستان داوود و شاکیان است.

در این بخش از تاریخ زندگی داوود علیه السلام هیچ مطلب خلافی به چشم نمی‌خورد جز این‌که او در قضاوت کمی عجله کرد و هنگامی که یکی از آن دو برادر طرح دعوا کرد، بی آن‌که توضیحات برادر دوم را بشنود اظهار داشت:

«برادرت بر تو ستم کرده و نمی‌بایست با این همه مال و ثروت چشم به یک گوسفند تو بدوزد»، اگر چه این حکم نهایی داوود علیه السلام نبود، ولی همین مقدار عجله در قضاوت شایسته مقام قضاوت عادلانه عموماً، و قضاوت داوود پیامبر علیه السلام خصوصاً نبوده و ظاهراً همین معنا بود که سبب توبه و استغفار و سجده او شد و خداوند نیز به خاطر این دقت در امر قضا، تقاضای مغفرت و آمرزش از این لغزش، مقام والایی به او داد.

شاهد این تفسیر برای آیات فوق، آیه‌ای است که بلافاصله بعد از این آیات آمده است، آنجا که می‌گوید: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!»(۱)

این آیه به وضوح نشان می‌دهد که تنها خلاف، یا به تعبیر صحیح‌تر ترک

۱- سوره ص، آیه ۲۶.

ص: ۲۳۸

اولایی که از حضرت داوود علیه السلام سر زد؛ نه این‌که مسائلی مانند عشق و علاقه به همسر یکی از فرماندهان لشگرش به نام اوریا و امثال آن در میان باشد که افسانه پردازان به پیروی از آنچه در تورات آمده بافته‌اند.

اکنون به تورات منحرف کنونی باز می‌گردیم تا ببینیم در این باره چه می‌گوید.

در کتاب دوم اشموئیل می‌خوانیم: «و واقع شد که وقت غروب از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کرد و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود و داوود فرستاد و درباره آن زن استفسار نمود، و کسی گفت که آیا بث شبع (۱) دختر الیعام (۲) زن اوریاه حِتّی (۳) نیست؟

داوود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت، و او نزد وی آمد، داوود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه خود رفت و زن حامله شده، فرستاد و داوود را مخبر ساخته که حامله هستم و داوود به یوآب (۴) فرستاد که اوریاه حِتّی را نزد من بفرست و یواب اوریاه را نزد او فرستاد و اوریاه نزد وی آمد؛ و داوود از سلامتی یوآب و ازسلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید و داوود به اوریاه گفت ":به خانه‌ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای، "و اوریاه از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون رفت، امّا اوریاه در دهنه خانه ملک با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه‌اش فرود نیامد و هنگامی

۱- بث شبع نام آن زنی است که داوود- طبق گفته تورات- او را برهنه از پشت بام دید و آتش عشق اودر دلش شعله ور شد این زن دختر الیعام یکی از صاحب منصبان عبرانی بود.

۲- بث شبع نام آن زنی است که داوود- طبق گفته تورات- او را برهنه از پشت بام دید و آتش عشق اودر دلش شعله ور شد این زن دختر الیعام یکی از صاحب منصبان عبرانی بود.

۳- « اوریاه» به تشدید یاء، نام یکی از افسران ارشد لشکر داوود بود و« حِتّی» با تشدید تا و کسر(ح) منسوب به حت بن کنعان است، طایفه او ابن حت می‌گفتند.

۴- یوآب، فرمانده لشگر داود بود.

ص: ۲۳۹

که داوود راخبر داده گفتند که اوریاه به خانه‌اش فرود نیامده، داوود به اوریاه گفت: که آیا از سفر نیامده‌ای چرا به خانه ات فرود نیامدی؟ و اوریاه به داوود عرض کرد که: صندوق و اسرائیل و یهوداه در سایبان‌ها ساکن‌اند و آقایم یوآب و بندگان آقایم به روی صحرا خیمه نشسته‌اند و من آیا می‌شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود به خانه بروم، به حیات تو و حیات جانت (سوگند) این کار را نخواهم کرد ...

و واقع شد که داوود صبح دم؛ مکتوبی به یوآب نوشته به دست اوریاه فرستاد، و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریاه را در مقابل روی جنگ شدیدی بگذارید و از عقبش پس بروید تا که زده شد بمیرد (کشته شود) و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریاه را در مکانی که می‌دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردمان شهر بیرون آمده با یواب جنگیدند و بعضی از قوم بندگان داوود افتادند و اوریاه حتّی نیز مرد ... زن اوریاه شنید که شوهرش اوریاه مرده است و به خصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه، داوود فرستاد او را به خانه‌اش آورد که او زنش شد! ... اما کاری که داوود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد!»(۱)

خلاصه داستان تا اینجا چنین می‌شود که داود به هنگامی که در اورشلیم بود روزی به پشت بام قصر می‌رود و چشمش به خانه مجاور می‌افتد؛ زنی را برهنه در حال شستشو می‌بیند. عشق او در دلش جای می‌گیرد و به هر وسیله‌ای بود او را به خانه خود می‌آورد و با او همبستر می‌گردد و او از داوود حامله می‌شود!

۱- به نقل از کتاب دوم اشموئیل، فصل ۱۱، جمله‌های ۲- ۲۷.

ص: ۲۴۰

شوهر این زن یکی از افسران برجسته لشکر داوود و مرد پاک طینت و با صفایی بود، بطوری که بعد از بازگشت میدان جنگ نشد به خانه خود برود و با همسرش همبستر گردد و از غذاهای خوب استفاده کند چرا که هم‌رزمان او و هنوز در میدان جنگ در خیمه‌ها زندگی می کردند.

با این همه داوود دستور بسیار ناجوانمردانه ای صادر کرد، نامه‌ای به فرمانده سپاه خود (یوآب) نوشت و به دست خود اوریاه داد که به فرمانده لشکر برساند.

در این نامه نوشته بود که باید اوریاه را در یکی از نقاط خطرناک جبهه جنگ بگماری، سپس اطراف او را خالی کنید تا او با شمشیر (دشمنان از پای در آید.

این دستور ننگین و جنایت بار اجرا شد و اوریای پاک دل و با صفا و شجاع کشته شد و داوود همسر او را تصاحب کرد ... تنها در آخرین جمله این فصل می‌خوانیم: «و این کار در نظر خدا ناپسند آمد»!

اکنون به بقیه داستان بر گردیم!

در فصل بعد از تورات چنین می‌خوانیم:

«و خداوند ناثان (۱) را به داوود فرستاد که به او آمده وی را گفت در شهری دو آدم بودند، یکی غنی و آن دیگری فقیر؛ غنی را گوسفند و گاو بسیار بسیار بود، و فقیر را جز یک بره ماده کوچک نبود که او را خریده و پرورش داده به همراه او و پسرانش نشو و نما نمود؛ از خوردنی او می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و از برایش مثل دختر بود.

و مسافری نزد آن غنی آمد و از این دریغ کرد که از گوسفندان و گاوان خودش

۱- ناثان یا ناتان یکی از پیامبران بنی اسرائیل و مشاور داوود بود.

ص: ۲۴۱

بگیرد تـا آن‌که به خصوص مسـافری که نزد وی آمـده بود مهیـا سازد و بره آن مرد فقیر را گرفت و آن را به خصوص مرد مسافری که نزد او آمده بود مهیا ساخت.

و غضب داوود به آن مرد بسیار افروخته شـد و به ناثـان گفت که به خداونـد حی قسم، مردی که این کـار کرده است مسـتحق قتل است! پس بره را چهار مقابله! باید بدهد به سبب کردن این، و دریغ ننمودنش.

آن‌گاه ناثان به داوود گفت آن مرد تویی، خداوند خدای اسـرائیل چنین می‌فرماید که من تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم و تو را از دست شـاؤول (۱) نجـات دادم ... چرا فرمـان خداونـد را خوار نموده، عمـل بـدی در نظر او به جا آوردی که اوریاه حِتّی را به شمشـیر زدی و زنش را به خـودت عـورت نمودی، بلکه او را به شمشـیر بنی عمون (۲) کشتی، و حال شمشـیر از خانه ات ابـداً دور نخواهد شد به علت این‌که مرا تحقیر نموده، زن اوریاه حِتّی را گرفتی تا آن‌که زن خودت باشد و خداوند چنین می‌فرماید که اینک بلاـ را به تو از خـانه خودت برپا خواهم نمود، و زنان تو را پیش رویت گرفته به رفیقت خواهم داد! و او در عین این آفتاب با زنانت خواهد خوابید! زیرا که (این عمل را) تو سرّاً کردی، اما من جزا را در برابر تمامی اسرائیل و در عین آفتاب به جا خواهم آورد!

و داوود به ناثان گفت: به ضـد خداونـد گناه کردم و ناثان نیز به داود گفت که خداوند گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد ...

و داوود بث شبع زن خود را تسلی داد و نزدیکی با او نموده، با او خوابید که

۱- شاؤول یکی از سلاطین بنی اسرائیل بود.

۲- بنی عمون مردمی جنگجو بودند که در طرف شرقی بحر المیت زندگی داشته، و داوود با آنها جنگ‌نمود.

ص: ۲۴۲

او پسری را زاییده و اسمش را سلیمان گذاشت و خداوند او را دوست داشت (۱)».

در این قسمت از داستان نکاتی به چشم می‌خورد که باید روی آنها دقت نمود:

۱. کسی به عنوان دادخواهی به نزد داوود نیامد؛ بلکه یکی از پیامبران بنی اسرائیل در آن عصر که ضمناً مشاور داوود هم بود به عنوان پند و اندرز یک داستان را به شکل مثال برای او ذکر کرد، در این داستان سخنی از دو برادر به میان نیامده، بلکه بحث از یک مرد غنی و فقیر است که یکی گاوان و گوسفندان بسیار دارد و دیگری تنها مالک یک بره است. در اینجا باز سخنی از تقاضای نفر اول از دوم به میان نیامده، بلکه هنگامی که میهمانی برای مرد غنی آمد گوسفند دست پرورده مرد دوم را برای میهمان خود کشت و غذا تهیه کرد.

۲. داود آن‌چنان ستمگری را مستحق قتل دانست (به خاطر غصب یک گوسفند، قتل چرا؟!)

۳. داوود حکم کرد که باید به عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد (چهار برابر چرا؟!)

۴. داود به عمل زشت و گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاه اعتراف کرد.

۵. خداوند داوود را عفو کرد (به همین سادگی؟!)

۶. خداوند تنها یک مجازات دنیوی برای داوود قائل شد و مقدّر ساخت

۱- کتاب دوم اشموئیل، فصل دوازدهم، جمله‌های ۱ تا ۲۴.

ص: ۲۴۳

زنانش به دست رفیقان او بیفتند و با آنها در عین آفتاب (در روز روشن) و در برابر چشم بنی اسرائیل آن عمل را انجام دهند!

۷. و یکی از همین زنان بالاخره مادر سلیمان شد و سلیمان از او متولد گردید و خداوند هم او را دوست می‌دانست!!

اگر ما داوود را پیامبر خدا بدانیم (چنانکه همه مسلمانان به چنین مسئله‌ای معتقداند و از پاره‌ای از عبارات تورات نیز چنین مطلبی بر می‌آید)(۱) منافات این اعمال با مقام نبوّت نیاز به کوچک‌ترین بحث و گفتگویی ندارد؛ نه تنها با مقام نبوّت سازگار نیست؛ بلکه این عمل یک عمل بسیار جنایت کارانه است که از یک فردی عادی هم عجیب به نظر می‌رسد و در خور هر گونه مجازاتی است.

وانگهی چطور می‌توان باور کرد که خداوند از یک آدم قاتل که افسر خود را عمداً به کشتن داده، و زنای محصنه کرده، سپس زن او را تصاحب نموده، به همین سادگی در گذرد و او را عفو فرماید؟!

و اگر او را تنها پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم- چنانکه در تورات حالات او در کتاب ملوک و پادشاهان آمده- باز هم ابداً قابل قبول نیست؛ زیرا اولًا او یک پادشاه عادی نبوده و تورات هم در فصول مختلف عظمت و مقام ارجمندی برای داود قائل شده است، و همو بنیانگزار معبد بزرگ بنی اسرائیل بود که به واسطه جنگ‌های زیاد در زمان او پایان نیافت و فرزندش سلیمان مأمور تکمیل آن گردید، آیا این عمل از زمامداری که مقام معنوی او مورد توجه

۱- در فصل ۲۱ کتاب دوم اشموئیل جمله اول چنین می‌خوانیم:« در ایام داود سه سال علی الاتصال‌قحطی شد و داود در حضور خداوند سؤال کرد و خداوند فرمود که به سبب شاؤول و خاندان خون خوارش شد ...» روشن است که گفتگو با خداوند از خصائص پیامبران است.

ص: ۲۴۴

بود و خداوند به او عنایت داشت ممکن است صادر گردد؟!

ثانیاً یکی از کتابهای معروف تورات کتاب مزامیر داود و سرودهای مذهبی و مناجات‌های او است.

آیا مناجات‌ها و سخنان یک قاتل مرتکب زنای محصنه می‌تواند در لابلای کتب آسمانی قرار گیرد؟

اما هنگامی که به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه سخنی از عشق و جنایت و گناه داود به میان آمده و نه سایر فقرات این داستان دروغین؛ بلکه سرگذشت یک دادخواهی عبرت‌انگیز- آن هم به صورت جدی و نه مانند یک مثال- ذکر شده است که شرح آن گذشت.

خالی بودن قرآن از تمام این پیرایه‌ها بسیار قابل ملاحظه است. نکته‌ای که در اینجا ذکر آن نیز لازم به نظر می‌رسد این است که متأسفانه بعضی از مورّخان یا مفسّران اسلامی تحت تأثیر افسانه‌های دروغین تورات واقع شده‌اند و آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. بدیهی است سخنان این گونه افراد هیچ گونه ارزش علمی و تاریخی و تفسیری ندارد؛ زیرا در منابع معتبر اسلامی کوچک‌ترین دلیلی بر گفتار آنها نیست.

جالب توجه این است که از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس بگوید "داوود زن اوریا را تزویج کرد، حدّ بر او جاری می‌کنم "حدّاً للنُّبوّة و حدّاً للإسلام ! یک حدّ به خاطر مقام نبوّت او و یک حدّ به خاطر مقام ایمان او یعنی این تهمت ناروا به داوود از نظر این‌که فرد با ایمانی بوده به تنهایی در خور یک

ص: ۲۴۵

کیفر و مجازات است و توهین به مقام نبوّت او نیز کیفر دیگری دارد(۱).

***

۶. آیا سلیمان بتخانه ساخت؟!

سلیمـان در قرآن مجیـد به عنوان یک پیامبر بزرگ و یک زمامـدار مقتـدر که حکومت بی سابقه و بی لاحقه‌ای داشـته معرفی شـده است و در سوره‌هـای مختلف از جمله سوره بقره، سوره نساء، سوره انبیاء، سوره نمل، سوره سـبا و سوره ص از او به نیکی و عظمت یاد شده مثلًا در سوره ص آیه ۳۰ می‌خوانیم:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ «ما سـلیمان را به داوود بخشـیدیم؛ چه بنده خوبی! زیرا او بسیار توبه کننده بود» و به یاد او بود.

قرآن در تاریخچه نسبتاً مشروحی که از این پیامبر بزرگ در سوره‌های بالا آورده، نه تنها هرگز نسبت بت پرستی و بت سازی به او نمی‌دهد؛ بلکه سراسر زندگی او را از هر گونه آلودگی به شرک و گناه مبرّا می‌کند.

کـافی است در این باره به سوره انبیاء آیات ۷۸ تا ۸۲ و سوره نمل آیه ۱۵ تا ۴۴ و سوره ص آیه ۳۰ تا ۴۰ مخصوصاً داستان هدایت کردن ملکه سبا و نجات او از چنگال شرک و دعوت او به سوی توحید خالص مراجعه فرمایید.

به خصوص آنجا که می‌فرماید: وَصَدَّهَا مَا کَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا کَانَتْ

۱- مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۴۷۲.

ص: ۲۴۶

مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ «سلیمان ملکه سبا را از آنچه غیر از خدا می‌پرستند بازداشت چرا که آن زن از قوم مشرکی بود».

اصولًا از آیات همین سوره استفاده می‌شود که هدف اصلی سلیمان در ماجرای ملکه سبا مبارزه با شرک و بت پرستی و نجات سرزمین او از چنگال این انحراف بود.

به تورات منحرف کنونی بر می‌گردیم، تا ببینیم درباره سلیمان چه می‌گوید و از این پیامبر چه چهره بدی به تصویر می‌کشد، چهره مردی فوق العاده هوس‌باز که به خاطر هوس‌های خود تا سرحد شرك و بت پرستی حتی ساختن بت خانه پیش رفت.

در کتاب اول ملوك و پادشاهان چنین آمده است:

و سلیمان ملك سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حثیان دوست می‌داشت. از امتهائی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایمان قلب شمارا به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید و سلیمان از راه محبت به ایشان درنیایند که ایمان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد.

و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود و ایشان قلبش را برگردانیدند! و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب بر گردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب «عشتروت» خدای صیدونیان و « «ملکوم» مکروه عمونیان (یعنی بت عمونیان) رفت و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماماً نرفت!

ص: ۲۴۷

آن‌گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی اورشلیم است به خصوص کموش مکروه موابیان (بت طایفه موابیان) و به خصوص مولک مکروه پسران عمون (بت آنها) بنا کرد. پس خداوند به سلیمان غضبناک شد به سبب این‌که قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد بر گردید ... و خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده، نگاه نداشتی البته مملکت تو را از دست خواهم گرفت و به بنده‌ات خواهم داد.

نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد به سبب پدرت داود و از دستت پسرت آن را خواهم گرفت ... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم گرفت بلکه به پاس خاطر بنده من داود که برگزیدم به جهت این‌که اوامر و فرائض مرا نگاهداشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود ...»(۱)

از مجموع داستان دروغین تورات چنین بر می‌آید:

۱. سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت و بر خلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد، البتّه سلیمان شخصِ زن ندیده‌ای هم نبود چون ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ زن متعه داشت! با این حال علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد!

۲. سلیمان صریحاً دستور ساختن بتخانه داد وروی کوهی که در برابر اورشلیم آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت، بتکده‌ای برای بت کموش، بت

۱- کتاب اول ملوک و پادشاهان، فصل یازدهم، جمله‌های ۱ تا ۳۴.

ص: ۲۴۸

معروف طایفه موابیان و بت مولک، بت مخصوص طایفه بنی عمون بنا کرد و به بت عشتروت بت صیدونیان نیز علاقه خاصی پیدا نمود، و همه اینها زمان پیری واقع شد!

۳. خداوند به خاطر این انحراف و گناه بزرگ، مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد؛ ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش رحبعام! و به او مهلت خواهد داد هر چه می‌خواهد سلطنت کند، این هم به خاطر بنده خاص خدا داوود (پدر سلیمان) بود؛ همان بنده خاص خدا که طبق صریح تورات مرتکب قتل نفس و زنای محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!

آیا این تهمت‌های ناروا را کسی می‌تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟!

اگر ما سلیمان را همانطور که قرآن می‌گوید پیامبر بدانیم که وضع روشن است، و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم، باز چنین نسبت‌هایی ممکن نیست درباره او صادق باشد.

چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم- یکی به نام مواعظ سلیمان یا حکمت‌های سلیمان و دیگری به نام سرود سلیمان از گفته‌های- از این مرد بزرگ الهی باقی مانده است.

به علاوه در فصل سوم از کتاب اول تاریخ ملوک تورات، جمله‌های ۵ تا آخر، صریحاً آمده است که: «خداوند در خواب شبانه بر سلیمان تجلی کرد و به او خطاب نمود، آنچه می‌خواهی از من طلب کن» سلیمان چون جوان بود و کم

ص: ۲۴۹

تجربه، از خداونـد طلب حکمت نمود، خداوند دعای او را مسـتجاب کرد و به او حکمت و فهم داد و گفت: «حکمت و فهمی به تو دادم که نه پیش از تو و نه بعد از تو به کسی ندادهام».

کسـی که در جوانی چنین علم و حکمت بی نظیری خداوند به او عنایت می کند به هیچ عقل سـلیمی خطور نمی کند که، در پیری و پختگی آن هم به خاطر زنانش، دست به ساختن بتخانه بزند؟!

مسـلماً این افسانههای دروغین مصـنوع مغزهای ناتوانی بوده است، و متأسـفانه افراد نادان آنها را بعـداً در ردیف کتب آسـمانی قرار دادهاند، و این سخنان بی محتوا به عنوان کتاب مقدس جعل شده است.

ولی آیا در تواریخ قرآن هیچ یک از این نسبتهای ناروا دیده میشود؟

دقت و بررسی می گوید: نه.

***

۷. رقابت عجیب یعقوب و برادرش عیسو

قرآن مجید، احترام فوق العادهای برای ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسحاق و فرزند زادهاش یعقوب قائل است و در موارد متعددی از آنها به عظمت و نیکی یاد می کند، لذا در سوره ص در آیات ۴۵ تا ۴۷ میخوانیم:

وَاذْکُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ أُوْلِی الْأَیْدِی وَالْأَبْصَارِ- إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَهٍ ذِکْرَی الدَّارِ- وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیَارِ: «و به

ص: ۲۵۰

خـاطر بیاور بنـدگان ما ابراهیم و اسـحاق و یعقوب را، صاحبان قـدرت و بصـیرت.- ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص گردانیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود- و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بودند.»

و در سوره انبیاء آیات ۷۲ و ۷۳ در مورد این خاندان آمده است که:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ- وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَةَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ «و اسـحاق و- علاوه بر او- یعقوب را به وی بخشـیدیم؛ و همه آنان را افرادی صالح قرار دادیم.- و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هـدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشـتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.»

این تعبیرات نشـان می‌دهـد که آنها مردانی الهی، با ایمان، پاك سـیرت، آگاه و لایق برای رهبری خلق، و پاك و پاکیزه از هر گونه آلودگی بودند.

ولی هنگامی که تاریـخ زنـدگی آنها به دست خرافه پردازان می‌افتـد چنان ترسـیم زشتی، از آنها می‌کننـد که آنها را (العیاذ باللّه) تا سرحـد افرادی متقلب، سودجو و بی بنـد و بـاری که برای رسـیدن به منافع نامشـروع خود، از هیـچ عملی روی گردان نیسـتند، پائین می‌آورد.

برای اثبات صدق این سـخن به سـراغ تورات منحرف می‌رویم تا ببینیم از اسـحاق و یعقوب و برادر بزرگ‌تر یعقوب به نام عیسو چه ترسیم وحشتناکی می‌کند:

«و واقع شد هنگامی که اسحاق پیر شد که چشمانش از دیدن تار شد و پسر

ص: ۲۵۱

بزرگ خود عیسو را خوانده وی را گفت ای پسرم! و او دیگر گفت که اینک حاضرم. و گفت که اینک پیر شدم و به روز وفات خود عارف نیستم. پس حال اسلحه خود یعنی ترکش و کمان خود را بگیر و به صحرا رفته از برای من شکاری صید کن. و برای من چنانکه میل دارم طعامی ترتیب داده به من بیاور تا آن‌که بخورم و جانم پیش از وفاتم ترا برکت دهد.

و ربقاه (۱) آنچه که اسحاق به پسرش عیسو گفت شنید، پس عیسو به صحرا رفت تا آن‌که شکار صید کرده به پدرش بیاورد و ربقاه به پسر خود یعقوب متکلم شده، گفت: اینک پدر تو را شنیدم که با برادرت عیسو بدین مضمون گفت که از برایم صیدی آورده طعامی ترتیب نما تا بخورم و پیش از وفاتم تو را در حضور خداوند دعای خیر نمایم پس ای پسر من فرمانم را اطاعت نما به نوعی که تو را می‌فرمایم.

حال به گله برو و از برایم دو بزغاله خوبی از آن بیاور تا از آنها برای پدرت به نحوی که میل دارد طعامی ترتیب نمایم و تو از برای پدرت ببر تا آن‌که بخورد و پیش از وفاتش تو را برکت دهد. و یعقوب به مادرش ربقاه گفت: این‌که برادرم عیسو مرد موداری است و من ساده هستم احتمال دارد که پدرم مرا مس نماید و من در نظرش مثل فریبنده باشم و بر خود به جای برکت لعنت بیاورم! ...

و ربقاه لباس مرغوب پسر بزرگش عیسو را که به خانه نزدش بود، گرفت و به پسر کوچکش یعقوب پوشانید و پوست‌های آن بزغاله را بر دست‌ها و به سطح گردن او بست و طعام و نانی که ترتیب داده بود به دست پسر خود یعقوب داد و

۱- ربقاه مادر یعقوب و عیسو، و همسر اسحاق بود و با این‌که هر دو فرزندش بودند علاقه خاصی به‌یعقوب داشت.

ص: ۲۵۲

او به نزد پدر خود رفته، گفت: ای پدرم! و او در جواب گفت: اینک حاضرم ای پسرم تو کیستی؟ و یعقوب در جواب به پدر خود گفت: من اول زاده، عیسو هستم به طوری که مرا امر فرمودی کردم، تمنا این‌که برخاسته بنشینی و از صید من بخوری تا آن‌که جانت مرا دعای خیر نماید.

و اسحاق به پسر خود گفت: که ای پسرم از کجا که باین زودی یافتی و او گفت: از این‌که خدای تو در برابرم راست آورد، و اسحاق به یعقوب گفت: به تحقیق ای پسرم نزدیک بیا تا آن‌که تو را مس نمایم که آیا پسرم عیسو هستی یا نه. پس یعقوب به پدر خود اسحاق نزدیک آمد و او را مس نمود گفت: آواز، آواز یعقوب است اما دست‌ها دست عیسو است و او را تشخیص نداد زیرا که دستهایش مثل دست‌های برادرش عیسو مودار بود! پس او را برکت داد و گفت:

آیا خود پسرم عیسو هستی؟ و او گفت که: هستم، و باز گفت: به من نزدیک بیاور تا از صید پسرم بخورم و جانم تو را برکت دهد و به نزد او آورد که خود هم شراب را به او آورد که آشامید! و پدرش اسحاق به او گفت: ای پسرم نزد من آمده مرا ببوس و به اسحاق نزدیک آمد او را بوسید و (اسحاق) او را بویید و او را برکت داده گفت: ببین که رایحه پسرم مثل رایحه زراعتی است که خداوند آن را برکت داده است.

پس خدا تو را از شبنم آسمان، و از فربهی زمین و فراوانی گندم، و شیره انگور عطا نماید و قوم‌ها تو را بندگی نمایند و امت‌ها تو را تعظیم نمایند و مولای برادرانت باش و پسران مادرت را کرنش نمایند. لعنت کننده‌ات ملعون و دعای خیر کننده ات متبارک باشد.

ص: ۲۵۳

و واقع شد بعد از تمام کردن دعای خیر اسحاق یعقوب را، در حین بیرون رفتن یعقوب از حضور پدرش اسحاق که برادرش عیسو از صید باز آمد و او هم طعامی ترتیب نموده به جهت پدرش آورد، و به پدرش گفت که پدرم برخیزد و او صید پسر خود بخورد تا آن‌که جانت به من برکت دهد. و پدرش اسحاق وی را گفت: تو کیستی؟ و او در جواب گفت: من پسر اول زاده‌ات عیسو هستم پس اسحاق به لرزش بسیار شدیدی لرزیده گفت: کیست و از کجاست، آن‌که صید را صید نمود و به من آورده پیش از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم که متبارک هم او خواهد بود.

و هنگامی که عیسو سخنان پدر خود را شنید به فریاد عظیم، و به زیادتی تلخی فریاد کرده، به پدرش گفت: به من هم برکت بده‌ای پدرم، و او گفت:

برادرت از راه حیله بازی آمده و برکت را گرفته است ...»(۱)

و در فصل بعد چنین می‌خوانیم:

«پس اسحاق یعقوب را طلب نمود و او را دعای خیر نمود، و هم او را وصیت نموده گفت: زنی ازدختران کنعتی نگیری ... و خدای قادر مطلق تو را برکت داده، تو را بارور و بسیار گرداند تا صاحب جماعت امت‌ها باشی، و برکت ابراهیم به تو و به ذریه ات به همراهت بدهد تا آن‌که ارض مسافرت را که خدا به ابراهیم داده بود وارث شوی»(۲)

خلاصه داستان

۱- سفر تکوین، فصل ۲۷، جمله‌های ۱ تا ۳۵.

۲- سفر تکوین، فصل ۲۸، جمله‌های ۱ تا ۴.

ص: ۲۵۴

اسحاق دو پسر داشت؛ پسر بزرگ‌تر عیسو و پسر کوچک‌تر یعقوب نام داشت. در اواخر عمر به هنگامی که نابینا شده بود تصمیم گرفت پسر بزگ‌تر را وصی و جانشین خود کند، و به او برکت دهد.- از قرائن استفاده می‌شود که منظور از این برکت همان مقام نبوت و معنویت رسالت و رهبری خلق بوده است- ولی یعقوب حیله‌ای به کار زد و لباس برادر بزرگ‌تر را به فرمان مادرش که به او علاقه داشت و مایل بود او جانشین اسحاق گردد، در برکرد و قطعه پوست گوسفندی به دست‌ها و به گردن خود بست؛ زیرا بدن برادرش پشمالو بود و ممکن بود راز او نزد پدرش فاش گردد- انسانی تا این اندازه پشمالود که بدنش مثل گوسفند باشد در نوع خود راستی عجیب است- و بالاخره با دروغ و تردستی و حیله و نیرنگ خود را به جای برادر بزرگ‌تر جای زد، و پدر پیر هم با این‌که صدای او را شناخت تنها به لمس دست پر موی او قناعت نمود و در حق او دعا کرد و به او برکت داد و او را وصی و جانشین خود و سرپرست خاندان خود نمود.

برادر بزرگتر هنگامی که از ماجرا آگاه شد گریه تلخی سر داد، اما کار از کار گذشته بود، و هنگامی که از پدر تقاضا کرد به او هم برکت دهد، پاسخ شنید که برکت دیگری باقی نمانده و آن‌چه بود برادرش یعقوب برده است و قابل تجدید نظر نیست!!

عجیب این است که خدای اسحاق نیز عمل او را تأیید نمود و مقام نبوت را به مردی حیله گر و دروغگو و مزوّر داد، و به گفته تورات او را بارور و بسیار گردانید و صاحب جماعت و امت‌ها و وارث ملک و افتخارات ابراهیم، پیغمبر

ص: ۲۵۵

بزرگ خود ساخت و نه تنها خاندان اسحاق، بلکه سایر مردم نیز موظف به پیروی از او و کرنش در برابر وی شدند.

این افسانه دروغین و مضحک را چگونه می‌توان به عنوان وحی آسمانی معرفی کرد؟! اگر یک مقام ساده معمولی را کسی به دروغ و حیله تصاحب کند- فی المثل یک لباس ساده افسری بپوشد- پس از کشف حقیقت نه تنها آن مقام را از او سلب می‌کنند، و لباس را از تنش بیرون می‌آورند؛ بلکه او را به خاطر این عمل مجازات هم می‌نمایند ولی مقام نبوت و برکت الهی و رهبری جمعیت را چگونه ممکن است به حقّه و تقلّب تحصیل کرد، و پس از کشف حقیقت نیز آن را در اختیار است؟!

***

۸. نسبت شراب سازی به حضرت مسیح علیه السلام

قرآن مجید احترام فوق العاده‌ای برای حضرت مسیح علیه السلام قائل است؛ و در سوره‌های متعددی- مانند سوره بقره و آل عمران و مائده و بعضی دیگر از سوره‌ها- درباره او سخن گفته، و به عنوان یکی از پیامبران اولوالعزم (صاحب شریعت و کتاب آسمانی) که دارای معجزات فراوانی بوده، او را ستوده است.

در آیه ۴۸ و ۴۹ آل عمران می‌خوانیم:

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ- وَرَسُولًا إِلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ أَنِّى أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ

ص: ۲۵۶

وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «و به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد- (و او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار ده که به آنها می‌گوید) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دهم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد و کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شما است اگر ایمان داشته باشید».

به این ترتیب خلق پرنده و شفای بیماران غیر قابل علاج و زنده کردن مردگان و خبر دادن از امور پنهانی- که به اذن الله صورت می‌گرفت- معجزات مسیح علیه السلام را طبق بیان قرآن تشکیل می‌دهد.

در جای دیگر، نزول مائده آسمانی (غذای بهشتی) را یکی از معجزات مسیح علیه السلام می‌شمرد (سوره مائده، آیه ۱۱۵) که عموماً مسائل معقول و قابل قبول به عنوان معجزه محسوب می‌شوند.

اکنون ببینیم اناجیل در این زمینه چه می‌گویند در انجیل یوحنا که چهارمین انجیل از انجیل‌های چهارگانه است، در باب دوم چنین می‌خوانیم:

«در روز سوم در قانای جلیل (قانای جلیل یکی ازشهرهای بیت المقدس بوده) سوری واقع شد (منظور از سور، مجلس عروسی است) و مادر عیسی علیه السلام در آنجا بود، وهم عیسی علیه السلام و شاگردانش را در آن عیش خوانده بودند (دعوت کرده بودند) و چون که شراب کم شد، مادر عیسی وی را گفت که شراب ندارند و

ص: ۲۵۷

عیسی به او گفت که ای زن مرا با تو چه کار است، هنوز وقت من نرسیده است، و مادرش به خادمان گفت هر چه شما بفرماید عمل نمایید.

در آن خانه، شش کوزه سنگی بود که برای طهارت یهودیان گذارده بودند هر که از آن کوزه‌ها دو سه من می گرفت، و عیسی آنها را گفت که کوزه‌ها را از آب پر کنید، پس آن کوزه‌ها را از آب مملو کردند، به ایشان گفت حالا قدحی عظیم بر دارید و به نزد میر مجلس ببرید، (منظور از میر مجلس، بزرگتر مجلس است) پس بردند، و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید خود ندانست که آن شراب از کجا آمده؟ مگر خادمان که آب را برداشته بودند دانستند پس آن میر مجلس داماد را مخاطب ساخته و به او گفت همه مردم شراب خوب را اول حاضر می‌سازند، و بعد از آن که بسیار خورده باشند شراب بد را، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟!

سپس اضافه می کند این معجزه را که نخستین معجزه‌اش بود، عیسی در قانای جلیل نمود و جلال خدا را جلوه داد و شاگردانش به او ایمان آوردند»(۱).

از این داستان نکات زیر استفاده می‌شود:

۱. هنگامی که حضرت مسیح علیه السلام به اتفاق مادرش مریم به مجلس عروسی وارد می‌شود چون شراب‌ها تمام شده بود به درخواست مادرش اقدام به معجزه کرد و شش کوزه پر از آب را مبدّل به شراب ناب کرد، به صورتی که حاضران تحت تأثیر طعم جالب آن شراب واقع شدند.

۲. این معجزه نخستین معجزه مسیح بود که به تقاضای مادرش انجام گرفت!

۱- انجیل یوحنا جمله‌های ۱ و ۱۲ باب دوم.

ص: ۲۵۸

۳. حضرت مسیح با این معجزه (تبدیل آب به شراب) جلال خود را جلوه داد و سبب ایمان شاگردان شد!

جالب این‌که هنوز اهالی شهر قانای جلیل، کوزه می‌سازند و به سیاحان و زوّار می‌فروشند به یاد آن کوزه‌های شراب که به اعجاز حضرت مسیح علیه السلام درست شد.

شک نیست که این یک افسانه ساختگی و دروغینی است که به این پیامبر بزرگ نسبت داده شده؛ امروزه زشتی شراب و زیان‌های بی شمار آن بر کسی پوشیده نیست، و در همه ادیان آسمانی حرام و ممنوع است، و حتی در همین کتاب مقدس یهود و نصاری به آن تصریح شده است چنانکه در کتاب امثال سلیمان با لحن شدیدی شراب مذمت شده، آنجا که می گوید:

«وای که راست؟ و آن که راست؟ و منازعات که راست؟ و غمگینی که راست؟ و جراحت‌های بی سبب که راست؟ (چه کسی را هست) و حمرت چشمان (سرخی چشم) که راست؟

- مر کسانی راست که متوقفین‌اند در شراب- کسانی که به نوشیدن شراب ادامه می‌دهند- و مسکرات ممزوج را تفحص می‌نمایند (اشاره به کسانی است که در جستجوی شراب‌های بهتر، آنها را با اشیاء دیگری ممزوج می کردند تا طعم لذیذتری پیدا کنند).

- هنگامی که شراب سرخ فام است (سرخ رنگ است) و رنگش را در جام نمایان ساخته و هم به راستی حرکت می‌نماید به آن مَنگر- چه عاقبت مثل مار می گزد، و مثل شاه مار نیش می‌زند- چشمان تو به زنان بیگانه نگران خواهد شد،

ص: ۲۵۹

و دل تو متـدبّر کجی‌ها خواهـد بود- و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سـردار کشتی خواهی بود- و بگویی که مرا زدند و الم نکشیدم و مرا کوفتند و دریافت نکردم بیدار کی خواهم شد تا آن‌که بار دیگر آن را جستجو نمایم.»(۱)

از این عبارت به خوبی بر می‌آید که مفاسد شـراب بسـیار زیاد است و سبب ناراحتی جسم و پریشانی روح و فکر و بروز منازعات و جنگ و جـدال‌های اجتماعی و اسـباب بدبختی انسان است، اثرش همچون زهر مار، در وجود انسان‌ها و مایه بی عفتی و اعمال گناه آلود جنسی و گرفتاری در میان انواع تخیلات و گرفتاری‌ها می‌گردد که به طرز بسیار روشنی در این عبارات مطرح شده است.

در جای دیگر از کتاب امثال سـلیمان می‌خوانیم: «شـراب مسـتهزء (سـبب می‌شود که انسان حرکاتی کند و سـخنانی گوید که مورد تمسخر واقع شود) و مسکرات غوغا آورند (سبب منازعات و مخاصمات است) و هر کسی که به او فریفته شود حکیم نمی‌شود.»(۲)

در فصل ۲۸ کتـاب اشـعیاء نیز می‌خوانیم: «امـا ایشـان (اشـاره به گروهی از منحرفـان است) نیز از شـراب ضالّ و از مسـکرات گمراه شدند»(۳)

در جـای دیگر از همین کتاب آمـده است: «وای بر آنانی که به نوشـیدن شـراب، پهلوان و در مزج مسـکرات قوتمندنـد»(۴) یعنی با نوشیدن شراب، نیروهای آنها تحریک و آماده منازعه می‌شود.

۱- عهد عتیق، کتاب امثال سلیمان، فصل ۲۳.

۲- عهد عتیق، امثال سلیمان، فصل ۲۰، جمله ۱.

۳- کتاب اشعیاء فصل ۲۸، جمله ۷.

۴- همن مدرک، فصل ۵، جمله ۲۲.

ص: ۲۶۰

و در کتاب هوشیع (از تورات) آمده است: «زنا و شراب و شیره انگور (به صورت مسکر) دل را می گیرند.»(۱)

از این تعبیرات به خوبی روشن می‌شود که شراب هرگز به معنای نوشیدنی‌های معمولی حلال نیست؛ بلکه به معنای مایع مست کننده است که به جسم و جان انسان زیان می‌رساند، و سبب گمراهی و بدبختی می‌شود.

با این حال آیا شرم آور نیست که گفته شود اولین معجزه حضرت مسیح علیه السلام که در شهر قانای جلیل ظاهر شده این بود که چندین ظرف بزرگ پر از اب به برکت او تبدیل به شراب ناب شد؟! و این عبارت تحریف شده هنگامی که با معجزات مسیح علیه السلام در قرآن مجید مقایسه شود، تفاوت میان تاریخ‌های ساخت مغز بشر و تاریخ واقعی نشأت گرفته از طریق وحی، روشن می گردد.

***

۹. مسیح علیه السلام و دعوی الوهیت

قرآن با صراحت دامان حضرت مسیح علیه السلام را از هرگونه ادّعای ناروا در زمینه الوهیت پاک می‌شمرد؛ و با صراحت می گوید: وَإِذْ قَالَ اللَّهُ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّی إِلَهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ- مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ وَکُنتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مَّا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَأَنْتَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ: «به خاطر بیاور

۱- کتاب هوشیع، فصل ۴، جمله ۱۱.

ص: ۲۶۱

هنگامی را که خداونـد (در قیامت) به عیسـی بن مریم علیه السـلام می گویـد: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را- غیر از خـدا- معبود قرار دهیـد، عیسـی می گویـد ":خداونـدا! منزهی، من هرگز حق ندارم آنچه شایسـته من نیست بگویم اگر چنین گفته بودم تو می‌دانسـتی، آنچه را در دل من است می‌دانی و من آنچه در ذات تـو است نمی‌دانم و تـو دانـای اسـرار پنهـانی- "من به آنهـا چیزی نگفتم جز آنچه به من امر فرمودی که (تنها) خدا را بپرستید که پروردگار من و شما است و تا زمانی که من در میان آنها بودم گواه ایشان بودم (تا از مسـیر توحید به سوی شرک منحرف نشوند) اما هنگامی که مرا باز گرفتی، تو مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی گواهی»(۱)

حال ببینیم اناجیل درباره مسیح علیه السلام چه می گویند.

در انجیل یوحنا می‌خوانیم:

«و یهودیان سـنگ‌ها را باز داشتند تا او را سنگسار کنند- عیسی به آنها جواب داد که من بسیار کارهای خوب را از جانب پدر خود به شما نموده‌ام به جهت کدام از آنهاست که شما مرا سنگسار می کنید؟- یهودیان به او جواب داده گفتند:

برای کـار خوب تو را سـنگسار نمی کنیم؛ بلکه به جهت کفر و به جهت این‌که تو انسان هستی و خود را خـدا می گردانی؛ عیسـی به آنها جواب داد ... آیا شـما به آن کس که پـدر او را منزه کرد، و به جهان فرسـتاده می گویید که تو کفر می گویی از آنجا که گفتم من پسـر خدا هستم اگر من کارهای پدر خود را به جا نمی‌آرم باور مکنید- و اگر به جا آرم هر چند که مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید، تا شما

۱- سوره مائده، آیات ۱۱۶ و ۱۱۷.

ص: ۲۶۲

بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در وی»(۱)

از این عبارات چند نکته روشن می‌شود:

۱. یهودیان عیسی را متهم می‌کردند که او ادعای خدایی کرده است و حکم به تکفیر او و سنگسار نمودنش دادند.

۲. مسیح به هنگام دفاع از خود، گاه می‌گوید: من گفته‌ام پسر خدا هستم، و خدا پدرم من است، و گاه می‌گوید: من کارهای خدایی انجام می‌دهم، اگر انجام ندادم سخن مرا باور نکنید، و اگر انجام دادم باور کنید که خدا در من است و من در خدا.

تعبیر به پسر و پدر و انجام کارهای خدایی و حلول انسان در خدا و خدا در انسان، تعبیراتی کفرآمیز است که با هیچ یک از معیارهای منطقی سازگار نیست، و اصولًا دلیلی ندارد که یک پیامبر، حتی به عنوان مجازی این گونه تعبیرات را در مورد خود و خداوند بیان کند و بی خبرانی را به اشتباه بیندازد و به دست دشمنان بهانه دهد که بخواهند او را سنگسار کنند.

این در حالی است که قرآن- در آیاتی که در بالا خواندیم،- با صراحت می‌گوید: مسیح هیچ‌گونه ادعایی جز بندگی خداوند و نبوت و رسالت از سوی او نداشت، و در مقام عبودیت و تسلیم در برابر فرمان خدا نیز بسیار خاضع بود، در آیات دیگر نیز می‌گوید: آنچه از معجزات انجام می‌داد همگی به اذن و فرمان خدا بود، در سوره مائده آیه ۱۱۰ می‌خوانیم: إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنفُخُ فِیهَا فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَتُبْرِءُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۰، جمله‌های ۳۱ و ۳۸.

ص: ۲۶۳

الْمَوْتَی بِإِذْنِی » (به خـاطر بیاور) هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنـده می‌ساختی، و در آن می‌دمیـدی، و به اذن من، پرنـده ای می شـد؛ و کور مـادرزاد، و مبتلاـ به بیماری پیسـی را به اذن من، شـفا می دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می کردی.»

مقایسه این گونه مسائل تاریخی در قرآن و انجیل با یکـدیگر نشان می‌دهـد کدام از سوی خدا است، و کدام تحریف یافته و ساخته مغز بشر.

۱۰. زن بدکار در حضور حضرت مسیح علیه السلام

در آیات مختلفی که از قرآن مجیـد درباره حضـرت مسـیح علیه السـلام آمـده حتی کمترین ترک اولائی درباره او دیده نمی‌شود و آیاتی که در سوره مریم درباره مادرش مریم آمـده به قـدری قـداست او را در سـطح بالا توصـیف می کنـد که وقتی فرشـته وحی را برای بخشـیدن فرزند به او از سوی خدا آمده بود، مشاهده کرد، سـخت وحشت زده شد، و به خدا پناه برد- زیرا او به صورت جوان زیبای ناشناسـی در برابرش ظاهر شـد- حتی هنگامی که درد وضع حمل به او دست داد، و آینـده زندگی خویش را در نظر مجسـم ساخت، که ممکن است دشـمنان و ناآگاهان نسبت‌های ناروا به او دهند، گفت: یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً: «ای کاش پیش از این مرده بودم وبه کلی فراموش شده بودم»(۱).

ولی پیامبری با این قداست، که در گاهواره به فرمان خدا زبان می گشاید و

۱- سوره مریم، آیه ۲۳.

ص: ۲۶۴

عملًا به پاکی مادرش گواهی می‌دهد، و از همان لحظه از نماز و زکات، و آنچه آیین تقوا است سخن می گوید: چنان ترسیمی در بعضی از اناجیل از او شده که خواننده‌ای را در تعجب فرو می‌برد.

اکنون توجّه کنیم و ببینیم انجیل لوقا سرگذشت زن بدنام شهر را که نزد مسیح علیه السلام آمد و توبه کرد چگونه بیان می کند: «ناگاه زنی از آن شهر که گناهکار می‌بود چون یافت که او (حضرت مسیح) در خانه فریسی (فریسی‌ها یکی از فرق یهود بودند و اصل فریس به معنای گوشه گیر است) نشسته است، حقه عطری پیدا نموده، پس به عقب سر او گریان نزدیک پاهایش ایستاده شروع به ترکردن پاهای او به اشک خود نموده، و به موهای سر خود خشک نموده و پاهایش را می‌بوسید و عطر می‌مالید.

آن فریسی که او را خوانده بود (دعوت کرده بود) این مقدمه را ملاحظه کرده و با خود می گفت: چنانچه این کس پیغمبر بودی هر آینه یافتی که این زن که او را مس می کند کیست و چه قسم زنی است زیرا که گناهکار است.

عیسی تکلم فرموده، وی را گفت که ای شمعون چیزی دارم که به تو اظهار می کنم، گفت: ای استاد بفرما، گفت: طلبکاری را دو بدهکار بودند، که یکی پانصد دینار بدهی داشت و دیگری پنجاه دینار، چون چیزی نداشتند که ادا نمایند هر دو را بخشید پس بگو کدامیک از آنها او را بیش دوست خواهد داشت؟ شمعون در جواب عرض کرد: که گمان دارم آن کس که به او بیشتر بخشیده است فرمود براستی جواب داده‌ای و به آن زن اشارت نموده، شمعون (۱)

۱- شمعون در اصل به معنای شنونده است، و به گفته نویسنده قاموس کتاب مقدس نام ده نفر می‌باشد که‌اشاره‌ای به آنها در کتب مقدس مسیحیان شده، یکی از آنها همان شمعون فریسی است که در این داستان مخاطب مسیح بوده.

ص: ۲۶۵

را گفت: این زن را می‌بینی من در خانه تو در آمدم آب برای پاهای من نیاوری اما او پاهای مرا با اشک‌ها شسته، به موهای سر خود خشک نمود، تو مرا نبوسیدی و او از وقت آمدنم از بوسیدن پاهای من باز نایستاده است، و تو سر مرا به روغن چرب ننمودی او پاهای مرا عطر مالید، و به جهت این به تو می گویم که گناهان بسیار او آمرزیده شد، زیرا که بسیار دوست داشت، و آن کس که اندک دوست دارد، برای او اندک آمرزیده شود، و آن زن را گفت که گناهان تو آمرزیده شد.»(۱)

حاصل این داستان چنین است که حضرت مسیح به خانه یکی از فریسیان که طایفه‌ای از یهود بودند در می‌آید، صاحب خانه احترام زیادی برای او قائل نمی‌شود اما زن گناهکار و منحرفی در آن شهر بود که از حضور او باخبر شد و به خانه یهودی در آمد.(۲)

در آن زمان معمول بود که پای مهمان را به احترم می‌شستند، و گاه به موهای او روغن می‌مالیدند- به خاطر این‌که غالباً پابرهنه راه می‌رفتند و در سفرها چون وسیله پوشش داری نداشتند موها و پوست بدنشان بر اثر وزش بادها خشک می‌شد.

زن گنهکار به جای آب با اشک چشم خود پاهای مسیح علیه السلام را (طبق این داستان ساختگی) شستشو داد و به جای حوله با گیسوان بلندش پای او را خشک کرد با لب‌های گرم خود پاهای او را بوسه می‌داد.

۱- انجیل لوقا باب هفتم جمله‌های ۳۷ تا ۴۸.

۲- این زن احتمالًا همان مریم مجدلیته زن زناکار و ثروتمندی است که به گفته انجیل لوقا در باب بعد(باب هشتم) به دست مسیح علیه السلام توبه کرد و جزء یاران او شده بود.

ص: ۲۶۶

منظره چنان زننده بود که مرد یهودی صاحب خانه ناراحت شد، وبا خود گفت: اگر این مرد پیامبر بود و متوجه می‌شود که این زن چه کاره است لااقل از این کار جلوگیری می کرد.

مسیح به فراست دریافت و با مثالی که در مورد دو بدهکار زد او را قانع کرد و به او اعلام داشت با اینکه من مهمان تو بودم، این پذیرایی را که زن بدکار از من کرد نکردی؛ تو پای مرا با آب نشستی اما او با اشک چشم شست؛ تو مرا نبوسیدی اما او پیوسته پای مرا می‌بوسید؛ تو سرم را با روغن چرب نکردی ولی او عطر را به پای من می‌مالید.

حال کمی به تجزیه و تحلیل این داستان بپردازیم، ببینیم آیا برای یک پیامبر بزرگ و حتی یک فرد پرهیزکار عادی سزاوار است که خود را در اختیار زن آلوده‌ای بگذارد که این چنین با او رفتار کند.

اولًا حضرت مسیح علیه السلام در آن زمان جوان بود و حدود سی سال داشت، و آن زن بدکار هم قاعدتاً جوان و زیبا بود، زیرا زن بدکار معروف شهر قاعدتاً زن زشت و از کار افتاده نمی‌تواند باشد، چگونه می‌توان باور کرد پیامبر بزرگی که برای تهذیب اخلاق و گسترش آیین تقوا آمده است به زن بدکاری اجازه دهد که آن قدر پاهای او را دستمالی کند، با اشک چشم بشوید، با موهای ظریفش خشک کند با دست‌های لطیفش روغن مالی نماید و با لب‌های داغش مرتباً او را ببوسد آیا این باورکردنی است؟

به فرض که می‌خواست توبه کند، توبه هم راه و رسمی دارد، آیا تاکنون کسی با یک روحانی یا کشیش عادی چنین معامله‌ای کرده است؟ تا چه رسد به یک پیامبر الهی. در هر صورت آثار خرافی بودن این داستان از جبین آن کاملًا نمایان

ص: ۲۶۷

است.

از این گذشته مسیح علیه السلام با مثالی که (طبق این داستان) ذکر کرده هرگز پاسخ یهودی را نداده است، ایراد یهودی این نبود که چرا این زن این قدر محبت می‌کند تا جواب گفته شود که زیادی محبت او به خاطر زیادی گناه او است؛ بلکه ایراد یهودی این بود که چرا پیامبر خدا اجازه می‌دهد زن آلوده و بدنامی این قدر پای او لمس کند، با اشک چشم خود بشوید، و با موهای خود خشک کند و عطر و روغن به آن بمالد و مسلماً زیادی و کمی گناه ربطی به این کار ندارد.

به هر حال سرگذشتی که در تواریخ قرآن درباره مسیح علیه السلام آمده او را از این گونه نسبت‌ها پاک و مبرا می‌کند.

***

نتیجه

از آنچه در بالا ـ ضمن ده فراز گفته شد در یک مقایسه روشن، بین تواریخ عهدین (کتب مقدّسه یهود و مسیحیان) یعنی همان کتاب‌هایی که در عصر نزول قرآن به عنوان مهمترین منابع تاریخ ادیان شمرده می‌شد به خوبی معلوم می‌شود که هرگز نمی‌تواند قرآن زاییده فکر انسانی باشد؛ زیرا به هر حال باید از آنها متأثر می‌شد، و این اثر پذیری در نقل این گونه داستان‌ها اثر می‌گذاشت؛ ولی پاک بودن تواریخ قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به شرح داستان انبیاء پیشین است از این گونه خرافات و نسبت‌های ناروا، گواه بر این است که از منبع علم پروردگار

ص: ۲۶۸

سرچشمه گرفته و معجزه‌ای جاویدان است.

ص: ۲۶۹

۵- اعجاز از نظر وضع قوانین

اشاره

می‌دانیم در قرآن مجید علاوه بر معارف و تعلیمات مربوط به مبدء و معاد و مسائل اخلاقی و تاریخی، و دستورات مربوط به عبادات، یک رشته قوانین اجتماعی نیز آمده است، که در واقع ترسیمی از قانون اساسی اسلام و بخشی از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی و سیاسی است.

دقت در این بخش از قرآن به تنهایی می‌تواند معجزه بودن آن را ظاهر سازد؛ چرا که ظهور و بروز این قوانین بسیار حکیمانه- که نمونه‌های آن خواهد آمد-/ آن هم در محیطی که قانون جنگل بر آن حکم فرما بود، یا به تعبیر دیگر بی قانونی در آن بیداد می‌کرد، می‌تواند هر فرد منصفی را به تسلیم وا دارد. بنابراین ما ناگزیر نیستیم عظمت این کتاب آسمانی و اعجاز آن را فقط در مسائل مربوط به فصاحت و بلاغت، یا معارف و علوم و جنبه‌های تاریخی جستجو کنیم؛ بلکه بررسی مجموعه قوانین موضوعه در قرآن نیز به تنهایی دریچه ای است به سوی این جهان بزرگ.

در اینجا لازم است قبلًا مقدمه کوتاهی پیرامون این معنا- که یک قانون خوب

ص: ۲۷۰

چه خصوصیاتی را باید دارا باشد- داشته باشیم، تا پایه‌ای برای این بحث گردد.

بهترین قانون‌ها کدام قانون است؟

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست؛ ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می‌شود. مسأله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفت‌ها و ترقی‌هایش مدیون همین زندگی اجتماعی است؛ همین زندگی دسته جمعی سبب می‌شود که افکار متفکّران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیت‌ها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفت‌ها و ترقیات مهمی در علوم و دانش‌های انسانی و در زمینه تمدن بشری باشیم.

انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضع بحث جداگانه‌ای است؛ ولی به یقین اگر زندگی انسان‌ها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسانِ امروز با انسان‌های قبل از تاریخ، فرقی نداشت. نه علم و تمدن و اختراع و اکتشافی وجود داشت و نه صنایع، نه هنرها و ادبیات و نه هیچ پیشرفت دیگری پدید نمی‌آمد.

ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پیشگیری نشود، نه تنها چرخ‌های تکامل و ترقی از کار باز می‌ایستد؛ بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی

ص: ۲۷۱

بکشاند.

این ضایعات عمدتاً عبارت است از: درگیری‌هایی که از اصطکاک منافع و تزاحم حقوق و برتری جویی‌ها، انحصارطلبی‌ها، خودکامگی و خود خواهی‌ها به وجود می‌آید و عامل درگیری و نزاع‌ها و کشمکش‌های دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی گردد.

به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات ومشاجرات و درگیری‌ها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می‌شود.

اصولًا اجتماع به معنای واقعی زمانی شکل می‌گیرد که همکاری و همگامی و همفکری در میان افراد جامعه وجود داشته باشد، و چنین چیزی جز در پرتو وضع قوانین و مقررات، امکان‌پذیر نیست.

اصولًا همکاری بدون تعهد مفهومی ندارد، و تعهد خود سرچمشه پیدایش قانون است.

علاوه بر اینها اشتباه است اگر ما وظیفه قانون را منحصر به جلوگیری از تجاوزها و پایان دادن به کشمکش‌ها بدانیم؛ هر چند وضع بسیاری از قوانین به همین منظور بوده است.

بلکه قانون قبل از این کار وظیفه استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادها، و متمرکز ساختن نیروها و بسیج امکانات در یک سوی معین به منظور تکامل هر چه بیشتر

ص: ۲۷۲

را دارد.

در واقع قانون مانند خون در عروق جامعه بشریت است، و لذا با صراحت باید گفت: اگر قانونی وجود نداشت، اجتماعی هم نبود، پیشرفتی هم حاصل نمی‌شد.

اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد:

۱. تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگ‌ها و نژادها و زبان‌ها را در خود حل نماید.

۲. وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیت‌ها را فراهم سازد.

۳. آزادی به معنای واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند.

۴. حق عادلانه هر کس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادم‌ها و تجاوزها جلوگیری نماید.

۵. روح اعتماد واطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد.

۶. به عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده‌ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندان‌های زیاد با خود یدک بکشد، و البتّه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است؛ بلکه یک قانون خوب آن است که از طریق آموزش‌های

ص: ۲۷۳

فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری از نابسامانی‌ها بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد.

دستگاهای قضایی و مجازات‌ها و زندان‌ها، به منزله طب درمانی و یا به عبارت صحیح‌تر، به منزله جراحی کردن یک بیمار است؛ ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوع‌تر و هم کم هزینه‌تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

با این مقدمه به سوی قرآن باز می‌گردیم، و قوانین آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ویژگیهای قوانین قرآن

اشاره

قبلًا ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تمام این قوانین در محیط حجاز به ظهور پیوست، محیطی که قانون تقریباً در آن مفهومی نداشت، و تنها آداب و رسوم محدود و آمیخته به خرافات در میان قبائل آن در لباس قانون حکومت می‌کرد و ظهور قوانین اسلامی در چنان محیطی، راستی عجیب است و هیچ گونه توجیه طبیعی و عادی برای آن متصوّر نیست؛ جز آن‌که قبول کنیم همه از سوی خدا است.

ص: ۲۷۴

اول: جامعیت و گستردگی

با این که قرآن مجیـد در محیطی نازل شد که از جهات مختلف بسته بود و ارتباط محدودی با جهان خارج از جزیره داشت و مسأله قومیت و نژاد و زندگی قبیلگی بر همه شئون آن حاکم بود، محصول چنین محیطی طبعاً باید رنگ قومیت عربی، بلکه رنگ قبیلگی داشته باشد، ولی جالب این که قوانین قرآن به هیچ وجه چنین رنگی را ندارد و حتی یک بار خطاب یا «ایُّهَا الْعَرَبُ» در قرآن دیده نمی‌شود.

همه سخن در قرآن از عموم انسان‌ها است و خطاب‌ها به شکل یا بنی آدَمَ (۱): «ای فرزندان آدم» و یا ایُّها النّاسُ (۲): «ای مردم»، و یا یا ایُّها الّذین امنوا(۳): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» و یا عبادی (۴): «ای بندگان من»، و یا ایّها الانسانُ (۵): «ای انسان» است.

به این ترتیب مخاطبین قرآن همه جهانیان؛ وقوانین آن ناظر به همه انسان‌ها است.

آیه وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ «تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم»(۶) و آیه تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً:

«زوال ناپـذیر و پربرکت است کسـی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»(۷) و آیه إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ «آن نیست مگر تذکّری برای

۱- ۵ مورد.

۲- بیش از ۲۰ مورد.

۳- بیش از ۸۰ مورد.

۴- پنج مورد.

۵- دو مورد.

۶- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۷- سوره فرقان، آیه ۱.

ص: ۲۷۵

جهانیان.»(۱) و مانند آن، گواه دیگری بر این مدّعا است.

قرآن امتیازات نژادی را در آن محیط نژاد پرست به کلی حذف کرده است و با منطق زیبای «شما همه فرزندان آدمید و از یک پدر و مادر آفریده شده‌اید» عموم مردم را مخاطب قرار می‌دهد و همه را برادر و متعلّق به یک خانواده اعلام می‌کند، پیوند همه انسان ها را در سرحد اخوت تحکیم می‌کند و می‌گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک برتری نیست،) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است؛ به یقین خداوند دانا و آگاه است.»(۲)

و در جای دیگر، تمام پیوندهای محدود را نفی کرده و پیوند افراد با ایمان را از هر نژاد و هر زبان و هر زمان و هر مکان، منحصر به پیوند اخوت و برادری می‌داند که نزدیکترین پیوندها بر اساس مساوات و برابری است و بر این اساس می‌فرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ: «مؤمنان فقط برادر یکدیگرند»(۳) (به مفهوم انَّما که برای حصر است توجه کنید.)

اینها همه از یک سو، و از سوی دیگر جامعیت قوانین قرآن به گونه‌ای است که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد. از مهمترین مسائل اعتقادی گرفته (توحید) تا ساده‌ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی (مانند پاسخ دادن به سلام و هر

۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۴.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۰.

ص: ۲۷۶

گونه تحیت و خوش آمدگویی)، مثلًا در یک جا می‌فرماید: وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً: «هنگامی که کسی به شما تحیت و خوش آمد می‌گوید، پاسخ او را به گونه‌ای بهتر بدهید، یا لااقل به همان گونه پاسخ گویند خداوند حساب همه چیز را دارد.»(۱)

در قرآن مجید، آیه‌ای درباره نوشتن دیون و بدهی‌ها داریم که طولانی‌ترین آیه قرآن است و در آن حدود بیست حکم الهی، پیرامون همین مسأله بیان شده است.(۲) و این نشان می‌دهد که پرداختن قرآن به مسائل مربوط به عقاید و معارف اسلام، در مورد مبدء و معاد و مانند آن، هرگز مانع از این نبوده که سایر احکام مورد نیاز را نیز بیان کند.

نمی‌گوییم تمام جزئیات احکام و قوانین، در ظواهر آیات قرآن بیان شده زیرا حجم آنها مسلّماً چندین برابر قرآن است؛ بلکه منظور این است که در هر قسمت، اصول لازم را بیان فرموده است.

بد نیست در اینجا اشارات کوتاهی به بخش‌هایی از این اصول داشته باشیم:

۱. توحید زیر بنای همه چیز در مسائل اعتقادی قرآن بیش از همه چیز روی اصل توحید تکیه کرده و صدها بار در آیات قرآن، به این‌مسأله اشاره شده، و دقیق‌ترین مفاهیم توحید را ترسیم نموده، تا آنجا که درباره خداوند می‌فرماید:

لَيْس كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: «هیچ چیز همانند خداوند نیست»(۳) و اوصاف جلال و جمال او را در صدها آیه شرح داده که در این زمینه می‌توانید به جلد سوم این کتاب

۱- سوره نساء، آیه ۸۶.

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳- سوره شوری، آیه ۱۱.

ص: ۲۷۷

(پیام قرآن) مراجعه کنید. نه تنها خدا را از هر نظر یگانه می‌شمرد؛ بلکه نبوّت انبیاء را نیز دعوت واحدی می‌داند و جدایی افکندن میان آن‌ها را نادرست می‌شمرد لا نُفَرِّقُ بَیْنَ احَدٍ مِنْ رُسُلِهِ «مؤمنان می گویند ما میان پیامبران جدایی نمی‌افکنیم» هر چند هر کدام از آنها مأموریتهای ویژه‌ای، طبق نیاز زمانی خود داشتند، ولی اصول دعوت آنها همه جا یکی بوده است.

مسأله توحید در جامعه انسانی نیز حاکم است و چنانکه گفتیم تمام افراد اجتماع را عضو یک خانواده و از آنها تعبیر به برادرانی می کند که از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند.

۲. عدالت اجتماعی یکی از مهم‌ترین تعلیمات انبیاء است، قرآن در این زمینه می‌فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ: «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»(۱)

و در تعقیب این هدف، همه افراد با ایمان اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، از هر نژاد و زبانی را، دعوت به این امر کرده و می‌فرماید: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَی أَنفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد!»(۲)

۳. در زمینه روابط اجتماعی و قراردادها و هر گونه عهد و پیمان، همه را به

۱- سوره حدید، آیه ۲۵.

۲- سوره نساء، آیه ۱۳۵.

ص: ۲۷۸

پایبندی به این اصل دعوت کرده و می‌فرماید: یَأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان‌ها (و قراردادها) وفا کنید!»(۱) و نیز می‌فرماید: أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْئُولًا: «و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود.»(۲)

گسترش و شمول این است که حتی عهد و پیمان با غیر مسلمین را شامل می‌شود و بر روابط عمومی و خصوصی، و قراردادهای بین المللی نیز حاکم است.

۴. در زمینه دفع هر گونه تجاوز و جبران هر گونه خسارت ناشی از تجاوز دیگران، در یک عبارت کوتاه و کاملًا حساب شده می‌فرماید: فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ

«هرکس به شما حمله کرد، همانند حمله وی بر او حمله کنید و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است»(۳)

۵. و در زمینه مسائل دفاعی نیز یک اصل کلی متین را پیشنهاد می کنند:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّکُمْ «برای مقابله با آنها (دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و از اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!» تا تجاوز و جنگی صورت نگیرد.(۴)

۱- سوره مائده، آیه ۱.

۲- سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳- سوره بقره، آیه ۱۹۴.

۴- سوره انفال، آیه ۶۰.

ص: ۲۷۹

در اینجا تدارک قوا و تقویت نیروها را بطور عام، و آماده ساختن مرکب جنگی آن عصر را بطور خاص (به عنوان یک مصداق) به منظور پیشگیری از وقوع جنگ و ارهاب و ترساندن دشمنان توصیه می کند، و این منطقی‌ترین هدف برای تقویت بنیه نظامی است.

۶. اما در مناقشه‌ها و نزاع‌هایی که بین هم مسلکان و رقبای اجتماعی واقع می‌شود توصیه دیگری دارد و می گوید: به جای مقابله به مثل، یا اعداد قوا از مقابله به ضد استفاده کنید و بدی را به نیکی پاسخ دهید تا نفاق و عداوت برچیده شود بنابراین می‌فرماید: ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.- امّاجز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند».(۱)

۷. درباره سر نوشت انسان با صراحت می گوید: سرنوشت هر کس به دست او است و درگرو تلاش و کوشش او می‌باشد: کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ: «هر کس در گرو کاری است که انجام می‌دهد»(۲) و وَأَنْ لَیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی- وَأَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرَی «و این که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و

۱- سوره فصلت، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲- سوره مدثر، آیه ۳۸.

ص: ۲۸۰

کوشش او نیست،- و این که تلاش او بزودی دیده می شود». (۱)

۸. در مورد آزادی عقیده و این‌که جز از طریق استدلال و تبیین دین نمی‌توان در محیط فکری کسی نفوذ کرد، می‌فرماید: لَا إِکْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنْ الغَيِ «در قبول دین هیچ اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف، آشکار و تبیین شده». (۲)

و در مورد آزادی انسان‌ها می‌گوید: یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همان آزاد کردن انسان‌ها از قید و بندهای اسارت بوده است: وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ «پیامبری که زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دست و پا و گردنشان) فرو می‌نهد». (۳)

این زنجیرهای اسارت، مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سلب آزادی انسان‌ها را شامل می‌شود.

۹. در مورد عدم دخالت در زندگی خصوصی دیگران و احترام به شخصیت افراد و ترک هتک آنان می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ بَعْضاً: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنند و هیچ یک از شما از دیگری را غیبت نکند.» (۴)

۱۰. همزیستی مسالمت‌آمیز با تمام کسانی که سر جنگ ندارند، و به دلیل وجود اهداف مشترک قابل تفاهم هستند یا لااقل راه بی‌طرفی را می‌پیمایند، از اصولی است که قرآن مجید بر آن تأکید نموده‌و می‌فرماید: لَّا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ

۱- سوره نجم، آیات ۳۹ و ۴۰.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴- سوره حجرات، آیه ۱۲.

ص: ۲۸۱

الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکُمْ فِی الـدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»(۱)

سسپس می‌افزاید: إِنَّمَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَأَخْرَجُوکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ وَظَاهَرُوا عَلَی إِخْرَاجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ «خداوند شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند و (کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ستمکار است»(۲).

دوم: تقویت پیوندهای اجتماعی

اجتماع بشری که منشأ همه پیشرفت‌ها و موفقیت‌های علمی و اجتماعی است در صورتی می‌تواند، به هدف مطلوب خود برسد که محکم‌ترین پیوند را داشته باشد وگرنه تبدیل به جهنّم سوزانی می‌شود، که زحمات و مشکلات اجتماع را دارد، بی آن‌که از برکات آن بهره‌مند گردد.

کتاب خدا از یک سو و بر وحدت عمومی جهان بشریت به عنوان اعضای یک خانواده و برادرانی که از یک پدر و مادر متولد شده‌اند تأکید می کند. (چنانکه

۱- سوره ممتحنه، آیه ۸.

۲- سوره ممتحنه، آیه ۹.

ص: ۲۸۲

در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده و قبلًا به آن اشاره کردیم)، و از سوی دیگر مؤمنان را عضو یک پیکر، صرف نظر از اختلاف زبان و نژاد بر می‌شمرد و می گوید:

بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ «شما همگی هم نوعید و همجنس یکدیگر و عضو یک پیکرید»(۱).

و در جای دیگر می‌فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ

«مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند»(۲).

به این نیز قناعت نمی کند و علاوه بر پیوند بشریت و پیوند ایمان نسبت به پیوندهای خویشاوند، که در دایره فشرده‌تر و نزدیکتری است نیز توصیه و تأکید می کند و شکستن این پیمان را گناهی بزرگ توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ «فاسقان آنها هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می‌نمایند و در جهان فساد می کنند اینها زیانکارانند»(۳)

و در سوره محمد صلی الله علیه و آله آیات ۲۲ و ۲۳ می‌خوانیم: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ* أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ «اگر حکومت را بدست گیرید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟!- آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲- سوره توبه، آیه ۷۱.

۳- سوره بقره، آیه ۲۷.

ص: ۲۸۳

کرده است.» و به این ترتیب قطع این پیوندها را هم ردیف فساد در زمین و مایه کوری و کری چشم و گوش باطن می‌داند.

اهمیت این پیوندها در اسلام تا جایی است که هر چیزی که کمک به تحکیم پیوندهای اجتماعی کند، مطلوب شمرده شده، حتی دروغی که بدترین گناه است برای اصلاح ذات البین مجاز می‌باشد.

و به عکس، هر چیزی که مایه از هم گسستگی پیوندها گردد منفور و مردود شمرده شده، تحت هر عنوان و هر نامی که باشد.

سوم: احترام به حقوق بشر

یک قانون عالی و ارزنده، قانونی است که علاوه بر امتیازات دیگر، در مسأله حقوق بشر طرح جامع‌تر و دقیق‌تری ارائه کند، با توجه به این حقیقت هرگاه به آیات قرآن در این زمینه می‌نگریم، عظمت قوانینش آشکارتر می گردد.

قرآن در مسأله حفظ جان و مال و آبروی انسان‌ها تا آنجا پیشرفته که جان یک انسان را همچون جان تمامی افراد بشر ارج می‌نهد و در این زمینه می گوید: مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً: «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است»(۱).

۱- سوره مائده، آیه ۳۲.

ص: ۲۸۴

شبیه این تعبیر را در هیچ قانون دیگری نخواهید یافت.

قرآن درمسأله حقوق انسان‌ها، تا آنجا پیش می‌رود که اجرای اصل عـدالت را در حقوق افراد یک جامعه بر همه چیز مقـدم می‌دارد و هشدار می‌دهد که نکند خصومت‌های شخصی یا روابط دوستانه مانع اجرای عدالت گردد.

در یک جا می گوید: وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئَانُ قَوْمٍ عَلَی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی «مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه ترک عدالت بکشاند، عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است»(۱).

در نقطه مقابل آن نسبت به تأثیر بر اجرای عدالت چنین هشدار می‌دهد:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَی أَنفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ إنْ یَکُنْ غَنِیّاً أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلَی بِهِمَا: «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! همواره و همیشه قیام به عـدالت کنیـد. برای خـدا گواهی دهیـد، اگر چه به زیان شـما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او

(کسی که گواهی شما به زیان او است) غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند»(۲).

از تأکیدهای فراوانی که قرآن درباره حمایت از ایتام و نظارت دقیق بر وضع آنها و سرپرستی از آنها و اموالشان تا زمانی که بزرگ شوند نیز این مسأله روشن‌تر می‌شود، در یک جا می‌فرماید: أنْ تَقُومُوا لِلْیَتَامَی بِالْقِسْطِ: «درباره یتیمان قیام به عدالت کنید»(۳).

۱- سوره مائده، آیه ۸.

۲- سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۳- سوره نساء، آیه ۱۲۷.

ص: ۲۸۵

جالب این‌که در جای دیگر، حفظ و حمایت از یتیمان را هم‌ردیف توحید و مسائل دیگر انسانی قرار می‌دهد و می‌فرماید: لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِی الْقُرْبَی وَالْيَتَامَی وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ: «به خاطر بیاورید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم (پیمانی که سر مشق امتهای دیگر نیز هست) جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و نسبت به پدر و مادر و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید، نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید»(۱).

گفتنی است که پنج دستور انسانی مربوط به حقوق بشر را در کنار دو برنامه که از مهم‌ترین برنامه‌های اسلام در زمینه اعتقاد و عمل است- یعنی توحید و نماز- قرار داده است.

چهارم: اهتمام به تأمین آزادی و امنیت

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در تمام ابعاد، از مهم‌ترین اموری است که در قوانین قرآن پیش بینی شده و آیه معروف: لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنْ الغَیِ «اکراهی در قبول دین، نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.»(۲) اشاره به همین امر دارد.

در یک آیه یکی از اهداف مهم بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله را، شکستن زنجیره‌های اسارت می‌شمرد و می‌فرماید: وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی كَانَتْ

۱- سوره بقره، آیه ۸۳.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

ص: ۲۸۶

عَلَيْهِمْ «پیامبر بارهای سنگین را از دوش آنها بر می‌دارد، و زنجیرهایی را که در دست و پای آنها بود فرو می‌نهد»(۱).

و در جای دیگر افراد با ایمان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من گسترده است (آزاد هستید و هر جا می‌خواهید بروید) تنها مرا بپرستید»(۲)

در قرآن مجید ماجرای عجیبی درباره اصحاب اخدود- همان شکنجه گرانی که افراد صالح و با ایمان را به خاطر اعتقاداتشان در گودال‌های آتش می‌افکندند- نقل می‌کند و می‌گوید این شکنجه گران تنها برای سلب آزادی عقیده و ایمان دست به این کار زده بودند؛ سپس شدیدترین عذاب‌های الهی را برای آنها بیان می‌کند: إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ «کسانی که مردان و زنان با ایمان را (به منظور سلب آزادی عقیده) مورد آزار و شکنجه قرار دادند سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ، عذاب آتش سوزان، ویژه آنها است»(۳).

قرآن مجید نعمت امنیت را آن چنان بزرگ می‌شمرد که بر هر چیز دیگر مقدم می‌دارد. به همین دلیل هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام وارد سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف مکه شد و خانه کعبه را بنا کرد، قرآن می‌گوید اولین چیزی که از خداوند برای ساکنان آینده آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۵۶.

۳- سوره بروج، آیه ۱۰.

ص: ۲۸۷

بود: رَبَّ اجْعَلْ هذا بَلَداً ءَامِناً وَ ارْزُقْ اهْلَهُ مِنَ الثَّمَرتِ «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار بده و اهل آن را، از ثمرات گوناگون روزی ده»(۱).

و در جای دیگر همین معنا را با تعبیر دیگری از او نقل می‌کند: رَبِّ اجْعَلْ هذا الْبَلَدَ امِناً و اجنبنی و بنیَّ ان نعبد الْاصنامَ «پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده، و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار»(۲).

در آیه قبل، نعمت امنیت بر مسائل اقتصادی مقدم ذکر شده و در آیه دوم بر توحید، گویی اشاره به این دارد که نه دین و نه دنیا بدون امنیت در محیط، تأمین نمی‌شود.

قرآن حتی ناامنی را از کُشت و کتشار بدتر می‌شمرد، و می‌گوید: و الْفتنهٔ اشدُّ مِنَ الْقَتْلِ «فتنه از کشتار هم بدتر است»(۳).

اگر چه فتنه معانی زیادی دارد (مانند شرک، شکنجه و آزار و فساد) ولی هیچ بعید نیست که مفهوم آیه فوق آن چنان گسترده باشد که همه این معانی را شامل شود. بنابراین ایجاد ناامنی و فساد در سطح جامعه چیزی بالاتر از خونریزی است؛ چرا که هم سرچشمه خون ریزی می‌شود و هم مفاسد دیگر.

این نکته نیز گفتنی است که در اسلام نوعی امنیت پیش بینی شده که در هیچ قانونی از قوانین دنیا وجود ندارد و آن امنیت حیثیت و آبروی افراد، حتی در محیط افکار دیگران است.

به تعبیر گویاتر، اسلام اجازه نمی‌دهد که هیچ مسلمانی نسبت به دیگران سوء

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۶.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

۳- سوره بقره، آیه ۱۹۱.

ص: ۲۸۸

ظنّ و بدگمانی داشته باشد و در محیط فکر خود حیثیت و آبروی دیگران را مخدوش سازد، در همین زمینه در آیه ۱۲ سوره حجرات می‌خوانیم: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسّس نکنید».

اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکم‌فرما باشد؛ نه تنها مردم نسبت به یکدیگر تهاجم نکنند؛ بلکه از نظر زبان و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر یکدیگر نیز در امان باشند و هر کسی احساس کند دیگری در منطقه افکار خود، تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی‌کند و این امنیتی است در بالاترین سطح، که جز در یک جامعه مؤمن و دارای قوانین اسلامی امکان‌پذیر نیست.

قابل توجه این که نهی از کثیری از گمان‌ها شده، ولی به هنگام بیان علت می‌گوید بعضی از گمان‌ها گناه است. این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمان‌های بد در حق دیگران گاه مطابق واقع و گاه بر خلاف واقع است و از آنجا که نوع دوم گناه است، بنابراین باید از همه گمان‌های بد که تحت عنوان کثیراً مِنَ الظَّنِ واقع شده، دوری کند.

آخرین نکته در این بحث این که: اسلام تا آن حد به امنیت داخلی جوامع اسلامی اهمیت داده است که توسل به زور و نیروی نظامی را در اختلاف و کشمکش‌های داخلی، در صورتی که شیوه‌های مسالمت‌آمیز اثر بخش واقع نشود تجویز کرده در همان سوره حجرات که به یک معنا سوره امنیت است در

ص: ۲۸۹

آیه ۹ می‌خوانیم: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید»(۱).

در تعبیرات این آیه درست دقّت کنید؛ بند بند آن از برنامه ریزی دقیق برای پایان دادن به هرگونه نا امنی اجتماعی، با استفاده از بهترین روش‌های مسالمت‌آمیز و سرانجام توسّل به زور- اگر روش‌های دیگر مفید واقع نشود- حکایت دارد.

بدیهی است مخاطب در این آیه، مجموعه جامعه اسلامی و یا به تعبیر دیگر حکومت اسلامی است.

پنجم: ضمانت‌های اجرایی قوی

قوانین جهان به تنهایی خطوط سیاهی روی صفحات کاغذ است، و نهایت تأثیری که ذاتاً دارد، یک نصیحت و اندرز بدون ذکر دلیل است، و به تعبیر دیگر قوانین تنها جنبه ذهنی و فکری دارند و برای این‌که ارزش اجتماعی پیدا کنند نیازمند به پشتوانه‌ای است که افراد جامعه را ملزم به تبعیت از آن کند. این پشتوانه همان چیزی است که آن را «ضمانت اجرایی» می گویند.

۱- سوره حجرات، آیه ۹.

ص: ۲۹۰

از این مقدمه به خوبی روشن می‌شود که ارزش یک قانون، به قوت و قدرت ضمانت اجرائی آن بستگی دارد، هر قدر ضمانت اجرایی یک قانون قویتر و عادلانه‌تر باشد، ارزش اجتماعی آن قانون بیشتر است.

بسیاری از ضمانت‌های اجرایی قوانین ضایعاتی دارد و مشکلاتی در سطح جامعه ایجاد می‌کند، و گاه سبب درگیری و بدبینی و بی اعتمادی می‌گردد، و یا قانون را به صورت خشن جلوه می‌دهد که این مسئله خود ضایعه بزرگی است.

اگر ضمانت اجرائی، بر مبانی فرهنگی و اخلاقی و عاطفی جامعه تکیه داشته باشد، هیچ یک از این عیوب حادث نمی‌شود.

دنیای امروز برای اجرای قوانین خود در بن بست سختی گرفتار است.

این بن بست از اینجا ناشی می‌شود که از یک سو عملًا چیزی جز مجازات‌های مادی اعم از جسمی و نقدی، برای ضمانت اجرا پیدا نمی‌شود، و از سوی دیگر مجازات‌های خشن مانند مجازات اعدام را حتی در برابر فجیع‌ترین قتل‌ها و جنایت‌ها توصیه نمی‌کنند.

محروم بودن از ضمانت اجرایی درونی و عاطفی، و ضعف و ناتوانی ضمانت‌های اجرایی خارجی سبب شده که روز به روز قانون شکنی و تخلف و بی اعتنایی به مقررات، در سطح جهانی گسترش پیدا کند و نشانه آن توسعه روز افزون تشکیلات قضایی، و همچنین زندان‌ها در کشورهای مختلف است. این وضع را که می‌توان از آن به عنوان "بحران ضمانت اجرایی "نام برد، پیامدهای نامطلوبی دارد و جوامع انسانی بهای سنگینی برای آن می‌پردازد که شواهد آن را در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی جهان می‌توان یافت. عیب دیگر

ص: ۲۹۱

ضمانت‌های اجرایی درقوانین جهان امروز تکیه انحصاری بر کیفرها و محروم بودن از ضمانت اجرایی مثبت، یعنی تکیه بر پاداش‌ها است.

انسان معجونی از جاذبه و دافعه یا میل به جلب منافع و دفع زیان‌هااست، و برای اجرای قوانین بایـد از هر دو جنبه کمک گرفت، در حالی که در دنیای امروز تنها روی دفع ضررها، آن هم در بخش محدودی تکیه می‌شود، دلیل آن هم روشن است؛ چون دنیای مادی چیزی ندارد که به عنوان پاداش در برابر هر کس که عمل به قانون کند بپردازد.

***

با توجه به این مقدمات بر می‌گردیم به مسأله ضمانت اجرایی در قوانین قرآن و می‌بینیم که قرآن دارای قوی‌ترین و جامع‌ترین ضمانت اجرایی است، و این امتیازی منحصر به فرد محسوب می‌شود.

در قرآن سه نوع ضمانت اجرائی در نظر گرفته شده است:

۱. ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی.

۲. ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی.

۳. ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی.

در مورد اوّل، حکومت اسلامی موظف است، با هرگونه تخلّف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه و بر طرف شدن موانع به آن مبادرت ورزید، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین

ص: ۲۹۲

قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد.

قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد.

از یـک طرف، متخلّفین را ظـالم شـمرد، و فرمود: وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُوْلئِكَ هُمْ الظَّالِمُونَ «هر کس از حـدود الهی تجاوز کنـد، ستمکار است».(۱)

و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد.

هنگامی که قرآن می‌گوید: «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسـمانی و میزان (شـناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عـدالت کنند»(۲) مفهومش این است که شـخص رسول اللّه صلی الله علیه و آله که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد.

اینهـا همه از یـک سو، از سوی دیگر فرد فرد امت اسـلامی را موظـف به نظـارت بر اجرای قـوانین الهی کرده، و طبق برنـامه امر به معروف و نهی از منکر همه را مکلّف ساخته که در برابر تخلّف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند.

در یـک جـا می‌فرمایـد: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «مردان و زنان باایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرنـد؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کننـد؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت می کنند»(۳)

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۲- سوره حدید، آیه ۲۵.

۳- سوره توبه، آیه ۷۱.

ص: ۲۹۳

اهمّیت این دو وظیفه به قـدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت از خدا و رسول مقدّم داشـته شده، و این تقدیم به خـاطر آن است که تا نظارت عمومی بر اجرای قوانین و حـدود الهی نباشـد پایه‌های نماز و زکات و اطاعت از خـدا لرزان خواهد بود.

و در جای دیگر، هنگامی که صـفات ویژه مجاهـدان راه خدا را، همان‌ها که جان و مال خویش را به خدا می‌فروشـند و بهشت از او می‌خرنـد را مطرح می‌کنـد، بعـد از بیـان شـش صـفت از اوصـاف ویژه آنهـا، می‌فرمایـد: آنها کسانی هسـتند که الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنْ الْمُنکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ «امرکننـدگان به معروف و نهی کننـدگان از منکر، و حافظان حـدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی اند)»(۱)

جـالب تـوجه این‌کـه: چـون امر به معروف و نهی از منکر، مراحـل مختلفی دارد (از نصـیحت و ارشـاد و انـدرزهای دوسـتانه شـروع می‌شود و تا مرحله شـدت عمل پیش می‌رود) آن را به دو بخش تقسـیم می‌کنـد و بخش اوّل را در اختیار همگان گـذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقـدام می‌کنـد قرار می‌دهـد و در اشاره به این تقسـیم می‌فرمایـد: وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «و (برای رسـیدن به وحـدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند و رستگاران آنها هستند»(۲).

بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می‌شمارد

۱- سوره توبه، آیه ۱۱۲.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

ص: ۲۹۴

و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریک‌اند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می‌شود.

از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می‌آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است.

ایمان به مبـدء همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضـر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیک‌تر است: وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: «و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم!»(۱) خـدائی که «گردش چشم خیانتکار را می‌بیند و از اسـرار درونی سـینه‌ها آگاه است»: يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ(۲).

خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است.(۳)

و ایمان به دادگاه بزرگ قیامت که اگر به اندازه سـنگینی ذره‌ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضـر می‌کنند و پاداش و کیفر آن را می‌بیند فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه- وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَه (۴)

تنها نمونه‌های بالا نیست که آثار ایمان به مبـدء و معاد را منعکس می‌کنـد، صدها نمونه از این آیات درقرآن مجید داریم که اعتقاد به آنها بهترین ضامن اجرای قوانین الهی است.

چقدر تفاوت است بین کسی که ناظر او تنها نیروی نظامی و انتظامی و قانون

۱- سوره ق، آیه ۱۶.

۲- سوره غافر، آیه ۱۹.

۳- سوره زلزله، آیه ۴ و سوره یس، آیه ۶۵ و سوره نور، آیه ۲۴.

۴- سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

ص: ۲۹۵

است که عدد آنها از یک در هزار کمتر و با محدودیت‌های فراوانی که برای نظارت در اعمال دیگران دارند، و تشریفات مخصوصی که برای ورود به حریم خصوصی و منازل از نظر آنها لازم است، و بین کسی که در همه جا و در همه حال، بدون استثناء خود را تحت مراقبت دائمی علم خداوند و فرشتگان می‌بیند و معتقد است که تمام موجودات اطراف او و حتی پوست‌های تنش، اعمال او را در خود حفظ می‌کنند و به موقع بازگو می‌کنند.

این ضمانت اجرا، چیزی است که در دنیای مادی ابداً وجود ندارد و به همین دلیل ضمانت‌های اجرایی دیگر هرگز نتوانسته است جلو تخلفات دیگر را بگیرد. در حالی که در یک محیط مذهبی واقعی مانند عصر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله که این ضمانت اجرا فعّال بود تخلفات قانونی بسیار ناچیز بود، در آن زمان زندانی مطلقاً وجود نداشت و دادگاه کمتر تشکیل می‌شد فقط گهگاه افرادی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و دعاوی خود را مطرح می‌کردند و در همان‌جا پاسخ می‌شنیدند.

هم اکنون نیز در جوامع مذهبی، مخصوصاً در ایام مذهبی (از جمله در ماه مبارک رمضان در محیط ما) حجم جنایات و تخلفات به حداقل می‌رسد.

ششم: احیای ارزش‌های معنوی

با این‌که وجود انسان ترکیبی است از ماده و معنی، جسم و روح، و زندگی او نیز از دو بخش تشکیل شده، زندگی مادی و معنوی، ولی در دنیای مادی، تمام قوانین ناظر به ارزش‌های مادی است. هر کار و عملی که به مسائل مادی جامعه

ص: ۲۹۶

لطمه‌ای نزنـد، از نظر آنهـا مجاز است. تصویب بسیاری از قوانین شـرم آور که ذکر آن مشـمئز کننـده است، از سوی آنان در همین راسـتا است. در حالی که این جـداسازی نه تنها ضـربه به شخصـیت والای انسان می‌زند و او را تا سـر حد یک حیوان تنزل می‌دهد؛ بلکه همان ارزش‌های مادی نیز به خطر می‌افتد؛ چرا که جداسازی این دو از یکدیگر عملًا ممکن نیست.

ولی قرآن از آنجایی که هماهنگ با خلقت و فطرت انسان است، هم ارزش‌های مادی، و هم ارزشهای معنوی را در نظر می گیرد.

به هنگـامی که سـخن از انتخاب همسـر به میان می‌آورد، می گویـد: الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَهً أَوْ مُشْـرِکَهً وَالزَّانِیَهُ لَایَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْـرِکٌ وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُـؤْمِنِینَ «مرد زناکـار جز بـا زن زناکـار یـا مشـرک ازدواج نمی کنـد، و زن زناکـار را جز مرد زناکـار یا مشرک به ازدواج خود در نمی‌آورد، و این کار بر مؤمنان حرام شده است»(۱).

و نیز می‌فرمایـد: قُـلْ لَّایَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ «بگو: (هیـچ گاه) ناپـاک و پـاک مسـاوی نیسـتند؛ هر چنـد فزونی ناپاکهـا، تو را به شـگفتی انـدازد. از (مخالفت) خـدا بپرهیزیـد ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید»(۲).

روشن است که خبیث و طیب در این آیه، یـا نـاظر به پـاکی و ناپـاکی معنوی است و یا حـداقل عام است، و مادی و معنوی را شامل می‌شود، بنابراین هرگز فزونی آلودگی‌ها و شیوع ناپاکی‌ها، نمی‌تواند دلیل بر مشروعیت و حقانیت آنها

۱- سوره نور، آیه ۳.

۲- سوره مائده، آیه ۱۰۰.

ص: ۲۹۷

باشد.

این مسأله مخصوصاً در قوانین و دستورات مربوط به ازدواج با زنان، بهتر مشخص می‌شود زیرا بسیار می‌شود که زیبایی‌های ظاهری و معنوی در دو جهت متضاد قرار می‌گیرند، جمال ظاهر با آلودگی باطن، و حسن باطن با عدم جمال ظاهر، همراه می‌شود، قرآن در اینجا کفه سنگین رااز آن جمال باطن و زیبایی روح و جان و اخلاق و ایمان می‌داند، می‌فرماید: وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُوْلَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ «و با زنان مشرك و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید؛ (اگر چه مجبور شوید با کنیزان ازدواج کنید؛ زیرا) کنیز با ایمان، از زن (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هرچند (زیبایی یا ثروت او) توجه شما را به خود جلب کند. و زنان (قوم) خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید؛ (زیرا) غلام باایمان، از مرد (آزاد) بت‌پرست، بهتر است؛ هر چند (ثروت یا موقعیّت او،) توجه شما را به خود جلب کند. آنها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا به فرمان خود، دعوت به بهشت و آمرزش می نماید»(۱).

متأسفانه نادیده گرفتن ارزش‌های معنوی در وضع قوانین و مقررات اجتماع در دنیای امروز، عامل مهم بسیاری از نابسامانی‌ها است، ولی آنها در واقع راهی به سوی این ارزش‌ها ندارند. چرا که پذیرش این ارزش‌ها بدون قبول یک

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۱.

ص: ۲۹۸

جهان‌بینی معنوی که آنها را محترم می‌شمرد، امکان‌پذیر نیست و دنیای مادی از وصول به آنها محروم است، و لذا آنچه احیاناً به صورت یک ارزش معنوی از قبیل حقوق بشر در متون قوانین دنیای امروز دیده می‌شود، که آن هم دائماً دستخوش تفسیرهای مختلف و یا دستاویزی برای توجیه سوء استفاده‌های مادی است و پوششی برای پوشاندن اهداف نامشروع با اصولی که با فطرت بشر هماهنگ است تلقی می‌شود.

***

هفتم: اصول ثابت و متغیر

می‌دانیم مسلمین جهان با الهام از قرآن و احادیث مسلّم اسلامی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خاتم انبیاء، و آیین اسلام را یک آیین ادبی می‌دانند، و با قبول یک عقیده، مسأله مهمی پیش می‌آید و آن این‌که: با توجه به دگرگونی دائمی زندگی اجتماعی انسان‌ها، چگونه ممکن است احکام و مقرراتی ثابت و جاویدان بماند، و نیازهای متغیر با قوانین ثابت چگونه قابل توجیه است.

قوانین قرآن این مشکل بزرگ را حل کرده به این طریق که ما دو بخش ممتاز در این قوانین می‌بینیم قوانین کلی که اصل آنها ثابت است امّا مصداق آنها با گذشت زمان تحول می‌یابد و قوانین خاص و به اصطلاح جزئی که تغییری در آن نیست.

توضیح این‌که: آیه‌ای در قرآن مجید در آغاز سوره مائده، مؤمنان را مخاطب

ص: ۲۹۹

می کنـد و می گویـد: يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! به پیمانها (و قراردادها) وفا کنید!»(۱) این آیه یـک اصل کلی است که در تمام اعصار و قرون حاکمیت دارد، هر چنـد موضوع و مصـداق آن در تغییر است، مثلًا با گـذشت زمان یک سلسـله روابط حقوقی جدیـد و قراردادهای تازه در میان انسان‌ها پیدا می‌شود که در زمان نزول قرآن وجود نداشت، مثلًا در آن زمـان چیزی به نام بیمه یا انواع مختلف شـرکت‌ها که در این عصـر و زمان بر حسب احتیاجات روز به وجود آمـده، دیـده نمی‌شود، ولی قـانون کلی بالاـ تمـام اینهـا را شامـل می‌شود و هر نوع قرارداد تـازه و معـامله جدیـد و عقود و پیمان‌های بین المللی که تا پایان جهان بر حسب نیازها به وجود آید و با اصول کلی قراردادهای اسلامی سازگار باشد، مشمول آن خواهد بود.

در اسلام بطور کلی و در قرآن بخصوص از این گونه قوانین فراوان است مثلًا:

در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «در دین (اسلام) کارِ سنگین و سختی بر شما قرار نداد».

بنـابراین اگر یکی از تکـالیف اسـلامی در شـرایط خاصـی، فوق العـاده شـاق و سـنگین گردد، خود به خود از وجوب و الزام خـارج می‌شود به عنوان مثال وضو گرفتن در شـرایط سخت مبدّل به تیمم می‌شود، نماز ایستاده به نشسته، و نماز نشسته مبدل به خوابیده، و روزه مبدل به قضا می گردد و حج در چنین شرایطی برداشته می‌شود و ...

در آیات متعدّدی از قرآن، اشاراتی به قاعده «لا ضرر» در موارد خاصی شده

۱- سوره مائده، آیه ۱.

ص: ۳۰۰

که نشان می‌دهد اموری که به هر حال، موجب ضرر و زیان است، ممنوع شمرده شده و به این ترتیب، کلیه احکام و مقررات اسلامی که به صورت حکم عام بیان شده به موارد ضرر و زیان که می‌رسد محدود می‌شود.

قرآن در مورد زنان مطلّقه می‌گوید: «به آنها زیان نرسانید»: وَ لا تُضارُّوهُنَ (۱).

در جای دیگر می‌گوید: رجوع در عدّه، نباید به قصد ضرر و زیان باشد: وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً: «و آنها را به خاطر زیان رساندن نگاه ندارید»(۲)

و در مورد وصیت می‌گوید: نباید هدف، زیان رساندن به ورثه باشد مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصَی بِهَا أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ: «پس از انجام وصیّتی که به آن سفارش شده، و ادای دین؛ به شرط آن که (از طریق وصیّت و اقرار به دین،) به ورثه ضرر نزنند»(۳).

و در مورد گواهان یا نویسندگان اسناد می‌فرماید: «و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی،) زیانی برسد»(۴): وَ لا یُضارَّ کاتِبٌ و لا شهیدٌ(۵).

این قاعده که به صورت گسترده‌تر در روایات اسلامی مطرح شده، از قواعد مهمی است که احکام اسلام را (از طریق دگرگون شدن موضوعات) بر نیازها و ضرورت‌های واقعی هر زمان تطبیق می‌دهد که شرح آن در کتب قواعد الفقهیه داده شده است.

۱- سوره طلاق، آیه ۶.

۲- سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۳- سوره نساء، آیه ۱۲.

۴- این در صورتی است که لا یُضارُّ، فعل مجهول بوده باشد و اگر فعل معلوم باشد، یعنی آنها زیان نرسانند.

۵- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

ص: ۳۰۱

همچنین قاعده عدل و انصاف و عدم تکلیف به ما لا یطاق و مقابله به مثل در مسائل مربوط به جنایات و قصاص و ضرر و زیان‌های مالی که همه ریشه‌های قرآنی دارد، شواهد دیگری بر این مدّعا است.

کوتاه سخن این‌که: با توجه به خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (طبق آیه ۴۰ سوره احزاب) و ابدی بودن قرآن مجید، قوانینی که در قرآن آمده آنچنان دقیق طراحی شده که گذشت زمان و دگرگونی نیازهای بشری، گرد و غبار کهنگی بر آن نمی‌پاشد و در عین برطرف ساختن نیازهای اساسی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله که عصر نزول قرآن است، به اعصار و قرون بعد نیز ناظر است که یک نمونه جالب آن آیه «اعداد قوا» و تهیه نیرو برای حفظ اسلام و مسلمین به چشم می‌خورد؛ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ «برای مقابله با آنها (دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و از اسبهای ورزیده آماده سازید، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!»(۱).

از یک‌سو انگشت روی مرکب‌های مورد نیاز آن زمان می‌گذارد و سخن از اسب‌های ورزیده به میان می‌آورد و از سوی دیگر، یک اصل کلی که برای آن زمان و هر زمان دیگر تا دامنه قیامت مقبول است را یادآور می‌شود و آن فراهم ساختن انواع نیروها است، که شامل تمام وسائل دیروز و امروز و فردا می‌شود.

و جالب‌تر این‌که می‌گوید: همه اینها برای آن است که دشمن را بترسانید و مانع تجاوز و جنگ شوید، نه برای این‌که خونریزی بیشتری صورت گیرد.

۱- سوره انفال، آیه ۶۰.

ص: ۳۰۲

ص: ۳۰۳

۶. اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی

اشاره

اشاره:

با این‌که ریشه‌های حوادث آینده در زمان حال و گذشته وجود دارد هیچ کس نمی‌تواند دقیقاً از حوادث آینده پرده بردارد، و علی‌رغم این‌که انسان همیشه خواسته از حوادث آینده با خبر شود و در این راه کوشش‌های فراوان کرده، هیچ گاه وسیله مطمئنی برای کنار زدن پرده‌های ضخیمی که میان او و آینده وجود دارد به دست نیاورده است.

این علاقه شدید انسان، نسبت به آگاهی بر حوادث آینده، همیشه درطول تاریخ بازار کاهنان و منجّمان خرافی، بلکه فالگیران و طالع بینان را گرم ساخته و آنها نیز با تردستی‌های خاص خود، از این عطش سوزانی که مردم داشته‌اند بهره برداری کرده، و با بیان یک سلسله عبارات مبهم، یا کلّی گویی‌هایی که هر کس می‌تواند آن را به آسانی بر مقصود خود تطبیق دهد، مردم را سرگرم کرده، و

ص: ۳۰۴

منافعی از این طریق کسب نموده‌اند.

امروز نیز در بازار سیاست و غیر سیاست پیشگویی‌های زیادی می‌شود که غالباً هدف‌های خاصی را تعقیب می‌کند و جزئی از برنامه سیاسی دولت‌ها است؛ ولی بسیاری از آنها خلاف از آب در می‌آید، و جالب این‌که این خلاف گویی‌ها نیز مانع از پیشگویی‌های آینده در این گونه مسائل نمی‌شود.

ولی این حقیقت را نمی‌توان پنهان کرد که اگر کسی مسائل آینده را بطور دقیق و با ذکر جزئیات بیان کند- نه به صورت کلّی گویی و بیانات مبهم و عبارات چند پهلو- دلیل بر این است که از اسرار غیب اجمالًا باخبر است و اگر این پیشگویی‌ها مکرّر واقع شود و هماهنگ با ادّعای نبوّت یا امامت باشد به عنوان یک دلیل و نشانه می‌توان، روی آن تکیه کرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و نمونه‌های زیادی را که از این قبیل در قرآن مجید وجود دارد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. الم- غُلِبَتِ الرُّومُ- فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ- فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ- بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ- وَعْدَ اللَّهِ لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ (۱)

۲. لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُءُوسَکُمْ وَمُقَصِّرِینَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِکَ فَتْحاً قَرِیباً.(۲)

۱- سوره روم، آیات ۱ تا ۶.

۲- سوره فتح، آیه ۲۷.

ص: ۳۰۵

۳. وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً- وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً.(۱)

۴. أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنْتَصِرٌ- سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ.(۲)

۵. وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ- لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۳)

۶. إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ.(۴)

۷. تَبَّتْ يَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ- مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ- سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ (۵)

۸. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ- إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.(۶)

۹. لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذىً وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا

۱- سوره فتح، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲- سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵.

۳- سوره انفال، آیات ۷ و ۸.

۴- سوره قصص، آیه ۸۵.

۵- سوره مسد، آیات ۱ تا ۳.

۶- سوره کوثر، آیات ۱ تا ۳.

ص: ۳۰۶

يُنْصَرُونَ (۱)

۱۰. ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ (۲)

ترجمه:

۱. «الم.- رومیان شکست خوردند.- (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ امّا آنان پس از (این) شکست بزودی پیروز خواهند شد ...- در چند سال (آینده، این پیروزی رخ می دهد). همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد ...- به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می دهد؛ و او توانا و مهربان است.- این وعده خداست؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلّف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند!»

۲. «خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

ص: ۳۰۷

(و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (در خیبر برای شما) قرارداده است».

۳. «خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، ولی این یکی (غنایم خیبر) را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدّی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما رابه راه راست هدایت کند.- و نیز غنایم و فتوحات دیگری (نصیبتان می کند) که شما توانایی (به دست آوردن) آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند برهمه چیز توانا است».

۴. «یا می گویند ":ماجماعتی متحد و پیروزیم- ("؟!امّا) بزودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند!»

۵. «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری، یا لشکر مسلح قریش) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد؛ ولی خداوند می خواهد حق را با دستورات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را برخلاف میلتان، با لشکر قریش درگیر ساخت.)- تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند.»

۶. «آن کس که قرآن را بر تو لازم کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می گرداند.»

ص: ۳۰۸

۷. «بریـده بـاد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او بـاد!- هرگز ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشـید.- و بزودی وارد آتشی شعله ور و پرلهیب می شود.»

۸. «به یقین مـا به تو کوثر (و خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.- پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.- (و بـدان) دشـمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است.»

۹. «آنها (اهل کتاب، مخصوصاً یهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند)؛ سپس یاری نخواهند شد.»

۱۰. «هر جا یافت شونـد، مهر ذلّت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روشِ ناپسـند خود،) یا با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)»

***

[۱- پیشگویی از شکست دشمنان در کمتر از ده سال

در نخستین آیه خبر از شکست رومیان می‌دهد و می گوید: «رومیان شکست خوردند»: غُلِبَت الرُّوم
سپس از محل این حادثه سخن به میان می‌آورد، می گوید: « (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد»: فی ادْنَی الْارضِ و منظور از آن همان اراضی شام است (منطقه‌ای میان بَصْری و اذْرُعات) که قلمرو روم شرقی بود، منطقه نزدیکی

ص: ۳۰۹

نسبت به ساکنان شبه جزیره عربستان محسوب می‌شد.

این جنگ به گفته مورّخان امروز، در دوران خسرو پرویز واقع شد و یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان بود که در حدود سنه ۶۱۷ میلادی دو سردار معروف ایرانی به نام شهربراز(۱) و شاهین، به قلمرو روم شرقی حمله کردند و به آنها شکست سختی دادند و منطقه شامات و مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند. امپراطوری روم شرقی را که گرفتار شکست سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش بردند و به این ترتیب ایرانیان تمام متصرّفات آسیایی او را به ضمیمه مصر تسخیر کردند. این واقعه در حدود سال هفتم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه اتفاق افتاد.

مشرکان مکه و دشمنان اسلام، از این ماجرا خوشحال شدند. مشرکان مکه این حادثه را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقّانیت آیین شرک شمردند و گفتند:

ایرانیان مجوسی‌اند و مشرک (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحی‌اند و اهل کتاب، همان گونه که ایرانیان بر رومیان غلبه کردند، پیروزی نهایی نیز از آن ما مشرکان است. طومار زندگی محمّد صلی الله علیه و آله به زودی پیچیده خواهد شد و آیین ما پیروز می‌شود.

اگر چه این گونه نتیجه‌گیری‌ها و فال زدن‌ها هیچ پایه منطقی نداشت؛ ولی در جو آن محیط، برای تبلیغ در میان مردم نادان بی اثر نبود؛ لذا امر بر مسلمانان گران آمد.

قرآن در تعقیب آیه فوق می‌افزاید، ولی بدایند این غلبه، زمان زیادی به طول

۱- نام او فرّخان فرمانده ایرانی که در زمان خسرو پرویز باروم جنگید و مصر رادر سال ۶۱۶ میلادی‌تسخیر کرد(لغت نامه دهخدا، ماده شهر براز)

ص: ۳۱۰

نمی‌انجامـد «امّا آنان پس از (این) شـکست بزودی پیروز خواهنـد شـد.» در چنـد سال (آینـد این پیروزی رخ می‌دهد): وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ

سپس انگشت روی جزئیات می‌گـذارد و می‌افزایـد: «چند سالی بیشتر به طول همه کارها از آن خدا است؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز؛ مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگر) خوشـحال خواهند شد»: فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ

امّا این خوشـحالی تنها بر اساس فال نیک، نسبت به غلبه اسلام بر شرک نیست بلکه شادی آنها «به سبب یاری پروردگار (و پیروزی بر گروهی از دشـمنان در محیط خود) خداوند؛ و او هر کس را بخواهد نصـرت می‌دهد؛ و او توانا و مهربان است»: بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

سپس برای تأکید بیشتر و بر طرف ساختن هر گونه شک و تردید می‌فرماید:

«این وعـده خـدا است و خداونـد هرگز از وعـده‌اش تخلف نمی‌کنـد؛ ولی بیشتر مردم نمی‌داننـد»: وَعْدَ اللَّهِ لَايُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ

این پیشـگوئی عجیب که با ذکر جزئیات همراه است، آن هم یک پیشگویی در یک مسأله مهمّ نظامی و سیاسی چگونه ممکن است بدون آگاهی از اسرار غیب انجام گیرد. از یک سو خبر از اصل پیروزی می‌دهد، آن هم درباره رومیان شکست خورده‌ای که تا سر حدّ انقراض پیش رفته‌اند و بخش مهمّی از کشور خویش را از دست داده‌اند و امیدی نیست که به این آسانی قد علم کنند؛ از سوی دیگر تصـریح می‌کنـد که این امر در چند سال به وقوع خواهد پیوست و اضافه می‌کند که مقارن پیروزی دیگری برای مسـلمانان بر کفار است و از همه اینها

ص: ۳۱۱

گذشته تأکید مؤکّد دارد که این وعده الهی قطعی است و خدا از وعده خود تخلّف نمی‌کند و می‌بینیم که: این وعده دقیقاً به وقوع پیوست، و پادشاه روم (هرقل) از سال ۶۲۶ میلادی یعنی حدود ۹ سال بعد، شکست‌های پی در پی به سپاه خسرو پرویز وارد ساخت و تا سال ۶۲۷ میلادی این جنگ‌ها به نفع رومیان ادامه یافت و پیروزی آنها کامل شد، خسرو پرویز شکست سختی خورد و ایرانیان او را از سلطنت خلع کردند و پسرش شیرویه را به جای او نشاندند.

کوتاه سخن این‌که: شکست رومیان در سال ۶۱۷ میلادی واقع شد، که مطابق با هفتم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و پیروزی مجدّد رومیان در سال ۶۲۶ بود که قشون ساسانیان از آنها شکست خورد، و سال بعد (سال ۶۲۷) این شکست به اوج خود رسید. چرا که هرقل به دستگرد که در بیست فرسخی تیسفون (پایتخت ایران و اقامتگاه خسرو پرویز) بود، پیشروی کرد. خسرو شکست خورد و فرار کرد، و موجب خلع او از سلطنت و سپس قتل او شد(۱) و می‌بینیم فاصله میان این دو ۹ سال بیشتر نبود که دقیقاً مطابق است با «بِضْعِ سِنِینَ»؛ زیرا «بِضْع» از نظر لغت به گفته راغب در مفردات به معنای بخشی از عدد ده به کار می‌رود و به چیزی که میان سه و ده قرار گیرد بضع می‌گویند، و بعضی گفته‌اند بضع به عددی بالاتر از پنج و کمتر از ده گفته می‌شود.

در معجم مقاییس اللغة نیز آمده است که «بِضْع» به معنای عددی است که میان سه و ده واقع شده باشد.

جالب این‌که این پیشگویی به قدری در میان مسلمانان، مسلّم شمرده می‌شد

۱- کتاب تاریخ ایران قدیم.

ص: ۳۱۲

که حتّی بعضـی از آنها حاضـر شدند با مشـرکان مکه بر سر آن شرط بندی کنند و این شرط بندی انجام شد، نخست روی پنج سال شرط بندی کردند، امّا چون خبری نشد نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمدند و جریان را عرض کردند؛ فرمود شـما روی کمتر از ده سال می‌بایست با آنها سخن می‌گفتید، همین طور شد این پیروزی بعد از شکست، در کمتر از ده سال به وقوع پیوست.

نکته مهمّ دیگر این که پیروزی رومیان مقارن پیروزی مسـلمین در جنگ بـدر بود؛ زیرا جنگ بـدر در سال دوم هجرت واقع شـد، و فاصله سال هفتم بعثت تا سال دوم هجرت- چنانچه خود سال هفتم را نیز در نظر بگیریم- نه سال می‌شود، و بدون آن هشت سال. به این ترتیب پیروزی رومیـان، و پیروزی مسـلمین نزدیـک به هم بـود و در واقع مسـلمانان از دو جهت شـاد شدنـد، یکی پیروزی اهل کتاب یعنی رومیان بر مجوسـیان که صحنه‌ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود و شکست آنها مایه خوشحالی مشرکان مکه شده بود، و دیگر پیروزی چشمگیر خودشان در جنگ بدر، بر مشرکان.

به هر حال این یکی از پیشـگویی‌های صـریحی است که در قرآن مجیـد به وضوح آمـده و همان گونه که قبلًا خبر داده شده بود، به وقوع پیوست و دلیل بارزی بر عظمت قرآن و اسلام بود.

***

۲- پیشگوئی از دو پیروزی مهمّ دیگر

دومین آیه مورد بحث، از روی دو حادثه مهمّ دیگر مربوط به آینده مسلمین

ص: ۳۱۳

پرده برمی دارد. نخست این‌که در آینده نزدیکی علی رغم مخالفت شدیدی که مشرکان، نسبت به ورود مسلمانان در مکه و مسجدالحرام و انجام مناسک حج و عمره داشتند، شما وارد مسجد الحرام می‌شوید و این مراسم پرشکوه را در نهایت امنیت انجام خواهید داد، و دیگر این‌که پیروزی چمشگیری نیز قبل از آن نصیب شما خواهد شد، می‌فرماید: «خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (در خیبر برای شما) قرارداده است.»: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَاتَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحاً قَرِيباً(۱).

این آیه نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله خوابی دیده بود که مطابق آن مسلمانان برای انجام مراسم زیارت خانه خدا وارد مسجد الحرام می‌شوند؛ گروهی اعتقاد داشتند که در همان سال و بدون فاصله این خواب تحقق می‌یابد.

هنگامی که مسلمانان به سوی مکه برای زیارت حرکت کردند، و مشرکان مکه آنها را در حدیبیه- روستایی در ۲۰ کیلومتری مکه که به مناسبت چاه یا درختی که در آنجا بود به این نام نامیده می‌شد- آنها را متوقف کردند وبه صلح معروف حدیبیه انجامید. گروهی به تردید افتادند که این خواب شاید واقعیت پیدا نکند

۱- سوره فتح، آیه ۲۷.

ص: ۳۱۴

حتّی بعضی، از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه سؤال کردند که چرا این خواب رحمانی شما تحقق نیافت؟ پیامبر فرمود: «من نگفتم امسال تحقق خواهد یافت؛ بلکه گفتم در آینده نزدیک»(۱).

در این هنگام آیه فوق نازل شد و نخست تأکید بر صدق این رؤیا کرد، و سپس انگشت روی جزئیات گذاشت که بزودی وارد مسجد الحرام خواهید شد و مراسم حج را با کمال امینت به جا خواهید آورد و علاوه بر آن پیروزی چشمگیری قبل از انجام این مراسم، نصیب شما خواهد شد.

این پیشگویی مطابق آنچه تمام مورخین نوشته‌اند تحقق یافت و سال بعد از جریان حدیبیه (سال هفتم هجرت) مسلمانان موفق شدند که با گروه عظیمی مراسم عمره را به جا آورند، و این مراسم عُمرَةُ القَضاء نامیده شد؛ چرا که در واقع قضای عمره بود که همه مایل بودند در سال قبل انجام شود.

از مجموع آنچه گفته شد، چنین نتیجه می گیریم که: در این بخش از آیات با قاطعیت از یک مسأله غیر قابل پیش بینی که مورد تضاد شدید میان مسلمین و مشرکان مکه قرار داشت، پرده برداشته شده و حتی به جزئیات آن نیز اشاره شده

۱- در این‌که این سؤال را چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، آلوسی در روح المعانی روایتی نقل می‌کند نخست این‌که: عبدالله بن ابی و عبدالله بن نفیل و رفاعهٔ بن حرث به عنوان اعتراض گفتند:« به خدا سوگند نه سرهای خود را به عنوان مراسم عمره تراشیدیم و نه موهای خود را کوتاه کردیم و نه چشممان به مسجد الحرام افتاد» و در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد و تأکید بر صدق این رؤیا و تحقق آن نمود.

دیگر این‌که سؤال کننده عمر بن خطاب بود(روح المعانی جلد ۲۶ صفحه ۱۰۹) ولی طبرسی در مجمع البیان روایت دیگری نقل می‌کند و آن این‌که عمر گفت:« به خدا سوگند از آن زمان که اسلام را پذیرفتم هرگز شک و تردیدی به خود راه ندادم جز آن روز که مشرکان مانع از مراسم عمره- در سال حدیبیه سال ششم هجرت- شدند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و گفتم": مگر ما بر حق نیستیم، مگر شما نفرمودید در آینده نزدیک طواف خانه خدا خواهیم کرد پس چه شد "؟پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ":ما بر حقیم ولی من به تو خبر ندادم که امسال این مسأله انجام می‌شود»("مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۱۱۹ با تلخیص) همین حدیث در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم با مختصر تفاوتی نقل شده است.

ص: ۳۱۵

است و مقارنت آن با پیروزی دیگری نیز برای مسلمین پیشگویی شده که این خود بیان مضاعفی است مربوط به این پیشگویی مهم. در این‌که فتح قریب چه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است؛ زیرا دو پیروزی مهم، نزدیک این جریان، برای مسلمانان واقع شد؛ یکی صلح حدیبیه بود که از جهات زیادی، برای مسلمانان موجب گشایش شد بطوری که فتح المبین نامیده شد(۱) و دیگر فتح خیبر در آغاز سال هفتم هجری به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه بود، و ظاهر این است که فتح قریب اشاره به ماجرای دوم است آن چنان که بسیاری از محققان اختیار کرده‌اند؛ زیرا در آیه ۱۹ سوره فتح می‌فرماید: وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً: «و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می آورند؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

درست است که غنیمت مفهوم وسیعی دارد و هر گونه غنیمت مادّی و معنوی را شامل می‌شود ولی در این گونه موارد، بیشتر غنائم ظاهری را تداعی می‌کند و می‌دانیم که غنائم ظاهری در فتح خیبر بود نه در صلح حدیبیه.

بنابراین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که این گونه پیشگویی‌های دقیق، آن هم با قاطعیت تمام، و نه به صورت احتمال، جز از طریق ارتباط با عالم غیب ممکن نیست.

۱- برای پی بردن به اهمیت صلح حدیبیه و پیامدهای آن برای مسلمین، به تفسیر نمونه ذیل آیات ۱ تا ۳ سوره فتح مراجعه فرمائید.

ص: ۳۱۶

۳. غنائم فراوان آینده

قرآن در سومین آیه به دنبال ماجرای صلح حدیبیه و پیشگویی عمرة القضاء و فتح خیبر، خبر از فتوحات فراوان دیگری همراه با غنائم بسیار در آیات دیگر می‌دهد و می‌فرماید: «خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، ولی این یکی (غنایم خیبر) را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدّی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.»: وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً سپس می‌افزاید: «و نیز غنایم و فتوحات دیگری (نصیبتان می کند) که شما توانایی (به دست آوردن) آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند برهمه چیز توانا است»: وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً.

در این آیات، خبر از دو پیروزی بر دشمنان توأم با غنائم فراوان داده شده است؛ یکی در کوتاه مدّت و دیگری در دراز مدّت، غنائم و فتوحاتی که هرگز مسلمانان به حسب ظاهر، توانایی بر آن را نداشته‌اند اما به قدرت کامله الهی در اختیار آنان قرار گرفت.

در این که این اشاره به کدام قسمت از غنائم و فتوحات است، در میان مفسّران گفتگو است؛ بسیاری گفته‌اند: منظور از غنائمی که در کوتاه مدّت، نصیب مسلمین می‌شود همان غنائم خیبر است، هر چند بعضی احتمال داده‌اند

ص: ۳۱۷

که اشاره به غنائم معنوی صلح حدیبیه باشد، ولی این احتمال همان گونه که گفتیم ضعیف است و در مورد غنائم دراز مدت، بسیاری از مفسران، آن را اشاره به غنائم جنگ حنین و طایفه هوازن دانسته‌اند.(۱) و(۲)

جمعی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به فتوحات بزرگ بعد، مانند فتح ایران روم و یمن بوده باشد، و با توجّه به این‌که فتح حنین و غنائم هوازن، برای مسلمانان چندان بعید نبوده، آنچه وصول به آن برای مسلمانان به حسب ظاهر امکان‌پذیر نبود، فتح ایران و روم و مانند آن بود، و لذا هنگامی که در جنگ خندق پیامبر صلی الله علیه و آله (طبق روایت معروفی) بشارت فتح ایران و روم و یمن را داد منافقان آن را به باد مسخره گرفتند، چرا که از نظر اسباب ظاهری، غیر ممکن به نظر می‌رسید، ولی از آنجا که خداوند بر همه چیز قادر وتوانا است این فتوحات و غنائم بی نظیر را برای مسلمین ممکن ساخت، و سالها قبل از رسیدن به آن، از آن پرده برداشت و به صورت پیشگویی قاطعی در آیات فوق، بیان فرمود.

آیا این گونه پیشگویی‌ها بدون ارتباط با عالم غیب امکان‌پذیر است؟

***

۴. پیشگویی از شکست قاطع دشمنان

در چهارمین قسمت به پیشگویی دیگری برخورد می‌کنیم.

این آیات در مکه نازل شده است، در زمانی که دشمنان اسلام در اوج قدرت

۱- در تفسیر مجمع البیان، تفسیر کبیر فخر رازی، و روح المعانی و المیزان، به این مطلب اشاره شده است.

۲- غنائم جنگ حنین را بسیار زیاد نوشته‌اند بعضی ۲۴ هزار شتر و ۴۰ هزار گوسفند و مقدار زیادی نقره برآورد کرده‌اند(تفسیر روح البیان جلد ۹ صفحه ۴۲- منتهی الآمال جلد ۱ صفحه ۶۵)

ص: ۳۱۸

بودند و مسلمین در اقلیت و ضعف.

دشـمنان به توانایی و قـدرت خود می‌نازیدنـد، و «می گفتنـد ما جمعیتی نیرومند و متحد هستیم» و از مخالفانمان انتقام می گیریم و بر آنها پیروز می‌شویم: أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ولی قرآن بلافاصله می‌افزاید: « (امّا) به زودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار می گذارند»: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ

مسلماً در آن زمان، پیش‌بینی پیروزی سریع مسلمین و در هم شکستن دشمنان نیرومند اسلام غیر ممکن بود، ولی چند سالی بیشتر نگذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آنقدر قدرت و توانایی یافتند که در نخستین برخورد مسلحانه با دشمن در میدان جنگ بدر چنان ضربه سهمگینی بر دشمنان وارد کردند که هرگز انتظار آن را نداشتند.

جالب این‌که طبق حـدیثی که از ابن عباس نقل شـده پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در روز بدر، نخست در خیمه خود، دعا کرد و عرضه داشت: «خداونـدا! من تو را به عهـد و پیمـانی که با ما داشـته‌ای می‌خوانم» و سـپس هنگامی که با لباس جنگ از خیمه بیرون آمد و وارد میدان شد، این آیه را تلاوت می کرد سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ یعنی امروز این وعده الهی تحقّق می‌یابد.(۱)

البتّه این هزیمت و فرار دشـمنان بـاز هم ادامه یـافت و تکرار شـد و چنـد سال دیگر گـذشت در حالی که نه فقط کفار مکه در برابر مسلمانان تسلیم شدند؛ بلکه تمام جزیره عربستان در برابر آنان سر تسلیم فرو آوردند.

۱- در تفسیر فی ظلال جلد، صفحه ۶۵۷ این حدیث از صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده است(با تلخیص). سوره قمر، آیه ۴۵.

ص: ۳۱۹

در تفسیر قرطبی از بعضی مفسران نقل شده که این آیه در میدان جنگ بدر نازل شده، در حالی که معروف و مشهور این است که تمام سوره قمر در مکه نازل شده است، ظاهر این است که منشأ اشتباه همان است که در بالا اشاره شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را در میدان بدر تکرار کرد، اشاره به این‌که وعده الهی امروز تحقق می‌یابد و لذا بعضی گمان کرده‌اند که آیه در آنجا نازل شد.

به هر حال این یکی دیگر از پیشگویی‌های قاطع قرآن است که در مدت کوتاهی به وقوع پیوست در حالی که کمتر کسی‌انتظار آن را داشت.

***

۵. باز هم پیشگویی از پیروزی در میدان بدر

در پنجمین آیه، سخن از یک وعده صریح پیروزی است که به مؤمنان داده شده بود می‌فرماید: «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری، یا لشکر مسلح قریش) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد؛ ولی خداوند می خواهد حق را با دستورات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را برخلاف میلتان، با لشکر قریش درگیر ساخت.)» وَإِذْ يَعِدُكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۱)

سپس می‌افزاید: «تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هرچند

۱- سوره انفال، آیه ۷.

ص: ۳۲۰

مجرمان کراهت داشته باشند»: لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَیُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۱).

توضیح این‌که: به گفته مورخان ابوسفیان بزرگ مکّه و رئیس مشرکان با کاروان بزرگی که حدود پنجاه هزار دینار اموال تجارتی با خود داشت و مربوط به جمعی از بزرگان مکه و خودش بود از شام باز می‌گشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یاران خود دستور داد آماده حمله به کاروان شوند و با مصادره اموال دشمن که لحظه‌ای از مخالفت و کارشکنی دست بر نمی‌داشتند بخشی از قدرت اقتصادی آنها را در هم بشکنند.

یاران ابوسفیان در مدینه که از این جریان آگاه شدند موضوع را به او رساندند. او پیکی با شتاب به مکه فرستاد و آنها را از خطر بزرگی که سرمایه‌های آنان را تهدید می‌کرد آگاه ساخت. در مدت کوتاهی ۹۵۰ نفر از رزمندگان و سران قریش با هفتصد شتر و یکصد رأس اسب با فرماندهی ابوجهل به حرکت در آمدند و مسأله تا آن حد جدّی تلقی شد که سران مکه تهدید کردند کسانی که بتوانند به میدان روند و خودداری کنند، خانه‌های آنها را ویران خواهیم ساخت.

از سوی دیگر ابوسفیان برای رهایی از چنگ مسلمانان مسیر خود را تغییر داد و از بی راه حرکت کرد تا خود را از منطقه خطر دور سازد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ۳۱۳ نفر از یاران خود، با ساز و برگ جنگی مختصر ولی دل‌هایی مملو از ایمان و عزم و اراده به نزدیک سرزمین بدر- که یکی از منزلگاه‌های نزدیک میان مکه و مدینه بود رسیدند. در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از

۱- سوره انفال، آیه ۸.

ص: ۳۲۱

حرکت لشکر نیرومنـد قریش از مکه به سوی مـدینه آگاه شـد و با یاران خود به مشورت پرداخت که آیا کاروان تجارتی را تعقیب کننـد یـا در مقابـل لشـکر دشـمن بایسـتند؟ گروهی موافق مقـابله با دشـمن بودنـد ولی جمعی دیگر در باطن مایل به تعقیب کاروان بودند، چرا که آمادگی کافی را برای مقابله با سپاه نیرومند دشمن در خود نمی‌دیدند.

ولی پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله راه صـحیح را انتخاب فرمود و فرمان حرکت به سوی دشـمن را داد و لشکر کوچک اسلام به سرزمین بدر رسید (بدر نام چاهی است در آن سرزمین که به نام صاحب اصلی آن نامگذاری شده و سپس تمام آن سرزمین را بدر گفتند).

آیه فوق نـاظر به این مـاجرا است می‌گویـد: خـدا به شـما وعـده داده بود که یکی از این دو طایفه (لشـکر قریش یا کاروان تجارتی آنهـا) از آن شـما خواهـد بود ولی شـما دوست می‌داشتیـد طـایفه غیر مسـلح یعنی کـاروان تجـارتی قریش برای شـما باشـد اما خـدا می‌خواهد حق را آشکار سازد و ریشه کافران را برکند.

به هر حال پیامبر صـلی الله علیه و آله در اینجا به مسـلمانان فرمود: خداونـد به من وعده داده است که یکی از این دو طایفه از آن ما خواهـد بود- ما به سوی لشـکر دشـمن می‌رویم- و بر آنها پیروز خواهیم شـد؛ گویا محل کشـته شـدن ابوجهل و ... را با چشم خود می‌بینم.

این وعده همان‌گونه که خداوند به پیامبرش وعده داده بود تحقق یافت. دو لشـکر در برابر هم قرار گرفتند و پس از جنگ پرهیجان و پرتلفاتی که روی داد- که شرح آن در تواریخ اسلام آمده است-؛ مسلمانان پیروز شدند و مشرکان مکه

ص: ۳۲۲

شکست سختی خوردند بطوری که هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر دادند و بقیه فرار کردند.

این جنگ در روز هفدهم ماه مبارک رمضان در سال دوم هجرت واقع شد و اثر بسیار عمیقی در تاریخ اسلام بخشید بطوری که مبارزان بدر، همیشه آن را از افتخارات بزرگ خود می‌شمردند.

در اینجا این سؤال مطرح است که طبق موازین عادی آیا هرگز چنین پیروزی برای مسلمین قابل پیشبینی بود؟ مسلماً نه زیرا:

اولًا: مسلمانان به قصد نبرد حرکت نکرده بودند و طبعاً نفرات و عدّه کافی نداشتند؛ بلکه آنها به قصد تصّرف قافله حرکت کردند که ناگهان با لشکر انبوه و مجهّز قریش (البته در مقیاس آن زمان) روبرو شدند.

ثانیاً: از نظر موازنه قوا مسلمانان به ظاهر در وضع بسیار بدی قرار داشتند به طوری که تعداد سربازان دشمن تقریباً بیش از سه برابر مسلمین بود و اسب‌ها و شترهای فراوان و ابزار جنگی کافی داشتند در حالی که در میان مسلمانان فقط دو نفر اسب سواری داشتند و مرکب عمده آنها تعداد هفتاد شتر بود که هر چند نفر به تناوب سوار یکی از آنها می‌شدند.

ثالثاً: در میان لشکر قریش افراد جنگجو فراوان بودند و انگیزه جنگ در میان آنها بود زیرا نه تنها اموال و ثروت، بلکه همه چیز خود را در خطر می‌دیدند.

ولی علی‌رغم همه اینها، طبق صریح آیه فوق وعده پیروزی به آنها داده شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تأکید فراوان بر آن می‌نمود.

جالب این‌که در گوشه و کنار این حادثه نیز مسائل مختلفی روی داد که حاکی

ص: ۳۲۳

از امـدادهای الهی بود. از جمله این که شب بـدر خواب آرام بخشـی چشم مسـلمانان را فرا گرفت و آنـان را برای پیکـار فردا آماده ساخت. بارانی نیز از آسـمان آمد تا هم خود را شسـتشو دهند و هم آن سرزمین شن‌زاری که حرکت بر روی آن مشکل بود کوبیده و محکم و آماده برای پیکار شود.

ایـن همـان چیزی اسـت که در آیـات بعـد به آن اشـاره کرده، می گویـد: إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱): «و (یادآورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش بود از سوی خدا، شـما را فرا گرفت؛ و آبی از آسـمان برایتان فرسـتاد، تا شـما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما بر طرف سازد؛ و دلهایتان را محکم، و گامها را با آن استوار دارد».

کوتـاه سـخن این‌که از مجموع آیات مربوط به جنگ بـدر در قرآن مجیـد اضـطراب روحی گروهی از مسـلمانان از فزونی نفرات و تجهیزات دشـمن و برتری آنـان بر مسـلمین به خوبی روشن می‌شود و با این حال به حسب ظاهر، پیش بینی شـکست مسـلمین بسـیار طبیعی بود اما بر خلاف همه این قرائن، قرآن می گوید: خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام پیروز شدند.

ممکن است گفته شود این آیات بعـد از پیروزی بدر نازل شده است همان‌گونه که لحن آنها حکایت می کند؛ بنابراین نمی‌توان آن را از پیشگویی‌های قرآن بر شمرد.

در پاسخ به این ایراد باید گفت که دقت در همین آیات اشکال متصور

۱- سوره انفال، آیه ۱۱.

ص: ۳۲۴

برطرف می‌شود؛ زیرا قرآن با صراحت می گوید: وعده پیروزی قبلًا به شما داده شده بود و این وعده بعداً تحقق یافت.

***

۶. وعده بازگشت

در ششمین آیه (آیه ۸۵ سوره قصص) خداوند وعده‌ای به پیامبرش می‌دهد و آن وعده بازگشت به حرم امن الهی است.

این وعده در یکی از سخت ترین روزهای زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شد، یعنی در آن حال که می‌خواست حلقه محاصره دشمنان کینه توز را بشکند و از لابه‌لای شمشیرهای آنها بیرون آید و از مکه به مدینه هجرت کند به وقوع پیوست.

او به لطف الهی این کار را کرد و راه مدینه را پیش گرفت. هنگامی که به سرزمین جحفه که فاصله زیادی از مکه ندارد، رسید به یاد موطنش حرم امن الهی افتاد. آثار این اشتیاق که با تأثر و اندوه آمیخته بود در چهره مبارکش نمایان شد. در این هنگام آیه فوق نازل و پیام الهی‌به این صورت به او ابلاغ گشت: «آن کس که قرآن را بر تو لازم کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می گرداند»:

إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ.

پیش بینی بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه آن هم به صورت قاطع و صریح، مخصوصاً با پیوند دادن آن به نزول قرآن که خدای نازل کننده قرآن این کار را

ص: ۳۲۵

حتماً خواهد کرد، در آن شرایط بسیار سخت و دشوار عادتاً غیر ممکن بود. ولی می‌دانیم این وعده‌بزرگ سرانجام تحقق یافت و بعد از چند سال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با ارتش نیرومند و پرقدرتی پیروزمندانه به مکه بازگشت و حرم امن الهی را بدون جنگ و خونریزی به زیر سایه اسلام درآورد و این یکی از پیشگویی‌های اعجازآمیز قرآن است که چنین خبری را از آینده به صورت قاطع و صریح و بدون هیچ قید و شرطی آن هم در زمانی که نشانه‌هایی از پیروزی مطلقاً به چشم نمی‌خورد، داده است و در فاصله کمی تحقق یافت.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «این آیه دلیل روشن بر صدق نبوت پیامبر است؛ زیرا او چنین خبری را بدون قید و شرط و استثناء بیان کرده و عیناً این خبر تحقق یافت.»(۱)

فخررازی نیز در تفسیر خود می‌گوید: «این آیه یکی از اموری است که دلالت بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌کند زیرا از غیب خبر داده و آنچه را خبر داده تحقق یافته؛ بنابراین معجزه روشن است».(۲)

در اینجا بعضی احتمال داده‌اند که منظور از معاد، روز قیامت است و این احتمال همان‌گونه که محققان و مفسران گفته‌اند احتمال ضعیفی است؛ زیرا معاد مخصوص پیغمبر اسلام نیست که تنها او را مخاطب سازد، به علاوه کلمه «لَرادُّکَ» با معاد قیامت چندان مناسب نیست، زیرا بازگشت به جایی، فرع بر خروج از آنجا است.

اضافه بر این تکیه بر نزول قرآن در جمله: انَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ که

۱- مجمع البیان جلد ۷ و ۸، صفحه ۲۹۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲- تفسیر فخررازی جلد ۲۵، صفحه ۲۱، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۲۶

قبل از آن آمد، و همچنین جمله: قُلْ رَبّی اعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُدی‌وَ مَنْ هُوَ فی ضَلالٍ مُبینٍ «بگو ":پروردگارمن از همه بهتر می‌داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است»".(۱) که بعد از آن آمده همه قرینه است بر این‌که سخن از حقّانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قرآن در میان است نه مسأله معاد در روز قیامت، از همه گذشته این تفسیر با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست.

به علاوه واژه معاد بطوری که مرحوم طبرسی از قتیبی نقل می‌کند به معنای شهر و وطن انسان است: «مَعاد الرَّجُلِ بَلَدُهُ» زیرا به هر جا می‌رود باز به آنجا بر می‌گردد و قابل توجه این‌که در قرآن مجید کلمه مَعاد فقط یک بار آمده و آن هم در همین جا است که به معنای زادگاه و موطن است.

***

۷. او هرگز ایمان نمی‌آورد.

در هفتمین آیه، سخن از یکی از مشرکان معروف مکه یعنی ابولهب، عموی پیامبر و فرزند عبدالمطلب به میان آمده است، او تنها کسی است از مشرکان مکه که نامش در قرآن مجید آمده، و تأکید شده که او حتماً از دوزخیان است، و اشاره روشنی است به این‌که او هرگز ایمان نخواهد آورد، می‌فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد!- هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید- و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود.»:

۱- سوره قصص، آیه ۸۵.

ص: ۳۲۷

تَبَّتْ یَدا ابی لَهَبٍ وَتَبَّ- ما اغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ- سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ

با این‌که ابوسفیان دشمن خطرناک‌تری بود؛ ولی سرانجام به ظاهر ایمان آورد و افراد جنایتکاری همچون وحشی قاتل حمزه ظاهراً ایمان آوردند.

بنابراین پیشگویی قاطع درباره سرنوشت فردی همچون ابولهب از طرق عادی ممکن نبود و این پیشگویی قرآن جز از طریق اعجاز ممکن نیست.

بسیاری از مشرکان مکه واقعاً و بعضی ظاهراً ایمان آوردند. اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند ابولهب و همسرش ام جمیل خواهر ابوسفیان بود؛ و قرآن در این سوره آشکارا خبر داده است که این دو هرگز ایمان نخواهند آورد و این از خبرهای غیبی قرآن مجید است.

اگر قرآن از سوی خداوند نبود چگونه ممکن بود با این صراحت از دوزخی بودن کسی سخن بگوید که ممکن است در پایان کار به صفوف مسلمانان بپیوندد و حدّاقل ظاهراً مسلمان شود.

نام ابولهب: عَبْدِ العُزَّی (عزّی نام یکی از بت‌های بزرگ عرب است) و کنیه او ابولهب است و انتخاب این کنیه برای او شاید از این نظر بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت. شک نیست که این آیات در زمان حیات ابولهب نازل شد و لذا می‌گوید: «بریده باد هر دو دست ابولهب»: تَبَّتْ یَدا ابی لَهَبٍ شأن نزول‌هایی که غالب مفسران نقل کرده‌اند نیز نشان می‌دهد که این مسأله در حیات او واقع شده در آن هنگام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را به سوی اسلام دعوت کند و از شرک و کفر بیم دهد. در آن هنگام که پیامبر بر فراز یکی از کوه‌های مکه (کوه صفا) رفت و فریاد زد: «یاصَباحا»- این جمله‌ای بود

ص: ۳۲۸

که هنگام هجوم غافلگیرانه دشمن گفته می‌شد- اهل مکّه تصوّر کردند دشمنی از بیرون به مکه حمله می‌کند وقتی دور پیامبر جمع شدند فرمود: «انّی نَذیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ»: «من شما را در برابر عذاب شدید الهی بیم می‌دهم.» (و از پرستش بتها بر حذر می‌دارم و به سوی توحید دعوت می‌کنم).

ابولهب سخت بر آشفت و گفت: «تَبّا لَکَ اما جَمَعْتَنا الّا لِهذا»: «مرگ بر تو باد آیا فقط برای همین ما را جمع کردی؟» اینجا بود که آیات فوق نازل شد و گفت:

مرگ بر تو باد که سرانجام طعمه آتش دوزخ می‌شود.(۱)

***

۸. ما به تو خیر فراوان دادیم

در هشتمین بخش از آیات یعنی سوره کوثر سه پیشگویی مهم دیده می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «به یقین ما به تو کوثر (و خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.- پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.- (و بدان) دشمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است»: انَّا اعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ- فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ- انَ‌شانِئَکَ هُوَ الْابَتَرُ

بسیاری از مفسران شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده‌اند، که قریب الافق با یکدیگر است از جمله برسوئی در روح البیان می‌گوید: «مشرکان مکه هنگامی که

۱- این شأن نزول را بسیاری از مفسّران و مورّخان با تفاوت‌هائی نقل کرده‌اند(تفسیر مجمع البیان، قرطبی، مراغی، فخر رازی، درالمنثور، فی ظلال، ذیل آیات مورد بحث و همچنین کامل ابن اثیر، جلد ۲ صفحه ۶۰).

ص: ۳۲۹

پسران پیامبر صلی الله علیه و آله قاسم و عبدالله در مکه و ابراهیم در مدینه، چشم از جهان پوشیدند، گفتند ":محمد صلی الله علیه و آله پس از وفاتش نامش از خاطره‌ها محو می‌شود، زیرا نسلی از او باقی نمانده. "در این سوره قرآن خبر می‌دهد کسی که نامش از خاطره‌ها محو می‌شود، دشمنان او هستند و اما نام و آوازه او بلندتر و بلندتر می‌شود، همان گونه که خداوند اشاره فرموده، و این به خاطر آن است که خدا نسلی به او داد که با گذشت زمان باقی نمی‌ماند، بنگر ببین چقدر از اهل بیت علیهم السلام را کشتند وشهید کردند، ولی این نسل در عالم فراگیر شد».(۱)

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «این سوره درباره عاص بن وائل نازل شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجدالحرام بیرون آمد و چشمش به او افتاد، و با حضرت سخنانی گفت، جمعی از بزرگان قریش این منظره را دیدند، سؤال کردند با که سخن می‌گفتی؟ او گفت: با این ابتر (بلاعقب) ... این به خاطر آن بود که عرب به کسی که فرزند پسر نداشت ابْتَر می‌گفتند، سوره فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.»(۲)

فخررازی در شأن نزول این آیه شش قول نقل می‌کند، که افراد مختلفی کلمه «ابْتَر» را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند، و این سوره ناظر به آنها است.(۳)

گر چه از افراد مختلفی نام برده شد، ولی محتوا و مضمون همه یکی است، که همه آنها پیامبر صلی الله علیه و آله را از روی کینه و عداوت، «ابتر» می‌نامیدند، و قرآن به همه آنها پاسخ گفت. زیرا این اقوال ششگانه با هم منافاتی ندارند و ممکن است این

۱- روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۵.

۲- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۹.

۳- تفسیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۳۲.

ص: ۳۳۰

تعبیر را همه آنها گفته باشند و جواب قرآن ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال واژه «ابتر» در اصل، به معنای قطع عضوی از بدن حیوان است که به قطع دُم، اطلاق می‌شود، سپس در مورد انسان‌هایی که بلاعقب هستند، ابتر اطلاق شده، و همچنین به کسانی که نام نیک آنها قطع می‌شود و یا نام آنها از خاطره‌ها محو می گردد، و نیز خطبه بَتراء به خطبه‌ای گفته می‌شود که با نام خدا شروع نشود (یا نام خدا در آن نباشد).

در مقاییس نیز آمده است که بتر به معنای قطع است، و «سَیْفٌ باتِرٌ» به معنای شمشیر برنده می‌باشد، و کسی که عقب ندارد به او ابتر می گویند، امّا «کَوْثَر» از ماده کثرت گرفته شده (۱) و به همان معنا است و در اینجا معنای وسیع و گسترده‌ای دارد، و آن عبارت از خیر کثیر و برکت فراوان است، که یکی از مصادیق بارز آن، فرزندان برومند و نسل ارزشمند و روشن‌ترین مصداق آن فرزندی همچون بانوی اسلام «سَیّدَةُ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ الْأَوَّلینَ والْآخِرینَ» فاطمه زهرا علیها السلام است.

مفسران در معنای کوثر، احتمالات زیادی ذکر کرده‌اند تا آنجا که فخررازی پانزده قول، و در تفسیر روح المعانی از بعضی از مفسران، بیست و شش قول نقل کرده است که مرحوم علامه طباطبائی در المیزان نیز به آن اشاره می کند، و از جمله تفاسیر مشهور آن همان حوض کوثر است که تعلّق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می‌شوند.(۲)

بعضی نیز آن را به مقام نبوت، یا قرآن، یا نهری در بهشت، یا شفاعت تفسیر

۱- آلوسی در روح المعانی می گوید:« کوثر صیغه مبالغه است و به معنای کثرت فزون از حد است.» جلد ۳۰، صفحه ۲۴۵، و در لسان العرب می‌خوانیم:« کوثر: الکَثیرُ مِنْ کُلِّ شَیءٍ».

۲- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۹.

ص: ۳۳۱

کرده‌اند، و همان گونه که گفتیم این واژه معنای وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می‌شود و تعدّد مصداق‌های این مفهوم، مانع از جامعیت مفهوم نیست و این تفسیرهای متعدّد، تضادی با هم ندارند.

به هر حال در این سوره، سه پیشگویی مهم دیده می‌شود:

نخست این‌که می‌فرماید: «ما خیر کثیر به تو عطا کردیم» اگر چه «اعْطَیْناکَ به صورت فعل ماضی است؛ ولی ممکن است از قبیل مضارع قطعی باشد که به شکل فعل ماضی بیان شده است.

این خیر کثیر در حقیقت تمام پیروزی‌هایی را که نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود.

مخصوصاً با توجه به شأن نزول‌ها، و با توجه به واژه «ابْتَر» که دشمنان آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق می‌کردند، یک مصداق روشن این خیر فراوان همان فرزندان و نسل برومند او است که همگی از تنها دخترش فاطمه زهرا علیها السلام در سرتاسر کره زمین گسترش یافتند و به گفته بعضی، امروز جهان را پر کردند و این چیزی است که در آن زمان قابل پیش بینی نبود.

جمعی از مفسران اهل سنّت نیز صریحاً به این موضوع، اشاره کرده‌اند. از جمله: فخررازی، سوّمین قولی را که در تفسیر کوثر نقل می‌کند، همان اولاد و فرزندان او است، می‌گوید: «به این دلیل که این سوره در پاسخ کسانی نازل شد که او را به نداشتن فرزند مذکّر، مذمّت می‌کردند، پس مفهومش این است خداوند نسلی به او عطا می‌کند که در طول قرون و اعصار، باقی می‌ماند، این همه از اهل بیت علیهم السلام را کشتند ولی عالم از آنها پر است، در حالی که از بنی امیّه کسی که قابل

ص: ۳۳۲

اعتنا باشد در جهان باقی نمانده است، و چقدر در میان فرزندان آن حضرت، از بزرگان علماء مانند: حضرات باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم السلام و محمد نفس زکیه و امثال آنها دیده می‌شود.»(۱)

در تفسیر روح المعانی نیز آمده است که: «بعضی از مفسران گفته‌اند که:

"منظور از کوثر فرزندان و اولاد آن حضرت است، زیرا این سوره به عنوان رد کسانی است که به آن حضرت، عیب می‌نهادند و او را ابْتَر می‌خواندند و بحمدالله امروزه چنان فرزندان او فزونی یافته‌اند که سراسر کره زمین را پر کرده‌اند.»"(۲)

از سوی دوم خبر می‌دهد که دشمنان او ابتر و بلاعقب خواهند بود؛ این پیشگویی نیز تحقق یافت و دشمنان آن حضرت، چنان تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است. ابوسفیان و فرزندانش و دودمان بنی امیه که از دشمنان سر سخت اسلام بودند که بعضی به مقابله با پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی به مقابله با فرزندان او برخاستند، روزی آنقدر جمعیت داشتند که خویشاوندان و فرزندان و تعداد فامیل آنها از شماره بیرون بود ولی امروز اگر چیزی از آنها هم باقی مانده باشد هرگز شناخته شده نیست.

آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «معنای ابتَر آن است که بازمانده‌ای نداشته باشد، نه فرزندانی و نه نام نیکی، و این درباره دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله صادق است، اما او فرزندان و نام نیک و آثار فضلش، تا روز قیامت بلکه در خود قیامت نیز باقی

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۴.

۲- روح المعانی، جلد ۳، صفحه ۲۴۵(چاپ دار احیاء التُّراث العَرَبی لبنان)

ص: ۳۳۳

مانده و می‌ماند.»(۱)

اگر چه شأن نزول این سوره (طبق روایات مشهور) نشان می‌دهد که گوینده این سخن، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله به نام عاص بن وائل بود، ولی بدیهی است که سوره تنها ناظر به شخص او نیست، بلکه کلمه «شانئ» که از ماده شنئان و به معنای بغض و عداوت است، مفهوم وسیعی دارد و همه دشمنان را شامل می‌شود و این پیشگویی نیز درباره همه آنان صادق است، زیرا نه نامی از آنها باقی مانده، و نه فرزندان شناخته شده‌ای از آنها موجود است و پیش بینی این معنا، در آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بود و مسلمانان سخت در اقلیت بودند، غیر ممکن بود.

***

۹ و ۱۰. آنها زیانی به شما نمی‌رسانند.

در نهمین و دهمین آیه مورد بحث چند پیشگویی قابل ملاحظه دیگر دیده می‌شود:

۱. «آنها (اهل کتاب، مخصوصاً یهود) هرگز نمی‌توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر»: لَنْ یَضُرُّوکُمْ الّاٰاذًی (۲).

۱- همان مدرک، صفحه ۲۴۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

ص: ۳۳۴

واژه «اذی» اگر چه به گفته راغب در مفردات هر زیانی را که به روح یا جسم انسان یا متعلّقات او می‌رسد شامل می گردد ولی با توجّه به این‌که به صورت استثناء از جمله لَن یَضُرُّوکُمْ «به شما زیان نمی‌رسانند» و نیز به توجه با این‌که «اذْی» به صورت نکره آمده نشان می‌دهد که منظور آزارهای جزئی است خواه به وسیله نیش زبان باشد یا حرکات ایذایی خفیف.

همچنین با توجه به این‌که نیروی اهل کتاب مخصوصاً یهود قوی بود و مسلمین از نظر ظاهر در ضعف بودند این پیشگویی برای زمان آینده آن هم به صورت قاطع جز از طریق وحی ممکن نیست.

۲. «و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می‌خورند)؛ سپس یاری نخواهند شد»: وَ انْ یُقاتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ الْادْبارَ ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ (۱).

این پیش بینی که سرنوشت یهود و سایر اهل کتاب در هر جنگی که بین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها صورت گیرد شکست خواهد بود، نیز چیزی نبود که از طریق عادی میسّر باشد.

۳. آنها (یهود) هرگز روی پای خود نخواهند ایستاد «هر جا یافت شوند مهر ذلّت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود)، یا با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)»: ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ ایْنَ ما ثُقفوا الّا بِحَبْلٍ مِنَ‌اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاس (۲).

چنانکه در تاریخ اسلام آمده این سه وعده و بشارت آسمانی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق یافت؛ مخصوصاً یهود حجاز اعم از بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع، یهود خیبر و بنی المصطلق پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام و

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

ص: ۳۳۵

حرکات ایذایی سرانجام همگی شکست خورده و متواری شدند. گر چه در آیات فوق تصریح به نام یهود نشده اما با قرائنی که در این آیه و آیات مشابه آن- مانند آیه ۶۱ سوره بقره که تصریح به نام یهود در آن شده- استفاده می‌شود که این دو آیه ناظر به یهود است و مخصوصاً در آیه اخیر می‌فرمایـد: تنها در دو صورت است که آنها می‌توانند مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند: نخست بازگشت به سوی خدا و ترک عصیان و گناه و فساد در روی زمین: الَّابِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ و دیگر وابستگی به مردم و اتّکای به دیگران: وَ حَبْلٍ مَنَ النَّاسِ

این آیه همان مطلبی است که تا به امروز نیز در زندگی یهود دیده می‌شود و تاریخ آنها یا حاکی از دربدری و آوارگی و ذلت است و یا وابستگی به قدرت‌های دیگر و ابزار اجرای مقاصد سوء آنان شدن (در عصر اخیر در دوران نازی‌ها شکل اول دیده می‌شود و امروز شکل دوم).

اگر چه مفسران در تفسیر: حَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مَنَ النَّاسِ احتمالات متعددی داده‌اند ولی آنچه در بالا ذکر کردیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد و ممکن است بعضی از تفاسیر آنها به عنوان مصداقی از این مفهوم کلی که گفتیم مورد قبول واقع شود.(۱)

۱- از آنچه گفتیم روشن می‌شود که استثناء در آیه به صورت متّصل است.

ص: ۳۳۶

۷. اعجاز قرآن از نظر عدم تضاد و اختلاف

اشاره

یکی دیگر از نشانه‌های معجزه بودن قرآن مجید و این‌که از سوی خداوند نازل شده، این است که در سراسر آن تضاد و اختلافی دیده نمی‌شود در حالی که شرایط نزول قرآن و آورنده آن، چنان است که اگر از سوی خدا نبود حتماً اختلاف و تضاد در آن به چشم می‌خورد.

قرآن در آیه ۸۲ سوره نساء به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: افَلا یَتَدَبَّرونَ الْقُرآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِندِ غَیْر اللَّهِ لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً: «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! در حالی که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

نکته اصلی این مسأله را با تحلیل روشنی می‌توان دریافت.

روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است قانون تکامل در شرایط عادی در صورتی که وضع استثنایی به وجود نیاید انسان و روحیات و افکار او را هم در بر می‌گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسانها را

ص: ۳۳۷

دگرگون می‌سازد. اگر با دقّت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نفر نویسنده یکسان نیست؛ بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد. مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادثی بزرگ قرار گرفته باشد، حوادث که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده‌ای همه جانبه را پایه ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، بخصوص اگر درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملًا عقب افتاده باشد.

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی‌های تربیتی مردم در شرایط و ظروف کاملًا مختلف نازل شده و کتابی است که درباره موضوعات کاملًا متنوع سخن می‌گوید و مانند کتاب‌های معمولی که تنها یک بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی و یا تاریخی را تعقیب می‌کند نیست؛ بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش، و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن، وقت دیگری درباره امت‌های پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می‌گوید و به گفته دکتر گوستاولبون: قرآن کتاب آسمانی مسلمانان تنها منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

چنین کتابی با این مشخصات، عادتاً ممکن نیست خالی از تضاد و تناقض و مختلف گویی و نوسان‌های زیاد باشد امّا هنگامی که می‌بینیم با تمام این جهات همه آیات آن هماهنگ و خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است به خوبی می‌توانیم حدس بزنیم که این کتاب زاییده افکار انسان‌ها نیست؛ بلکه از

ص: ۳۳۸

ناحیه خداوند است چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است.

به تعبیر دیگر تمـام موجودات مادّی و از جمله انسان که از جهتی جنبه مادی دارد، دائماً در تغییرانـد و تغییرات خود را به موجودات پیرامون خود منتقل می‌سازنـد. تأثیر گذاشـتن و تأثیر پذیری جزء طبیعت انسان و هر موجود مادی دیگر است و به همین دلیل آرا، و افکار انسان با گذشت زمان دگرگون می‌شود، مخصوصاً افزایش تجربیات و بالا رفتن سـطح مهارت انسان در مسائل مختلف به این دگرگونی کمـک می‌کنـد و همین‌هـا سبب می‌شود که اگر خاطرات سالیان متمادی از زنـدگی یک نفر را جمع آوری کننـد حتماً تغییر و تضاد و ناهماهنگی در آنها وجود دارد.

تنها خداونـد قادر متعال است که از هر دگرگونی و تأثیر وتأثّر پـذیری برکنار می‌باشـد و هرگز در سـخنانش تضادی وجود ندارد و این یکی از طرق شناخت کلام حق از کلام غیر او است.

حتی بعضـی از مفسـران تصـریح کردەانـد که: نه تنها تضادی در قرآن وجود نـدارد؛ بلکه تفاوتی در درجه فصاحت و بلاغت نیز در آن نیست. درست است که ما بعضـی از آیات قرآن را فصیح‌تر از بعضـی می‌یابیم و به گفته شاعر: کی بود «تَبّت یَدا» مانند: «یا ارضُ ابْلعی».(۱) ولی این به خاطر تفاوت مقامات می‌باشد یعنی هر کدام از اینها در جای خود بهترین و مناسب‌ترین تعبیرات است و با این نظر

۱- این مصرع از شعر معروف زیر گرفته شده:

در بیان و در فصاحت کی بود یکسان سخن‌گر چه گویند بود چون جاحظ و چون اصمعی

در کلام ایزد بیچون که وحی مُنزل است‌کی بود« تَبّت یَدا» مانند:« یا ارْضُ ابْلعی» ۳۸۷- سوره صافات، آیات ۱۳ تا ۱۵.

ص: ۳۳۹

تفاوتی وجود ندارد.

سؤال

در اینجا سؤالی مطرح کرده‌اند که اگر تضاد و اختلافی در قرآن مجید نیست پس چرا آیات ناسخ و منسوخ وجود دارد؟

پاسخ

همان‌گونه که در بحث ناسخ و منسوخ در قرآن گفته‌ایم آیات منسوخه همراه قرائنی است که نشان می‌دهد عمر محتوای آنها کوتاه است و روزی پایان می‌گیرد. یعنی نشانه‌های نسخ در خود آنها وجود دارد با توجه به این نکته نه تنها تضادی نیست؛ بلکه همواره یک نوع هماهنگی در میان آنها وجود دارد.

مثلًا اگر ما بخواهیم یک برنامه درسی برای مقاطع مختلف بنویسیم تا افراد مورد تعلیم وتربیت را از مراحل مختلف بگذرانیم و به مرحله نهایی برسانیم، هرگز دگرگون شدن برنامه‌ها در مقاطع مختلف با توجه به قرائتی که در متن برنامه‌ها وجود دارد به عنوان تضاد و تناقض شناخته نخواهد شد؛ بلکه به عکس یک نوع هماهنگی در میان آنها وجود دارد.

از آنچه در بالا گفته شد پاسخ سؤال مشابهی که در مورد آیات عام و خاص یا مطلق و مقید مطرح می‌شود نیز روشن گردید. زیرا جمع میان عام و خاص از طریق تخصیص و همچنین جمع میان مطلق و مقید یک جمع شناخته شده

ص: ۳۴۰

عرفی است و هرگز تناقض محسوب نمی‌شود.

مثلًا اگر حکومتی در یک کشور اعلام کند که صادرات مطلقاً آزاد است و سپس برای آن استثناهایی در نظر بگیرد؛ وجود این استثناها دلیل بر تضاد نیست مخصوصاً اگر این کار به صورت یک سنّت و روش در آید که حکم عام را بگویند و سپس خاص و قید آن را بیاورند؛ بخصوص این که معمولًا حکمی بدون استثناء وجود ندارد.

در اینجا بحث اعجاز در قرآن و شاخه‌های مختلف آن به پایان می‌رسد.

ص: ۳۴۱

خارق عادات دیگر

شکی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غیر از قرآن مجید معجزات فراوان دیگری داشته و این مطلبی است که مورد اتفاق تمام مسلمانان جهان قرار گرفته و روایات متواتری نیز بر آن دلالت دارد.

در قرآن مجید نیز کراراً به این مسأله اشاره شده، گاه بطور اجمال و سربسته و گاه به صورت تفصیلی و دست گذاشتن روی معجزات خاص.

در قسمت اوّل آیه زیر قابل ملاحظه است:

۱. وَإِذَا ذُكِّرُوا لَايَذْكُرُونَ- وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ- وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

قرآن در مقام مذمت و نکوهش کافران می گوید: «و هنگامی که تذکر داده شوند، متذکّر نمی‌شوند.- و هنگامی که معجزه‌ای را ببینند، (دیگران را نیز) به استهزاء دعوت می کنند.- و می گویند ":این فقط سحری آشکار است»("۳۸۷).

ص: ۳۴۲

تعبیر به «رَاَوْا آیهً» به خوبی نشان می‌دهد که آنها معجزه یا معجزاتی را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشاهده کردند و به جای این‌که به او ایمان بیاورند دو عکس العمل بسیار منفی نشان دادند؛ نخست این‌که: به استهزاء و سخریه پرداختند و دیگر این‌که از آن به عنوان سحر آشکاری یاد کردند.

مسلم است که آیات قرآن شنیدنی است، نه دیدنی. بنابراین واژه آیه در اینجا نمی‌تواند ناظر به آیات قرآن باشد. اضافه بر این، تعبیر به سحر آشکار نیز کاملًا با معجزات و خارق عادات تناسب دارد و اصولًا این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ساحر خواندند و بطور گسترده روی این مسأله تبلیغ کردند نشان می‌دهد که خارق عادات و معجزاتی از او دیده بودند.

از همه اینها گذشته چگونه ممکن است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب آسمانی خود این معجزات حسّی را از پیامبران دیگر- مانند: مسأله ید بیضاء و عصای موسی علیه السلام و معجزات نه گانه‌ای که از او صادر شد (سوره نمل- آیه ۱۲) و یا معجزات متعددی که از حضرت مسیح علیه السلام مانند: احیای مردگان و شفای کور مادرزاد و بیماران غیر قابل علاج و مانند آن و همچنین معجزات ابراهیم و صالح و یوسف و سلیمان و داوود علیهم السلام که همگی در قرآن آمده است- نقل کند و خودش هیچ گونه معجزه حسّی نیاورد؟!

چگونه می‌تواند مردم را قانع کند که همه انبیاء علیهم السلام معجزات حسی داشتند و من ندارم و در عین حال نبوت من برترین نبوت‌ها و آیین من بهترین آیین‌ها است؟!

همه این قرائن به ضمیمه آیه فوق نشان می‌دهد که آن حضرت دارای

ص: ۳۴۳

معجزات دیگری بوده است.

***

علاوه بر آیه فوق، آیات فراوان دیگری در قرآن مجید داریم که هر چند به تنهایی صراحتی در مسأله اعجاز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندارند، ولی به ضمیمه روایاتی که از پیشوایان دین یا در شأن نزول‌ها و تواریخ در توضیح و تفسیر آن آمده از معجزات فراوان دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد که نمونه‌هایی از آن را در زیر ملاحظه می‌کنید:

۱. در نخستین آیه سوره اسراء می‌خوانیم: «پاک و منزّه است آن کس که بنده‌اش را در یک شب، از مسجدالحرام به مسجدالأقصی- که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم- برد، تا برخی از نشانه‌های خود را به او ارائه دهیم؛ چرا که او شنوا و بینا است.»: سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ. بدون شک رفتن از مسجد الحرام به مسجد الاقصی- و از آن فراتر رفتن به آسمان‌ها مخصوصاً در شرایط آن زمان یک امر خارق العاده بوده است ولی تا مردم چنین جریانی را مشاهده نکنند، نمی‌تواند جنبه اعجاز داشته باشد و در طریق اثبات دعوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد.

ولی روایات اسلامی نشان می‌دهد که مردم در جریان این امر قرار گرفتند از طریق اخباری که پیامبر صلی الله علیه و آله از کاروان یا کاروان‌هایی که در مسیر راه مکه و شام

ص: ۳۴۴

بودند؛ گزارش داد.(۱)

۲. در ذیل آیه ۹۵ سوره حجر: اِنّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئینَ «به یقین ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم.» آمده است که ۶ گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به باد استهزاء می‌گرفتند و هر گاه او به دعوت کردن مردم بر می‌خواست آنها با سخنان خویش تلاش می‌کردند مردم را از اطراف او پراکنده کنند. ولی خداوند هر یک از آنها را به بلایی مبتلا ساخت و چنان در خود فرو رفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کردند.(۲)

۳. در آیه ۱۱ سوره مائده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خویشتن، به یاد آورید؛ آن زمان که گروهی (از دشمنان)، قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بردارند)، امّا خدا دستشان را از شما کوتاه کرد»: یا اَیُّهَا الَّذین آمَنوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ اذْ هَمَّ قَوْمٌ انْ یَبْسُطُوا الَیْکُمْ ایْدِیَهُمْ فَکَفَّ ایْدِیَهُمْ عَنْکُمْ

در بعضی از روایات آمده که این اشاره سربسته ناظر بر توطئه یهود بنی نضیر است که توطئه برای کشتن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چیده بودند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یاران به سراغ آنها رفتند تا درباره قراردادی که نسبت به دیه مقتولین داشتند صحبت کنند آنها گفتند: مانعی ندارد بنشینید و غذا میل کنید تا مقصود

۱- در اثبات الهداة، جلد ۱، صفحه ۲۴۷ از امام صادق علیه السلام نقل شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها خبر داد که کاروان ابوسفیان را در کنار چاه آب فلان قبیله دیدم که یکی از شترهای خود را که سرخ مو بود گم کرده بودند و نشانه‌های بازار شام که هرگز به آنجا نرفته بود برای آنها بازگو کرد و مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۹۵ وسیره ابن هشام، جلد ۲۰، صفحه ۴۳ و ۴۴.

۲- شرح جالب این ماجرا را مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۴۶ و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۴۸ و ابن هشام در سیره، جلد ۲، صفحه ۵۰ و دیگر مفسّران و محدثان و مورخان آورده‌اند.

ص: ۳۴۵

شما انجام گردد و در این حال قصد داشتند حمله غافلگیرانه کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را از بین ببرند. خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه فرمود او هم یارانش را با خبر ساخت و با سرعت برگشتند.(۱) «و این یکی از معجزات پیامبر بود»: «وَ کانَ ذلِکَ احْدی مُعْجِزاتِه (۲).

۴. در ذیل آیه ۴۵ سوره اسراء: و اذا قرأت القرُآن جَعَلْنا بینک و بین الّذین لَایؤمنونَ بالآخِرَةِ حِجاباً مَستوراً: «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم.»- که گاه بعضی از دشمنان در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تلاوت قرآن بود قصد جان او را می کردند و خداوند پیامبرش را با حجاب مرموزی از دید آنها پنهان می‌داشت- در حدیثی که مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از علی علیه السلام نقل کرده چنین آمده است که: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را با پنج حجاب از دیدگان کسانی که قصد قتل او را داشتند پنهان می‌داشت که به این پنج حجاب در آیات قرآن اشاره شده است. در یک جا می‌فرماید: وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ ایْدیهِمْ سَدّاً: «و در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم» این حجاب اول است سپس می‌افزاید: وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً: «و در پشت سرشان سدّی» و این حجاب دوم است و بعد می‌فرماید: فَاغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرونَ «و چشمانشان را پوشانده‌ایم، لذا نمی بینند.»(۳) این حجاب سوم است.

سپس در آیه ۴۵ سوره اسراء می‌فرماید: وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ

۱- همان مدرک.

۲- مجمع البیان جلد، ۳، صفحه ۱۶۵.

۳- سوره یس، آیه ۹.

ص: ۳۴۶

الَّذِینَ لَایُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً: این حجاب چهارم است.

سپس فرموده: انَّا جَعَلنا فی اعْناقِهِم اغْلالًا فَهِیَ الَی الْاذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ

«مـا در گردن‌هـای آنـان غلهایی (طوقهایی) قرار دادیم که تا چانه‌ها ادامه دارد و سـرهای آنان را به بالا نگاه داشتـه است.»(۱) و لذا چیزی را مشاهده نمی‌کنند؛(۲) و این حجاب پنجم است.

این حجاب‌هـا خواه جنبه مـادی داشـته باشـد خواه معنوی، هر چه بوده مـانع از توطئه‌هـای مختلف بر ضـد پیامبر صـلی الله علیه و آله گردیده است که خود نمونه‌ای از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۵. در آیه ۱۳۷ سوره بقره می‌خوانیم: فَسَیَکْفیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

«و خداونـد، شَرّ آنها را از تو دفع می کند؛ و اوست شـنوای دانا» و از توطئه‌هایشان آگاه است. تنها کسانی که با تاریخ اسـلام آشـنا هسـتند می‌تواننـد از عمق مفهوم این آیه آگاه شوند چرا که اعراب لجوج و متعصب جاهلی مخصوصاً اشـراف بت پرست مکه که با ظهور اسـلام همه منافع نامشروعشان به خطر افتاده بود از هیچ گونه توطئه‌ای برای نابود کردن اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله فرو گذار نکردند. در عین حال آیه فوق به صـراحت به مسلمانان وعده می‌دهد که خداوند شر آنها را دفع می‌کند، نقشه‌هایشان نقش بر آب و توطئه‌های آنها خنثی می‌گردد و این یک پیشگویی اعجازآمیز است.

۶. در آیـه ۹ سـوره احزاب اشـاره بـه اعجـاز دیگری شـده است که در جنـگ احزاب واقع شـد؛ می‌فرمایـد: «ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید! نعمت خدا را برخود

۱- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۲۳، حدیث ۲.

۲- سوره یس، آیه ۸.

ص: ۳۴۷

به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا است.»: یا ایُّهَا الَّذین آمَنوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ اذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَارسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً.

کسانی که داستان جنگ احزاب را در قرآن مجید و روایات و تواریخ مطالعه کنند به خوبی می‌دانند که در این میدان یک نابرابری شدید در میان مسلمین و دشمنان آنها وجود داشت و چنان مدینه را محاصره کرده بودند که بر حسب ظاهر سقوط مدینه حتمی بود و کار به قدری بر مسلمانان مشکل شد که به تعبیر قرآن اذْ زاغَتِ الْابْصارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ ... وَ زُلْزِلوا زِلْزالًا شَدیداً: «و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود ... و مومنان تکان سختی خوردند.»(۱)

در چنین شرایطی ناگهان نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت و مبدّل به طوفانی شد که همه چیز را دگرگون ساخت، خیمه و خرگاه و زندگی کفّار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب‌های آنها افکند و امدادهای غیبی الهی به یاری مسلمین شتافت و مشرکان بی آن که با این همه زحمت کاری انجام داده باشند عقب نشینی کرده به مکه بازگشتند.

اصولًا تمام اخبار غیبی قرآن که در بخش گذشته به گونه‌ای گسترده از آن بحث کریدیم می‌تواند در این بحث مورد استناد قرار گیرد. چرا که هر یک از آنها

۱- سوره احزاب، آیات ۱۰ و ۱۱.

ص: ۳۴۸

یکی از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و هر کدام به تنهایی دلیلی بر صدق گفتار او است.

یک بار دیگر آنچه را که در بحث اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی (در ده بخش) ذکر کردیم مورد مطالعه قرار دهید که هر کدام از آنها شاهدی است بر بحث‌هایی که در این فصل داریم.

***

اما موارد خاصی که قرآن دست روی آن گذارده عمدتاً داستان شقّ القمر است که در سوره قمر آیات ۱ تا ۳ آمده است؛ می‌فرماید: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ- وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ- وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!- و هرگاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند روی برمی‌گردانند و می گویند ":این سحری همیشگی است- "آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند؛ و هر امری سرانجامی دارد (و حق عاقبت آشکار خواهد شد)».

در این‌که آیا منظور از شکافته شدن ماه به عنوان یک معجزه در این جهان رخ داده است؟ یا اشاره به شکافته شدن ماه در آینده و در پایان جهان به عنوان یکی از نشانه‌های آغاز آخرت می‌باشد؟ مشهور و معروف میان مسلمانان همان احتمال اول است وبه گفته فخررازی: «تمام مفسران بر این عقیده‌اند که ماه (به

ص: ۳۴۹

عنوان یـک معجزه) از هم شـکافته شـد و روایـات، دلیـل بر وقوع این حـادثه است و در کتـاب صـحاح خبر مشـهوری که جمعی از صحابه نقل کرده‌اند در این زمینه دیده می‌شود.»(۱)

مرحوم طبرسـی نیز در مجمع البیان حـدیث انشـقاق قمر را از گروه عظیمی از صـحابه پیامبر و گروهی از مفسـران نقل می‌کند و تنها مخـالف در ایـن مسـأله را سه نفر (عثمـان بن عطـاء، از پـدرش و همچنین حسن و بلخی) می‌شـمرد و سـپس می‌گویـد: «گفتـار آنها صحیح و قابل قبول نیست زیرا مسـلمانان اجماع و اتفاق بر این مسأله دارند؛ بنابراین اعتنایی به قول مخالف نمی‌شود و مشـهور بودن آن در میان صحابه مانع از قول برخلاف می‌شود.»(۲)

جمعی از مفسران دیگر نیز عباراتی شبیه آنچه از طبرسی و رازی نقل کردیم ذکر کرده‌اند.

علاوه بر اینها در خود این آیات قرائن روشنی بر این معنا وجود دارد از جمله:

۱. جمله: وَانْشَقَّ الْقَمَرُ به صورت فعـل ماضـی ذکر شـده است که دلیـل بر وقوع چنین کـاری است و اما این‌که فعل ماضـی به معنای مضـارع باشـد گر چه در مـواردی از قرآن مجیـد آمـده است؛ ولی چـون یـک اسـتعمال مجـازی است نیـاز به قرینه دارد و در اینجا قرینه‌ای در کار نیست.

۲. آیه دوم که می‌فرماید: وَ انْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ بهترین گواه این معنا است. زیرا مشاهده آیه و اعراض کردن از آن و نسبت سحر

۱- فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۲۸.

۲- مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۱۸۶.

ص: ۳۵۰

به پیامبر دادن همه اینها نشان می‌دهد که معجزه‌ای در کار بوده است.

۳. جمله: وَ کَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا اهْواءَهُمْ که در آیه سوم بود خبر از تکذیب آنها نسبت به پیامبر اسلام، حتی بعد از مشاهده این معجزه می‌دهد و اگر اعجازی در کار نبوده این تعبیرها به هیچ وجه درست نبود.

۴. افزون بر اینها روایات زیادی در منابع حدیث اسلامی، درباره وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت و تواتر است و جمعی از مفسران از جمله طبرسی، فخررازی و سید قطب و برسویی در روح البیان تواتر اخبار شق القمر را پذیرفته‌اند؛ و هرگز نمی‌توان با پاره‌ای از این وسوسه‌ها و استبعادها دست از آیات و روایات برداشت.

تنها چیزی که در اینجا ممکن است به عنوان قرینه‌ای بر وقوع این حادثه در آینده ذکر شود قرار گرفتن نزدیکی قیامت در کنار شق القمر است که می‌فرماید:

اقْتَرَبَتِ‌السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ. به خصوص این‌که هر دو به صورت فعل ماضی ذکر شده است.

ولی همان گونه که جمعی از مفسران گفته‌اند: نزدیک شدن قیامت با ظهور پیامبر اسلام حاصل شد. چرا که در حدیث معروفی می‌خوانیم: «بُعِثْتُ انَا وَالسَّاعَةُ کَهاتَیْنِ»: «مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو دست» اشاره به انگشت مبارکش کرد که در کنار هم قرار گرفته بود.(۱)

لذا در آغاز سوره انبیاء می‌خوانیم: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت‌اند و روی

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۲۹- مجمع البیان ذیل آیه ۱۸ سوره محمد صلی الله علیه و آله.

ص: ۳۵۱

گرداننـد!» و در آیه ۶۳ سوره احزاب می‌خوانیم: قُلْ انَّما عِلْمُها عِنْدَاللَّهِ وَ ما یُدْریکَ لَعَلَّ السَّاعَهَٔ تَکُونُ قَریباً: هنگامی که از پیامبر سؤال کردند قیامت کی خواهد آمد؟ خداوند فرمود: «بگو ":علم آن تنها نزد خدا است "و چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد.»
مطابق روایت مشـهور، مشـرکان نزد پیامبر خـدا آمدنـد و گفتند: «اگر راست می‌گویی و تو پیامبر هستی ماه را برای ما دو پاره کن.» فرمود: «اگر این کار را بکنم ایمان می‌آوریـد؟» گفتنـد: «آری»- و آن شب چهاردهم ماه بود- پیامبر از پیشگاه خداونـد تقاضا کرد آنچه را خواسته بودند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره تقسیم شد و رسول اللَّه آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: «ببینید!»(۱) و چیزی نگذشت که دو قطعه ماه به فرمان خدا به هم پیوستند و دوباره به صورت اول بر گشتند.
حـذیفه؛ صـحابی مشـهور داسـتان شقّ القمر را در حضور جمعی در مسـجد مدائن نقل کرد و هیچ کس بر او ایراد نگرفت با این که آنها عصر پیامبر را درک کرده بودند (و این نشان می‌دهد که این مسأله در میان آنها مسلّم بوده است).(۲)

۱- مجمع البیان و کتب تفسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

۲- این حدیث را سیوطی در کتاب درّ المنثور و قرطبی ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند.

ص: ۳۵۲

سؤالات مختلف پیرامون شق القمر

اشاره

در برابر آیات فوق و روایات مشهور اسلامی که در همه کتاب‌های معروف حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت آمده است بعضی با استناد به اشکالاتی مایل‌اند دست از ظهور آیات بردارند و آن را مربوط به حوادث آغاز قیامت و به اصطلاح: «اشْراطُ السَّاعَۀ» بدانند که از جمله:

۱. اشکال از نظر تاریخی

از جمله ایرادهایی که بعضی از ناآگاهان به مسأله شَقُّ الْقَمَر دارند این است که این امر، با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست و ما اثری از آن در تواریخ نمی‌بینیم.

ولی برای این‌که روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مسأله صورت گیرد:

۱. باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن؛ بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارج‌اند.

۲. در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است؛ به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای باخبر شوند.

ص: ۳۵۳

۳. در بخش قابل رؤیت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمت‌های قابل توجهی از آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

۴. حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می‌کند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی، نور بطور کامل قطع شود آن هم برای یک مدت نسبتاً طولانی.

به همین دلیل در خسوف‌های جزئی و ماه گرفتگی‌های مختصر اگر قبلًا از طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می‌گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی خبر می‌مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می‌کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی باخبر شوند و عده‌ای دیگر را نیز باخبر سازند.

بنابراین چنین حادثه کوتاه مدتی آن طور که ابتدا تصور می‌شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست؛ مخصوصاً مردم آن زمان که اصولًا برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.

۵. به علاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمان‌ها محدود بود و حتی افراد باسواد بسیار کم بودند و کتاب‌ها همه خطی بود.

مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیون‌ها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود؛ و در همه تواریخ ثبت گردد.

با توجه به این جهات هرگز نمی‌توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد و آن را دلیل بر نفی آن گرفت.

ص: ۳۵۴

۲. از نظر علمی

گـاه به اسـتناد هیـأت بطلمیوس که زمین را مرکز عـالم، و افلاـک نه گـانه را در اطراف آن هماننـد طبقـات پوست پیاز می‌دانست و معتقـد بـود که این افلاـکماننـد جسم بلـورینی است که همه به هم پیوسـته و سـتارگان و اجرام آسـمانی در دل افلاـک میخکوب شده‌انـد، و همراه حرکت افلاک گردش می‌کنند و هر گونه خرق و التیام (پاره شدن وبه هم آمدن) در افلاک محال است. به همین دلیـل پیروان این عقیـده هم معراج جسـمانی را انکـار می‌کردنـد و هم شـقّ القمر را، چرا که هر دو موجب خرق و التیـام در افلاـک می‌شد!

ولی امروز که فرضـیه هیـأت بطلمیوس به افسانه‌ها و اسـطوره‌ها سپرده شـد، و بطلان افلاک نه گانه از طریق علمی و حسـی به ثبوت رسیده دیگر زمینه‌ای برای این سخنان باقی نمانده است.

گـاه گفته می‌شود: از نظر علم امروز نیز شـکافته شـدن ماه مسأله ساده‌ای نیست؛ زیرا هر چنـد این کره یک پنجاهم کره زمین اسـت ولی با این حال کره عظیمی است که وقوع انشقاق و انفجار در آن عامل بسیار نیرومندی می‌خواهد.

پاسخ این سؤال از نظر خداپرستان روشن است. هیچ کس ادعا نکرده که شقّ القمر تحت یک عامل طبیعی صورت گرفته بلکه جنبه اعجاز داشـته و متکی به قدرت بی پایان پروردگار بوده و می‌دانید نه تنها شکافته شدن ماه برای او مشکل نیست؛ بلکه ایجاد منظومه یا منظومه‌ها و کهکشان‌های دیگری در برابر اراده و

ص: ۳۵۵

مشیت او سهل و آسان است.

همان خدائی که انفجار نخستین را در دل خورشید در آغاز به وجود آورد و سیارات بزرگ منظومه شمسی از آن جدا گشته و هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدند و در مدار خود به حرکت در آمدند. آری! همان خداوند می‌تواند در کره ماه که به مراتب کوچک‌تر از آن بلکه قابل مقایسه با آن نیست درلحظه خاصی برای اثبات نبوت پیامبرش چنین انفجار و سپس التیامی را ایجاد کند. تنها کسانی در این گونه مسائل ایراد می‌کنند که قدرت خدا را- الْعَیاذُ بِاللَّه- ناچیز می‌شمردند و یا خبر از پیدایش منظومه‌های بزرگ آسمانی بر اثر انفجارهای پی در پی ندارند.

۳. شقّ القمر از نظر آیات

می‌گویند: پاره‌ای از آیات در قرآن مجید وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جز قرآن معجزه‌ای نداشت. آنها برای اثبات پندار خود به آیه ۵۹ سوره اسراء استدلال می‌کنند که می‌فرماید: وَ ما مَنَعَنا انْ نُّرْسِلَ بِالْآیاتِ الّا انْ کَذَّبَ بِهَا الاوَّلُونَ «هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (در خواستی بهانه جویان) را بفرستیم جز این که پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند)، آن را تکذیب کردند.»

همچنین به آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء توسل جسته‌اند که گروهی از پیامبر

ص: ۳۵۶

تقاضاهـای مختلفی کردنـد؛ گـاه گفتنـد: ایمـان نمی‌آوریم مگر این‌که چشـمه‌ای از این سـرزمین (خشـک و سوزان) برای ما خارج سازی و گاه گفتند: باغ بزرگی از درختان نخل و انگور در اختیارت باشد و نهرها از میان آن به جریان اندازی.

یا سنگ‌های آسمانی را آنچنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آوری.

یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

یا خانه پر نقش و نگاری از طلا داشته باشی.

یا به آسمان بالا روی.

به این هم قناعت نمی‌کنیم مگر این‌که نامه‌ای (از سوی خداوند) برای ما بیاری.

پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله در مقابل این درخواست‌ها یک جمله فرمود: سُبْحنَ رَبّی هَلْ کُنْتُ الَّا بَشَراً رَسُولًا: «بگو ":منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم». "؟!(۱)

آنها می‌گویند: مفهوم این سخن این است که اقدام به هیچ معجزه‌ای نکرد.

پاسخ

توجه به یـک کلمه که در کلمات جمعی از مفسـران بزرگ آمـده است جواب این ایراد را روشن می‌سازد و آن این‌که معجزات دو گونه است:

معجزاتی که برای اثبـات صـدق دعـوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله و تشویـق مردم به ایمـان و تخویـف منکران ضـرورت دارد یعنی معجزات منطقی برای حق طلبان و حقیقت جویان که قرآن از آن چنین تعبیر می‌کند: وَمَا نُرْسِلُ بِالْآیَاتِ إِلَّا تَخْوِیفاً: «ما

۱- سوره اسراء، آیه ۹۳.

ص: ۳۵۷

معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجّت) می فرستیم»(۱).

دسته دوم معجزاتی است که اقتراحی نامیده می‌شود یعنی معجزاتی که بهانه جویان آن‌ها را مطالبه می‌کنند نه برای حق‌طلبی و یقین به صدق دعوی نبوت و سپس ایمان آوردن؛ بلکه به گمان این‌که طرف را ناتوان سازند و اگر هم توانایی داشت او را متهم به سحر و ساحری کنند.

پیامبران تنها به سراغ قسم اول می‌رفتند و هرگز تسلیم پیشنهادهای بهانه جویان و معجزات اقتراحی نمی‌شدند.

لحن آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء به خوبی نشان می‌دهد که این درخواست‌های عجیب و غریب و ضد و نقیض مشرکان عرب، هرگز از روی حقیقت جویی سرچشمه نگرفته بود؛ بلکه هدف بهانه جویی و ایجاد شک در نبوت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و تقویت پایه‌های شرک و بت پرستی بود؛ و لذا حتی مفهوم سخنان خود را هم درست بررسی نمی‌کردند. در یک جا تقاضای معجزه‌ای می‌کنند که باعث نابودی آنها شود- مانند: نازل شدن سنگ‌های آسمانی بر سر آنها- و گاه معجزه‌ای را تقاضا کرده بودند مانند بالا رفتن به آسمان. سپس بلافاصله آن را نفی می‌کنند و می‌گویند: ما به آن‌ها ایمان نمی‌آوریم تا نامه‌ای از سوی خدا برای ما بیاوری. گاه تقاضای امور محال می‌کنند مانند این‌که خدا و فرشتگان را نزد ما آوری در حالی که خداوند نه مکان دارد و نه جسم و نه جسمانی است.

تازه اگر هدف پی بردن به حقانیت پیامبر است چرا شش معجزه مختلف تقاضا

۱- سوره اسراء، آیه ۵۹.

ص: ۳۵۸

می کنند مگر یک مورد کافی نیست؟

اینجا است که هیچ پیامبری نمی‌تواند در مقابل این گونه بیهوده گویی‌ها سر تسلیم فرود آورد.

از همه این‌ها گذشته اعجاز کار پیامبر نیست؛ کار خدا است و در اختیار پیامبر نیست؛ بلکه در اختیار خدا می‌باشد. او می‌تواند تقاضای معجزه از خداوند کند و خداوند هر مورد را صلاح بداند در اختیار او می گذارد و از این رو در ذیل آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء می‌خوانیم: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا:

«بگو ":منزّه است پروردگارم (از این سخنان بی معنا)! مگر من جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم» "؟!که هر کاری بخواهم انجام دهم.

لذا در آیه ۳۸ سوره رعد می‌خوانیم: وَ ما کانَ لِرَسُولٍ انْ یَأْتِیَ بایَةٍ الّابِاذْنِ اللَّهِ

«و هیچ پیامبری نمی‌توانست معجزه‌ای بیاورد مگر به اذان خدا».

اما این که می گوید: اگر ما در برابر خواست‌های شما تسلیم نمی‌شویم به خاطر این است که پیشینیان تکذیب کردند. این سؤال را بر می‌انگیزد که تکذیب پیشینیان چگونه می‌تواند سبب محرومیت نسل‌های بعد، از مشاهده معجزات شود؟

پاسخ سؤال این است که: این یک تعبیر رایج است که در برابر اصرار کسی ما می گوییم: نمی‌توانیم تسلیم بهانه جویی‌های تو شویم و اگر طرف مقابل بپرسد چرا؟ می گوییم: این کار سابقه زیادی دارد. افراد دیگری نیز چنین پیشنهادهایی داشتند ولی هرگز تسلیم حق نشدند؛ شرایط و وضع شما نیز همانند آنها است.

به تعبیر دیگر معجزاتی را که پیشنهاد می کنید جنبه حقیقت جویی ندارد؛ بلکه

ص: ۳۵۹

اقتراحی و بهانه جویانه است، و به یقین اگر پیشنهاد شما عملی شود باز هم ایمان نمی‌آورید آن گونه که در امت‌های پیشین نیز افرادی مثل شما بودند که معجزاتی را طلب کرده و سپس تکذیب کردند. کوتاه سخن این‌که درست است که قرآن به تنهایی یک معجزه روشن و جاویدان است و هر گاه جز آن معجزه دیگری برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود، می‌توانست به تنهایی گواه صدق او باشد.

ولی این دلیل بر آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این معجزه روحانی و معنوی، معجزات جسمانی و مادی نداشته است؛ بلکه آیات و روایات و تواریخ اسلامی و سیره‌های پیامبر می‌گوید: معجزات دیگری وجود داشته است و شک نیست که ضمیمه شدن معجزات محسوس و مادی با آن معجزه معنوی بزرگ، حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکارتر می‌سازد.

گردآوری قرائن، یک راه مطمئن دیگر

اشاره

اشاره

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند راه اثبات صدق دعوی نبوت تنها مسأله

ص: ۳۶۰

معجزات نیست؛ بلکه گاه از جمع آوری قرائن مربوط به زندگی آن پیامبر و صفات و ویژگی‌های اخلاقی و عملی او و محتوای دعوت و برنامه‌هایی که به کار می‌بسته، آنچنان سند روشنی می‌توان تهیه کرد که با قوی‌ترین معجزات برابری می‌کند؛ بلکه گاه از معجزات نیز پیشی می‌گیرد.

این نوع استدلال در سخنان پیشینیان نیز کم و بیش دیده می‌شود هر چند به صورت یک دلیل منسجم کمتر به چشم می‌خورد. به همین دلیل لازم است قبلًا توضیحاتی درباره آن داده شود:

جمع آوری قرائن یک دلیل رایج در همه علوم

اشاره

امروز در علوم مختلف از این طریق برای پی بردن به حقایق بهره زیادی گرفته می‌شود؛ در کشف جرائم، در شناخت انواع بیماری‌ها، در پی بردن به چگونگی شخصیت بزرگان پیشین در طول تاریخ، در کشف مسائلی مربوط به جهان خلقت، زمین و آسمان، گیاهان و حیوانات همه از این روش استفاده می‌شود.

تفاوتی که این روش با مسأله استقراء که یکی از طرق برهانی است دارد این است که: در استقراء بررسی روی افراد سبب می‌شود که به یک حکم کلی آشنا شویم. مثلًا تعداد دنده‌های انسان‌های زیادی را بشماریم و بعد به عنوان یک قانون کلی در کتاب‌ها بنویسیم که هر انسانی دارای فلان تعداد دنده است؛ ولی در روش جمع آوری قرائن آثار یک موضوع خاص وبه اصطلاح جزئی حقیقی مورد بررسی قرار می‌گیرد و از مجموعه آثار، پی به مؤثری می‌بریم.

به عنوان مثال هر گاه جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد و شخصی را به عنوان متهم

ص: ۳۶۱

در دادگاه احضار می‌کنند و او به کلی منکر می‌شود و شاهد و گواهی نیز در میان نیست؛ یک قاضی باهوش در اینجا تنها به این قناعت نمی‌کند که چون متهم منکر است و شاهدی در کار نیست باید پرونده مختومه شود؛ بلکه با تحقیقات گوناگون به گردآوری قرائن می‌پردازد و امور زیادی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

الف سوابق متهم.

ب نوع رابطه‌ای که متهم با کسی که جنایت بر او واقع شده داشته است و این‌که آیا خصومت و اختلافی در کار بوده یا نه؟

ج مکان و زمان وقوع حادثه و این‌که متهم آیا می‌تواند توضیح دهد که در آن زمان کجا بوده است؟

د نوع سلاح یا گلوله‌ای که در این حادثه به دست آمده و آیا هرگز متهم با چنین سلاحی سر و کار داشته یا نه؟

ه- ملاحظه وضع بدنی متهم و شخصی که جنایت بر او واقع شده است، که آیا آثاری از درگیری در بدن آنها دیده می‌شود یا نه و آیا متهم توضیحی برای آن آثار دارد یا نه؟

و احساسی که به متهم، هنگام مشاهده لباس مقتول و بر اثر دیدن آثار جرم دست می‌دهد که آیا هیجان زده می‌شود یا آرامش خود را کاملًا حفظ می‌کند؟

ز وضع روحی متهم و مقایسه آن با سابق. آیا وضع او یکسان است یا ناآرامی بر روح او حاکم شده است؟

ح آیا در پاسخ به سؤالات بازپرس و قاضی گرفتار دست پاچگی، هیجان،

ص: ۳۶۲

تناقض گویی و مانند آنها می‌شود یا نه؟

همچنین مسائل بسیار دیگری که، هر چند یک به یک برای اثبات مطلبی کافی نیست ولی گاه بررسی آنها جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که جرم به وسیله متهم واقع شده است و همین به قاضی قوت قلب می‌دهد که مسأله را با حوصله دنبال کند و چه بسا منتهی به اقرار طرف نیز می‌شود.

بلکه می‌توان گفت اقرار یک دلیل ظنی است؛ زیرا بسیار دیده شده است که افرادی برای فرار از چنگال مجازات، پول هنگفتی به دیگری داده‌اند که اقرار کند و او را امیدوار نموده‌اند که سرانجام نجاتش می‌دهند.

همچنین شهادت شهود یک دلیل ظنی است؛ زیرا احتمال خطا یا تبانی در مورد آنها غیر ممکن نیست (شک نیست که شهادت شهود و اقرار پذیرفته می‌شود، منظور این است که آنها در نهایت امر، دلایل ظنی مقبولی هستند در حالی که جمع آوری قرائن در صورتی پذیرفته می‌شود که به مرحله قطعی و یقینی برسد).

در قضاوت‌های اسلامی نیز نمونه‌های روشنی از این مسأله دیده می‌شود که گاه حتی به وسیله یک قرینه، حکمی اثبات شده است مانند: داستان اختلاف غلام و مولی در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و دستور (صوری) گردن زدن غلام و عقب کشیدن یکی از آن دو، سر خود را که معلوم شد غلام او است.

یا داستان اختلاف آن دو زن بر سر نوزاد و دستور (صوری) شقّه کردن آن نوزاد و گذشت مادر واقعی از حق خودش که دلیل بر صدق دعوی او بود، و امثال و نظایر دیگر.

ص: ۳۶۳

به هر حـال اسـتفاده از این روش برای رسـیدن به نتایـج قطعی نه تنهـا در مسائـل قضـایی بلکه در بسـیاری از علوم و همچنین مسـائل مختلف اجتمـاعی و سیاسـی معمول و کارساز است، و ما در مسأله اثبات نبوت انبیاء به خوبی می‌توانیم از این روش اسـتفاده کنیم و گاه تأثیر آن در ایجاد اطمینان و یقین از معجزات معمولی بیشتر است.

با این اشاره به سـراغ آیات قرآن می‌رویم تا ببینیم در زمینه این دلیل (به صورت کلی) چه بیانی دارد و سپس به سراغ زندگی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می‌رویم و قرائن مختلف را از زندگی آن حضـرت گردآوری کرده برای داوری و قضاوت خوانندگان در کنار هم قرار می‌دهیم.

***

امّا در قسمت اوّل در آیات متعددی از قرآن اشارات پرمعنایی نسبت به این دلیل دیده می‌شود، از جمله:

۱. آیاتی که از وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تعبیر به شاهد و سراج منیر (چراغ پرنور) و برهان و شمس کرده است.

در آیه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب می‌خوانیم: یا ایُّهَا النَّبِیُّ انَّا ارْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً ونَذیراً- و داعیاً الَی اللَّهِ بِاذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً: «ای پیـامبر! ما تو را گواه فرسـتادیم و بشارت دهنـده و بیم دهنـده.- و تو را دعوت کننـده به سوی خـدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش.»

در این دو آیه از یک سو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد و گواه، معرفی شده که

ص: ۳۶۴

طبق یک تفسیر شاهد و گواه بر حقانیت خویش است، زیرا اوصاف و اخلاق و برنامه‌های سازنده و سوابق درخشان و عملکرد او گواه بر حقانیت مکتب و صدق دعوت او است.(۱)

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان چراغ روشنی بخش و نور افشان شناخته شده و می‌دانیم چراغ، خود دلیل بر خویشتن است و نیاز به معرف ندارد، و به گفته معروف: «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

تعبیر به برهان در آیه ۱۷۴ سوره نساء: یا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَانْزَلْنا الَیْکُمْ نُوراً مُبیناً: «ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده؛ و نور آشکاری (کتاب آسمانی) به سوی شما نازل کرده‌ایم» اشاره دیگری به این حقیقت است.

زیرا «برهان» از ماده بَرَه (بر وزن فرح) به معنای سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را آشکار و نورانی و سفید می‌سازد به آن برهان گفته می‌شود و به عقیده جمعی از مفسران، منظور از برهان در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله (۲) و منظور از نور، قرآن مجید است، بنابراین وجود شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان برهان معرفی شده و این به خاطر آن است که علاوه بر معجزات، آثار و قرائنی در وجود او است که از حقانیت او خبر می‌دهد.

همچنین در تفسیر وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها: «به خورشید و گسترش نور آن در

۱- در تفسیر دیگری برای آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد و گواه بر انبیاء پیشین یا شاهد و گواه اعمال امت در قیامت معرفی شده، در حالی که بین این سه تفسیر منافاتی نیست و می‌تواند هر سه در معنای آیه جمع باشد.

۲- از کسانی که این معنا را پذیرفته یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده‌اند مرحوم طبرسی در مجمع البیان وعلامه طباطبائی در تفسیر المیزان، و مراغی و قرطبی در تفسیر خودشان(ذیل آیه مورد بحث) می‌باشند.

ص: ۳۶۵

صبحگاهان سوگند»(۱) در روایات متعددی آمده است که «شمس» اشاره به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قمر اشاره به وصّی بر حق او علی علیه السلام است.(۲)

بدیهی است که برای اثبات وجود آفتاب نیاز به دلیلی جز همان وجود او نیست.

چرا که آفتاب تابنده و پرفروغ به محض طلوع از افق مشرق، همگان را از وجود خویش آگاه می‌سازد.

گذشته از این تعبیرات، قرآن مجید در آیات دیگری روی این مسأله انگشت گذارده و به پاره‌ای از دلایل حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده از جمله روی موضوع درس نخوانده بودن او به عنوان قرینه تکیه می‌کند مثلًا در آیه ۴۸ سوره عنکبوت می‌فرماید: وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ «تو هرگز پیش از این هیچ کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.»

در اینجا قرآن نشان می‌دهد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله درس خوانده بود جای این بود که کسی به شک بیفتد، آیا قرآن از سوی خود او است یا از سوی خدا؟ ولی با توجه به درس نخواندن او و فوق العادگی قرآن مجید از جوانب مختلف نباید جای تردید برای کسی باقی بماند که این کتاب از سوی خدا است.

البته این تنها یک قرینه از قرائن بسیاری است که در وجود او دیده می‌شود، و دلیلی بر صدق دعوت او است و به درستی هر گاه مجموعه این قرائن را در کنار

۱- سوره شس، آیه ۱.

۲- در تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۶۶ پنج حدیث در این زمینه نقل شده است البته این تفسیر منافات با تفاسیر دیگر که برای شمس وجود دارد نیست، و همه ممکن است در معنای آیه جمع باشد.

ص: ۳۶۶

هم بچینیم مسأله آفتابی‌تر می‌شود.

تعبیر به «مُبْطِلون»: «کسانی که می‌خواهند حق را باطل کنند» نشان می‌دهد که حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله درس خوانده بود باز هم جای این نبود که این کتاب را محصول فکر او بدانیم، چرا که از فکر و دانش بشر به یقین بالا-تر است، بلکه این امر تنها می‌توانست دستاویزی برای بدخواهان و مبطلان گردد.

و نیز در آیه ۱۶ سوره یونس می‌خوانیم: قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «بگو: اگر خدا می خواست، من این (قرآن) را بر شما نمی خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدّت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم؛) آیا نمی فهمید؟!»

در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله روی این قرینه تکیه می‌کند که من سال‌ها پیش از این در میان شما زندگی می‌کردم و هرگز این گونه سخنان (آیات قرآن) از من نشنیده‌اید، اگر این آیات از ناحیه من بود لابد در این مدت چهل سال چیزی بر زبانم جاری می‌شد و حداقل گوشه‌ای از آن را از من می‌شنیدید.

به گفته جمعی از روانشناسان، نبوغ فکری و اکتشاف و ابداع مسائل تازه در انسان معمولًا از سن بیست سالگی شروع می‌شود و حداکثر به ۳۰ تا ۴۰ سالگی می‌رسد، یعنی اگر انسان تا این تاریخ دست به ابتکار تازه‌ای نزند، بعد از آن غالباً منتفی خواهد بود.

این موضوع که امروز به عنوان یک کشف روانشناسی تلقی می‌شود به یقین در گذشته تا این حد روشن نبود، ولی غالب مردم با هدایت فطری به این موضوع

ص: ۳۶۷

توجه دارنـد که عادتاً ممکن نیست انسان افکار خاص و مکتب و روش تازه‌ای داشـته باشد و چهل سال در میان قوم و ملتی زندگی کند و مطلقاً آن را بروز ندهد، و لذا قرآن می گوید: چطور شما نمی‌فهمید که این امر امکان‌پذیر نیست.

تکیه کردن قرآن مجیـد در آیـات متعـددی بر امّی بودن پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز اشاره پرمعنایی به همین گونه قرائن است، که یک فرد درس نخوانده چگونه ممکن است کتابی بیاورد با آن محتوای بی نظیر و جامعیت فوق العاده و حقایقی که با گذشـتن هزار سـال و بیشتر، نو بودن خود را کاملًا حفظ کرده است، و برای حل مشـکلات زنـدگی بشـر در زمینه‌های معنوی و مادی یک نسـخه عالی محسوب می‌شود.

از آنچه گفته شـد به این نتیجه می‌رسـیم که قرآن مجیـد توجه خاصـی به این دلیـل (جمع آوری قرائن) دارد. اکنون به شـرح و بیان تفصیلی این قرائن در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردیم و مسائل زیر را تحت مطالعه دقیق قرار می‌دهیم:

- محیط دعوت او و شرایط حاکم بر آن.

خصوصیات اخلاقی و روانی و سوابق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.

- موفقیت زمانی دعوت از نظر وضع عمومی جهان به خصوص منطقه ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله.

- محتوای دعوت و اصول مسائلی که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند.

- وسائلی که برای پیشرفت مقاصد خود از آن استفاده می کرد.

- یا عدم سازش او با خواسته‌های انحرافی محیط و چگونگی موضع گیری در برابر خرافات.

ص: ۳۶۸

– چگونگی افرادی که به او ایمان آوردند که از چه قشر و چه قماشی بودند.

– میزان اعتقاد خودش به اهدافی که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند.

– سرعت پیشرفت دعوت او و میزان اثری که احکام و قوانینش در جامعه گذارد.

و علائم دیگر.

۱. محیط دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و شرایط حاکم بر آن

این مسأله مورد اتفاق تمام مورخان بزرگ است که عرب قبل از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله در وضع بسیار بدی از نظر عقاید خرافی، انحطاط اخلاقی، اختلافات و جنگ‌های داخلی خانمان‌سوز و شرایط بد اقتصادی به سر می‌برد. نسیم علم و دانش در آن محیط نمی‌وزید و حتی اثری از تمدن صوری بشر نیز در آنجا وجود نداشت و به همین دلیل آنها را قومی نیمه وحشی معرفی کرده و نام عصر جاهلی را برای آن زمان برگزیده‌اند.

قرآن مجید، تعبیرات صریح و روشنی از آن عصر دارد، که می‌تواند وضع آن زمان را به خوبی ترسیم کند (حتی به فرض این که کسی به قرآن مجید به عنوان یک وحی الهی ننگرد نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که ذکر چنین اوصافی در آن عصر در قرآن مجید دلیل بر واقعیت آن است و گرنه از هر سو مورد انکار قرار می‌گرفت).

در یک جا می‌فرماید: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها،

ص: ۳۶۹

پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.»(۱)

تعبیر به «ضَلالٍ مُبِینٍ» که در این آیه و در ذیل آیه ۲ سوره جمعه نیز آمده، اشاره پرمعنایی است به وضع دوران جاهلیت که گمراهی آشکار بر سراسر آن حکم‌فرما بود. چه گمراهی از این آشکارتر که بتهایی را از سنگ و چوب با دست خود بتراشند و پرستش کنند. و از آن بدتر بت‌هایی از خرما بسازند و بپرستند و در خشکسالی و قطحی بخورند. دختران خود را با دست خویش زنده به گور کنند و به این عمل فخر و مباهات نمایند که نگذاریم ناموسمان به دست بیگانگان بیفتد.

در آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل آمده است: وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُمْ بِالْانْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظیمٌ- یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ ایُمسِکُهُ عَلی هُونٍ امْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ الا ساءَ ما یَحْکُمُونَ «و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و بشدّت خشمگین می گردد.- بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (و نمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!»

چه گمراهی از آن آشکارتر که انواع خرافات و موهومات بر آنها حاکم باشد، فرشتگان را دختران خدا بدانند وَ جَعَلُوا الْمَلئِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ اناثاً:

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

ص: ۳۷۰

«و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند»(۱).

در جای دیگر می‌فرماید: وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ «آنها برای خداوند دخترانی قرار می دهند؛- او منزّه است»(۲) و آیات دیگر. چه گمراهی از آن واضح‌تر که جنگ و خونریزی در تمام دوران سال (به استثنای ماه‌های حرام) بر آنها حاکم بود و کینه‌های قبیلگی از پدران به فرزندان به ارث می‌رسید و سال‌های سال ادامه داشت، همان گونه که قرآن می‌فرماید: وَاذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَکُنْتُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَهٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهَا: «ونعمتِ (بزرگِ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت برقرار ساخت، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد»(۳).

چه گمراهی از این آشکارتر که حتی مراسم نماز و نیایش آنها مضحک و نفرت‌انگیز بود، گاه زنان به صورت برهنه مادرزاد برگرد خانه خدا طواف می‌کردند و این کار خود را عبادت می‌شمردند و گاه با کف زدن و سوت کشیدن مراسم نماز به جای می‌آوردند: وَما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ الَّا مُکاءً وَ تَصْدِیَهً: « (آنها که مدّعی بودند ما هم نماز داریم،) نمازشان نزد خانه کعبه، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».(۴)

انوع خرافات و موهومات بر اجتماع آنها حاکم بود، هر قبیله‌ای سعی داشت

۱- سوره زخرف، آیه ۱۹.

۲- سوره نحل، آیه ۵۷.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴- سوره انفال، آیه ۳۵.

ص: ۳۷۱

قبیله خود را قبیله برتر معرفی کند و بر سر همین برتری جویی، کینه‌ها و حسادت‌ها و گاه خونریزی‌ها در میان قبایل ظاهر می گشت تا آنجا که برای اثبات فزونی قبیله خود به سراغ قبرها می‌رفتند و قبور مردگان را بر می‌شمردند و به استخوان‌های پوسیده نیاکانشان در زیر خاک افتخار می کردند. قرآن مجید می گوید: أَلْهَیکُمْ التَّکَاثُرُ- حَتَّی زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ: «افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته است.- تا آن جا که به دیدار قبرها رفتید (و به فزونی قبور مردگانتان افتخار کردید)»(۱) همچنین موهومات و مفاسد و فجایع دیگری از این قبیل. انحطاط آن محیط و فقر معنوی و مادی چنان بود که آن سرزمین را در ردیف عقب مانده‌ترین سرزمین‌های جهان جای داده بود.

یکی از مورخان غربی درباره محیط حجاز در عصر جاهلیت از بعضی از مورخان معروف چنین نقل می کند: «در آن زمان که دیمتریوس سردار بزرگ یونانی به قصد تصرف عربستان وارد پترا (یکی از شهرهای قدیمی حجاز) شد اعراب ساکن آنجا به او گفتند ":ای دیمتریوس پادشاه! چرا با ما جنگ می کنی ما در ریگستانی به سر می‌بریم که فاقد کلیه وسایل زندگی و محروم از تمام نعمت‌هایی است که اهالی شهرها و قصبات از آن متمتع و بهره‌مندند، ما سکونت در چنین صحرای خشک را بدین جهت اختیار نمودیم که نمی‌خواهیم بنده کسی باشیم بنابراین تحف و هدایایی را که تقدیم می‌نماییم از ما قبول کن و لشگریان خود را از اینجا کوچ داده و مراجعت کن ..."

دیمتریوس این پیام صلح را مغتنم شمرد و هدایا را پذیرفت و از چنین جنگی که

۱- سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲.

ص: ۳۷۲

مشکلات زیادی در برداشت صرف نظر کرد.»(۱)

اصولًا درطول تاریخ، حجاز تحت سیطره کشور گشایان قدیم قرار نگرفت و استقلال خود را حفظ کرد، و به گفته تحلیل گران علتش این بود که تسلط بر چنین سرزمین بی آب و علفی که فاقد همه چیز بود، به زحمت و مشکلات آن نمی‌ارزید: و نیز به همین دلیل است که آثار تمدن کشورهای قدیم، مانند ایران و روم، که در بسیاری از نقاط شبه جزیره یافت می‌شد در محیط حجاز وجود نداشت.

حال باید فکر کرد یک انسان معمولی هر قدر از نظر نیروی اراده و فکر قوی باشد، اگر در چنین محیطی زندگی کند چگونه خواهد بود (مخصوصاً اگر درس نخوانده باشد).

آیا کسی که پرورش یافته محیط جهل و فساد است ممکن است بنیانگذار علم و دانش و فضایل اخلاقی گردد؟ آیا هرگز شنیده‌اید که از میان اقوام وحشی یا نیمه وحشی دانشمندان بزرگ و فیلسوف‌های نابغه‌ای برخیزند؟

اگر از یک زمین مستعد و آماده، گل‌های زیبا و گیاهان باطراوت بروید جای تعجب نیست؛ تعجب در این است که از شوره‌زار گلستانی بروید.

به هر حال این مسأله ممکن است به تنهایی برای اثبات حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کافی نباشد ولی بدون شک یکی از قرائنی است که هر گاه با قرائن آینده ضمیمه گردد، برهانی قوی و دندان‌شکن خواهد بود.

این سخن را با گفتاری از امیرمؤمنان علی علیه السلام- که عصر اسلام و جاهلیت هر دو

۱- تاریخ تمدن اسلام و عرب، تألیف دکتر گوستاولبون، صفحه ۸۸.

ص: ۳۷۳

را درک کرده- در ترسیم عصر جاهلیت پایان می‌دهیم:

«ارْسَلَهُ عَلی حینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الامَم، وَاعْتِزامٍ مِنِ الْفِتَنِ، وَانْتِشارٍ مِنِ الْامُورِ وَ تَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْیا کاسِفَةُ النُّور، ظاهِرَةُ الْغُرُورِ، عَلی حینِ اصْفِرارٍمِنْ وَرَقِها، وَ ایاسٍ مِنْ ثَمَرِها وَاغْوِرارٍ مِنْ مائِها، قَدْ دَرَسَتْ مَنٰارُ الْهُدی وَظَهَرَتْ اعْلامُ الرَّدی فَهِیَ مُتَجَهِّمَةٌ لِاهْلِها، عابِسَةٌ فی وَجْهِ طالِبِها، ثَمَرُهَا الفِتْنَةُ، وَطَعامُهَا الْجیفَةُ، وَ شِعارُهَا الْخَوْفُ وَ دِثارُهَا السَّیْفُ.»: «خداوند او را در زمانی فرستاد که مدت‌ها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود و امت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود و اعمال خلاف میان مردم منتشر شده بود، آتش جنگ زبانه می‌کشید و دنیا بی فروغ و پر از مکر و فریب گشته بود، این در حالی بود که برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده و به ثمره زندگی امیدی نبود آب حیات زندگی انسانی به زمین فرو رفته و آثار هدایت فرسوده شده، پرچم‌های هلاکت و بدبختی آشکار گردیده و دنیا با قیافه زشت و کریه به اهلش می‌نگریست، و با چهره عبوس با طالبانش روبرو بود، میوه درختش فتنه، و طعامش مردار بود، در درون وحشت و اضطراب و در برون شمشیر حکومت می کرد»(۱)

در جای دیگر از همان حضرت می‌خوانیم: «انَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه وَ آلِهِ وَسَلَّمَ نَذیراً لِلْعالَمینَ، وَ اميناً عَلَی التَّنْزیلِ، وَ انْتُمْ مَعْشَرَالْعَرَبِ عَلی شَرِّ دینٍ وَ فی شَرِّدارٍ، مُنیخُونَ بَیْنَ حِجارةٍ خُشْنٍ وَ حَیَّاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْکَدِرَ، وَ تَأْکُلُونَ الْجَشِبَ وَتَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ تَقْطَعُونَ ارْحامَکُمْ الْاصْنامُ فیکُمْ مَنْصُوبَةٌ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

ص: ۳۷۴

وَالْآثامُ بِکُمْ مَعْصُوبَهٌ»: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد در حالی که شما ملت عرب بدترین آیین‌ها را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید در میان سنگ‌های خشن و مارهایی کر و فاقد شنوایی (که خطرناکترین مارها هستند) آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید- فرزندان را به دست خود کشته یا زیر خاک پنهان می‌نمودید- بت‌ها در میان شما برپا بود، و گناهان تمام وجود شما را گرفته بود»(۱)

کوتاه سخن این‌که: بررسی قرآن مجید و روایات اسلامی و مجموعه تواریخی که در شرق و غرب درباره عصر جاهلیت نوشته شده نشان می‌دهد که همه اتفاق دارند محیط قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از منحطترین و عقب افتاده‌ترین محیطها بود، محیطی که به هیچ وجه با ظهور چنین دین و آیین پیشرو در جهات مختلف هماهنگ نبود.

۲. ویژگی‌های اخلاقی و سوابق پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی ار بهترین طرق شناخت مدعیان راستین از دروغین ویژگی‌های اخلاقی آنها است، این ویژگی‌ها می‌توانند به عنوان قرائن و نشانه‌های روشن برای نفی یا اثبات حقانیت مدعی مورد استفاده قرار گیرد. هرگاه پاکی و تقوا، بزرگواری و گذشت، مهربانی و محبت، زهد و پارسایی، شجاعت و شهامت، و سوابق خوب اجتماعی در مدعی دیده شود بسیار مشکل می‌شود که او را صادق ندانیم و به

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

ص: ۳۷۵

عکس اگر دنیاپرستی و ماده گرایی و دلبستگی به مال و مقام و جاه و قدرت، همراه با بی تقوایی و دروغ و کینه توزی و انتقام جویی و مانند آن از رذایل اخلاقی در او باشد هرگز نمی‌توان آن مدعی نبوت را، راستین دانست.

خوشبختانه سوابق زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- به خاطر اقامت طولانی چهل ساله قبل از نبوتش در میان مردم آن محیط- روشن است و تاریخ او که به دست دوست و دشمن نوشته شده ترسیم گویایی از آن نشان می‌دهد.

در تمام تواریخ مسأله پاکی و امانت داری پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک مسأله مورد قبول همگان ذکر شده و لقب امین را همه درباره او شنیده‌اند و جالب این‌که بعد از آغاز دعوت به اسلام، باز مردم- با تمام مخالفتی که با او داشتند- امانات خود را نزد وی می‌گذاشتند و لذا هنگام هجرت به مدینه (یعنی پس از گذشتن سیزده سال از دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله) به علی علیه السلام دستور داد که در مکه بماند و امانات مردم را به آنها برساند، بعداً به مدینه مهاجرت کند.

حسن خلق و گذشت و جوانمردی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلاصه صفاتی را که شایسته یک رهبر بزرگ الهی است از خلال حوادث مختلف زندگی او مخصوصاً فتح مکه، جنگ احد، و نیز رفتارش با اسرای جنگی و بردگان و قشرهای محروم جامعه به خوبی می‌توان دریافت.

تا آنجا که این مسأله را به عنوان نقطه ضعفی برای او قلمداد کردند و آیین او را آئین بردگان و محرومان دانستند و اغنیاء و ثروتمندان از او فاصله گرفتند، و پیشنهاد کردند که برای حمایت و نزدیکی آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است پابرهنگان و محرومان را از خود دور سازد.

ص: ۳۷۶

این معنا با اشاره روشنی در آیه ۲۸ سوره کهف آمده: وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن.» و از تو انتظار دارند محرومان را از خود دور سازی تا به سوی تو آیند.

او کسی بود که بزرگترین دشمن خود ابوسفیان یعنی آتش افروز خطرناک جنگ‌های ضد اسلامی را بخشید و خانه او را هنگام فتح مکه، پناهگاه و محل امن برای مردم مکه قرار داد و مکیانی که مرتکب جنایات زیاد بر ضد او و پیروانش شده بودند را مورد عفو عمومی قرار داد و همین حسن خلق و گذشت و بزرگواری سبب شد که اطراف او را گرفتند.

در جنگ احد نیز که جمعی از تازه مسلمانان فرار کردند و او را در میان دشمنان تنها گذاشتند و ضربه‌های سنگینی بر وجود مبارکش وارد شد، باز فرمان عفو عمومی صادر کرد و همه را بخشید تا آنجا که آیه زیر در این زمینه نازل گشت:

فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنْ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ: «به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگرخشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان

ص: ۳۷۷

مشورت کن!»(۱).

در این آیه هم نرمش قلب و درون پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف شده و هم زبان ملایم و پر مهر او، و نه تنها در برابر خطاهایشان مأمور به عفو شده بلکه مأمور بوده از خدا نیز تقاضای آمرزش برای آنها کند و به آنان شخصیت داده و آن‌ها را طرف مشورت خود قرار دهد.

او به قدری دلسوز نسبت به مؤمنان و غیر مؤمنان بود، که از عدم ایمان گروهی، سخت رنج می‌برد تا آنجا که نزدیک بود از غصه هلاک شود.

در آیه ۶ سوره کهف می‌خوانیم که خداوند در مقام دلداری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً:

«گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». شبیه همین معنا در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: لَعَلَّکَ باخِعٌ نَّفْسَکَ الّا يَكُونُوا مُؤمِنِينَ (۲).

به راستی تا رهبری چنین نباشد حق راهبری را به معنای واقعی ادا نخواهد کرد و در آیه ۱۲۸ سوره توبه آمده است لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ انْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».

مسلماً بحث پیرامون ملکات اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و ویژگی‌های اخلاقی او

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- « باخع» از ماده بَخْع(بر وزن تخت) به معنای هلاک شدن از شدت غم و اندوه، و به تعبیر دیگر دق مرگ شدن است.

ص: ۳۷۸

گسترده‌تر از آن است که در این سخن کوتاه بگنجد، هدف این بود که تنها اشاره گذرایی به این مسأله به عنوان یکی از قرائن کرده باشیم.

۳. محتوای دعوت

برای پی بردن به صدق و کذب مدعی، بررسی محتوای دعوت او غالباً یک دلیل قانع کننده است. یک آیین آسمانی که از علم بی پایان خدا سرچشمه گرفته و از طریق وحی نازل شده، ویژگی‌های خاص خودش را دارد. در حالی که یک مکتب دروغین که برای اهداف مادی و شیطانی از سوی فرد یا افرادی به وجود می‌آید، دارای ویژگی‌های دیگری است.

اولی، هدف گیریش هدایت انسان‌ها، تقویت نفوس، برقراری عدالت، فراهم آوردن صلح و سازش و امنیت و بالأخره تکامل انسان در جنبه‌های معنوی و مادی است. در حالی که دومی، تلاشی است برای تحمیق انسان‌ها و تحذیر افکار و بهره کشی هر چه بیشتر و استعمار و استثمار، و مسلماً چنین اهدافی برنامه‌های دیگری را می‌طلبد.

با توجه به آنچه در بالا- گفته شد یک نگاه اجمالی به مجموعه معارف و قوانین و برنامه‌های اسلامی می‌افکنیم، به خصوص آنچه در قرآن مجید بر آن تکیه و تأکید شده است.

۱. نخستین چیزی که در این زمینه به چشم می‌خورد و شالوده اصلی تمام معارف و قوانین اسلام را تشکیل می‌دهد، مسأله توحید و مبارزه با هرگونه شرک است.

ص: ۳۷۹

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با تکیه بر این اصل، انسان را از قید هر پرستشی، جز پرستش خدای یگانه آزاد ساخته و به سوی خداوند یگانه‌ای که خالق آسمان و زمین و جامع جمیع صفات کمال، و آگاه از درون و برون انسان‌ها است دعوت می‌کند، و زنجیرهای اوهام و خرافات و پرستش انسان‌ها و یا سنگ و چوب و انواع بت‌ها را از هم می‌گسلد.

یهود و نصاری را بر بشر پرستی مذمت می‌کند و می‌گوید: اتَّخَذُوا احْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ ارْباباً مِّنْ دُونِ اللَّهِ « (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند»(۱).

در یک مقایسه جالب از زبان یوسف پیامبر بزرگ خدا خطاب به زندانیان هم بندش می‌فرماید: ءَارْبابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خيرٌ امِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ: «آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه‌ای که بر همه چیز قاهر است؟!»(۲).

۲. هیچ چیز را در سرنوشت انسان جز خداوند مؤثر نمی‌داند، و همه را به توکل به او دعوت کرده می‌فرماید: الَیسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟!»(۳).

۳. این از یک سو، از سوی دیگر انسان را در گرو اعمال خویش می‌شمرد و تنها راه نجات و پیروزی را در سعی و تلاش و کوشش هر چه بیشتر می‌شمرد و

می‌فرماید: وَأَنْ لَیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی «و این که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست،»(۴) و کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ: « (آری)

۱- سوره توبه، آیه ۳۱.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۹.

۳- سوره زمر، آیه ۳۶.

۴- سوره نجم، آیه ۳۹.

ص: ۳۸۰

هرکس در گرو اعمال خویش است»(۱).

۴. در اسلام همه انسان‌ها از هر نژاد و هر زبان یکسان شمرده شده‌اند و از این نظر هیچ گونه امتیازی در میان آنها وجود ندارد جز به تقوا و پرهیزکاری.(۲)

۵. تمام مؤمنان را برادر یکدیگر خطاب می‌کند و به این ترتیب نزدیک‌ترین پیوند ممکن میان دو انسان را، پیوندی که بر اساس برابری و مساوات است می‌شمرد و می‌گوید: «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید.»(۳)

۶. عدالت اجتماعی را اصل اساسی حاکم بر اجتماعات بشری می‌داند و همه مؤمنان را دعوت به قیام به قسط می‌کند و حتی می‌گوید: نباید خصومتهای شخصی یا قبیلگی مانع از اجرای عدالت شود(۴).

همچنین رابطه نزدیک خویشاوندی و پدر و فرزندی و مانند آن نباید از اجرای عدالت جلوگیری کند و کفه داوری به سود آنها (بدون دلیل) سنگین گردد.(۵)

۷. حاکمیت، اصل انفاق بر روابط انسان‌ها را پذیرفته و همگان را دعوت می‌کند که از نعمت‌هایی که خدا به آنها داده (نعمت علم، مال، مقام و موقعیت اجتماعی) به دیگران ببخشند(۶).

۸. بر صله رحم و رعایت پیوند خویشاوندی تأکید می‌کند(۷) و مخصوصاً برای

۱- سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۰.

۴- سوره مائده، آیه ۸.

۵- سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۶- سوره بقره، آیه ۳.

۷- سوره بقره، آیه ۲۷.

ص: ۳۸۱

پدر و مادر احترام فوق العاده‌ای قائل است تا آنجا که اگرمسلمان هم نباشند، خوشرفتاری با آنها را توصیه می کند.(۱)

۹. حمـایت از مظلومان در شـرق و غرب جهان نیز از مسائلی است که اسـلام بر آن تأکیـد دارد. حتی ظاهر آیات قرآن این است که در این مسأله فرقی میان هم کیشان مسـلمان و غیر آنها نیست. چنانکه در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: وَ مالَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعِفینَ مِنَ الرِّجالِ و النِّساءِ وَالْوِلْدانِ «چرا در راه خدا، و (برای رهایی) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی کنید؟!» بنابراین حمایت از آنها تا سر حد جنگ و پیکار لازم شمرده شده است.

۱۰. احترام به حقوق زن- مخصوصاً در آن محیطی که حق او به کلی پایمال شده بود تا آنجا که حق حیات برای زنان قائل نبودند و آزادانـه دختـران را به زیر خـاک می کردنـد- نیز مـورد تأکیـد قرار گرفته تـا آنجـا که می گویـد: همـان انـدازه‌ای که زنـان وظیفه و مسؤولیت دارند به همان مقدار دارای حق‌اند چرا که حق از وظیفه جدا نیست وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذیعَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ (۲)

۱۱. همزیستی بـا پیروان ادیـان دیگر و صاحبـان کتب آسـمانی و دعوت از همه برای تکیه کردن روی نقاط مشترک چنانکه در آیه ۶۴ سوره آل عمران می‌فرماید:

قُلْ یا اهْلَ‌الْکِتابِ تَعالَوْا الی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ الّا نَعْبُدَ الّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِه شَیْئاً وَ لایَتَّخِذَ بَعضُنا بَعْضاً ارْباباً مِّنْ دُونِ اللَّهِ «بگو": ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و

۱- سوره لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۸.

ص: ۳۸۲

چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را- غیر از خدای یگانه- به ربوبیت نپذیرد».«

۱۲. در اسلام اهمیت فوق العاده‌ای به علم و دانش داده شده و صدها آیه قرآن از این معنی حکایت می‌کند و این امر با توجه به محیط نزول قرآن که کانون جهل و بی سودای بود بسیار جالب است. نخستین آیاتی که بر پیامبر نازل شد تأکید بر علم کرد(۱) و دریک جا به قلم سوگند یاد می‌کند(۲) و اصولًا برتری آدم (و نوع بشر) را در فضیلت علم و دانش می‌شمرد.(۳)

۱۳. مسأله امر به معروف و نهی از منکر- که نوعی نظارت عمومی بر کل جامعه به وسیله کل جامعه است و مسؤولیت متقابل برای همه افراد در برابر هرگونه مفسده اجتماعی یا ترک انجام وظیفه قائل می‌شود- نیز یکی از نقطه‌های درخشان این آیین است (۴).

۱۴. سرچشمه بسیاری از مفاسد و ناهنجاری‌ها، گرایش شدید به امور مادی و مسابقه در تجمل پرستی و زندگی پر زرق و برق است و اسلام برای بستن این سرچشمه به ساده زیستن و ترک تجمل پرستی دعوت می‌کند(۵) در عین این‌که استفاده معقول و منطقی از مواهب مادی و حتی زینت‌ها را مباح می‌شمرد.(۶)

۱۵. رعایت ادب و حسن برخورد با دیگران و ملاحظه موازین اخلاقی در همه جا سفارش شده که در سوره لقمان آیات ۱۸ و ۱۹ به بخش مهمی از این مسأله

۱- سوره علق، آیات ۱ تا ۵.

۲- سوره قلم، آیه ۱.

۳- سوره بقره، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۴- سوره آل عمران، آیات ۱۰۴ و ۱۱۰ و آیات دیگر.

۵- سوره زخرف، آیات ۳۳ تا ۳۵.

۶- سوره اعراف، آیه ۳۲.

ص: ۳۸۳

اشاره شده، و همچنین در سوره حجرات آیات ۱۱ و ۱۲ و سوره فرقان آیه ۷۲ و آیات دیگر.

همچنین در آیه ۱۹۹ سوره اعراف می‌خوانیم: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ « (به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)»(۱).

۱۶. قرآن مجید در مورد جانشین ساختن بحثهای منطقی با پیروان مذاهب دیگر، به جای تعصب‌های کورکورانه می گوید: ادْعُ الی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الْمَوْعِظَهِٔ الْحَسَنَهِٔ وَجادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ «با حکمت و اندرزِ نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما؛ و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن».(۲)

۱۷. خضوع در مقابل حق و پذیرش آن از هر که باشد یکی از نقاط روشن آیین است، می‌فرماید: فَبَشِّرْ عِبَادِ- الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ «پس بندگان مرا بشارت ده.- همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.»(۳)

۱۸. اخلاص نیت از انگیزه‌های غیر الهی از اصولی است که قرآن مجید و روایات اسلامی مکرر در مکرر بر آن تأکید کرده، اعمالی را پاک و مقبول خداوند و موجب نجات و سعادت می‌شمرد که به قصد تظاهر و خودنمایی و ریاکاری

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که این آیه جامع‌ترین آیات اخلاقی در قرآن مجید است(مجمع البیان، ذیل آیه فوق).

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳- سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

ص: ۳۸۴

نباشد، بلکه اهداف والای انسانی و اخلاقی و الهی در آن منظور گردد و رکن اساسی آن را تشکیل دهد. در هفت آیه قرآن روی عنوان: مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ تکیه شده.(۱)

از یک سو صدقات خالصانه مؤمنان را تشبیه به باغ پربار و پر ثمری می‌کند که بر اثر نزول باران رحمت الهی، میوه‌اش دو برابر می‌شود.(۲) و از سوی دیگر اعمال ریاکاران غیر مؤمن را به بذرهایی تشبیه می‌کند که در خاک کم عمقی که روی تخته سنگی قرار گرفته افشانده شده و باران همه را می‌شوید و با خود می‌برد.(۳)

۱۹. در اسلام اسراف و تبذیر شدیداً نکوهش شده و تبذیر کنندگان به عنوان برادران شیطان معرفی شده‌اند: انَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اخْوانَ الشّیاطینِ (۴).

۲۰. حمایت از کودکان بی سرپرست و یتیم نیز از اصول اساسی اسلام است، که در آیات فراوان و روایات بسیاری بر آن تأکید شده تا آنجا که خوردن مال یتیمان همچون خوردن آتش شمرده شده: إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْماً إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً(۵).

در جای دیگر اصلاح کارهای آنها توصیه شده است، می‌فرماید: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْیَتامی قُلْ اصْلاحٌ لَّهُمْ خَیْرٌ: «و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند بگو:

"اصلاح کار آنان بهتر است»"(۶).

۱- سوره اعراف، آیه ۲۹، سوره یونس، آیه ۲۲، سوره عنکبوت، آیه ۶۵، سوره لقمان، آیه ۳۲، سوره غافر، آیات ۱۴ و ۶۵، و سوره بینه، آیه ۵.

۲- سوره بقره، آیه ۲۶۵.

۳- سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۴- سوره اسراء، آیه ۲۷.

۵- سوره نساء، آیه ۱۰.

۶- سوره بقره، آیه ۲۲۰.

ص: ۳۸۵

۲۱. در اسلام، اسیران محترم هستند و نسبت به خوشرفتاری با آنان توصیه شده و کمک به آنان در قرآن مجید جزء برنامه ابرار و نیکان شمرده شده است:

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً:(۱) در حدیثی از امام علی علیه السلام، می‌خوانیم: «اطْعامُ الاسیر و الاحسانُ الیهِ حقٌّ واجبٌ»: «و غذا دادن به اسیر و نیکی به او حق واجبی است»(۲).

۲۲. مشورت در امور نیز یکی از مهمترین مسائلی است که قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید نموده و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عقل کل، مأمور به مشورت بوده وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ(۳): و اصولًا مشاورت در امور مهم اجتماعی را یکی از نشانه‌های ایمان می‌داند: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (۴).

۲۳. مبارزه با خرافات نیز جزء برنامه‌های قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این در حالی است که مدعیان دروغین نبوت، اصرار دارند به خرافات دامن بزنند و افکار مردم را از این طرق تحذیر کنند، و برای جلب تمایل عوام با خرافاتشان هماهنگ می‌شوند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سد را می‌شکند و حتی در جایی که خرافه‌ای در نظر مردم به نفع او تمام شود با آن مبارزه می کند.

چه خرافه‌ای از بت پرستی بالا-تر که سرتاسر جزیره عربستان را فرا گرفته بود، تا آنجا که مخالفت با آن بسیار مشکل و عجیب و حتی احیاناً نشانه جنون شمرده می‌شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به خداوند یگانه دعوت کرد گفتند: أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ «آیا او به جای این همه خدایان، خدای

۱- سوره دهر، آیه ۸.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۶۹، ابواب جهاد العدو، باب ۳۲، حدیث ۳.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- سوره شوری، آیه ۳۸.

ص: ۳۸۶

واحدی قرار داده؟! این براستی چیز عجیبی است!»(۱).

ظاهراً یکی از دلایل نسبت دادن جنون به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز همین بوده که او با مسأله بت پرستی که از مسلّم‌ترین مسائل محیط بود به مبارزه برخاست.

در مجموع، عرب جاهلی گرفتار خرافات زیادی بود که شرح آن به طول می‌انجامد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با همه آنها مبارزه کرد.

۲۴. آزاد ساختن انسان از قید هوی و هوس و از اسارت در چنگال انسان‌های دیگر، و یا اسارت در آداب و رسوم و سنن غلط نیز از مسائلی است که اسلام به آن اهمیت بسیار می‌دهد تا آنجا که یکی از صفات ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله را این می‌شمرد که: «و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد»: وَ یَضَعُ عَنْهُمْ اصْرَهُمْ وَ الْاغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ (۲).

در حدیث معروف نبوی یکی از سه گناهی که هرگز خدا آن را نمی‌بخشد این شمرده شده که انسان، آزادی انسان آزاده‌ای را سلب کند و او را به صورت برده درآورد و بفروشد.(۳)

۲۵. منع از تکاثر و فزون‌طلبی و حرص و آز در امور مادی، یکی دیگر از برنامه‌های اصلی این آیین است که در آیات متعددی از قرآن مجید و همچنین روایات اسلامی به آن اشاره شده است، تا آنجا که آن را به عنوان یکی از خصیصه‌های مذموم زندگی دنیا شمرده و هم ردیف لهو و لعب و تفاخر قرار

۱- سوره ص، آیه ۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳- عن النبی صلی الله علیه و آله:« انَّ اللَّهَ تعالی غافِرُ کُلِّ ذَنبٍ الَّا مَن جَهَدَ مَهراً اوِاغتَصَبَ اجْراً اجرَهَ اوْ باعَ رَجُلا حُرّاً»(سفینة البحار، ماده اجر).

ص: ۳۸۷

داده است (۱) و آن را سبب بی خبری از خدا معرفی می‌کند و آنها را که برای اثبات فزونی قوم و قبیله خویش، راهی گورستان شدند تا قبرهای مردگان خود را بشمارند سخت مذمت کرده، می‌فرماید: الْهیکُمُ التَّکاثُرُ- حَتَّی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ(۲).

داستان قارون مستکبر مستکثر و خود برتربین را که سرانجام خود و تمام اموالش به قعر زمین فرو رفتند را با شرح مفصلی بازگو می‌کند و به پیروان برنامه‌های آنان هشدار می‌دهد؛ و پیامبرش را از این‌که چشم به امکانات مادی این گونه افراد بدوزد و آن را نشانه فضل و برتری آنان بداند نهی می‌نماید(۳).

۲۶. دعوت به اتحاد و همبستگی را می‌توان جزء دستوراتی که در سرلوحه برنامه‌های اسلامی قرار گرفته، شمرد که با تأکید فراوان در قرآن مجید از آن یاد شده است. همگان را دعوت به اتحاد و نهی از تفرقه می‌کند و نسبت به بازگشت به اختلافات و نفاق‌های جاهلیت هشدار می‌دهد و افراد پراکنده را بر لب پرتگاهی از آتش شمرده (۴) و تنازع و اختلاف را سرچشمه سست شدن جامعه و از میان رفتن قدرت و شوکت آن می‌شمرد(۵).

۲۷. احترام به قانون نیز از مهمترین دستورات اسلام است تا آنجا که می گوید:

حتی اگر قانون بر ضد شما تمام شود، آن را محترم شمرید: کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی انْفُسِکُمْ اوِ الْوالِدَیْنِ والْاَقْرَبینَ «همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و

۱- سوره حدید، آیه ۲۰.

۲- سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره طه، آیه ۱۳۱ و سوره قصص، آیه ۷۶ به بعد.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۵- سوره انفال، آیه ۴۶.

ص: ۳۸۸

نزدیکانتان بوده باشد!»(۱).

شکستن حریم قوانین را حرام می‌داند و تعدّی از حدود اللَّه را ظلم و ستم می‌شمرد: وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَاولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲) و نشانه ایمان راستین را تسلیم مطلق در برابر قانون حق و ترک اعتراض بر آن حتی در محیط فکر و اندیشه و عقل می‌شمرد.(۳)

۲۸. ترک انتقامجویی نه تنها سیره مستمره شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود که تجلّی آن در جنگ‌های اسلامی مخصوصاً در داستان فتح مکه کاملًا آشکار شد، بلکه کراراً پیروان خود را به آن توصیه می کرد.

در یک جا همه را به عفو و گذشت و صرف نظر کردن از لغزش‌های دیگران دعوت می کند، و آنها را به عفو الهی که در انتظار آن هستند متوجه می‌سازد:

وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا الا تُحِبُّونَ انْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ (۴).

بلکه فراتر از آن می گوید: در مقابل بدیها نه تنها انتقامجویی نکنید بلکه بدی را به نینی پاسخ گویید، تا سرچشمه جوشش محبت گردد: ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ (۵).

ولی با این حال اجازه نمی‌دهد که دشمنان کینه توز از رحمت و رأفت اسلامی سوء استفاده کنند بلکه دستور می‌دهد همان گونه که باید در مقابل دوستان یا دشمنان فریب خورده، نرم و مهربان باشید در برابر دشمنان لجوج و سرسخت،

۱- سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۳- سوره نساء، آیه ۶۵.

۴- سوره نور، آیه ۲۲.

۵- سوره فصلت، آیه ۳۴.

ص: ۳۸۹

با خشونت و شدت عمل برخورد کنید، تا آنجا که یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله را با این اوصاف معرفی می‌کند: «در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند»: اشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ (۱).

۲۹. دعوت به تقوا در تمام زمینه‌ها نیز از مسائلی است که اسلام به هر مناسبت روی آن تکیه می‌کند و به سراغ آن می‌رود و آن را تنها راه نجات بشر و زاد و توشه آخرت (۲) و معیار شخصیت انسان‌ها(۳) و برکات دنیا(۴) و سعادت آخرت (۵) و سبب بینایی و آگاهی (۶) می‌شمرد.

۳۰. «حُبّ فِی اللَّه و بُغْض فِی اللَّه» نیز از اصول تعلیمات اسلام است؛ و به عبارت دیگر برای خدا دوست داشتن و برای خدا دشمن داشتن. یا به تعبیر روشن‌تر هر کس که در راه ایمان و حق و عدالت و تقوا و پاکی گام بر می‌دارد را دوست خود بدانید وبا او پیوند محکم دوستی بر قرار سازید و به عکس از ناپاکان و بدان و آلودگان و ستمگران فاصله بگیرید که در آیات قرآن به عنوان نشانه اصلی حزب الله (۷) و در احادیث اسلامی محکم‌ترین دستگیره ایمان و اسلام «اوْثَقُ عُرَی الْایمانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ»(۸) و افضل اعمال (۹) شمرده شده است. اینها بخشی از تعلیمات اسلام در اصول و فروع است.

۱- سوره فتح، آیه ۲۹.

۲- سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴- سوره اعراف، آیه ۹۶.

۵- سوره مریم، آیه ۶۳.

۶- سوره انفال، آیه ۲۹.

۷- سوره مجادله، آیه ۲۲.

۸- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵

۹- سفینهٔ البحار، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.

ص: ۳۹۰

آیا می‌توان باور کرد انسانی درس نخوانده و برخاسته از محیط ظلمانی جاهلیت و پرورش یافته درکانون کفر و فساد و بی عدالتی و خشونت، تعلیماتی این چنین با خود بیاورد جز این‌که از طریق وحی آسمانی و الهام الهی و تأیید او باشد.

اصولًا بررسی محتوای دعوت هر آیینی، برای دانشمندان از بهترین دلایل برای اثبات صدق و کذب مدعای آن آیین است و گاه بر بسیاری از معجزات پیشی می‌گیرد. چرا که بسیاری از وسوسه‌هایی که درباره معجزات از سوی مخالفان لجوج ابراز می‌شد (مانند تهمت سحر و امثال آن) در مورد بررسی محتوای دعوت، بی معنا است، حتی می‌توان کتابی قطور در این مورد تألیف کرد؛ و مخصوصاً تعلیمات اسلام در تمام زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و نیز در مسائل فردی و گروهی و معنوی و مادی میدان وسیع و گسترده‌ای است برای این مبحث.

مسلماً این مجموعه از یک عرب بیابانی درس نخوانده و برخاسته از عقب مانده‌ترین محیطها نمی‌تواند یک مسأله عادی باشد و به عقیده ما هیچ معجزه‌ای از این بالاتر نیست و حداقل قرینه‌ای است که با انضمام به قرائن دیگر، مجموعه اطمینان‌بخشی را به وجود می‌آورد.

***

۴. عمق تأثیر او در محیط

درست است که تأثیر گسترده یک مکتب در یک محیط به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر صحت آن باشد زیرا آیین‌های نادرستی را می‌شناسیم که مدتها محیطهای

ص: ۳۹۱

وسیعی را تحت تأثیر خود قرار داده بودند و سرانجام از هم پاشیدند یا هم اکنون نیز بعضاً ادامه دارند ولی چگونگی این تأثیر می‌تواند به عنوان یک قرینه زنده در کنار قرائن دیگر مورد توجه قرار گیرد.

هنگامی که این تأثیر به صورت جهش در جنبه‌های مثبت و با داشتن کمترین ضایعات صورت گیرد، مسلماً نشانه‌ای از عمق و اصالت آن مکتب است.

کیست که کمترین اطلاعی از تاریخ عرب و اسلام داشته باشد و بتواند فاصله عظیمی را که در مدت ۲۳ سال دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله- فاصله‌ای که به طفره فلسفی بیشتر شباهت داشت تا به یک انقلاب- به وجود آمد را انکار کند.

قوم متروک و فراموش شده‌ای که نام و نشانی در تاریخ نداشتند و از نظر جامعه‌شناسی، هیچ گونه آمادگی برای پیشرفت چشمگیر حتی در چند قرن بعد در پیشانی آنها خوانده نمی‌شد، ناگهان دگرگون شوند و وارد مرحله جدیدی از یک تمدن عظیم گردند، نه تنها خودشان دگرگون شوند بلکه جهان عصر خود را نیز دگرگون سازند و آثار این انقلاب و دگرگونی در قرن‌های آینده و تا زمان نامحدودی نمایان باشد.

تمدنی که مسیر تاریخ بشریت را عوض کند و تمدن‌های عظیم پنج گانه عصر خود یعنی تمدن روم و ایران و مصر و بابل و یمن را تحت الشعاع خود قرار دهد.

این درست همان چیزی است که مورخان و جامعه شناسان با معیارهای شناخته شده‌ای که در دست دارند قادر به تفسیر آن نیستند. هر چند کتاب‌هایی به نام تاریخ تمدن اسلام یا نام‌های مشابه دیگر نوشته‌اند ولی اعتراف دارند که هنوز

ص: ۳۹۲

نکات حل نشده فراوانی در مورد پیدایش و نفوذ اسلام در جهان برای آنها وجود دارد.

قابل توجه این‌که این انقلاب و دگرگونی (بر خلاف سایر انقلاب‌ها) تنها در یک بُعد صورت نگرفت و تنها جنبه سیاسی یا اقتصادی نداشت بلکه تمام ارکان جامعه و نظامات اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی و آداب و رسوم و همه چیز را دگرگون ساخت.

کوتاه سخن این‌که: ابعاد تأثیر اسلام در محیط ظهور خود و سپس در کل جهان و در کل تاریخ بشریت مطلب در خور دقتی است که می‌تواند قرینه روشنی از قرائن حقانیت آن باشد و شرح آن، تألیف کتاب جداگانه‌ای را طلب می‌کند.

***

۵. چگونگی وسایل نیل به هدف

هرفرد یا گروهی برای رسیدن به اهداف خود ناچارند از وسایلی بهره گیرند، انتخاب نوع این وسایل تا حد زیادی می‌تواند به شناخت اصالت و حقانیت آن مکتب و یا ساختگی بودن آن کمک نماید.

آنها که برای رسیدن به اهداف خود استفاده از هر وسیله‌ای را جایز می‌شمردند و اصل «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»: «الْغایاتُ تُبَرِّرُ الْوَسائِطَ» را برنامه اصلی خود قرار می‌دهند، مسلماً از اصالت برخوردار نیستند. ولی آنها که برای نیل به اهداف مقدس خود از وسایل مقدسی بهره می‌گیرند، نشانه حقانیت خود را از این طریق آشکار می‌سازند، و درست پیامبران راستین و دروغین را از همین

ص: ۳۹۳

طریق می‌توان شناخت.

آنان که برای رسیدن به اهداف خود، هیچ گونه قید و شرطی را به رسمیت نمی‌شناسند و استفاده از هر وسیله‌ای را اعم از مشروع و نامشروع مباح می‌دانند، آنها که مفاهیمی همچون عدالت، امانت، راستی و احترام به ارزش‌های انسانی را تا آنجا محترم می‌دانند که به اهدافشان کمک کند، و هرگاه در جهت مخالف اهدافشان قرار گیرد با همه وداع می‌کنند مسلماً در زمره پیامبران دروغین‌اند.

پیامبران راستین، آنها هستند که حتی در جنگ‌های خود نیز اصول انسانی را محترم می‌شمرند، و در سختی‌ها و گرفتاری‌ها هرگز از آن عدول نمی‌کنند به هنگام پیروزی، اصول عدالت و عفو و گذشت را درباره دشمن به فراموشی نمی‌سپارند، و در مواقع خطر و احتمال شکست متوسل به وسایل غیر انسانی نمی‌شوند.

اگر این اصل کلی را با زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بسنجیم و رفتار او را با دوستان و دشمنان در موقع پیروزی و شکست در سختی‌ها و راحتی‌ها مورد توجه قرار دهیم به خوبی می‌توانیم قبول کنیم که او از کسانی بود که در انتخاب وسایل نیل به هدف، سخت‌گیر و کنجکاو و پیرو ارزش‌های خاصی بود و هیچ گاه در مواقع خطر، به امور غیر انسانی متوسل نشد و مسائل دقیق اخلاقی را حتی در میدان نبرد رعایت کرد.

او به هنگام پیروزی بر خطرناک‌ترین دشمنان خود، (یعنی فتح مکه) فرمان عفو عمومی را صادر کرد، و حتی قاتلان و جنایتکاران جنگی را بخشید.

هنگامی که شنید یکی از فرماندهان سپاه، شعارهای انتقام جویانه سر داده است

ص: ۳۹۴

و می گوید: «الْیَوْمَ یوْمُ الْمَلحَمَهِ الْیَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَهُ، الْیَوْمَ اذَلَّ اللَّهُ قُرَیْشاً»: «امروز روز جنگ وخونریزی و انتقام است، امروز احترام افراد پایمال می گردد، امروز روزی است که خداوند قریش را ذلیل کرده است» فوراً دستور برکناری او را صادر کرد و فرمود: به جای این شعار (زشت و ناروا) چنین شعار دهند: «الْیَوْمَ یَوْمُ الْمَرْحَمَهِ ... الْیَوْمَ اعَزَّ اللَّهُ قُرَیْشاً»: «امروز روز بخشش است ... امروز خداوند قریش را عزیز کرد.»(۱)

حتی موقعی که بزرگان مکه صف کشیده بودند ببینند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آنها چه حکمی صادر می کند- و بسیاری از مردم انتظار شدت عمل و خشونت فوق العاده‌ای را از این دشمنان کینه توز داشتند- رو به آنها کرده فرمود: «چه می گویید و چه گمان می‌برید از من نسبت به خودتان؟» سران مکه گفتند: «ما جز نیکی از تو گمان نداریم ...» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به شما همان می گویم که یوسف به برادران جفاکار خود گفت: "لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ ارْحَمُ الرَّاحِمینَ اذْهَبُوا وَ انْتُمُ الطُّلَقاءُ "»: «"توبیخ و ملامتی امروز بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمین است. "بروید همه شما آزادید.»(۲)

هنگامی که خالد بن ولید بدون دلیل اسیران طایفه بنی خزیمه را کشت، و این خبر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید، سخت ناراحت شد و دو یا سه بار فرمود: «اللَّهُمَ انّی ابْرَءُ الَیْکَ مِمّا صَنَعَ خالِدٌ»: «خدایا! من از آنچه خالد انجام داد اظهار بیزاری نزد تو می کنم»، سپس امام علی علیه السلام را فرمود: «با مبلغی پول به میان آن قبیله برود

۱- این مطلب با عبارات مختلفی در بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۵ و ۱۳۰ در حَبیب السِیرَه، جلد ۱، صفحه ۲۸۸ و طبری در جلد ۲، صفحه ۳۳۴ و کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۴۶.

۲- سوره یوسف، آیه ۹۲.

ص: ۳۹۵

و دیه کشتگان آنها و عوض اموال تلف شده ایشان را بدهد و در کسب رضایت آنان بکوشد.»(۱)

این امور حتی در جنگ‌های دنیای امروز و حتی در مهد تمدن صنعتی به چشم نمی‌خورد، همان گونه که دنیا در حوادث پایان جنگ جهانی اول و دوم و جنایات بی حساب ارتش‌های پیروز، شاهد فجیع‌ترین انتقام جویی‌ها بود، حال چگونه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توفیق این عفو و مرحمت را در میان یک قوم نیمه وحشی پیدا کرد؟ این سؤالی است که فرزانگان باید به آن پاسخ گویند.

پرهیز و اجتناب او، از وسایل خرافی و غیر انسانی به اندازه‌ای بود که حتی اگر مقدمات آن به طور طبیعی فراهم شده بود باز آن را بر هم می‌زد هر چند ظاهراً به زیان او بود. در حادثه وفات ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: که مقارن این حادثه آفتاب گرفت، و گروهی از مردم، آن را کرامت و اعجازی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی کرده گفتند: آفتاب به خاطر مرگ ابراهیم گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً به منبر رفت و فرمود: «ایُّهَا النَّاسُ انَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آیَتانِ مِنْ آیاتِ اللَّهِ یَجرِیانِ بِامرِهِ مُطیعانِ لَهُ، لایَنْکَسِفانِ لِمَوْتِ احَدٍ وَلا لِحَیاتِهِ، فَاذَا انْکَسَفا اوْ احَدُ هُما صَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ فَصَلَّی بِالنَّاسِ صَلاةَ الْکُسُوفِ فَلَمَّا سَلَّمَ قالَ ":یا عَلِیُّ قُمْ فَجَهِّزْ ابْنی »: «ای مردم! آفتاب و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند است، به فرمان او حرکت می کنند و مطیع امر او هستند، نه برای مرگ کسی تاریک می‌شوند و نه برای زندگی کسی، هنگامی که کسوف (و خسوف) روی می‌دهد نماز بخوانید. سپس از منبر پایین آمد و با مردم نماز کسوف (نماز

۱- حبیب السیر، جلد ۱، صفحه ۳۸۹.

ص: ۳۹۶

آیات) خواند و پس از سلام فرمود: "ای علی! برخیز و مقدمات فرزندم را فراهم کن.»(۱)

این داستان نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتی قبل از مراسم دفن فرزندش ابراهیم، به سرعت اقدام بر این کار کرد تا این فکر نادردست را در نطفه خفه کند هر چند ظاهراً به نفع او بود، ولی او نمی‌خواست برای پیشبرد اهداف و مقاصدش از وسایل نادرست و نامشروع بهره گیرد.

گر چه سخن در این باره به درازا کشید ولی ذکر این نکته نیز در پایان لازم است که ریزه کاری‌هایی که در آداب جنگ در اسلام آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشت و عملًا پایبندی خود را به آن نشان داد، شاهد دیگری بر مدّعای فوق است.

هنگامی که سپاهیان اسلام آماده حرکت برای یکی از میدان‌های جهاد می‌شدند پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را با این جمله‌ها به وظایف حساس خود آشنا می‌ساخت: «...

بروید به نام خدا و از او استمداد جویید و برای او طبق آیین پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کنید.

ای مردم هیچگاه گرد مکر و فریب نگردید و در غنائم خیانت روا ندارید.

کشتگان دشمن را مورد هتک قرار ندهید و چشم و گوش و بینی و دیگر اعضای آنها را- آن گونه که در جاهلیت معمول بود- قطع نکنید. پیرمردان و پیرزنان و کودکان را به قتل نرسانید و متعرض رهبانان که در غارها و دیرها ساکنند نشوید.

هرگز درختان را از ریشه نزنید مگر این‌که مجبور شوید، نخلستان‌ها را نسوزانید و در آب غرق نکنید، درختان میوه را قطع ننمایید و زراعت‌ها را به آتش

۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۵، حدیث ۱۳(باب عَدَدُ اوْلاد النبیّ)

ص: ۳۹۷

نکشیدو ... حیوانات حلال گوشت را جز برای مصرف غذای خود از بین نبرید هرگز آب‌های دشمن را با زهر آلوده نسازید و از حیله (و شبیخون زدن) بپرهیزید.»(۱)

خود پیامبر صلی الله علیه و آله در عمل، به تمام امور پایبند بود تا آنجا که در جنگ خیبر که مدت‌ها قلعه‌های مستحکم آنها محاصره بود و به آسانی گشوده نمی‌شد کسی پیشنهاد کرد من راه آب قلعه را می‌دانم و به شما نشان می‌دهم تا آن را ببندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من آب را به روی آنها هرگز نمی‌بندم».

همچنین هنگامی که چوپانی که چهارپایان یهود را در اختیار داشت گفت:

«حاضرم همه اینها را در اختیار شما بگذارم»، پیامبر صلی الله علیه و آله راضی نشد در امانتی که به وی سپرده‌اند خیانت کند.(۲)

۶. ایمان و فداکاری او در راه هدفش

یکی دیگر از قرائن عمده برای شناخت مدعیان راستین از دروغین میزان ایمان آنها به مدعای خود و از خودگذشتگی و فداکاری در راه آن است.

مدعیان دروغین چون از حقیقت امر آگاهند طبعاً فداکاری زیادی در راه هدف خود ندارند به علاوه به آسانی حاضر به مصالحه و گذشت و تحریف مدعای خود هستند در حالی که مدعی راستین، هیچ یک از اینها را برای خود جایز نمی‌شمرد.

۱- این حدیث با عبارات مختلف در منابع گوناگون آمده است، از جمله در کتاب وسائل‌الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۳ باب آداب امراء السَریاء وَ اصحابهم، حدیث ۲ و ۳.

۲- سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۴.

ص: ۳۹۸

درست است که این امر به تنهایی کافی نیست، ولی برای ضمیمه کردن به قرائن دیگر قرینه خوبی محسوب می‌شود.

در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جایی، از اعتقادات خود عقب نشینی کرده باشد و یا از میدان جهاد فرار کند. حتی در میدان احد هنگامی که جنگ به منتهی درجه وخامت رسید و غالب لشکریان (یا همه جز علی علیه السلام) از میدان خارج شده به گوشه‌ای پناه بردند، پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان در میدان ایستاد و با این‌که جراحات پیشانی و دندان او را آزار می‌داد و ظاهراً امیدی به نجات او نبود ایستادگی نمود.

در داستان بیماری ابوطالب و آمدن قریش نزد او (که در آغاز کتاب گذشت) خواندیم که وقتی آنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که در مبارزه با بت پرستی کوتاه بیاید؛ و دست از خدای یگانه بردارد، فرمود: «لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فی یَمینی و الْقَمَرَ فی یَساری عَلی انْ اتْرُکَ هذَا الْامْرَ حَتّی یُظْهِرَهُ اللّهُ اوْ اهْلَکَ فیهِ، ما تَرَکْتُهُ»: «اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند که دست از این دعوت بردارم هرگز چنین نخواهم کرد تا زمانی که خداوند این دین را همه جا ظاهر سازد یا من در این راه هلاک شوم.»(۱)

در داستان دیگری می‌خوانیم که: قریش نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند و به او وعده دادند که آن قدر مال و ثروت در اختیارش بگذارند که غنی‌ترین مردان مکه شود و هر زنی که می‌خواهد به همسری او درآورند و به دنبال او گام بردارند، ولی دست از بدگویی بت‌های ما بردار، و اگر چنین نمی‌کنی پیشنهاد دیگری داریم که

۱- طبری، جلد ۲، صفحه ۶۷.

ص: ۳۹۹

هم به سود تو است و هم به صلاح ما و آن اینکه یک سال تو خدایان ما همچون لات و عزی را پرستش نمایی و یکسال هم ما خدای تو را می‌پرستیم تا ببینیم سرانجام چه می‌شود. اینجا بود که سوره یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ نازل شد و با صراحت و بصورت مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها جواب منفی داد.(۱)

در تفسیر سوره طه ذیل آیه ۲ می‌خوانیم: هنگامی که بعد از نزوح وحی و قرآن پیامبر آنقدر عبادت کرد که پای مبارکش متورم گردید، آیه فوق نازل شد و او را از این کار بازداشت و فرمود: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را سخت به زحمت بیفکنی» و این نشان می‌دهد که او تا چه حد به دستورات خود ایمان داشت.

داستان مباهله و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از دشمنان خود- که اگر راست می‌گویند بیایند با او مباهله کنند، و هر کدام از خدا بخواهد اگر دیگری راستگو نیست، عذابی بر او نازل سازد و رسوایش کند- نشانه دیگری از ایمان راسخ او به مکتب خویش است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام آمادگی کامل در این راه کرد و مخالفان سرباز زدند، چرا که اطمینانی به استحکام پایه‌های مذهب خود نداشتند.

مورخان شرق و غرب از ایستادگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در برابر حوادث و مقابله با مشکلات بزرگ که هرگز از یک انسان عادی ساخته نیست حکایت‌هایی بسیار کرده‌اند.

گوستاولبون مستشرق معروف فرانسوی می‌نویسد: «او از هیچ خطری فرار نمی‌کرد و در عین حال خود را بی جهت نیز به خطر نمی‌افکند.»(۲)

۱- همان مدرک، صفحه ۷۰.

۲- تمدن اسلام و عرب، صفحه ۱۱۹.

ص: ۴۰۰

شاگرد بزرگ مکتب آن حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره وضع پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان‌های جنگ می گوید: «کُنّا اذا احْمَرَّ الْبَأْسُ وَلَقَی الْقَوْمُ الْقَومَ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمایَکُونُ احَدٌ اقْرَبَ الَی الْعَدُوِّ مِنْهُ»: «هنگامی که آتش جنگ بر افروخته می‌شد و دو گروه در مقابل هم قرار می گرفتند ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم، و هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.»(۱)

***

۷. ایمان آورندگان به او چه گروهی بودند؟

افراد ناصالح معمولًا کسانی همانند خود را به گرد خویش جذب می کنند، این قاعده گرچه همیشگی نیست ولی غالباً چنین است، آری:

«ذره ذره کاندر این ارض و سماست‌جنس خود را همچو کاه و کهرباست»

و تا آنجا روشن است که در ضرب المثل معروف می‌خوانیم: «امام زاده را از زوّارش باید شناخت». دلیل آن هم روشن است زیرا افراد سودجو و فرصت طلب همیشه به سراغ کسانی می‌روند که حاضرند با آنها معامله کنند، امتیازی بدهند، امتیازی بگیرند و به مقاصد نامشروع خود برسند.

این مسأله مخصوصاً در مورد نزدیکان و خواص و محرمان اسرار آن شخص روشن تر است. اگر دیدیم خاصّان و رازداران و معتمدان او از اشاص پاک و صادق و با ایمانی بودند، معلوم می‌شود که پاکی و ایمان و صداقت در پیشوای آن مکتب موجود است. و به عکس اگر افراد کلّاش و فاسد و نادرست، اطراف او را گرفته بودند می‌فهمیم که آب از سرچشمه گل آلود است.

۱- بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۲- همین مضمون با کمی تفاوت در نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹ آمده است.

ص: ۴۰۱

اکنون نگـاهی به خاصّیـان و رازداران و شـاگردان اصـلی مکتب پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می‌افکنیم. افرادی همچون علیّ بن ابیطالب و در مراحل بعد کسانی همچون سـلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسـر و صـهیب و بلال و امثال آنها را می‌بینیم که هر کدام نمونه‌ای از تقوا، فضیلت، ایمان، آگاهی و پارسایی بودند.

اصـحاب صُفّه همان مهاجران پاکبازی که چشم از تمام زندگی خود در مکه پوشیده بودند و به صفوف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پیوستند در حالی که در شدیدترین وضع اقتصادی زندگی می‌کردند، نمونه دیگری از این افرادند.

گروه هفتاد نفری که برای تبلیغ اسـلام به سـرزمین نجـد رفتنـد و همه در این راه شـربت شـهادت نوشـیدند کسانی بودند که شب‌ها مشغول عبادت بودند و روزها به هیزم کشی می‌پرداختند و دسترنج خود را در اختیار اصحاب صُفّه می‌گذاشتند.(۱)

در میـان یـاران خاص او کسانی بودنـد که از موقعیت اجتماعی و جنبه‌های مادی و ظاهری، در سـطوح کاملًا پایین قرار داشـتند ولی پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله آنهـا را به خاطر امتیازات معنویشان گرامی می‌داشت و بر دیگران مقـدم می‌شـمرد تا آنجا که این موضوع سـبب اعتراض سـخت مخالفان گردیـد و عـدّه‌ای از بزرگان آنها نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمدند، در حالی که افرادی همچون سلمان و صهیب و ابوذر و عمار و خباب و امثال آنان از یاران تهیدست نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند.

هنگامی که چشمشان به این صحنه افتاد با غرور و تکبر خاصی گفتند: «لَوْ نَحَّیْتَ عَنَّا هؤلاءِ (وَ) رَوائِحَ صَنانِهِمْ ... جَلَسْنا نَحْنُ الَیْکَ وَ اخَذْنا عَنْکَ فَلا یَمْنَعُنا

۱- منتهی الآمال، وقایع سال چهارم هجری. همین معنا با مختصر تفاوتی که در تاریخ کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۱۷۱ آمده است.

ص: ۴۰۲

مِنَ الدُّخُولِ عَلَیْکَ الَّا هؤُلاءِ»: «اگر اینها و بوی زننده و نامطلوبشان را از ما دور می‌ساختی نزد تو می‌نشستیم و از تعلیمات تو فرا می گرفتیم، تنها چیزی که مانع آمدن ما نزد تو می‌شود همین‌ها هستند.» در اینجا بود که آیه: وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بَالْغَداوَةِ وَالْعَشِیِ (۱) نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد، همیشه با این گروه از پاکدلان پابرهنه باشد و چشم به زرق و برق ظاهری ثروتمندان خودخواه ندوزد.(۲)

در آیه بعد از آن در برابر این گونه تقاضاهای مستکبران، بیان تند و کوبنده‌ای آمده است می‌فرماید: وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاء فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ انَّا اعْتَدنا لِلظَّالِمینَ ناراً احاطَ بِهِمْ سُرادِقُها: «بگو ":حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است! هرکس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد. "ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است».

این بیان صریح و قاطع به خوبی اثبات می کند که اسلام از چه قشری حمایت می کرده و چه اقشاری، ایمان آورندگان صفوف مقدم اسلام بودند.

قرآن مجید وجود افراد مؤمن و پاکدل و درستکار را پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از شواهد حقانیت او شمرده و می گوید: افَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ...: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهدی از سوی (خدا) آمده»(۳) همچون کسی است که این امتیازات را ندارد.

۱- سوره کهف، آیه ۲۸.

۲- این داستان را بسیاری از مفسران و مورّخان با عبارات مختلفی نقل کرده‌اند، تفسیر مجمع البیان و قرطبی، ذیل آیه ۲۸ سوره کهف.

۳- سوره هود، آیه ۱۷.

ص: ۴۰۳

بسیاری از مفسران معتقدند که «بَیِّنَهٔ»، همان قرآن یا معجزات است و منظور از «شاهد» همان پیروان فداکار و مؤمنان مخلص است. اصولًا ایمان آوردن شخصی مانند علی علیه السلام با آن مقامات علمی و معنوی و اخلاقی که از نهج البلاغه او آشکار است، می‌تواند شاهد گویایی بر حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

***

۸. پیشرفت سریع

پیشرفت سریع و خارق العاده یک آیین و ایجاد تحوّل عظیم و گسترده، می‌تواند قرینه دیگری برای اصالت و حقانیت آن باشد. زیرا چنین تأثیری هنگامی ممکن است که پایه‌های آن مکتب روی فطریات و واقعیات زندگی و منطبق بر قوانین آفرینش باشد، همان قوانینی که حاکم بر زندگی انسان‌ها است.

یک قانون غیر فطری و ناسازگار با روح و جسم انسان به زحمت پیشرفت می‌کند؛ و اگر پیشرفت کند باید از عوامل فشار برای آن کمک گرفته شود. مثلًا کمونیسم در آغاز دعوت خود، پیشرفت سریع و چشمگیری داشت، ولی همه می‌دانیم با توسل به زور و خونریزی‌های بی حساب و دیکتاتوری شدید انجام گرفت. حال اگر پیشرفت سریع و عمیق مکتبی مخصوصاً در عمق افکار جامعه صورت گیرد نشانه اصالت آن است. ما می‌دانیم اسلام در همان قرون نخستین مناطق وسیعی را فتح کرد بی آنکه حتی پای یک سرباز اسلامی به آنجا رسیده باشد.

ص: ۴۰۴

به هر حال پیشرفت سریع اسلام درظاهر و باطن جامعه بشری و در مناطق وسیعی از جهان آن هم در یک مدت کوتاه چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و جالب این‌که پیدایش این آیین از یک سرزمین عقب مانده نیمه وحشی صورت گرفت و در مدت کوتاهی تمام دنیای متمدن آن عصر را تحت نفوذ خود قرار داد.

این نفوذ سریع و گسترده، هنوز به صورت یک معمّا برای مورخان بزرگ غیر اسلامی باقی مانده است؛ لذا به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱. نویسندگان کتاب تمدن غرب و مبانی آن در شرق که سه تن از دانشمندان معروف غربی هستند هنگامی که به فصل پیدایش گسترش اسلام می‌رسند صریحاً اعتراف می‌کنند: «با تمام کوشش‌هایی که برای شناخت و پیشرفت سریع اسلام شده- تا آنجا که در مدتی کمتر از یک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدن آن روز سایه افکند- و علیرغم تفسیرها و تحلیل‌هایی که در این قسمت از تاریخ به عمل آمده هنوز این مسأله به صورت یک معما باقی مانده است.»(۱) این اعتراف، نشان می‌دهد که این پیشرفت وسیع و سریع یک امر عادی نبوده است.

۲. بانو واگلری دانشمند معروف اروپایی، کتابی به عنوان پیشرفت سریع اسلام نگاشته که می‌تواند شاهد دیگری برای این مسأله باشد. او این پیشرفت سریع را امری غیر عادّی و اعجازآمیز می‌شمرد همان گونه که قرآن را کتابی اعجازآمیز می‌داند که هرگز نمی‌تواند ساخته محمد صلی الله علیه و آله باشد، که یک نفر عرب درس

۱- تمدن غرب و مبانی آن در شرق، فصل پیدایش و گسترش اسلام.

ص: ۴۰۵

نخوانده بوده است.

۳. یک محقق ایتالیائی در فصلی از کتاب خود که درباره تاریخ ریاضیات نگاشته در مورد ریاضیات مسلمین به عنوان یک معجزه عربی یاد کرده و آنچه را در اسلام روی داده چنان سریع و شگرف می‌داند که منطق و تعبیر عادی از تفسیر آن عاجز است.

سپس می‌افزاید: «این‌که بعضی از مسلمین پیدایش اسلام و فرهنگ آن را به مشیت و تقدیر ربّانی نسبت داده‌اند ... در واقع نشان این است که این مایه پیشرفت تمدن بشری چنان با میزان امکانات و مقتضیات آن زمان‌ها ناسازگار بوده که جز با مشیّت و تقدیر پروردگار نمی‌توانستند آن را تفسیر کنند.»(۱)

۴. برنارد شاو نویسنده معروف انگلیسی در یکی از کتاب‌های خود پیرامون عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌نویسد: «من برای همیشه دین محمد صلی الله علیه و آله را با احترام بسیار نگریسته‌ام چرا که فعالیت و شادابی شگفت انگیزی در آن است؛ به نظر من اسلام تنها دینی است که با ادوار مختلف زندگی تطبیق کرده و با هر عصر و زمان سازگار است ... ما قرآن را به عنوان کتاب محمد صلی الله علیه و آله با همان عظمت و اطمینان می‌نگریم که مسلمین آن را کتاب خدا می‌دانند.»(۲)

۵. همین دانشمند انگلیسی در مقاله‌ای در ارتباط با جذابیت و پیشرفت اسلام، پیشگویی می‌کند که: «اسلام بر اثر نفوذ معنوی که دارد هر سال مرتباً بر جمعیت خود، مخصوصاً در کشورهای اروپایی می‌افزاید».(۳)

۱- فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد اول، صفحه ۶۰، تألیف حسین عبداللهی خوروش.

۲- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۷۴.

۳- همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۵۰۵.

ص: ۴۰۶

اگر بخواهیم گواهی مورخان مسلمان و غیر مسلمانان را در این زمینه گردآوری کنیم کتاب بزرگی را تشکیل می‌دهد، لذا به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

۱. اخلاق و صفات ویژه دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود شاهد گویایی است بر اینکه او هدف مقدسی را دنبال می‌کند و از یک مأموریت الهی پیروی دارد و هیچ یک از نشانه‌های مدعیان دروغین و فرصت طلبان سودجو در اخلاق او دیده نمی‌شود.

تقریباً در تمام تواریخ- اعم از تاریخ‌هایی که به دست مسلمانان یا غیر مسلمانان نگاشته شده- به مسأله پاکی و امانت او اشاره شده تا آنجا که حتی در جاهلیت نیز همه مردم او را به این صفت می‌شناختند و لقب امین به او داده بودند، بلکه بعد از ظهور اسلام نیز مخالفان او امانت‌های خویش را نزد وی می‌گذاشتند به همین دلیل هنگام هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه یعنی پس از گذشتن سیزده سال از ظهور اسلام، به علی علیه السلام دستور داد در مکه بماند و امانت‌های مردم را به آنان برساند سپس به مدینه هجرت کند.

بهتر این است این سخن را نیز از زبان دیگران بشنویم و ببینیم آنها که ظاهراً با او بیگانه‌اند چه گواهی‌های صریحی در این زمینه داده‌اند.

در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله، از جان دیون پورت انگلیسی نقل می‌کند که: «بدون شک اگر او (محمد) را یکی از نوادر جهان و پاک‌ترین نابغه‌ای که گیتی توانسته است تاکنون پرورش دهد نیاوریم؛ باید او را یکی از بزرگترین انسان‌ها و یگانه شخصیتی بدانیم که قاره آسیا می‌تواند به وجود چنین فرزندی

ص: ۴۰۷

بر خود ببالد.»(۱)

۲. در کتاب محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از کتاب اسلام از نظر وُلتر چنین نقل شده که ناپلئون در انتقاد از نمایشنامه وُلتر که در آن اهانت‌ها به ساحت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روا داشته می‌گوید: «وُلتر به تاریخ و وجدان بشری خیانت کرده، زیرا سجایای عالی محمد صلی الله علیه و آله را انکار نمود و مرد بزرگی را که بر چهره جهانیان فروغ الهی تاباند، موجود دیگری معرفی کرده است.»(۲)

۳. اتفاقاً همین وُلتر در اواخر عمر خود در آن نمایشنامه موهن تجدید نظر نموده و با صراحت اعتراف می‌کند: «در محمد صلی الله علیه و آله چیزی وجود دارد که احترام همگان را بر می‌انگیزد، و من در حق محمد صلی الله علیه و آله بسیار بد کردم».(۳)

۴. در کتاب دایرهٔ المعارف بریتانیا ذیل کلمه قرآن چنین آمده است: «محمد صلی الله علیه و آله در میان رجال و شخصیت‌های بزرگ دینی و مذهبی جهان، موفق‌ترین و پیروزمندترین شخصیت عالم، به شمار می‌آید و رسالت او توأم با توفیق و پیروزی قابل توجهی بوده است.»(۴)

۵. گوستاولوبون فرانسوی نویسنده کتاب معروف تمدن اسلام و عرب می‌گوید:

«سادگی و آشکار بودن اصول عقاید اسلامی، به علاوه رفتار با مردم از روی عدل و احسان که سکّه روشنش بر روی دین و مذهب اسلام خورده است سبب شد که تمام روی زمین را تسخیر کند.»

۶. لامارتین شاعر معروف فرانسوی درباره او پس از شرح مفصّلی در ستایش

۱- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، صفحه ۱۴.

۲- محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، صفحه ۱۴۲.

۳- همان کتاب، صفحه ۱۴۳.

۴- دایرهٔ المعارف بریتانیا، چاپ یازدهم، ماده قرآن.

ص: ۴۰۸

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌گوید: «این است محمد صلی الله علیه و آله به هر میزانی که با آن عظمت را بتوان اندازه‌گیری کرد ناچاریم بگوییم در عالم بزرگتر از محمد صلی الله علیه و آله مردی نیست».(۱)

۷. طبیب و نویسنده معروف مادی لبنانی در اشعار بسیار بلیغی که درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سروده او را بهترین مدبر و حکیم و دانشمند و خداوند سخاوت و سخن و مرد عقل و سیاست و قهرمان میدان نبرد معرفی می‌کند؛ و اوصافی برای او در این زمینه بیان کرده که در نوع خود بی نظیر است.(۲)

۸. اگر چه جمعی از مورخان غربی مغرض و سودجو تلاش کرده‌اند ترسیمی بر خلاف واقعیت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کنند، ولی پاسخ آنها همان است که یکی از محققان خودشان به نام یوحنا واکنبرت در کتاب محمد و اسلام از نویسندگان متعصب و مغرض که بر خلاف حقیقت درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطالبی نوشته‌اند انتقاد کرده؛ چنین می‌نویسد: «به هر قدر شخص به حقایق معتبر تاریخی و مصادر موثق و صحیحی که راجع به گفتار و رفتار و حالات محمد صلی الله علیه و آله مطالبی از روی حقیقت نوشته‌اند مراجعه نماید، بدگویان این پیامبر مانند: مارکس و بریدر و سایر این افراد، در نظرش حقیر و بسیار ضعیف جلوه می‌کنند».(۳)

کوتاه سخن این‌که: نه تنها دوستان و پیروان او، بلکه مخالفان و دور افتادگان از او آن‌قدر درباره صفات و سجایا و ملکات فاضله اخلاقی و برنامه‌های پرارزش زندگی شخصی و اجتماعی او سخن گفته‌اند که هر گاه جمع آوری شود چندین

۱- نقل از کتاب تاریخ ترکیه، طبق نوشته فرهنگ اسلام شناسان خارجی، صفحه ۶۱.

۲- فرهنگ اسلام شناسان خارجی، صفحه ۵۳۴.

۳- محمد در نظر دیگران، به نقل از فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد ۱، صفحه ۱۶۴.

ص: ۴۰۹

کتاب بزرگ را تشکیل می‌دهد.

***

از مجموع این قرائن دهگانه که به هر کدام اشاره گذرایی داشتیم به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که او پیامبر صادق و رسولی راستین و مبعوث از سوی خداوند بزرگ بوده، و در این امر کمترین تردیدی نیست؛ حتی اگر از تمام معجزات و خوارق عادات او صرف نظر شود.

این دلیل به تنهایی کافی است بلکه همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد این دلیل برای اندیشمندان از معجزات عادی و معمولی بسیار برتر و بالاتر است.

ص: ۴۱۰

بشارات و اشارات

اشاره

اشاره:

سومین دلیلی که برای صدق گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌توان اقامه کرد بشارات و اشاراتی است که در کتب آسمانی پیشین آمده است گر چه بسیاری از این بشارات در هاله‌ای از تعصب فرو رفته و در طول تحریفاتی که در کتب آسمانی پیشین انجام یافته، حذف یا دگرگون شده است؛ ولی باز هم نشانه‌های فراوانی در این زمینه در کتب موجود سایر مذاهب که امروز در دست ما است به چشم می‌خورد.

قرائن نشان می‌دهد که این نشانه‌ها و اشاره‌ها در آغاز ظهور اسلام بیشتر از امروز در دسترس بوده به طوری که قرآن مجید کراراً بر آنها تکیه کرده و یهود و نصاری را به دقت در آنها دعوت می‌کند. بدون شک اگر چنین چیزی وجود نداشت ممکن نبود قرآن با این صراحت روی نشانه‌های فوق تکیه کند.

این نکته نیز قابل توجه است که طبق تصریح بسیاری از تواریخ، آمدن گروهی از یهود به سرزمین مدینه به خاطر بشارت‌هایی بود که در کتب خود درباره ظهور

ص: ۴۱۱

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خوانده بودند و عشق و آرزوی درک محضر او، آنها را وادار به ترک دیار و جلای وطن نموده و در مدینه سکنی کردند. و گرنه محیط حجاز عموماً و مدینه خصوصاً جاذبه چندانی برای زندگی مادی نداشت که به خاطر تجارت یا زراعت و دامداری آنجا را وطن خود انتخاب کند.

آنها خود را سزاواتر از دیگران برای پذیرش آئینی که در انتظار او بودند می‌دانستند، ولی بعد از ظهور اسلام و به خطر افتادن منافع نامشروع گروهی از آنان، مسأله تغییر شکل داد؛ و سرانجام به مقابله با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برخاستند، و این معنا جای تعجب نیست چنانکه نظیر آن را در دوستی بسیاری از دوستان و پیوندهای مودّت‌آمیز گروهی از محبّان مشاهده می‌کنیم. با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و آیاتی را که به این معنا اشاره می‌کند و یهود و نصاری را به خاطر بی‌توجهی به آن سرزنش می‌کند، مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱. الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ (۱).

۲. الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوریةِ وَالْانْجیلِ (۲).

۳. وَ اذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی اسْرائیلَ انی رَسُولُ اللَّهِ اَلَیْکُم مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوریةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ احْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُّبینٌ (۳).

۴. وَلَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِاللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۶ و سوره انعام، آیه ۲۰.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳- سوره صف، آیه ۶.

ص: ۴۱۲

عَلَی‌الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِه فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرینَ (۱).

۵. و آمِنُوا بِما انْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِّما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا اوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتی ثَمناًقَلیلًا وَ ایَّایَ فَاتَّقُونِ- وَ لا تَلْبِسُوا الحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ انْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲).

ترجمه

۱. «کسانی که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم، بخوبی او (پیامبر) را می شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می شناسند».

۲. «همان کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبرِ امّی (و درس نخوانده) پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می‌یابند».

۳. «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت ":ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده توراتی می‌باشم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت دهنده به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است." هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند ":این سحری آشکار است»."

۴. «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که هماهنگ با نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید (آمدن این کتاب و) پیروزی بر کافران را می‌دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که شناخته

۱- سوره بقره، آیه ۸۹.

۲- سوره بقره، آیات ۴۱ و ۴۲.

ص: ۴۱۳

بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا برکافران باد!».

۵. «و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب شما است، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید؛ و تنها از (مخالفتِ) من بپرهیزید!- و حق را با باطل نیامیزید؛ و حقیقت را با این که (از آن) آگاهید، کتمان نکنید».

***

آنها به خوبی او را می‌شناختند

نخستین آیه که در دو سوره قرآن آمده است می گوید: «پیروان کتب آسمانی به خوبی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می شناسند، آن گونه که فرزندان خود را می شناسند»:

الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ ابْناءَهُمْ

یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند بلکه نشانه‌ها و خصوصیات و جزئیات او را نیز می‌دانند، و در ذیل آیه که در سوره بقره آمده می‌فرماید: «ولی جمعی از آنان، حق را در حالی که از آن آگاهند کتمان می کنند»: وَ انَّ فَريقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

از عبداللَّه بن سلام که یکی از علمای بزرگ یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت نقل شده که می گفت: «من پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بهتر از فرزندم می‌شناسم»: «انَا اعْلَمُ بِهِ مِنّی‌بِابْنی .(۱)

در روایت دیگری آمده است: وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، عمر به عبداللَّه

۱- تفسیر کبیر فخررازی و المنار، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۴۱۴

بن سلام گفت: «خداوند چنین آیه‌ای بر پیامبرش نازل کرده که اهل کتاب او را همچون فرزندان خود می‌شناسند، این شناسایی چگونه است؟» عبداللَّه بن سلام گفت: «ما او را با صفاتی که خدا بیان کرده می‌شناسیم و هنگامی که او را در میان شما ببینیم، او را تشخیص می‌دهیم همان گونه که یکی از ما پسرش را هنگامی که در میان بچه‌ها ببیند می‌شناسد.»(۱)

تفسیر مشهور آیه که با ظاهر آن به خوبی سازگار است همان گونه بود که بیان شد؛ ولی دو احتمال دیگر در تفسیر آیه نیز داده شده است و آن این‌که ضمیر در «یَعْرِفُونَهُ» به آگاهی بر نبوت یا مسأله قبله بازگردد و بنابر احتمال اول اشاره به آگاهی اهل کتاب از مسأله نبوت و بنابر احتمال دوم اشاره به آگاهی آنها نسبت به‌امر تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه است، و البته هر دو احتمال، فوق العاده ضعیف ه نظرمی رسد.

در دومین آیه با ذکر نُه وصف از اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در واقع دلایل حقانیت او را از زوایای مختلف، مورد توجه قرار داده است- که بعضی اشاره به محتوای والای دعوت او و برنامه‌های او است، و بعضی به قرائن دیگر مانند: امی و درس نخوانده بودن، دلسوز و مهربان بودن و امثال آن اشاره می‌کند، و در قسمتی از این دلایل نیز روی مسأله صفات و علامات و نشانه‌های او در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) تکیه می‌کند- و می‌فرماید: «همان کسانی که فرستاده (خدا) پیامبر «امّی» (و درس نخوانده) پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است می‌یابند ...

۱- روح المعانی، جلد ۷، صفحه ۱۰۳ و مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۲۸۲ و روح البیان، جلد ۳، صفحه ۱۸.

ص: ۴۱۵

تنها آنان رستگارانند»: الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْامِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریهِٔ وَالْانجیلِ ... اوُلئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

گرچه در این آیه با صـراحت نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برده نشده؛ ولی اوصافی که در آن ذکر گردیده آشکارا می‌رساند که منظور، آن حضرت است.

چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن با این صراحت با یهود و نصاری سخن بگوید و خبر از وجود دلایل و نشانه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کتب آنها بدهـد، و این مسأله با حقیقت مطابق نباشـد و آنها سـکوت کننـد؛ به یقین اگر چنین نشانه‌هایی در کتب آنهـا وجـود نـداشت، آن را دسـتاویز مهمّی بر ضـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله می‌کردنـد و همه جـا فریـاد می‌کشـیدند و اگر چنین برخوردی وجود داشت در تاریـخ برای مـا نقـل می‌شـد. بنابراین حـداقل سـکوت آنها دلیل روشـنی بر وجود این قرائن و نشانه‌ها در کتب آنها است. به علاوه به گفته فخر رازی اگر چنین چیزی واقعیت نداشت موجب نفرت یهود و نصاری از اسلام می‌شد و شخص عاقـل هرگز اقـدام به چیزی که موجب نفرت مردم (مخصوصاً در زمینه دعوت) بشود نمی‌کنـد.(۱) و چنانکه بعـداً خواهد آمد حتی در کتب تحریف یافته کنونی آنها بخشی از این دلایل و نشانه‌ها موجود است.

قابل توجه این‌که قرآن نمی‌گویـد: «یَجِـدونَ علائِمَهُ وَ دَلائِلَهُ»: «نشانه‌ها و دلایل او را می‌یابنـد» بلکه می‌فرمایـد: «یَجِدُونَهُ» یعنی خود پیامبر صـلی الله علیه و آله را در تورات و انجیل می‌یابند و این تعبیر- یعنی حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله در کتب آنها- تأکیدی است با نهایت وضوح بر این مطلب.

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۵، صفحه ۲۳.

ص: ۴۱۶

در بعضـی از روایات اسلامی در ذیل همین آیه آمده است که بعضی از مسلمین دو نفر از آگاهان به تورات را جداگانه مورد سؤال قرار دادند و آن دو اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دقیقاً مانند هم ذکر کردند.(۱)

۳. در سومین آیه از زبان عیسی بن مریم علیه السلام می‌خوانیم که او با صراحت در برابر بنی‌اسرائیل بشارت داد که من رسول خدا هستم، و توراتی را که پیش روی من است تصدیق می‌کنم، و نسبت به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است شما را بشارت می‌دهم: وَ اذْ قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ یا بَنی اسْرائیلَ انّی رَسُولُ اللَّهِ الَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوریةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ احْمَدُ و در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنان آمد؛ گفتند ":این سحری است آشکار» "فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ

قابل توجه این‌که قرآن گفتار آنها را در مخالفت با معجزات و نسبت دادن آن به سحر نقل می‌کند، ولی سخنی از مخالفت آنها در مورد اخبار مسیح علیه السلام نسبت به آمدن احمد نگفته است و این دلیل روشنی است بر این‌که آنها این خبر را انکار نمی‌کردند.

۴. در چهارمین آیه به نکته تازه‌ای در این رابطه برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که هماهنگ با نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید (آمدن این کتاب و) پیروزی بر کافران را می‌دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که شناخته

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۷۳۵(با تلخیص).

ص: ۴۱۷

بودنـد نزد آنها آمـد، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا برکافران باد»: وَلَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِاللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفروُا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی‌الْکافِرینَ

این آیه اشاره به چیزی است که در شأن نزول آن آمده که یهود به خاطر نشانه‌هایی که از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله در کتب خود دیـده بودنـد، از سـرزمین و دیار خود، به مـدینه هجرت نمودنـد، و چون در کتب خویش خوانده بودند که هجرتگاه این پیامبر صلی الله علیه و آله در میان کوه عیر و احـد است- دو کوهی که در دو طرف مـدینه قرار دارد- آمدنـد و در مـدینه ساکن شدنـد و حتی به برادران خویش نوشـتند که ما سـرزمین موعود را یافتیم، و به سوی ما بیایید. آنها که در فاصله نه چندان دوری بودند گفتند: ما از آن سـرزمین فاصله زیادی نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آن‌جا هجرت کرد به سوی شما خواهیم آمد! و به هنگامی که با ساکنان بومی مدینه، قبیله اوس و خزرج درگیر می‌شدند می‌گفتند: «ما در سایه پیامبر جدید، بر شما پیروز خواهیم شد»(۱).

ولی متأسـفانه هنگـامی که آن پیـامبر ظهور کرد، بـا او به مخـالفت برخاسـتند، چرا که او را در مسـیر امیال و اهـداف نامشـروع خود ندیدند.

اینها همه نشان می‌دهد که مسأله ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا چه اندازه در کتب آنها به وضوح بیان شده بود.

این نکته شایان دقت است که تعبیر به مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ «گواه بر چیزی است

۱- اقتباس از شأن نزولی که در الدُّرّ المَنثُور از تفاسـیر اهل سـنت، و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است- بسیاری از مفسـران شیعه و اهل سـنت نیز آن را در ذیل آیه آورده‌اند- گر چه بعضـی از مفسران مانند: فخر رازی احتمالات متعددی درباره جمله i وَ کانُوا مِن قَبْلُ یَستَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرواE\ داده‌اند، ولی غالب آنها به همان معنا که در بالا گفته شد باز می‌گردد.

ص: ۴۱۸

که با آنها است» با همین تعبیر یا مشابه آن، بیش از ده بار در قرآن مجید آمده است، و مفهومش این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله کتب آسمانی آنها را تأیید می‌کرد- با این‌که دست تحریف به سوی آنها دراز شده بود- بلکه منظور این است که صفات پیامبر صلی الله علیه و آله موافق و منطبق بر نشانه‌هایی بود که آنها با خود داشتند، و به تعبیر دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی او درست همان اوصافی را داشتند که آنها از قبل با آن آشنا بودند، و در حقیقت تصدیقی بود بر کتب آسمانی آنها از این نظر که با صفات او کاملًا هماهنگ بود.

به این ترتیب تمام آیاتی که تعبیر فوق در آنها آمده، در زمره آیاتی قرار می‌گیرد که ما در این بحث به دنبال آن هستیم.

۵. بالأخره در آخرین آیه مورد بحث، یهود را مخاطب ساخته و ضمن تأکید بر لزوم ایمان به کتاب آسمانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که موافق با نشانه‌های نزد آنها است، می‌فرماید: «و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب شما است، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید»: و آمِنُوا بِما انْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا اوَّلَ کافِرٍ بِهِ

یعنی اگر بت پرستان عرب به آن کافر شوند، عجیب نیست، عجیب این است که شما آن را انکار کنید، چرا که از شما انتظار می‌رفت نخستین مؤمنان به او باشید؛ مگر به خاطر شوق دیدار او و درک حضورش از شهرها و دیار خود به مدینه نیامدید و در انتظار ظهورش روز شماری نمی‌کردید؟! پس چرا قضیه برعکس شود و شما نخستین کافران باشید؟

سپس به انگیزه این تغییر روش، اشاره کرده می‌فرماید: به خاطر منافع مادی،

ص: ۴۱۹

حقـایق را پنهـان نکنیـد: «و آیـات مرا به بهای ناچیزی نفروشـید؛ و تنها از (مخالفت) من بپرهیزیـد»: وَلاتَشْتَروُا بِآیاتی ثَمَناً قَلیلًا وَ ایَّیَ فَاتَّقُونِ

اشاره به این‌که هر بهایی در مقابل آن بگیریـد ناچیز است، هر چند تمام جهان باشد؛ اما شـما دون همتان به خاطر منافع اندک مادی (احیاناً برای یک میهمانی سالیانه) آیاتی که نشانه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در بر دارد پنهان نمودید.

سپس برای تأکیـد بیشتر می‌فرمایـد: «و حق را با باطل نیامیزیـد؛ و حقیقت را با اینکه (از آن) آگاهیـد کتمان نکنید»: وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ انْتُمْ تَعْلَمُونَ

در حقیقت یهود در این زمینه مرتکب چندین تخلف شدند:

نخست این‌که: عهد کرده بودند که اولین مؤمنان به پیامبر صلی الله علیه و آله باشند در حالی که از نخستین کافران شدند.

دوم این‌که: حق را با باطل آمیختند تا چهره آن را مکتوم دارند و مردم را به اشتباه بیفکنند.

سوم این‌که: حق را آگاهانه کتمان کردند و آیات الهی را به بهای کمی فروختند.

آیـات متعـدد دیگری: نیز در قرآن مجیـد آمـده که از همین معنـا، یعنی کتمـان حقایق از سوی یهود حکایت دارد و ظاهراً همه آنها اشاره به همین مسأله کتمان آیات نبوت است.

از مجموع آنچه در آیات فوق آمده است به خوبی اسـتفاده می‌شود که صـفات و نشانه‌های پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و حتی نام مبارک او در کتب پیشین آمده و بشارات و اشارات فراوانی نسبت به این ظهور داده شده است.

ص: ۴۲۰

اکنون به سراغ کتب عهدین (تورات و انجیل) که در دسترس ما است می‌رویم تا نمونه‌های این نشانه‌ها و اشاره‌ها را بررسی کنیم.

بشارت بر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب پیشین

همان گونه که اشاره شد در کتاب‌های موجود یهود و نصاری امروز نشانه‌های این پیامبر بزرگ را می‌یابیم، ولی به یقین قبل از ظهورش، مسائل بیشتری وجود داشته که بر اثر ناهماهنگ بودن با تعصبات کور و کر، یا منافع سران آنها در ظلمت کتمان فرو رفته است.

در زمینه بشارات عهدین کتب متعددی نوشته شده، و یا بخشی از بعضی کتاب‌ها به آن اختصاص یافته است که پرداختن به همه آنها در شأن این مختصر نیست و تنها به چند نمونه بارز بسنده می‌کنیم:

۱. در سه مورد از انجیل یوحنا روی واژه فارقلیط یا فارقلیطا تکیه شده است که در ترجمه‌های فارسی به تسلّی دهنده ترجمه شده است، از جمله:

در یک جا می‌خوانیم: «و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر (فار قلیطا) به شما خواهد داد که تا به ابد با شما باشد».(۱)

در جای دیگر آمده است: «و چون آن تسلی دهنده (فارقلیطا) بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، یعنی روح راستی که از طرف پدر می‌آید، او درباره من شهادت خواهد داد».(۲)

در باب بعد نیز آمده است: «لیکن به شما راست می‌گویم که شما را مفید است که

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۴، جمله ۱۶.

۲- همان مدرک، باب ۱۵، جمله ۲۶.

ص: ۴۲۱

من بروم که اگر من نروم، آن تسلی دهنده (فارقلیطا) به نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد».(۱)

قابل توجه این‌که فخر رازی در جلد ۲۹ تفسیر خود، صفحه ۳۱۳، از اناجیل موجود در عصر خودش از انجیل یوحنا چنین نقل می‌کند که در باب ۱۴ می‌گوید: «وَ انَا اطْلُبُ لَکُمْ الی ابی حَتّی یَمْنَحَکُمْ وَ یُؤْتِیَکُمُ الْفارْقلیطَ حَتیَّ یَکُونَ مَعَکُمْ الَی الْابَدِ» که عیناً همان است که در بالاـ ذکر کردیم، ولی با تصریح به واژه فارقلیط. همین معنا را از باب ۱۵ و ۱۶ با تصریح به واژه فارقلیط، ذکر می‌کند.

فارقلیط که در زبان یونانی پریکلتوس یا پراقلیقوس گفته می‌شود، بسیاری از مسیحیان آن را به معنای تسلّی دهنده یا روح القدس تفسیر کرده‌اند، ولی جمعی آن را به معنای بسیار ستوده- که مطابق با نام احمد است و با آیه ۶ سوره صف که می‌فرماید: «من بشارت به رسولی می‌دهم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است» کاملًا تطبیق می‌کند- ذکر کرده‌اند.

آنچه از مطالعه دقیق در ریشه این لغت بر می‌آید این است که فارقلیط در اصل کلمه یونانی است، ریشه آن پریقلیتوس به معنای بسیار ستوده بوده که آن را با پراقلیتوس به معنای تسلّی دهنده اشتباه کرده‌اند.

نویسنده کتاب چراغ (آقای حسینیان) در جزوه کوچک و پر محتوای خود عین متن لاتین انجیل یوحنا را از کتاب موسوم به اناجیل، طبع پاریس، تألیف لامنه، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در آغاز کتاب خود آورده است و به خوبی نشان می‌دهد که کلمه فارقلیط در آنجا به صورت پِرِکْلیتْ (که در عربی به

۱- همان مدرک، باب ۱۶، جمله ۷.

ص: ۴۲۲

معنای احمد و در فارسی به معنای بسیار ستوده است) آمده، نه به صورت پَرَکلیت (پاراکلیت) که به معنای تسلی دهنده است (۱)؛ ولی بعداً متأسفانه در متون اناجیل تعبیر اول کنار رفت و تعبیر دوم به جای آن نشست.

او نیز می‌افزاید: «قدمای نصاری از لفظ پِرکلیت اسم خاص شخص، فهمیده بودند. چون در ترجمه‌های سریانی عین لفظ را آورده یعنی فارقلیط؛ و در ترجمه عبرانی که نزد من موجود است و شخصاً مشاهده کردم فَرقَلیط آورده زیرا آن را اسم انسانی (معین) می‌دانستند و ترجمه عبرانی و سریانی نزد مسیحیان کمال اهمیت و اعتبار را دارد.»(۲)

در واقع این واژه مانند واژه محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام و امثال آنهاست که هرگز در ترجمه عبارات، ترجمه نمی‌شود؛ مثلًا به جای جمله: «جاءَ عَلِی هیچ کس نمی‌گوید: بلند مرتبه آمد، بلکه می‌گویند: علی آمد. اما متأسفانه علمای مسیحی در زمان‌های بعد برای محو کردن این نشانه نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولًا پِرکلیت را به پاراکلیت تبدیل کردند، و ثانیاً آن را از صورت اسم خاص بیرون آورده، به صورت معنی وصفی درآورده‌اند و به جای آن تسلی دهنده گفته‌اند. (دقت کنید)

از این سخن بر می‌آید که واژه اصلی اگر پریقلیتوس باشد به معنای بسیار ستوده است، و اشتباه آن با پراقلیتوس به معنای تسلی دهنده بعید نیست؛ البته احتمال تعمّد در این تفسیر نادرست نیز زیاد است.

مرحوم علامه شعرانی در کتاب خود نثر طوبی، می‌گوید: «در یک کتاب لغت

۱- کتاب چراغ، صفحه ۱.

۲- همان مدرک، صفحه ۶.

ص: ۴۲۳

یونانی دیده‌ام که فارقلیط را به معنای بسیار ستوده و کسی که به سر همه زبان‌ها افتاده و از او به نیکی یاد می‌کنند ترجمه کرده‌اند». سپس می‌افزاید: «کتب لغت یونانی به زبان انگلیسی و لغت فرانسه همه جا موجود است (می‌توانید به آن مراجعه کنید) ولی مسیحیان آن را به تصحیف می‌خوانند و به معنای تسلی دهنده ترجمه می‌کنند و ما خود در این باب رساله مستقلی نوشته‌ایم»(۱)

در کتاب فرهنگ لغات قرآن نوشته دکتر قریب می‌خوانیم که: «مستفاد از روایات آن است که انبیاء عظام هر کدام به نوبه خود بشارت به آن حضرت (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) در کتابشان داده‌اند.» سپس از بسیاری از منابع اسلامی نقل می‌کند که نام آن حضرت در انجیل الفارقلیطا که معنای آن احمد است می‌باشد(۲).

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم آمده که: «اصل این کلمه (فارقلیط) در یونانی پِرِکْلیت تحریف شده که معنای آن احمد و پسندیده است، سپس به کلمه پَرَکْلیت تحریف شده که معنای آن تسلی دهنده می‌باشد.»(۳)

از اینها گذشته در تعبیرات خود انجیل جمله‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این کلمه به هر تعبیری باشد سخن از پیامبری می‌گوید که ظاهر می‌شود و آیینش جاویدان است.

جمله: «من از پدر خواهم خواست، او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند»(۴) دلیل روشنی است که منظور از تسلی دهنده دیگر، پیامبری است که آئینش ابدی و جاودانی است.

۱- نثر طوبی، جلد ۱، صفحه ۱۹۷.

۲- فرهنگ لغات قرآن، جلد ۱، صفحه ۳۵۱.

۳- التحقیق، جلد ۲، صفحه ۳۰۵(ماده حمد).

۴- انجیل یوحنا، باب ۱۴، جمله ۱۶.

ص: ۴۲۴

در آنجا می‌گوید: «لیکن آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد، همان شما را هر چیز خواهد آموخت».(۱)

بدیهی است که این تسلی دهنده پیامبری است و نه روح القدس؛ و در تعلیمات او همه حقایق نهفته شده و چیزی ناگفتنی باقی نخواهد گذاشت.

به هر حال جای تردید نیست که کلمه احمد و یا واژه‌ای همانند آن در انجیل‌های موجود در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود داشته است و گر نه آیه ششم سوره صف شدیداً مورد اعتراض آنها قرار می‌گرفت و دستاویز خوبی برای مبارزه بر ضد اسلام می‌شد، در حالی که در تاریخ اسلام چنین چیزی را نقل نکرده‌اند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که وقتی بعضی از علمای مسیحی موقعیت خود را در خطر دیدند تصمیم بر تحریف و تبدیل آن به معنای دیگر گرفتند و حتی در بعضی از کتب مسیحیان که قرن‌ها بعد از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در گوشه و کنار وجود داشته، همان نام مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورده است.

شاهد این سخن بیان جالبی است که یکی از دانشمندان مسیحی که اسلام را پذیرفته در کتاب خود (انیسُ الاعْلام) که یک کتاب تحقیقی جالب است؛ پرده از روی آن برداشته.

او که خود یکی از کشیشان معروف مسیحی بوده و تحصیلات خود را نزد علمای بزرگ مسیحی به پایان رسانیده و به مقام ارجمندی از نظر آن نائل شده، در مقدمه کتاب خود (انیسُ الْاعْلام) ماجرای عجیب اسلام آوردنش را چنین شرح می‌دهد:

۱- همان مدرک، جمله ۲۶.

ص: ۴۲۵

«... بعد از تجسّس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت کشیش والامقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره در سؤالات دینی خود به او مراجعه می‌کردند؛ من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصاری را فرا می‌گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت کلیدهای منزل ... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوق‌خانه‌ها را پیش خود نگاه داشته بود ...

در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه‌ای رخ داد به من گفت ":به شاگردها بگو حال تدریس ندارم "وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحثند و در معنای لفظ فارقلیطا در سریانی و پریکلتوس به زبان یونانی ... جدال آنها به طول انجامید و هر کسی رأیی داشت ...

پس از بازگشت استاد پرسید ":امروز چه مباحثه کردید "؟!من اختلاف آنها را در لفظ فارقلیطا از برای او تقریر کردیم ... گفت": تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده‌ای؟"

گفتم ":مختار فلان مفسر را اختیار کرده‌ام."

کشیش گفت ":تقصیر نکرده‌ای ولکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است، زیرا حقیقت این را نمی‌دانند مگر راسخان فی العلم، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند. "من اصرار کردم که معنای آن را برایم بگوئید. وی سخت گریست و گفت": هیچ چیز را از تو مضایقه نمی‌کنم ... در فرا گرفتن معنای اسم، اثر بزرگی است ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنانچه عهد کنی به کسی نگویی این معنا را اظهار می‌کنم ... "من به تمام مقدسات قسم خوردم که

ص: ۴۲۶

نام او را فاش نکنم پس گفت ":این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنای احمد و محمد است."

پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت ":در فلان صندوق راباز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور "کتاب‌ها را نزد او آوردم این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود.

در هر دو کتاب لفظ فارقلیطا را به معنای احمد و محمد ترجمه نموده بودند سپس استاد اضافه کرد ":علماء نصاری قبل از ظهور پیامبر اسلام اختلافی نداشتند که فارقلیطا به معنای احمد و محمد است ولی بعد از ظهور محمد برای بقای ریاست خود و استفاده مادی آن را تأویل کردند و معنای دیگری برای آن اختراع نمودند و آن معنا قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است".

سؤال کردم "درباره دین نصاری چه می‌گویی "؟گفت ":با آمدن دین اسلام منسوخ است "،این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم ":در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم ... کدام است "؟گفت ":منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و آله."

گفتم ":آیا تابعان او از اهل نجاتند "؟گفت ":ای وَاللَّهِ ("سه بار تکرار کرد) ...

سپس استاد گریه کرد و من هم بسیار گریستم گفت ":اگر آخرت و نجات می‌خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی " ...و من همیشه تو را دعا می‌کنم به شرط این‌که در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستم ... هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین

ص: ۴۲۷

خدا است ...»(۱)

چنانکه ملاحظه می‌کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه‌های او را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند!

سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است که: نام معروف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد در حالی که در آیه ۶ سوره صف به عنوان احمد از او یاد شده است؛ این دو واژه گر چه از نظر معنا و مفهوم (ستوده)، تفاوت چندانی ندارد ولی ظاهراً دو اسم مختلف است بنابراین اگر فارقلیطا را به معنای ستوده بگیریم با هر دو می‌سازد؛ ولی تعبیر قرآن (احمد) با نام معروف پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار نیست.

پاسخ:

با توضیح چند نکته جواب این سؤال به خوبی روشن می‌شود:

۱. در تواریخ آمده است که: پیامبر اسلام از کودکی دو نام داشت؛ وحتی مردم او را با هر دو نام خطاب می‌کردند: یکی محمّد و دیگری احمد. اولی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و دوّمی را مادرش آمنه. این مطلب در کتاب سیره حلبی مشروحاً ذکر شده است.

۲. از کسانی که مکرر پیامبر اسلام را با این نام یاد کرده‌اند؛ عمویش ابوطالب

۱- اقتباس با کمی اختصار از هدایت دوم، مقدمه کتاب انیس الاعلام.

ص: ۴۲۸

بود. امروز هم در کتابی که به نام دیوان ابوطالب در دست ما است اشعار زیادی دیده می‌شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان احمد یاد شده مانند:

ارادوُا قَتْلَ احْمَدَ ظالِمُوهُمْوَلَیْس بِقَتْلِهِمْ فیهِمْ زَعیمٌ

«ستمگران آنها تصمیم قتل احمد را داشتند- ولی برای این کار رهبری نیافتند».

وَ انْ کانَ احْمَدُ قَدْ جائَهُمْبِحِقٍّ وَلَمْ یَأتِهِمْ بِالْکَذِبِ

«قطعاً احمد آیین حقّی برای آنها آورده- و هرگز دروغ نیاورد.»(۱)

در غیر دیوان ابوطالب نیز اشعاری از ابوطالب نیز در این زمینه نقل شده مانند:

لَقَدْ اکْرَمَ اللَّهُ النَّبِیَّ مُحَمَّداًفَاکْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ فِی النَّاسِ احْمَدُ

«خداوند پیامبر خود محمّد را گرامی داشت- و لذا گرامی‌ترین خلق خدا در میان مردم احمد است».(۲)

۳. در اشعار حسّان بن ثابت، شاعر معروف عصر پیامبر نیز این تعبیر دیده می‌شود:

وَمُفْجَعَةٌ قَدْ شَفَّها فَقْدُ احْمَدَفَظَلَّتْ لِالاءِ الرَّسُولِ تُعَدِّدُ

«مصیبت زده‌ای که فقدان احمد او را لاغر کرده بود- و پیوسته عطایا و مواهب رسول خدا را بر می‌شمرد».(۳)

اشعاری که از ابوطالب یا غیر او، نام احمد (به جای محمد) در آن آمده آن قدر فراوان است که مجال نقل همه آنها در اینجا نیست. این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند ابوطالب علی علیه السلام پایان می‌دهیم.

۱- دیوان ابوطالب، صفحه ۲۵ و ۲۶.

۲- تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۷۵.

۳- دیوان حسان بن ثابت، صفحه ۵۹.

ص: ۴۲۹

اَتَأمُرُنی بِالصَّبْرِ فی نَصْرِ احْمَدَوَوَاللَّهِ ما قُلْتُ الَّذی قُلْتُ جازِعاً

سَاسْعی لِوَجْهِ اللَّهِ فی نَصْرِ احْمَدَنَبِیٍّ الْهَدی الَمحْمُودِ طِفْلًا وَ یافِعاً

«آیا به من می‌گویی در یاری احمد شکیبا باشم- به خدا سوگند من آنچه را گفتم از روی جزع و بی صبری نگفتم.»

«من برای خاطر خدا در یاری احمد می‌کوشم- همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود.»(۱)

۴. در روایاتی که در مسأله معراج وارد شده بسیار می‌خوانیم که خداوند پیامبر اسلام را در شب معراج بارها به عنوان احمد خطاب کرد و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمان‌ها احمد و در زمین محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است که: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده: محمد و احمد و عبداللَّه و یس و ن.»(۲).

۵. هنگامی که پیامبر، آیات فوق (آیات سوره صف) را برای مردم مدینه و مکه خواند و قطعاً به گوش اهل کتاب نیز رسید؛ هیچ کس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که انجیل بشارت از آمدن احمد داده؛ نام تو محمّد است. این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است، زیرا اگر اعتراضی شده بود برای ما نقل می‌شد چراکه اعتراض‌های دشمنان حتی در مواردی که بسیار زننده بود نیز در تاریخ ثبت است.

از مجموع این بحث نتیجه می‌گیریم که نام احمد از نام‌های معروف پیامبر اسلام بوده است.

۱- الغدیر، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

۲- الغدیر، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

ص: ۴۳۰

۲. بشارت دیگری در سفر تکوین و پیدایش تورات در فصل هفتم به چشم می‌خورد، که نشانه‌های آن جز بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تطبیق نمی‌کند. در جمله‌های ۱۷ تا ۲۰ چنین می‌خوانیم: «و ابراهیم به خدا گفت ":که‌ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید " ...و در حق اسماعیل (دعای) ترا شنیدم، اینک او را برکت دادم و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود، و دوازده سرور تولید خواهد نمود، و او را امت عظیمی خواهم نمود».

در کتاب انیس الاعلام متن این جمله‌های تورات را که با زبان عبری در اختیار داشته است نقل کرده و در ترجمه آن چنین می‌نویسد: «... و او را بارور و بزرگ گردانید به ماد ماد و دوازده امام که از نسل او خواهد بود و او را امت عظیمی خواهم نمود».

سپس می‌افزاید: «ماد ماد همان عبرانی محمد صلی الله علیه و آله است».(۱)

با توجه به این‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسلماً از دودمان اسماعیل است و در بشارت فوق آمده که او را امت عظیمی خواهد بود، و دوازده سرور و امام به وجود خواهد آورد، روشن می‌شود که مصداقی جز شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندارد و اگر واژه ماد ماد نیز به آن ضمیمه شود که در متن عبری آمده هر چند در ترجمه عربی به فارسی، آن را نیاورده‌اند مسأله بسیار روشنتر خواهد بود.

هر گاه گفته شود این دوازده امام و سرور و همچنین امت عظیم ممکن است

۱- انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۶۹.

ص: ۴۳۱

اشاره به موسی علیه السلام و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل باشد، و در واقع خداوند به ابراهیم علیه السلام بشارت به ظهور موسی علیه السلام داده است پاسخ آن روشن می‌باشد، زیرا موسی علیه السلام و اسباط بنی اسرائیل از دودمان اسحاق‌اند، در حالی که در عبارت فوق از دودمان اسماعیل معرفی شده‌اند که هیچ مصداقی جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمی‌تواند داشته باشد.

۳. در سفر پیدایش تورات، باب ۴۹، شماره ۱۰، چنین آمده: «عصای سلطنت از یهودا، و فرمانفرمایی از پیش پایش نهضت نخواهد نمود تا وقتی که شیلوه بیاید که به او امتها جمع خواهند شد».

ظاهر این عبارت این است که حاکمیت یهودا و فرمانفرمایی بنی اسرائیل ادامه خواهد داشت تا زمانی که شیلوه ظاهر شود و امتها گرد او جمع گردند، اما در این‌که منظور از شیلوه کیست یا چیست؟ نویسندگان یهود و نصاری، احتمالات بسیاری داده‌اند که بسیاری از آنها با جمله بالا به هیچ وجه سازگار نیست از جمله این‌که شیلوه به معنای محل استراحت و یا شهری در شمال بیت ایل و یا محلی که الآن آن را سیلون می‌نامند؛ مسلماً تعبیر به آمدن و اجتماع امتها در اطراف او اشاره به شخص است نه اشاره به مکان و محلی.

نویسنده کتاب قاموس مقدس، مسترهاکس آمریکایی ضمن بر شمردن معانی مختلفی برای این واژه، یکی ازمعانی آن را فرستاده ذکر می‌کند که با واژه رسول یا رسول اللّٰه موافق است.

تنها چیزی که در اینجا ممکن است گفته شود این است که این بشارت تورات اشاره به ظهور حضرت مسیح علیه السلام باشد همان‌گونه که گفته‌اند. ولی به گفته

ص: ۴۳۲

فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام این احتمال صحیح نیست چرا که حضرت مسیح علیه السلام از سوی مادر از فرزندان یهودا است، بنابراین حاکمیت او ادامه حاکمیت یهودا است و در این صورت مصداقی برای آن جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستاده خدا وجود ندارد که با ظهور او حکومت آل یهود مخصوصاً در مدینه و خیبر و شامات و بسیاری از مناطق دیگر برچیده شد.(۱)

البته بشارات متعدد دیگری نیز از کتب عهدین ذکر کرده‌اند که شرح تمام آنها به طول می‌انجامد و بعضی قابل ایراد و خدشه است، کسانی که مایل به تحقیق بیشتر در این باره باشند می‌توانند به کتب انیس الاعلام و بشارات عهدیه و الْبِشاراتُ وَالْمُقارِناتُ مراجعه نمایند.

۱- انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۷۳.

ص: ۴۳۳

خاتمیت در قرآن مجید

اشاره:

مسأله خاتمیت و این‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر الهی است از مسائلی است که همه مسلمین از هر گروه و مذهبی به آن معتقدند و نه تنها دانشمندان؛ بلکه فرد فرد توده‌های مردم مسلمان نیز با آن آشنا هستند و به اصطلاح از ضروریات اسلام است که هر کس مختصر معاشرتی با پیروان این مکتب داشته باشد به زودی در می‌یابد که آنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را آخرین پیامبر الهی می‌دانند.

سرچشمه این اعتقاد، به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می‌گردد؛ زیرا این مسأله چیزی نیست که تنها با دلایل عقلی بتوان آن را اثبات کرد و به یقین بعد از قبول قرآن مجید به عنوان یک کتاب آسمانی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان فرستاده خدا، می‌توان به گفته آنها در این زمینه اعتماد کرد.

به همین دلیل نخست به سراغ آیات قرآن می‌رویم، سپس به شواهد تاریخی و

ص: ۴۳۴

روایات اسلامی می‌پردازیم، و در پایان به پاره‌ای از شبهات که از سوی مخالفان اسلام در زمینه خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اظهار شده است می‌پردازیم. عمده‌ترین آیه‌ای که به وضوح گواه بر این معنا است آیه ۴۰ سوره احزاب است: ما کانَ مُحَمَّدٌ ابا احَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیماً: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز دانا است».

دانشمندان آیات متعدد دیگری نیز در این زمینه ذکر کرده‌اند که اگر دلالت قطعی آنها را قبول نکنیم حداقل اشاراتی در آنها وجود دارد؛ مانند:

۱. انَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ انَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ- لا یَأتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَلامِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ(۱).

۲. تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً(۲).

۳. وَ اوحِیَ الَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِانْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (۳).

۴. وَما ارْسَلْناکَ الَّا کافَّةً لِلنَّاسِ بَشیراً وَ نَذیراً(۴).

۵. قُلْ یا ایُّها النَّاسُ انّی رَسُولُ اللَّهِ الَیْکُمْ جَمیعاً(۵).

۶. انْ هُوَ الَّا ذِکْری لِلْعالَمینَ (۶).

۷. وَما ارْسَلْناکَ الَّا رَحْمَةً لِلْعالَمینَ (۷).

۱- سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲- سوره فرقان، آیه ۱.

۳- سوره انعام، آیه ۱۹.

۴- سوره سبأ، آیه ۲۸.

۵- سوره اعراف، آیات ۱۵۸.

۶- سوره انعام، آیه ۹۰.

۷- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

ص: ۴۳۵

ترجمه:

۱. «کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند)! و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر- که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.»

۲. «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»

۳. «... این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد، با آن بیم دهم»

۴. «و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداشهای الهی) بشارت دهی».

۵. «بگو ":ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم»."

۶. «این (رسالت، چیزی) جز یک یادآوری برای جهانیان نیست. (و این وظیفه من است)»!

۷. «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم».

تفسیر:

در نخستین آیه (سوره احزاب، آیه ۴۰)- اشاره به داستان زید شده است که به اصطلاح پسر خوانده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله با همسر مطلّقه او ازدواج

ص: ۴۳۶

کرد، تا سنت نادرست پسر خواندگی را در هم بشکند و ضمناً زنی که با وساطت پیامبر صلی الله علیه و آله به همسری زید در آمده بود و بر اثر ناسازگاری جدا شد بی سرپرست نماند،- می‌فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است» بنابراین ازدواج با همسر مطلقه زید، همچون ازدواج با همسر فرزندان محسوب نمی‌شد ما کانَ مُحَمَّدٌ ابا احَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ سپس می‌افزاید: «ولی او رسول اللَّه و خاتم پیامبران است»: وَلکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ‌النَّبِیّینَ

در واقع در آغاز آیه نسبت پدر و فرزندی جسمانی و نسبی را بطور کامل نفی می‌کند؛ ولی در جمله بعد ارتباط معنوی حاصل از مقام نبوت و خاتمیت را اثبات می‌نماید، یعنی او پدر جسمانی شما نیست، بلکه پدر روحانی است آن هم پدری برای شما و برای همه نسل‌های آینده تا پایان دنیا؛ و اگر در بعضی از روایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «انَا وَ عَلِیٌّ ابَوا هذِهِ الْامَّهُِ»: «من و علی علیه السلام پدران این امت هستیم» نیز اشاره به همین پدر روحانی است که از تعلیم و تربیت و رهبری سرچشمه می‌گیرد.

باید توجه داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله چند پسر نسبی به نام قاسم، طیّب، طاهر و ابراهیم داشت که همه آن‌ها پیش از بلوغ چشم از جهان فرو بستند و به همین دلیل نام رجال (مردان) بر آنها اطلاق نشد.(۱)

ضمناً رابطه دیگری بین مسأله ختم نبوت و نداشتن فرزند پسر نیز وجود دارد و آن این‌که بسیاری از اولاد انبیاء پیامبر بودند و چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرزند پسری نداشت، جای این توّهم باقی نمی‌ماند که بعد از او پیامبر دیگری باشد، بنابراین

۱- تفسیر قرطبی و المیزان، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۴۳۷

نداشتن فرزند پسر، تأکید و اشاره‌ای است بر ختم نبوت.

در پایـان آیه می‌فرمایـد: «خداونـد بر هر چیز آگاه است» و آنچه از معارف و علوم و مسائل اصول و فروع لازم بوده است در اختیار پیامبر خاتم گذارده: وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍعَلیماً.

این احتمال در پیوند آغاز و پایان آیه نیز داده شده است که در آغاز آیه پدر بودن جسـمانی آن حضرت نسبت به امت نفی شده، و لذا این سؤال به وجود می‌آید که اگر چنین است چرا امت حق ندارند با همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او ازدواج کنند؟

در پاسـخ می‌گویـد: «او رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است و بعلاـه خـاتم و پایان دهنـده و بالاترین پیامبران است، به همین دلیل حفظ احترام او لازم است و ترک ازدواج با همسران او بعد از وفاتش گوشه‌ای ازاین احترامات می‌باشد».(۱)

مفهوم خاتَم النَبیّین

معنـای خـاتم بـا این‌کـه روشن است- زیرا مـاده خَتْم در تمـام کتب لغت عرب به معنـای پایـان دادن به چیزی است- ولی پـاره‌ای از وسوسه‌های منحرفان ایجاب می‌کند که توضیح بیشتری درباره آن داده شود.

ابن فارس که از علمای معروف لغت در قرن چهارم هجری می‌باشد در مُعْجَم مَقائیس اللّغهٔ می‌گوید: «ختم، یک معنای اصـلی بیشتر ندارد و آن رسـیدن به پایان چیزی است و این‌که مهر زدن بر چیزی را ختم می‌گویند نیز از همین باب است، زیرا همیشه بعد ازپایان دادن چیزی بر آن مهر می‌نهند».

۱- تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۴۳۸

خلیـل ابن احمـد که از قـدیمی‌ترین مولفـان و محققان لغت عرب است و در قرن دوم هجری در عصـر ائمه معصومین علیهم السـلام می‌زیسـته است؛ در معنـای خـاتِم و خاتَم می‌گویـد: «خاتِم هر چیزی، پایان و آخر آن است؛ و خاتَم به معنای مُهری است که بر گِل می‌زنند» هنگامی که نامه تمام می‌شد و آن را می‌بسـتند برای این‌که بیگانه‌ای آن را نگشاید، قطعه گِل نرمی بر محلّی که بسـته شده بود می‌زدند و روی آن را مهر می‌کردند، بطوری که برای گشودن آن راهی جز شکستن مهر نبود.

سـایر اربـاب لغت نیز همین معنی را تعقیب کرده‌انـد، و خاتَم را به معنای چیزی که سبب پایان است و یا مُهری که در پایان می‌زنند تفسیر کرده‌اند.

در کتاب التحقیق که بررسـی جامعی است روی منابع مهم لغت، بعد از نقل اقوال بزرگان لغت عربی می‌گوید: «تحقیق این است که این ماده ریشه واحدی دارد و آن در مقابل آغاز است؛ یعنی کامل شدن چیزی و به آخر و انتها رسیدن.»(۱)

مفسّـِران اسـلام نیز از قـدیم‌ترین آنهـا گرفته تا مفسّـِران معاصـر همه از آیه فوق چیزی جز این اسـتفاده نکرده‌انـد که خاتم النبیّین به معنای آخرین پیامبران است.

مفسّـِر معروف محمد بن جریر طبری، که در قرن سوم می‌زیسـته، و تفسـیر او از قدیمی‌ترین تفاسیر است در ذیل آیه فوق می‌نویسد: «وَ خاتَمَ النَّبیّینَ الَّذی خَتَمَ النُّبُوَّةَ فَخَتَمَ عَلَیْها فَلا تُفتَیحُ لِاحَدٍ بَعْدَهُ الی قِیامِ السّاعَةِ»: «او خاتم پیامبران است، کسـی که خداوند نبوت را به او پایان داد و بر آن مهر نهاد و برای هیچ کس بعد از او تا قیامت گشوده نخواهد شد».(۲)

۱- التحقیق، ماده ختم.

۲- تفسیر طبری، جلد ۲۲، صفحه ۱۲.

ص: ۴۳۹

مرحوم شیخ طوسی که از بزرگان فقه و تفسیر است و در نیمه اول قرن پنجم می‌زیسته در کتاب معروف خود تبیان، بعد از ذکر خاتَمَ النَبیّین می گوید: «ایْ آخِرُهُمْ لِانَّهُ لانَبِیَّ بَعْدَهُ الی یَوْمِ الْقِیامَهِ»: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبران است زیرا هیچ پیامبری بعد از او تا روز قیامت نیست».(۱)

مفسّر بزرگ طبرسی که تقریباً یک قرن بعد از او می‌زیسته، نیز با صراحت همین معنا را در ذیل آیه فوق آورده و آن را توضیح داده است.(۲)

ابوالفتوح رازی که از مفسّران عالی مقام قرن ششم است، و تفسیر خود را به فارسی نگاشته در تعبیر جالبی ذیل خاتَمَ النَّبِیّینَ می‌نویسد: «و بازپسین پیامبران تا پنداری که او مُهر نبوت است، به نبوت او درِ بعثت انبیاء را مهر کردند».(۳)

همچنین مفسّر معروف اهل سنت فخر رازی که او نیز از مفسّران معروف قرن ششم هجری است، بعد از کلمه خاتَمَ النَّبِیّین می گوید: «مفهومش این است که:

"لا نَبِیَّ بَعْدَهُ ":"هیچ پیامبری بعد از او نیست "و شریعت او چنان کامل شده که چیزی برای گفتن باقی نمانده».(۴)

بقیه مفسّران نیز قرن به قرن همین معنا را دنبال کرده‌اند تا به مفسّران معاصر رسیده است.

جالب توجه این‌که در قرآن مجید ماده ختم و مشتقّات آن (آیه فوق) در هفت مورد دیگر به کار رفته است؛ که بدون استثناء به معنای پایان دادن به چیزی و یا مهری که در پایان می‌زنند آمده است و این خود دلالت دارد که آیه مورد بحث

۱- تفسیر التبیان، جلد ۸، صفحه ۳۱۴.

۲- مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۳۶۲.

۳- تفسیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۱۶۲.

۴- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۵، صفحه ۲۱۴.

ص: ۴۴۰

نیز مفهومی جز این ندارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایان بخش سلسله انبیاء علیهم السلام است و مهری است که در پایان دفتر رسالت خورده است.

در نهج البلاغه و روایات اسلامی نیز عموماً خاتَم به همین معنا آمده که در پایان این بحث به قسمتی از آنها اشاره خواهد شد.

***

پاسخ به چند سؤال

۱. گاه گفته می‌شود خاتَم به معنای زینت است؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زینت تمام پیامبران بود، نه پایان دهنده آنها.

ولی باید توجه داشت که خاتَم هرگز به معنای زینت نیامده بلکه به معنای انگشتر است و این تعبیر بسیار نادرستی است که گفته شود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انگشتر پیامبران است. تازه همان گونه که گفتیم معنی اصلی خاتَم هرگز انگشتر نبوده بلکه به معنای مهری بوده که در پایان نامه یا بر نامه‌ها و کتاب‌هایی را که لاك و مهر می‌کردند می‌زدند، و از آنجا که مهر زدن در خاتَم و پایان قرار می‌گیرد، نام خاتم بر وسیله‌ای که به آن نامه را پایان می‌دادند، گذارده شده است (توجه داشته باشید که خاتَم، به فتح تاء، به معنای «ما یَخْتِمُ بِهِ» یعنی: چیزی که به آن ختم می‌کنند می‌باشد.)

قابل توجه این‌که در عصر نزول قرآن و قرن‌ها بعد از آن، مهر اصلی اشخاص، روی انگشترهای آنها بود، و به وسیله انگشتر خود نامه‌ها را مهر می‌کردند، به همین دلیل در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ خاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ کانَ مِنْ فِضَّةٍ نَقْشُهُ مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»: «انگشتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود و نقش آن محمد

ص: ۴۴۱

رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بود.»(۱)

در بعضـی از تواریخ آمده که از جمله حوادث سال ششم هجری این بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند شما که برای سران کشورها و پادشاهان نامه می‌نویسید، آنها نامه‌های بدون مهر را نمی‌خوانند، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری برای خود انتخاب کرد تا نامه‌ها را با آن مهر کند.(۲)

در کتاب طبقات کبری نیز آمده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد و به پادشاهـان و سـلاطین جهـان نـامه بنویسـد دسـتور داد انگشتری برای او ساختنـد که روی آن مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه نوشـته شـده بود و نامه‌های خود را با آن مهر می‌کرد.(۳)

با این توضـیح روشن می‌شود که امروز گر چه خاتَم به انگشترهای تزیینی نیز گفته می‌شود، ولی در زمان نزول قرآن و مـدت‌ها بعد از آن به انگشترهایی می‌گفتند که با آن نامه‌ها را پایان می‌دادند، و یا نامه‌ها را می‌بستند و بر محل بسته شده مهر می‌نهادند.

این نکته نیز قابل توجه است که همین معنا در آیات متعـددی از قرآن مجیـد به کار رفته و قرآن در مورد گروهی از کفّار می‌گوید: خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ «خـدا بر دلها و گوشـهای آنان مهر نهاده»(۴) و درک و شـنوایی آنها نسـبت به حق پایان گرفته است و درباره قیامت می‌فرماید: الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی افْواهِهِمْ

۱- سـنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۸ و فروع کافی، جلـد ۶، صفحه ۴۷۳، بـاب نفس الخَواتیم، حـدیث اول:« کانَ نَقْشُ خاتَمَ النَّبیّ مُحَمَّد رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله»

۲- سفینهٔ البحار، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.

۳- طبقات کبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.

۴- سوره بقره، آیه ۷.

ص: ۴۴۲

«امروز بر دهانشان مهر می‌نهیم»(۱) و به سخن گفتنشان پایان می‌دهیم.

به هر حال کمترین آشنایی با معنای این واژه در ادبیات عرب و ریشه اصلی این لغت و مشتقات و موارد استعمال آن به وضوح این معنا را اثبات می‌کند که کلمه خاتَم النَّبِیّینَ هیچ معنایی جز پایان دهنده پیامبران نمی‌تواند داشته باشد.

سؤال دوم

ایراد سست دیگری نیز در اینجا از سوی بعضی از ناآگاهان، مطرح شده و آن این‌که قرآن می‌گوید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایان دهنده نَبِیّین است، و نمی‌گوید پایان دهنده رسولان و ممکن است سلسله انبیاء با ظهور او پایان یابد ولی سلسله رسولان پایان نیابد.

پاسخ

درست است که نبی به معنای هر پیامبری است که از سوی خداوند به او وحی می‌رسد، خواه مأمور به تبلیغ باشد یا نه، کتاب آسمانی داشته باشد یا نه؛ ولی رسول پیامبری است که مأمور به ابلاغ است و این سخن درست به این می‌ماند که بگوییم فلانی از سرزمین حجاز بیرون رفت، مسلماً چنین کسی از مکه نیز بیرون رفته است، اما اگر بگوییم کسی در مکه نیست ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خاتم مرسلین بود ممکن بود خاتم انبیاء نباشد، ولی هنگامی که آیه می‌فرماید او خاتم انبیاء است مسلماً خاتم رسولان نیز خواهد بود.

۱- سوره یس، آیه ۶۵.

ص: ۴۴۳

***

در بخش دیگری در آیات فوق، تعبیراتی است که بسیاری از دانشمندان آن را دلیل روشنی بر مسأله خاتمیت می‌دانند و به فرض که دلالت صریح آنها را نپذیریم، حداقل قرائن و شواهدی بر این مسأله می تواند باشد:

۱. نخستین آیه از این گروه می‌خوانیم: «کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند)! و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر،- که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است»: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ- لَایَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ(۱).

باطل در آیه فوق به معنای چیزی است که آن را ابطال یا منسوخ نماید، بنابراین چنین کتابی جاودانی و ابدی خواهد بود؛ و این خود دلیلی است بر خاتمیت آیینی که این کتاب به آن تعلق داد، همان گونه که دلالت بر عدم تحریف قرآن نیز می کند.

ممکن است گفته شود باطل در لغت به معنای مبطل (باطل کننده) نیست پس چگونه آیه را چنین تفسیر می کنید؟

می گوییم: علاوه بر این‌که بسیاری از مفسّران یکی از معانی باطل را در اینجا مبطل ذکر کرده‌اند(۲) اصولًا این‌که می‌فرماید: باطل به سراغ آن نمی‌آید مفهومش این

۱- سوره فصلت، آیات ۴۱- ۴۲.

۲- مانند مرحوم شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبائی در المیزان و آلوسی‌در روح المعانی و همچنین بعضی مفسران دیگر(ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۴۴۴

است که باطل نمی‌تواند آن را از کار بیندازد به خصوص این‌که قبل از آن فرموده:

«این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر» که دلالت بر بقاء و ثبات آن می‌نماید.

***

در آیه بعد می‌فرماید: «زوال‌ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد»: تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِه لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً(۱).

واژه «عالَمین» که تمام جهانیان را شامل می‌شود، با توجه به این که هیچ قیدی ندارد شامل مردم همه اعصار تا پایان دنیا می‌شود، نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی نیز نامحدود است و آیندگان را نیز در بر می‌گیرد، به همین دلیل بسیاری از مفسّران هم جهانی بودن اسلام را از آن استفاده کرده‌اند و هم جاودانی بودنش را.(۲)

این نکته نیز قابل توجه است که عالَمین از ماده عِلْم گرفته شده و تمام موجوداتی را که در گسترده علم انسان قرار می‌گیرند را شامل می‌شود، و حتی آسمان‌ها و زمین را در بر میگرد، ولی با توجه به کلمه انذار که در آیه آمده است، مفهوم آن در اینجا منحصر به مکلّفین جهان است.

به هر حال استدلال به آیه سوم نیز از همین طریق است، چرا که طبق این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد با آن بیم دهیم»: وَ اوحِیَ الَیَّ هذا الْقُرْآنُ لِانْذِرَکُمْ

۱- سوره فرقان، آیه ۱.

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۴، صفحه ۴۵. تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۷۱۸. روح البیان، جلد ۶، صفحه ۱۸۸.

ص: ۴۴۵

بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (۱).

گستردگی مفهوم جمله «وَمَنْ بَلَغَ ":»هر کس قرآن به او برسد "بر کسی پوشیده نیست و همه انسان‌ها را تا پایان جهان شامل می‌شود و دلیلی بر جهانی و جاودانی بودن اسلام و قرآن است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه تصریح می‌کند: «منظور این است که مَنْبَلَغَهُ الْقُرْآنُ الی یَوْمِ الْقِیامَهِ ":"تمام کسانی که تا روز قیامت قرآن به آنها می‌رسد "مشمول آیه هستند.(۲)

بسیاری از مفسران قدیم و جدید نیز در ذیل این آیه دلالت آن را بر مسأله خاتمیت با صراحت بیان کرده‌اند، از جمله ابوالفتوح رازی که از دانشمندان قرن سوم است، و نویسنده تفسیر روح البیان و علامه طباطبائی در المیزان و غیر آنها.

***

دلالت آیات ۴ و ۵ و ۶ و ۷ مورد بحث، نیز به همین طریق است، زیرا در آیه چهارم تعبیر به «کافَّةً لِلنَّاسِ» شده که عموم مردم را شامل می‌شود و در آیه پنجم انّی رَسُولُاللَّهِ الَیْکُمْ جَمیعاً: «من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم»، و در آیه ششم و هفتم نیز، تکیه بر عالمیان و جهانیان شده که مفهومی گسترده از نظر زمان و مکان دارد.

مجموعه این آیات می‌تواند تأیید و تأکید دیگری بر مسأله خاتمیت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و جاودانگی قرآن بوده باشد.

۱- سوره انعام، آیه ۱۹.

۲- مجمع البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۲۸۲.

ص: ۴۴۶

بعضی از نویسندگان، آیات دیگری را در این زمینه ذکر کرده‌اند که چون دلالت آنها کافی به نظر نمی‌رسید، از ذکر آنها صرف نظر شد.

***

خاتمیت در روایات اسلامی

همان گونه که قبلًا نیز اشاره شد اعتقاد به جاودانی بودن اسلام، مورد اتفاق همه علماء و دانشمندان اسلامی است، بلکه از ضروریات این آئین به شمار می‌رود و سرچشمه این عقیده علاوه بر آیات قرآنی، روایات بی‌شماری است که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است که مجموعه آنها کتابی را تشکیل می‌دهد، و در این مختصر ما به گوشه‌ای از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. روایات متعددی که از ختم سلسله پیامبران به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید و این روایات خود باب بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد. از جمله احادیث این باب روایات زیر است:

۱. در حدیث مشهوری که در بسیاری از منابع حدیث و در تفاسیر نقل شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که می‌فرماید: «مَثَلی وَ مَثَلُ الْاَنْبِیاءِ کَمَثَلِ رَجُلٍ بَنی داراً فَاَتَمَّها وَ اَکْمَلَها الَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ فَجَعَلَ النَّاس یَدْخُلُونَها وَ یَتَعَجَّبُونَ مِنْها وَ یَقُولُونَ:" لَوْلا ـ مَوْضِعُ الَّبِنةِ "قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله "فَاَنَامَوْضِعُ الَّبِنَةِ جِئْتُ فَخَتَمْتُ الْاَنْبِیاء»: «"مثل من در مقایسه با پیامبران پیشین همانند مردی است که خانه‌ای (بسیار زیبا و جالب) بسازد و مردم وارد بشوند و از زیبایی آن در شگفتی فرو

ص: ۴۴۷

رونـد و بگوینـد: (بنایی بهتر از این ندیـده‌ایم) جز این‌که جای یک خشت آن خالی است، "سـپس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود ":من جای آن خشت خالی هستم، آمدم و سلسله پیامبران را پایان دادم.»"(۱)

همین حـدیث به طریق دیگری نقل شـده و در پایان آن آمـده است: «فَانَا اللَّبِنـهُ وَ انَا خاتَمُ‌النَّبِیّینَ»: «من آن خشت آخرینم و من خاتم پیامبرانم.»(۲) همین معنا با طرق متعدد دیگری نقل شده است.(۳)

همچنین نیز در تفسیر مجمع البیان این حدیث به این صورت آمده است: در حدیث صحیح از جابر بن عبداللَّه انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«انَّما مَثَلی فِی الْانْبیـاءِ کَمَثَلِ رَجُلٍ بَنی داراً فَاکْمَلَها وَ حَسَّنَها الَّا مَوْضِعَ لَبِنـهٍ فَکانَ مَنْ دَخَلَها فَنَظَرَ الَیْها قالَ ":ما احْسَـنَها الَّا مَوْضِعَ هـذِهِ اللَّبِنَهِ "،قال صلی الله علیه و آله ":فَاَنَا مَوْضِعُ اللَّبِنَهِ خُتِمَ بِیَ الْانْبِیاءُ.»: «"مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه‌ای بنا نموده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز این‌که جای یک خشت آن خالی است.

هر کس وارد آن خـانه می‌شود و به آن نگـاه می‌کنـد می‌گویـد ":چه زیبا است جز این‌که جای این خشت خالی می‌باشـد، "سـپس فرمود ":من جای آن خشت خالیم و پیامبران به وسیله من ختم شده‌اند»".

سپس می‌گوید: این حدیث در صـحیح بخاری و صـحیح مسـلم نقل شده است.(۴) و نیز در مسـند احمـد حنبل و ترمذی و نسایی و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر آمده و از احادیث بسیار معروف و مشهور است.

۱- صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۱، احادیث ۲۰ تا ۲۳.

۲- صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۱، احادیث ۲۰ تا ۲۳.

۳- صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۱، احادیث ۲۰ تا ۲۳.

۴- مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۳۶۲.

ص: ۴۴۸

علامه طباطبائی بعد از ذکر این حدیث می‌افزاید: «همین معنا را غیر از بخاری و مسلم، مانند: ترمذی، نسائی، احمد و ابن مردویه از غیر جابر نیز نقل کرده‌اند».(۱)

۲. در نهج البلاغه نیز در خطبه‌های متعددی به مسئله خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تصریح شده است، در خطبه ۱۷۳ می‌خوانیم: «امینُ وَحْیِهِ وَ خاتَمُ رُسُلِهِ : «محمد صلی الله علیه و آله امین وحی خدا و خاتم رسولان او بود».

در خطبه ۱۳۳ می‌خوانیم: «خَتَمَ بِهِ الْوَحْیَ»: «خداوند وحی را به وسیله او پایان داد» و در خطبه ۷۲، علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستد و بعد او را چنین توصیف می‌کند: «الْخاتِمُ لِما سَبَقَ والْفاتِحُ لِمَا انْغَلَقَ»: «آن کس که ختم پیامبران پیشین و گشاینده امور بسته بود.»

در خطبه ۸۷، مردم را مخاطب ساخته می‌فرماید: «ایُّهَا النَّاسُ خُذُوها عَنْ خاتَمِ النَّبِیّین ...»: «ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید ...» و در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «بَعَثَ اللَّهُ سُبْحانَهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لِانْجازِ عِدَتِه وَ اتْمامِ نُبُوَّتِهِ»: «خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را برای وفای به عهد خود و اتمام و اکمال نبوتش مبعوث ساخت».

قابل توجه این‌که با بررسی گسترده‌ای که روی ۱۱۰ مجلد بحار الانوار به عمل آمد، معلوم شد که کلمه: «خاتَمُ النَّبِیّینَ» و «خاتَمُ‌الرُّسُلِ» و «خاتَمُ‌الْانْبِیاءِ» در بیش از سیصد مورد از کتاب بحار از جلد دوم تا جلد ۱۱۰ آمده است که قسمت عمده آن روایات ائمه معصومین و تعداد کمی در تفسیرهای علّامه مجلسی و مانند آن است؛ و این به خوبی می‌رساند که تا چه اندازه ختم نبوت به وسیله

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۷، ذیل آیات مورد بحث.

ص: ۴۴۹

پیامبر اسلام در میان مسلمین در هر عصر و زمانی از شهرت وسیعی برخوردار بوده است.(۱) در کتب اهل سنّت نیز کراراً واژه خاتَمُ النَبیینَ و خاتَمُ الانْبیاء آمده است.(۲)

۳. حدیث معروف مَنْزِلَتِ- که در بسیاری از کتب معروف شیعه و اهل سنت در مورد علی علیه السلام وارد شده و از مشهورترین احادیث متواتره نبوی است- دلیل روشنی بر این معنا نیست، زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با سربازانش می‌خواست به سوی جنگ تبوک برود، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه گذاشت و به او فرمود:

«انْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسی الَّا انَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی : «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز این که بعد از من پیامبری نیست.»(۳)

این نکته نیز قابل توجه است که این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها در جریان جنگ تبوک بیان نفرمود؛ بلکه در موارد دیگری نیز به آن تصریح فرموده که، حداقل در شش مورد غیر از غزوه تبوک، این جمله از آن حضرت شنیده شده است.

۱. در یوم مؤاخات اول.

۲. در یوم مؤاخات دوم.

۳. هنگام تسلّی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلیم که پدر و برادرش شهید شده بودند.

۴. در حدیثی که ابن عباس از عمر در این زمینه نقل می کند.

۱- با تشکر از مرکز کامپیوتری حوزه علمیه که مجموعه این مورد را که در ۲۲ صفحه بزرگ نوشته شده بوددر اختیار مرکز تفسیر پیام قرآن قرار داد.

۲- به الْمُعْجَمُ المُفَهْرسُ لِالفاظ الحَدیث النَبوی ماده ختم مراجعه شود.

۳- جالب این که این حدیث را از ۱۷۰ طریق- که یکصد طریق آن را از طرق اهل سنت، و هفتاد طریق، از طرق اهل بیت علیهم السلام است- نقل کرده‌اند، و از جمله کتاب‌هایی که این حدیث در آن نقل شده، صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، مستدرک حاکم، مسند احمد حنبل، ذخائرُ العُقْبی، اَلصَواعِق الْمُحْرَقَهٔ، کنز العمال، یَنابیعُ الْمَوَدَّهِٔ و غیر آنها نقل شده است؛ برای توضیح بیشتر به المراجعات، نامه ۲۸ مراجعه فرمائید.

ص: ۴۵۰

۵. در حدیثی که به هنگام گفتگو درباره سرپرستی فرزند حمزه سیدالشهداء وارد شده.

۶. در حدیثی که در مورد بستن درهای خانه‌هایی که به مسجد گشوده می‌شد (جز در خانه علی علیه السلام و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله).(۱)

این حدیث به روشنی ثابت می‌کند که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخواهد آمد؛ و این مسأله از همان عصر ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزء واضحات شمرده می‌شد.

۴. در احادیث متعددی آمده است که احکام اسلام تا پایان جهان باقی و برقرار خواهد بود و این چیزی است که جز با خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سازگار نیست، زیرا با آمدن پیامبر دیگری، حداقل قسمتی از احکام پیامبر پیشین نسخ می‌شود.

از جمله در اصول کافی می‌خوانیم: «حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اَبَداً الی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اَبَداً الی یَوْمِ الْقَیامَهِ لا یَکُونُ غَیْرُهُ وَلا یَجیئُ غَیْرُهُ»: «حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال است تا ابد تا روز قیامت؛ و حرام او حرام است تا ابد تا روز قیامت؛ غیر آن نخواهد بود، و غیر آن نمی‌آید».(۲)

همین معنا در جای دیگری نیز آمده که بعد از ذکر پیامبران، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حَتّی‌جاءَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَجاءَ بِالْقُرْآنِ وَ بِشَریعَتِهِ وَ مِنْهاجِهِ فَحَلالُهُ حَلالٌ الی یَوْمِ الْقَیامَهِ وَ حَرامُهُ حَرام الی یَومِ القیامَهِ»(۳): «پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن و شریعت و طریقه‌اش را آورد، پس حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او

۱- برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۶، صفحه ۳۴۷(ذیل آیه ۴۲ سوره اعراف) و الْمُراجِعات، نامه ۳۲، مراجعه فرمائید.

۲- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۱۹.

۳- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۷، حدیث ۲.

ص: ۴۵۱

حرام است تا روز قیامت».

ضمناً از این خبر مشهور روشن می‌شود که نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است، بلکه دین او و مجموعه دستورات و احکام او جاودانی است و هیچ گونه دگرگونی در آن راه نمی‌یابد و آنها که تصور کردند با قبول مسأله خاتمیت می‌توانند با فکر خود تغییراتی در تعلیمات اسلام و احکام آن ایجاد کنند، سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا احادیث فوق می‌گوید جاودانگی نبوت با جاودانگی تعلیمات و احکام آن حضرت همراه است.

مرحوم علامه مجلسی نیز این حدیث را در بسیاری از مجلّدات بحار نقل کرده است.(۱)

۵. در پایان خطبه معروف حَجَّةُ الْوِداع،- همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد- نیز مسأله خاتمیت صریحاً آمده است، فرمود: «الا فَلْیُبَلِّغْ شاهِدُکُمْ غائِبَکُمْ لا نَبِیَّ بَعْدی وَ لا امَّةَ بَعْدَکُمْ»: «آگاه باشید! حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نخواهد بود»، سپس دست‌های مبارکش را (بعد از بیان تمام این وصایا) به آسمان بلند کرد آن گونه که سفیدی زیر بغلش آشکار شد، سپس فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ انّی قَدْ بَلَّغْتُ»: «خدایا گواه باش که من آنچه را که باید ابلاغ کنم کردم.»(۲)

۶. در حدیث معروف دیگری از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«انَّ الرِّسالَةَ و النُّبُوَّةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فَلا رَسُولَ بَعْدی وَ لا نَبِیَّ»: «رسالت و نبوت

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۶۰، حدیث ۱۷.

۲- بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱- نقل از خصال، جلد ۲، صفحه ۸۴.

ص: ۴۵۲

منقطع شده است؛ نه رسولی بعد از من خواهد آمد و نه نبی»(۱)

این حدیث مخصوصاً از این نظر قابل توجه است که راه را بر بهانه جویان که می‌گویند: او خاتم انبیاء است نه خاتم رسولان می‌بندد.

۷. این روایات را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم. در کتاب اسْدُ الْغابَهْ آمده است که عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت اجازه می‌خواست که از مکه به مدینه هجرت کند و به او بپیوندد و طبق بعضی از روایات، عباس از مؤمنانی بود که ایمان خود را مکتوم می‌داشت وبه اذن پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه مانده بود و اخبار مشرکان را برای حضرت می‌نوشت و مسلمانان مکه به او دلگرم بودند و هنگامی که کار اسلام بالاگرفت، عباس اجازه هجرت از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: در این کار عجله نکن، و متن روایت چنین است: «یا عَمُّ اقِمْ مَکانَکَ الَّذی انْتَ بِهِ فَانَّ اللَّهَ تَعالی یَخْتِمُ بِکَ الْهِجْرَهَ کَما خَتَمَ بِیَ النُّبُوَّهَ»: «ای عمو! (شتاب مکن و) در جایی که هستی باش زیرا خداوند هجرت را با تو ختم می‌کند آن گونه که نبوت را با من پایان داده است».

سپس قبل از فتح مکه به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و هجرت کرد، و همراه او در فتح مکه بود و با فتح مکه هجرت پایان یافت (زیرا بعد از فتح مکه آن شهر بلد اسلام بود، نه بلد کفر که از آنجا به مدینه هجرت کنند).(۲)

بنابراین آخرین کسی که از مکه به مدینه هجرت کرد، عباس بود، و بعد از او مکه فتح شد و هجرت پایان یافت. بعضی نوشته‌اند که: عباس در راه هجرت به مدینه

۱- سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۳۶۴.

۲- اسدالغابه، جلد ۳، صفحه ۱۱۰.

ص: ۴۵۳

همراه با همسر و فرزنـدانش در یکی از منازل وسط راه با پیامبر صـلی الله علیه و آله که به قصـد فتـح مکه می‌آمد ملاقات کرد و به آن حضرت پیوست و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هجرت تو آخرین هجرت‌ها است؛ چنانکه نبوت من آخرین نبوت‌ها است». (۱)

احادیثی که تحت هفت عنوان در بالا ذکر شـد، بالغ بر صـدها حـدیث می‌شونـد که همه به وضوح دلالت بر این می‌کننـد که مسأله خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آغاز اسلام از مسائل واضح و مسلّم بوده است.

این نکته نیز قابل توجه است که از تمام امامان و معصومین چهارده‌گانه علیهم السلام حدیث یا احادیثی درباره خاتمیت به ما رسیده است. (۲) و بعضی از نویسندگان این احادیث را در بیست گروه گردآوری کرده‌اند. (۳)

چند سؤال درباره خاتمیت

۱. آیا سیر تکاملی انسان با مسأله خاتمیت سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می‌شود این است که مگر جامعه بشری ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی انسان حد و مرزی دارد؟ مگر بـا چشم خود نمی‌بینیم که انسان‌هـای امروز در مرحله‌ای بالاـتر از علم و دانش و فرهنگ نسـبت به گذشـته قرار دارند؟

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوّت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه‌ای محروم گردد؟

۱- بحارالانوار، جلد ۲۱.

۲- برای آگاهی بیشتر به کتاب خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل مراجعه کنید.

۳- برای توضیح بیشتر به کتاب خاتمیت آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله، صفحه ۳۹ تا ۴۱ مراجعه فرمائید.

ص: ۴۵۴

پاسخ

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که: گاه انسان به مرحله‌ای از بلوغ فکری و فرهنگی می‌رسد که می‌تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم بطور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آن که احتیاج به شریعت تازه‌ای داشته باشد.

این درست به آن می‌ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی، درهر سطحی نیاز به معلم و مربی جدیدی دارد تا دوران‌های مختلف را بگذراند اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدید ادامه نمی‌دهد؛ بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصاً استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می‌پردازد و مسیر تکامل خود را ادامه می‌دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می‌کند؛ بنابراین لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آیین تازه‌ای پا به عرصه وجود بگذارد. (دقت کنید).

به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای این‌که انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود، هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذارده‌اند تا این شایستگی را پیدا کند که نقشه کلی و جامع تمام راه به وسیله آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند بزرگ در اختیار او قرار گیرد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را

ص: ۴۵۵

آخرین آجُر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است.

اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است، اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می‌باشد، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنای پایان یافتن سلسله امامت نیست، چرا که تبیین و توضیح این اصول و عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

***

۲. آیا قوانین ثابت با نیازهای متغیر انسان‌ها می‌سازد؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود، سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می‌شود و آن این‌که می‌دانیم مقتضیات زمان‌ها و مکان‌ها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائماً در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم، قوانین ثابتی دارد؛ آیا این قوانین ثابت می‌تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان باشد؟

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می‌توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که: اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت، و برای هر موضوعی، حکمی کاملًا مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود اما با توجه به این‌که در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می‌تواند بر نیازهای متغیّر منطبق شود و پاسخگوی آنها باشد دیگر جائی برای

ص: ۴۵۶

این ایراد نیست.

فی المثل، با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می‌شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت؛ مثلًا در آن زمان چیزی به نام بیمه با شاخه‌های متعددش به هیچ وجه موجود نبود(۱) و همچنین انواع شرکت‌هایی که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، ولی با این حال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان لزوم وفای به عهد و عقد آمده است: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اوْفُوا بِالْعُقُوِد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردهای خود وفا کنید» و همه این قراردادها را می‌تواند زیر پوشش خود قرار دهد.

البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت. بنابراین قانون کلی در این زمینه ثابت است هر چند مصداق‌های آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر این‌که: ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاضرر که به وسیله آن می‌توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت و بسیاری از نیازها را از این طریق برطرف نمود.

گذشته از این، مسأله لزوم حفظ نظام جامعه و وجوب مقدمه واجب و مسأله تقدیم اهمّ بر مهمّ نیز می‌تواند در موارد بسیار گسترده‌ای حلّال مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها، اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق ولایت فقیه واگذار

۱- البته در اسلام موضوعاتی شبیه به بیمه در محدوده خاصی وجود دارد مانند: مسأله ضَمان جَریرَه:(تعلق دیه خطای محض به عاقله) ولی همان‌گونه که گفتیم اینها فقط شباهتی به این مسأله دارند.

ص: ۴۵۷

شده، به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکل‌ها در چارچوب اصول کلی اسلام می‌دهد.

البته بیـان هر یـک از این امـور مخصوصـاً بـا توجه به مفتوح بودن بـاب اجتهـاد (اجتهـاد به معنـای اسـتنباط احکـام الهی از مـدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می‌سازد ولی با این حال آنچه در اینجا بطور اشاره آوردیم می‌تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳. آیا انسان‌ها از فیض ارتباط با عالم غیب باید محروم شوند؟!

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتبـاط بـا عـالم غیب و مـاورای طبیعت علاـوه بر این‌که موهبت و افتخـاری است برای جهان بشـریت، روزنه امیـدی برای همه مؤمنـان راسـتین محسـوب می‌شـود. آیـا قطـع شـدن این راه ارتبـاطی و بسـته شـدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسان‌هایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، زندگی می‌کنند محسوب نخواهد شد؟

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می‌شود و آن این‌که:

اولًا: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله‌ای برای درک حقایق است، لـذا هنگامی که گفتنی‌ها گفته شـد و همه نیازمنـدی‌ها تا دامنه قیـامت در اصـول کلی و تعلیمـات جـامع پیـامبر خـاتم صـلی الله علیه و آله بیـان گردیـد؛ قطع این راه ارتبـاطی دیگر مشـکلی ایجـاد نمی‌کند.

ثانیـاً: آنچه بعـد از ختم نبوت برای همیشه قطع می‌شود مسأله وحی برای شـریعت تـازه و یـا تکمیـل شـریعت سابق است نه هر گونه ارتباط با ماورای جهان طبیعت؛

ص: ۴۵۸

زیرا هم امامان علیهم السلام با عالم غیب ارتباط دارند و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس، حجاب‌ها را از دل کنار زده‌اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته‌اند.

فیلسوف معروف صدر المتألهین شیرازی در کتاب مفاتیح الغیب چنین می گوید:

«وحی یعنی: نزول فرشته به منظور مأموریت نبوت هر چند منقطع شده است؛ زیرا به حکم اکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ (۱) آنچه از این راه باید به نوع بشر برسد رسیده است ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد و ممکن نیست این راه مسدود گردد.»(۲)

اصولًا این ارتباط نتیجه ارتقای نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مسأله رسالت و نبوت ندارد؛ بنابراین در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی برقرار خواهد گشت و هیچ گاه نوع بشر از این فیض بزرگ الهی محروم نبوده و نخواهد بود. (دقت کنید).

***

۴. آیا این آیات با مسأله خاتمیت سازگار است؟

گروهی از دین سازان عصر ما برای این‌که راه را برای ادعاهای خود در زمینه نبوّت هموار کنند، چاره‌ای ندیدند جز این‌که نخست به سراغ خاتمیت بروند و این مسأله را که از بدیهیات و ضروریات مسلمین است زیرا سؤال ببرند، و همان گونه که روش بیماردلان است به سراغ بعضی از آیاتی که آن را قابل تحریف و

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- مفاتیح الغیب، صفحه ۱۳.

ص: ۴۵۹

تطبیق بر مقصود خود یافته‌اند رفته و برای نفی خاتمیت به آن متشبث شده‌اند.

بخشی از آنها به قدری با مسأله خاتمیت بیگانه است که ارزش طرح کردن ندارد، تنها دو قسمت را که بیشتر روی آن تکیه می‌کنند، و تا حدّی قابل طرح است در اینجا یادآور می‌شویم:

۱. می‌گویند: آیه ۳۵ سوره اعراف نشان می‌دهد که امکان ظهور انبیای دیگری در آینده منتفی نیست؛ زیرا می‌فرماید: يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «ای فرزندان آدم! اگر پیامبرانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند».

آنها می‌گویند، این آیه با توجه به جمله‌های «يَأْتِيَنَّكُمْ» و «يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ» که فعل مضارع هستند، نشان می‌دهد که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری نیز مبعوث شوند، و در این صورت پیروی از آنان لازم است.

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سخن روشن است و آن این‌که: اگر به ما قبل این آیات مراجعه کنیم و آیات ۱۱ تا ۳۴ این سوره را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم کل این مباحث درباره آفرینش آدم از خاک و سپس دستور دادن به فرشتگان برای سجده به آدم و سپس سکونت او در بهشت و رانده شدن او و همسرش از بهشت به خاطر ترک اولائی که انجام دادند و آمدن آنها به روی زمین و دستورات خدا به عموم فرزندان آدم علیه السلام است.

به تعبیر دیگر مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند؛ بلکه مجموعه جامعه

ص: ۴۶۰

انسانی و تمامی فرزندان آدمند و شک نیست که برای مجموعه فرزندان آدم پیامبران و رسولان زیادی آمده‌اند که نام گروهی از آنها در قرآن مجید آمده و نام بسیاری در کتب تواریخ ثبت است.

ولی آنها که خواسته‌اند از این آیه برای مقاصد خود بهره‌گیری نموده، خاتمیت را انکار کنند و راه را برای مدعیّان دروغین نبوت هموار سازند، رابطه آیه را به کلّی از گذشته آن بریده و آن را به صورت خطابی برای مسلمین ذکر کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که مسلمانان باید در انتظار ظهور پیامبران دیگری باشند.

قابل توجه این‌که: خطاب «یا بَنی آدَمَ» چند بار قبل از آیه مورد بحث در همین سلسله از آیات تکرار شده است. آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ که آیه ۲۶ بلافاصله بعد از داستان هبوط آدم به زمین است و آیه ۲۷ بلافاصله به دنبال آن است، سپس آیه ۳۱ آمده و در چهارمین مرحله آیه مورد بحث قرار گرفته.

همچنین این نکته جالب است که: خطاب «یا بَنی آدَمَ» در هیچ آیه‌ای از قرآن جز این چهار آیه دیده نمی‌شود و خطاب مسلمانان معمولًا به «یا ایُهَا الَذینَ آمَنُوا» می‌باشد، که بیش از هشتاد مورد در قرآن مجید به همین صورت برای خطاب به مسلمین آمده است و گاه در ضمن یک خطاب عمومی‌تر به عنوان «یا ایُهَا الناسُ» آمده است.

شاهد دیگر برای این مدعا این‌که در آیه ۳۸ سوره بقره، همین مضمون را پس از مسأله هبوط آدم علیه السلام به زمین می‌خوانیم، می‌فرماید: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «گفتیم:

"همگی از آن، فرود آیید! ولی هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی

ص: ۴۶۱

که از آن پیروی کننـد، نه ترسـی بر آنهـاست، و نه انـدوهگین می شونـد». "در اینجـا آمـدن هـدایت به همان معنای آمـدن رسولان پروردگار است.

درست همین مضـمون در آیه ۱۲۳ سـوره طه نیز آمـده است، و مخصوصـاً این نکته در آن آیه جلب توجه می کنـد که مخـاطب در آغاز آدم و حوّا هسـتند- جمله «اهْبِطا» صورت تثنیه است- ولی در جمله: فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً مخاطب جمع است که بدون شـک فرزنـدان آدم را نیز شامـل می‌شـود؛ زیرا شـیطان هرگز از هـدایت الهی بهره نمی گیرد و بنـابراین نمی‌توانـد در ایـن مجمـوعه جزء مخاطبین باشـد. زیرا بعـد از خطاب: وَ انَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی الی یَوْمِ الـدّینِ «و به یقین لعنت من برتو تا روز قیامت خواهد بود.»(۱) که در پس لجـاجت شدیـد او صـادر شـد؛ امیـدی به هـدایت او بـاقی نمی گـذارد، و معلـوم است که آدم و حـوّا دو نفر بیشـتر نبودنـد پس مخاطب، آنها و فرزندان آنها است. (دقت کنید).

در اینجا به پایان جلد هشتم پیام قرآن (مجموعه بحث‌های نبّوت خاصّه) می‌رسیم، الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

خداوندا! همیشه دل‌های ما را به نور قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان معصومش علیهم السلام روشن بدار!

بارالها! توفیق خودسازی در سایه این تعلیمات حیات بخش به همه ما مرحمت بفرما!

پروردگارا! موانع راه را خودت بردار و ما را به آنچه موجب رضای تو است هدایت نما!

پایان جلد هشتم پیام قرآن

آمین یا ربّ العالمین

تاریخ ۲۸/ ۷/ ۱۳۷۲ شمسی، مطابق ۴ جمادی الاولی، ۱۴۱۴ ه ق

۱- سوره ص، ۷۸.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».